

پژوهشهای زبان شناسی ایرانی (۱)



جشن نامه

دکتر علی اشرف صادقی

هرمس



خاستگاه

ISBN 964-363-089-7



9789643630898

۳۸۰۰ تومان

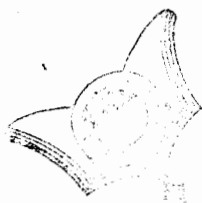
جشن نامه دکتر علی اشرف صادقی

هرمس

۶۴۰/۲ ن ر

۶/۵

٢١٩٤.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٩٧٦
مكتبة جامعة القاهرة
القاهرة

جشن نامه دکتر علی اشرف صادقی

پژوهشهای زبان شناسی ایرانی (۱)

به همت امید طیب زاده



انتشارات هرمس

۵۶۹۵۱



انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهرکتاب)
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۷۹۵۶۷۴

جشن نامه دکتر علی اشرف صادقی

به اهتمام امید طبیب‌زاده

طرح جلد: کارگاه گرافیک سپهر

چاپ اول: ۱۳۸۲

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: دیدآور

همه حقوق محفوظ است.

صادقی، علی اشرف، ۱۳۲۰،
جشن نامه دکتر علی اشرف صادقی / به اهتمام امید طبیب‌زاده. - تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
نه + ۴۰۸ ص: نمودار.
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. صادقی، علی اشرف، ۱۳۲۰ - مصاحبه‌ها. ۲. صادقی، علی اشرف،
۱۳۲۰ - یادنامه‌ها. ۳. زبان‌شناسان - ایران. الف. طبیب‌زاده، امید، ۱۳۴۰ -
ب. عنوان.
۲۱۵ ص / P ۸۵ ۴۱۰ / ۹۲
۱۳۸۲
م ۸۰ - ۲۴۱۲۲

در دعويِ هوایِ تو عشاق صادقند
زیرا که هست شاهدِ رویت گواهشان
سیف‌الدین فرغانی

فهرست

پیشگفتار..... ۱

گفتگو با دکتر علی اشرف صادقی..... ۳

دکتر محرم اسلامی

نحو و واج شناسی (یک سطح مشترک)..... ۱۴۱

۱. مقدمه..... ۱۴۳

۲. تمایز بین تکیه زیر و بمی و تکیه واژگانی..... ۱۴۵

۳. الگوی برجستگی در واحدهای نحوی..... ۱۵۲

۴. الگوی آهنگ واحدهای نحوی در تولید بی نشان..... ۱۷۱

۵. نتیجه گیری..... ۱۷۲

کتابنامه..... ۱۷۳

دکتر پیروز ایزدی

نقشهای نحوی در زبان فارسی: مطالعه‌ای در چارچوب نظریه نقش‌گرای مارتینیه..... ۱۷۷

۱. مقدمه..... ۱۷۹

۲. بنیادهای نظریه نقش‌گرا..... ۱۷۹

۳. دستور نقش‌گرا..... ۱۸۳

۴. نقشهای نحوی در جملات ساده زبان فارسی..... ۱۸۶

۵. نتیجه گیری..... ۲۲۵

کتابنامه..... ۲۲۷

دکتر محمود بی‌جن‌خان

کسرۀ اضافه از دیدگاه معنایی..... ۲۲۹

چکیده..... ۲۳۱

کلید واژه‌ها..... ۲۳۱

۲۳۲	 مقدمه
۲۳۳	 طرح سه سؤال
۲۳۴	 الگوی نوایی
۲۳۹	 معنی مصداقی
۲۴۰	 صورت منطقی
۲۴۵	 رابطه معنایی
۲۵۰	 بحث و بررسی
۲۵۲	 نتیجه
۲۵۳	 کتابنامه

باریس آستروفسکی / ترجمه محسن شجاعی

۲۵۵	 فعل‌های کمکی در زبان دری [فارسی افغانستان]
۲۸۳	 سرچشمه‌ها
۲۸۵	 کتابنامه

دکتر علاءالدین طباطبایی

۲۸۷	 ترکیب از دیدگاه نظریه نحوی ایکس تیره
۲۸۹	 ترکیب از دیدگاه نظریه نحوی ایکس تیره
۲۸۹	 ریشه و پایه
۲۹۰	 انواع کلمه مرکب از نظر معنا
۲۹۲	 چارچوب نظری
۲۹۴	 هسته نحوی در کلمات مرکب
۲۹۷	 رابطه میان هسته نحوی و هسته معنایی
۲۹۷	 وندها در مقام هسته نحوی و معنایی
۳۰۰	 هسته نحوی و معنایی در کلمات مرکب
۳۰۱	 هسته نحوی در کلمات برون مرکز
۳۰۲	 هسته نحوی در کلمات متوازن
۳۰۲	 کلمات مرکب دارای معنای استعاری
۳۰۲	 اهمیت هسته معنایی
۳۰۳	 قابلیت گسترش واحدهای واژگانی
۳۰۴	 نتیجه گیری
۳۰۵	 کتابنامه

دکتر امید طبیب‌زاده

۳۰۷	 مقایسه امتداد هجاها و مصوتها در فارسی گفتاری، شعر رسمی و شعر عامیانه فارسی
۳۰۹	 مقدمه
۳۱۱	 ۱. تحقیقات پیشین
۳۲۱	 ۲. امتداد هجاها در شعر عامیانه

نتیجه	۳۳۷
کتابنامه	۳۳۹

دکتر عالیہ کرد زعفرانلو کامبوزیا

بررسی فرآیند تشدید در زبان فارسی	۳۴۱
۱. مقدمه	۳۴۳
۲. تعریف تشدید	۳۴۳
۳. بررسی تاریخی درباره خط فارسی و وجود تشدید	۳۴۷
۴. بررسی کلمات مشدد موجود در زبان فارسی امروز	۳۴۹
۵. تشدید به عنوان توالی دو همخوان هم‌مخرج	۳۶۲
۶. انواع کلمات مشدد در زبان فارسی	۳۶۴
۷. تشدید در گویش‌های ایرانی	۳۶۷
۸. بازنمایی تشدید در نظریه خودواحد	۳۷۱
۹. رفتار خاص تشدید و نتایج	۳۷۲
کتابنامه	۳۷۷

دکتر مهرداد نفزگوی کهن

دستگاه فعل در گویش دشتی با نگاهی به فارسی میانه، جدید و نو	۳۷۹
دستگاه فعل در گویش دشتی با نگاهی به فارسی میانه، جدید و نو	۳۸۱
واک‌ها	۳۸۱
همخوانها	۳۸۲
۱. ستاک‌های حال و گذشته	۳۸۳
۲. مصدر	۳۸۹
۳. اسم مفعول	۳۹۰
۴. شناسه‌های فعلی	۳۹۲
۵. ساخت فعل در زمانهای دستوری مختلف	۳۹۶
۶. فعل مجهول	۴۰۷
۷. عامل سببی	۴۰۸
کتابنامه	۴۰۹

پیشگفتار

ما در این سلسله کتابها می‌کوشیم مقالات تحقیقی درباره مسائل گوناگون زبان فارسی یا گویشها و لهجه‌های ایرانی منتشر کنیم. به اعتقاد نگارنده تعامل میان برخی شاخه‌های زبان‌شناسی جدید (خاصه صرف و نحو) و دستور سنتی ضروری است و بی‌تردید به بومی‌شدن زبان‌شناسی در ایران یاری می‌رساند. بسیاری از دستوریان سنتی به خوبی می‌توانند از مضمون مقالات زبان‌شناسی سر درآورند و نظرات سازنده‌ای در مورد آن ابراز دارند. سعی ما این است که محتوا و کار تحلیل را فدای زرق و برق نظریه نکنیم، و تا جایی که مقدور است امکان ارتباط میان مطالعات سنتی و مطالعات زبان‌شناسی جدید را مد نظر داشته باشیم. در کتابهای آتی نیز مانند همین کتاب می‌کوشیم از پایان‌نامه‌های دانش‌آموختگان زبان‌شناسی استفاده کنیم و بخشهایی از آنها را به صورت مقالات مستقل به چاپ برسانیم. همچنین از ترجمه مقالات باارزش غفلت نخواهیم کرد و می‌کوشیم از این طریق خوانندگان را با مطالعاتی که در خارج از ایران درباره زبان فارسی صورت می‌گیرد، آشنا سازیم.

تمام مقالات این مجلد به زبان فارسی است. اما در شماره‌های بعد از مقالات پژوهشگران خارجی درباره زبان فارسی نیز استقبال می‌کنیم و چاپ آنها را به زبانهای انگلیسی و آلمانی و فرانسه مغتنم می‌شمیریم. بسیار خوشحالیم که بنا به درخواست نویسندگان مقالات، این مجلد به جشن‌نامه دکتر علی‌اشرف صادقی، زبان‌شناس و محقق برجسته ایرانی تبدیل شد.

درباره مصاحبه با دکتر علی‌اشرف صادقی ذکر یکی دو نکته ضروری است. این مصاحبه در طی سه جلسه در منزل دکتر صادقی و با حضور افراد زیر صورت پذیرفت: آقایان علی صلح‌جو، علاءالدین طباطبایی، امید طبیب‌زاده، محسن شجاعی، محرم اسلامی و مهرداد نغزگوی کهن. ابتدا تمام مصاحبه ضبط گردید و سپس روی کاغذ پیاده

شد و پس از ویرایش همه مصاحبه‌کنندگان آن را خواندند و اصلاحات لازم را به عمل آوردند. این مصاحبه طبق معمول با سؤالاتی دربارهٔ زمان و محل تولد، موقعیت خانوادگی وضع تحصیلات و همکلاسیها و استادان دکتر صادقی آغاز شد، اما به تدریج سؤالها رنگ تخصصی به خود گرفت و کم‌کم جریان مصاحبه از یک سؤال و جواب ساده به صورت مباحثه‌ای تمام عیار در زمینه‌های فنی گوناگونی چون تحول زبان فارسی، صرف و نحو و آواشناسی و واج‌شناسی و عروض فارسی و غیره درآمد در لابه‌لای این بحثها، به ویژه در بحثهای جلسهٔ دوم و سوم، خوانندگان با برخی دیدگاههای دکتر صادقی مواجه می‌شوند که تاکنون در هیچ یک از مقالات ایشان بدین صراحت مطرح نشده‌اند. این مصاحبه به دریای آرامی می‌ماند که صیاد زیرک و تیزچشم از دل آن نهنگ هم می‌تواند صید کند!

در اینجا لازم می‌دانم که از دوست عزیز و دانشمند، جناب آقای مهندس لطف‌الله ساغروانی که برای چاپ این کتاب از بذل هیچ کوشش و محبتی فرو گزار نکرد تشکر کنم. همچنین از دوست و همکار فاضل و عزیزم، آقای دکتر علاءالدین طباطبایی که بی‌یاری وی این مجموعه هرگز به سامان نمی‌رسید بسیار متشکرم.

امید طیب‌زاده

گفتگو با دکتر علی اشرف صادقی

جلسه اول: ۲۵ آبان ۱۳۷۹

طیب زاده: آقای دکتر بسیار متشکریم از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و موافقت فرمودید تا در خدمتان باشیم و سؤالات خود را مطرح سازیم. خواهش می‌کنم ابتدا بفرمایید کجا و در چه محیطی متولد شدید و تحصیلات ابتدایی و متوسطه و دانشگاهی را کجا گذراندید؟

دکتر صادقی: من در ۱۳۲۰ در قم متولد شدم. پدر من فرهنگی بود. ولی خانواده پدری من عمدتاً همه از روحانیون بودند. پدر بزرگم واعظ معروف قم بود به نام اشرف الواعظین و جد ما حاج ملا محمد صادق قمی مجتهد بود و در خانواده‌ای بزرگ شدم که از همان دوره ابتدایی شوق کتاب خواندن را در من برانگیخت. معلم کلاس اول ابتدایی‌ام، پدر خودم بود، چون ایشان فرهنگی و مدیر مدرسه و معلم بود. این است که کلاس اول را پیش او خواندم و از همان ابتدا خیلی برای من مایه گذاشت و در خانه هم به من کمک می‌کرد. من خواندن و نوشتن را سریع یاد گرفتم. دبیرستانم دبیرستان حکیم نظامی قم بود و در آنجا دبیرهای خیلی خوبی داشتیم که الآن یکی از آنها زنده است و خدا عمرش را طولانی کند. آقای علی اصغر فقیهی که از فضلاء مملکت هستند و کتابهای متعدد خوبی در تاریخ آل بویه و تاریخ قم و امثال اینها نوشته‌اند. ایشان هم خیلی من را تشویق می‌کرد و در یاد دادن علوم ادبی و عربی به من خیلی مؤثر بود. دیپلم را در همان دبیرستان در ۱۳۳۸ گرفتم و در همان سال وارد دانشکده ادبیات تهران شدم. در دانشکده ادبیات دوره لیسانس را در طی سه سال تمام کردم، چون آن موقع دوره لیسانس سه سال بود. و شاگرد اول شدم و با بورس دولتی در سال ۱۳۴۲ به کشور فرانسه رفتم و در آنجا زبان‌شناسی عمومی خواندم و در جنب آن به کلاسهای زبانهای قدیم ایران مانند زبان پهلوی و زبان اوستا می‌رفتم و استفاده می‌کردم. چون علاقه من عمدتاً به زبان فارسی بود و از همان دوره دوم دبیرستان من عاشق زبان فارسی شده بودم و متون زبان فارسی را می‌خواندم و فیش‌برداری می‌کردم. به لغت خیلی علاقه‌مند بودم و از همان موقع بر کتابهایی که

داشتم حواشی می‌نوشتم. مثلاً برهان قاطع را که مرحوم دکتر معین در چهار جلد چاپ کرده بود من مطالعه می‌کردم و در توضیحات دکتر معین و متن برهان قاطع مقدار زیادی اشتباه دیدم و به ایشان دادم. ایشان هم در توضیحات آخر جلد پنجم این توضیحات را به اسم خود من اضافه کرد و در مقدمه هم توضیح داده است که من و آقای دبیرسیاقی یادداشتهایی در مورد کتاب داده‌ایم و این یادداشتها بعضی در متن و بعضی در ذیل متن برهان قاطع اضافه شده است. به هر حال من از همان موقع به این نوع مسائل علاقه‌مند بودم و هدف من هم از خواندن زبان‌شناسی، بررسی زبان فارسی بود. یعنی من زبان‌شناسی را اصلاً به خاطر تئوری نخواندم، بلکه رفتم آنجا روش یاد بگیرم برای مطالعه زبان فارسی، و به همین جهت دیدم که کلاسهای زبان پهلوی و اوستا هم برای کار من مفید است، در نتیجه در جنب کلاسهای زبان‌شناسی عمومی این کلاسها را هم می‌رفتم و کتابهایی هم که می‌خریدم همه مربوط به ایران و زبان فارسی و زبانهای قدیم و مانند آن بود. در نتیجه من از همان اول افتادم در خط زبان فارسی و ظرف چهار سال که بورس داشتم دکترایم را گرفتم و در سن ۲۶ سالگی در سال ۱۳۴۶ با دکترای سیکل سوم از دانشگاه سوربن از کشور فرانسه آمدم و یکسال و نیم خدمت نظام کردم و بلافاصله، در سال ۱۳۴۸، در سن ۲۸ سالگی به خدمت دانشگاه تهران در آمدم. و از آن زمان تا به حال هم در دانشکده ادبیات مشغول خدمت هستم که الآن هم سال سی و دوم خدمتم است.

طیب‌زاده: خوب کمی از استادانتان در دوره لیسانس در دانشگاه تهران صحبت بفرمایید.

دکتر صادقی: استادان من در دوره لیسانس بهترین استادان آن دوره دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودند: مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، مرحوم استاد جلال همایی، مرحوم استاد پورداود، دکتر خانلری، دکتر مصفا، دکتر معین، دکتر حسین خطیبی، دکتر حسن منوچهر، دکتر صادق گوهرین، استاد محمدتقی مدرس رضوی، مرحوم میرجلال‌الدین محدث ارموی و دکتر صادق کیا.

طیب‌زاده: مرحوم مجتبی مینوی؟

دکتر صادقی: بله، ایشان در دانشکده ادبیات تدریس نمی‌کرد بلکه در دانشکده

الهیات تدریس می‌کرد. اما بعداً عرض می‌کنم که با ایشان هم روابط حسنه داشتم. در ظرف آن سه سال سعی کردم که از استادانم بهره کامل بگیرم. و الحق که بهترین استادان دانشکده ادبیات هم همینها بودند. بعداً دانشکده ادبیات دچار افول و انحطاط شد و این وضع انحطاط تا امروز ادامه دارد و مخصوصاً رشته ادبیات فارسی این دانشکده از بدترین رشته‌های دانشگاه است. اما مرحوم مجتبی مینوی استادی مسلم و محقق برجسته بود. استادی بی نظیر با معلومات بسیار وسیع و من از همان سال اول استخدام با ایشان ارتباط و دوستی پیدا کردم. ایشان مقالاتی را که من در مجله راهنمای کتاب نوشته بودم خوانده بود و خیلی خوشش آمده بود. من نقدی بر واژه‌های فرهنگستان دوم نوشتم که نقد بسیار کوبنده‌ای بود و در آن از کارهای آنها بسیار انتقاد کرده بودم. مرحوم مجتبی مینوی خیلی خوشش آمده بود و بارها در جاهای مختلف نشسته بود و تعریف کرده بود و گفته بود که این مقاله عالی است و حق مطلب را ادا کرده است. البته در مورد این مقاله از خارج هم نامه نوشتند؛ مثلاً مرحوم امیرمهدی بدیع. ایشان از ایرانیان مقیم سوئیس بود و کتابهای بسیاری به زبان فرانسه نوشته است، مانند یونانیان و بربرها. ایشان یک نامه‌ای نوشته بود راجع به نقدی که من بر فرهنگستان زبان نوشته بودم. این نامه را ایرج افشار در مجله راهنمای کتاب گراور کرد. نوشته بود: «آفرین بر علی اشرف صادقی که درباره زبان فارسی هرچه باید گفت گفته است و سخنش به هزار اشرفی می‌ارزد.» اشرفی یعنی لیره، سکه‌هایی که قبل از دوره پهلوی رایج بود. به هر حال، با مرحوم مینوی دوست شدیم. ایشان روزهای جمعه می‌نشست و فضلا از همه کشور می‌آمدند و آنجا بحث می‌کردند و اگر کسی سؤالی داشت از مینوی می‌کرد، ایشان جواب می‌داد و اگر نمی‌دانست می‌گفت تحقیق می‌کنم. ایشان کتابخانه مفصلی با حدود ۱۶۰۰۰ جلد کتاب داشت.

طیب‌زاده: یعنی این جلسات به صورت دوره برگزار می‌شد؟

دکتر صادقی: خیر. هر جمعه صبح، وقتی که ایشان تهران بود، در خانه‌اش می‌نشست و هر کسی کاری داشت یا سؤالی داشت، یا دوستان مرحوم مینوی می‌رفتند آنجا برای دیدن ایشان. منزل ما هم نسبتاً به ایشان نزدیک بود. ایشان در کلانتری سوار بود و من در عباس‌آباد بودم — من هم هر موقع وقت می‌کردم، جمعه‌ها سری می‌زدم. در ضمن ایشان خیلی آسان کتاب قرض می‌داد و هر کسی که کتابی می‌خواست،

حتی گران‌قیمت‌ترین کتابها را هم، قرض می‌داد. و من گاهی کتابهایی را که احتیاج داشتم مثل دیگران قرض می‌گرفتم و کارم که تمام می‌شد کتابها را پس می‌دادم.

طیب‌زاده: خوب استاد، از کدام یک از استادان خودتان بیشتر تأثیر گرفتید؟

دکتر صادقی: بله، مرحوم دکتر معین بیشترین تأثیر را در من داشت و به من علاقه‌مند شده بود چون تقریباً در رشته خودش کار می‌کردم. او لغت کار می‌کرد و من هم به لغت علاقه‌مند بودم. مثلاً پس از گرفتن لیسانس یادداشتهای تصحیحی و انتقادی خود بر برهان قاطع را به ایشان دادم، همان‌طور که گفتم، و ایشان هم همه را چاپ کرد. بعد هم که به فرانسه رفتم مرتب با ایشان مکاتبه داشتم. نامه‌های ایشان هست. همه را نگه داشته‌ام و یکی از آن نامه‌ها را بعد از مرگ ایشان در مجله راهنمای کتاب به صورت گراور چاپ کردم. این نامه بحثی بود بین من و ایشان درباره لغت «باز» و لغت «چند». این بحث را در مجله زبان‌شناسی، سال ۱۵، شماره ۲، به صورت مقاله‌ای چاپ کرده‌ام. من دیدم که ژیلبر لازار در کتاب زبان قدیمترین آثار نثر فارسی، «چند» را بدون کسره چاپ کرده است، در حالی که ما تا آن موقع آن را می‌خواندیم «چند» یعنی به اندازه، مثلاً در متون قدیم آمده است: «دانه‌هایی چند بیضه عصفوری»، یعنی به اندازه بیضه یک گنجشک.

نغزگو: این را در متون با کسره نشان می‌دادند یا با «ی»؟

دکتر صادقی: این را با «ی» هم ممکن است نشان داده باشند، چون کسره در بعضی متون به صورت «ی» به کار رفته است، ولی کلاً کسره است. در بعضی متون قدیم با کسره آمده و در بعضی هم بدون آن. و یکی هم کلمه «باز» یعنی «به سوی»، که این را هم لازار به صورت بدون کسره چاپ کرده، در حالی که فضلی ایرانی آن را «باز» می‌خواندند. «او باز خراسان شد»، یعنی به سوی خراسان شد. من به مرحوم دکتر معین نوشتم که لازار این‌طوری ضبط کرده و این به نظر درست‌تر می‌آید. او هم فوری پاسخ داد که خیر، این هر دو کسره دارد و لازم اضافه است و بایستی «چند» و «باز» خوانده بشود. من استدلال کردم که اینها حروف اضافه هستند، آن هم حروف اضافه بسیط. حروف اضافه بسیط ما کسره نمی‌گیرند، بلکه حروف اضافه مرکب کسره می‌گیرند. او نوشت مثل «سوی» و من نوشتم این به آن علت است که

یک «به» سر «سوی» بوده، در حالی که حروف اضافه بسیط مانند «از، به، با، در، چند، چون» هیچ کدام کسره نمی گیرند. ایشان از شعر شاهد آورد که باز به صورت لازم|لاضافه با کسره در آخر آن، در شعر به کار رفته:

همی تا باز مرو آیی از این راه نیاسایی ز رفتن گاه و بیگاه

من هم استدلال می کردم که اگر «باز» کسره می داشت، مخفف نمی شد و به صورت «با» در نمی آمد، در حالی که در متون دوره بعد «باز» شده «با»: «با خراسان شد»، یعنی «باز خراسان شد». اگر «باز» بود، به علت قوی بودن «ز»، «ز» حذف نمی شد، ولی چون «ز» صامت پایانی بوده افتاده است. ایشان هم قبول نمی کرد. چندتا نامه در این باره بین ما رد و بدل شد تا اینکه من این را در مقاله ای که قبل از انقلاب نوشتم مطرح کردم. اما چون به انقلاب خورد مقاله چاپ نشد. اخیراً همان مقاله را برای مجله زبان شناسی با تجدید نظر کلی چاپ کردم و استدلالهای خودم را با شواهد و مطالبی که بعداً پیدا کردم نوشتم. من در این مقاله گفتم که در اصل دو کلمه «باز» و «چند» مثل سایر حروف اضافه بسیط بدون کسره بوده اند و بعدها قیاساً کسره گرفته اند. شواهدی هم پیدا کردم که بعضی از این حروف اضافه بسیط در بعضی مناطق و در بعضی دوره ها کسره گرفته اند. اتفاقاً از گویشها هم مثالهای زیادی پیدا کردم برای کلمه «چند»، که در گویشهای غرب ایران، در کردی و لری، باقی مانده، و در بعضی گویشها به صورت «چندِ» به کار رفته و در بعضی هم به صورت «چندُ»، بدون کسره. آنهایی که «چند» به کار برده اند در مرحله قدیمی مانده اند و آنها که «چندِ» به کار برده اند صورت تحول یافته آن را به کار برده اند. در متون پهلوی هم پیدا کردم که «چندِ» کسره دارد، «باز» را هم در دو نسخه خطی پیدا کردم که یک جا دقیقاً رویش جزم گذاشته است، یعنی «بازُ»، و در نسخه مربوط به دوره بعد «بازِ» ضبط شده است. همه اینها را در مقاله مجله زبان شناسی با عنوان «باز، بازِ، چند، چندِ» نوشته ام. ما سابقاً می گفتیم «ضرب در»، «تقسیم بر» اما الآن می گویند «ضرب درِ»، «تقسیم برِ». این تحول در همین پنجاه شصت ساله، به قیاس انجام گرفته است. «جُز» را هم دیدم که مولوی در دیوان شمس به صورت «جُزِ» به کار برده است. بله! فرهنگ دکتر معین هم که در آمد من در خارج بودم، خیلی قسمتهای آن را خواندم و انتقادهای مفصلی بر این کتاب نوشتم، اغلاط آن را در خیلی از بخشها بیرون آوردم و

همه را نقد کردم و در هر نامه مقداری را برای دکتر معین فرستادم. ایشان هم گفت که تمام این مطالب را در آخر جلد ششم چاپ می‌کنم. وقتی که ایشان فوت کرد جلد چهارم و ششم هنوز در نیامده بود. جلد چهارم را، منهای فرم آخر، خود ایشان تمام کرده بود. جلد ششم را هم دکتر شهیدی و دکتر بدره‌ای تألیف کردند. یعنی جلد ششم که جلد دوم اعلام است تألیف خود دکتر معین نیست. مطالب فرنگی آن را دکتر فریدون بدره‌ای ترجمه کرده از متون خارجی و قسمتهای عربی و فارسی آن را دکتر شهیدی نوشته است. بعد که جلد ششم در آمد به دکتر شهیدی گفتم چرا آن یادداشتها را چاپ نکردید، گفت حالا دیگر ایشان فوت کرده و صحیح نیست انتقادهای آن را چاپ کنیم. بعداً من مقاله‌ای نوشتم در نقد فرهنگ فارسی که در سال هفدهم مجله راهنمای کتاب چاپ شد و آنجا دیگر به جزئیات اغلاط و لغات نپرداختم ولی کلاً روش تألیف آن فرهنگ را انتقاد کردم.

طیب‌زاده: خوب، درباره دیگر استادان دوره لیسانس هم توضیحاتی بفرمایید.

دکتر صادقی: من از کلاسهای مرحوم فروزانفر هم خیلی استفاده کردم. مرحوم فروزانفر استاد نابغه‌ای بود.

طیب‌زاده: با ایشان چه درسهایی داشتید؟

دکتر صادقی: با ایشان ما متون فارسی، دیوان خاقانی، راحة الصدور و متون دیگر می‌خواندیم. ایشان در دوره لیسانس یک درس داشت و بعد در دوره دکترا هم یک یا دو درس و من همیشه تا ایران بودم از این کلاسها استفاده می‌کردم و خیلی چیز یاد می‌گرفتم. مرحوم فروزانفر طوری بود که همه شاگردان با آن تبحری که ایشان داشت مجذوب ایشان می‌شدند. قدرت حافظه عجیبی که داشت و قدرت بیان فطری او، و قدرت تلفیق مطالب و هوش سرشار او، همه باعث شده بود که این شخص منحصر به فرد بشود. کسانی که در متون ادبی مطالعه می‌کردند و مشکلاتشان را می‌پرسیدند، ایشان بسرعت پاسخ می‌گفت و به اتکای حافظه‌اش کلمه‌ای را در فلان شعر در فلان دیوان مثلاً در دیوان خاقانی، در دیوان منوچهری و در مثنوی دیده بود، اینها همه را به هم ارتباط می‌داد و نتیجه می‌گرفت که این بدین معنی است. همه مسائل را این طور حل می‌کرد، و این بود که همه دانشجویان مجذوب او بودند؛ من هم

همین طور. خوب برای ما هم الحق قابل استفاده بود. ایشان خوش برخورد هم بود. در حالی که کلاسهای مرحوم همایی، با اینکه او هم استاد فاضلی بود، قابل استفاده نبود. ایشان خیلی کم می‌آمد به دانشکده. سه ساعت قرار بود به ما عروض و بدیع و قافیه درس بدهد. از آن سه ساعت دو ساعت و نیمش را نمی‌آمد. جزوهای می‌داد که یکی از دانشجویان از روی آن بخواند. زمان ما، من جزوه او را می‌خواندم. همان جزوه همیشگی وی را. جزوه را می‌گفتم؛ بچه‌ها می‌نوشتند، و ایشان نیم ساعت آخر را می‌آمد عروض می‌گفت و می‌رفت. خوب پیر هم شده بود. کلاسهایش قابل استفاده نبود، آن شخصیت فروزانفر و آن قدرت حافظه و حاضر جوابی او را نداشت، خیلی هم خوش اخلاق نبود. خوش برخورد نبود، در نتیجه کسی را نمی‌توانست جذب کند.

طیب‌زاده: دکتر خانلری چطور؟

دکتر صادقی: مرحوم دکتر خانلری خوب بود ولی کلاسهایش باز خیلی قابل استفاده نبود. به ما تاریخ زبان فارسی درس می‌داد و وزن شعر فارسی. ایشان کتاب وزن شعر فارسی را آن موقع نوشته بود و همان را هم تدریس می‌کرد. مطالب پراکنده‌ای می‌گفت، مقداری فونتیک می‌گفت، مقداری راجع به وزن شعر فارسی، و مختصری راجع به تحولات آوایی زبان فارسی. کلاسهایش، آن طور که باید، قابل استفاده نبود. خوب البته ایشان آدم ادبی بود، شاعر و نویسنده بود ولی به نظر من از نظر معلومات ادبی و تحقیقات ادبی به هیچ وجه در حد فروزانفر و مینوی و همایی و اینها نبود. از آنها خیلی پایین تر بود و در نتیجه افراد فضل دوست بیشتر جذب فروزانفر و مینوی و امثال ایشان می‌شدند.

طیب‌زاده: در فرانسه چطور استاد؟ استادان چه کسانی بودند؟ مارتینه را می‌دانیم ...

دکتر صادقی: در فرانسه استاد زبان شناسی عمومی ما مارتینه بود که نقش گرا یا فونکسیونالیست بود. پیرو مکتب پراگ بود، و با اینکه ساها در امریکا بود با آنها موافقت نداشت، مخصوصاً با مکتب بلومفیلد چندان میانه‌ای نداشت. از یاکوبسن انتقاد می‌کرد. به هر حال برای خودش مکتبی داشت که الآن هم شاگردان و پیروانش هستند. مارتینه بیشتر در فونولوژی تاریخی کار کرده بود، و یک مقداری علاقه من

هم به فونولوژی تاریخی زبان فارسی تحت تأثیر او است. یعنی معمولاً شاگردان همان نوع معلوماتی را پیدا می‌کنند که استادانشان دارند. در همان مسیری می‌روند که استادانشان به آنها یاد داده‌اند. مارتینه در آن قسمت کار کرده بود، من هم در آن قسمت تحقیقات تاریخی افتادم. کارش زبان‌شناسی تاریخی بود، یعنی عمدتاً استاد زبان‌شناسی تاریخی بود. به نظر من آن قسمتهای کار او که مربوط به زبان‌شناسی عمومی و مخصوصاً نحو می‌شد، هر چند کتاب مبانی زبان‌شناسی عمومی او به زبانهای مختلف ترجمه شده و همه به آن رجوع می‌دادند، ضعیف است و آن طور نیست که کسی بتواند الگوی نحوی آن را بردارد و زبانی را با آن مطالعه کند. خیلی از مطالب او خلأ دارد. مطالبی را نگفته باقی گذاشته است. ولی به هر حال استاد مسلم زبان‌شناسی در آنجا او بود و صاحب کرسی بود و یکی دو تا دانشیار داشت که آنها درسهای دیگر را می‌دادند. ایشان صاحب مکتب بود. این از زبان‌شناسی عمومی. در قسمت زبانهای ایرانی هم دو تا استاد آنجا بودند که من از کلاسهای آنها استفاده می‌کردم. کلاسهای زبان پهلوی را ژان پیر دومیناش اداره می‌کرد و درس پهلوی می‌داد. من چهار سال که آنجا بودم چند تا از متون پهلوی قدیم را پیش ایشان خواندم. مرحوم دکتر تفضلی هم مدتی از لندن آمده بود و هم دوره ما بود. خانم دکتر ژاله آموزگار هم همدرس ما بود و همین طور آقای فیلیپ ژینیو، که الآن استاد زبان پهلوی و فرهنگ و زبانهای ایرانی در پاریس هست و جانشین مناش است. ایشان هم همدوره ما بود. ما سه چهار نفر به این کلاسها می‌رفتیم. استاد بزرگ دیگری که هم زبان‌شناس عمومی بود و هم ایران‌شناس، امیل بنونیست بود که اوستا و فارسی باستان و پهلوی مانوی درس می‌داد، یعنی پارتی مانوی. ایشان کلاسهای آزاد داشت در مدرسه مطالعات عالییه پاریسی، به اصطلاح اکول پراتیک دات زتود (École pratique des hautes études). آن کلاسها روزهای سه‌شنبه بود و من می‌رفتم و استفاده می‌کردم. ایشان درسهایی هم در گلیژ دو فرانس، که مدرسه آزاد عالی است، می‌داد، در آنجا هم کلاسهای آزاد می‌گذاشت و همه در آن شرکت می‌کردند. استادها هم از بیرون می‌آمدند و پای درس ایشان می‌نشستند. در آنجا که ایشان درس می‌داد، می‌دیدم که عده‌ای از استادان زبان‌شناسی، غیر از مارتینه، که علاقه‌مند بودند شرکت می‌کردند. یک درس داشت با عنوان «دستور تطبیق زبانهای هند و

اروپایی» که خیلی طرفدار نداشت، چون مُد نبود، از مد افتاده بود و خیلی مستمع نداشت. ولی کلاسهای زبان‌شناسی عمومی او شلوغ می‌شد.

طیب‌زاده: بنویست هم مثل مارتینه مکتب خاصی داشت؟

دکتر صادقی: مکتب خاصی نداشت. بنویست اصولاً متخصص هند و اروپایی و ایران‌شناس بود. در زمینه زبانهای دیگر هند و اروپایی هم کار کرده بود. بنویست شاگرد آنتوان میه بود، و میه هم استاد مسلم زبان‌شناسی هند و اروپایی بود و از میان همه دانشجویان بنویست را به جانشینی انتخاب کرده بود، چون بنویست نابغه بود. در ایران‌شناسی چهار پنج نفر استاد درجه یک در دنیا وجود داشت، یکی هنینگ بود که آلمانی بود و سالها مقیم انگلیس و امریکا بود. یکی بیلی بود، اهل انگلستان. مورگن استیرنه بود از نروژ، نیبرگ که استاد دین ایرانی بود و اهل سوئد، کای بار بود استاد داغمارکی و بنویست که فرانسوی بود. او در زبان اوستا و فارسی باستان خیلی کار کرده بود و مخصوصاً بر فارسی باستان تسلط فوق‌العاده زیادی داشت. در زبان سُغدی استاد مسلم بود. خیلی از مسائل متون سُغدی را کشف کرده بود و متون سُغدی پاریس را چاپ کرده بود. مجموعه مقالاتش هم درباره زبان سُغدی چاپ شده که اینجا هست و من در کتابخانه دارم به اسم *études sogdiennes* به هر حال ایشان در این زمینه زبان‌شناسی ایرانی خیلی مؤثر و صاحب نام بود و تحقیقات خوبی کرد. در آن موقع برای دکتر دوتا تز باید می‌نوشتند. یک تز اصلی و یک تز تکمیلی. تز دکترای او درباره مسائل هند و اروپایی بود. یکی به اسم منشأ ساختمان اسم در زبان هند و اروپایی، و یکی هم به اسم اسم فاعل و اسم مصدر (یا اسم عمل) در هند و اروپایی که هر دو تا ترش در کتابخانه من هم هست. می‌گفتند که بعد از کتاب سوسور و کتاب میه این تز اصلی بنویست سومین کتاب مهمی است که در زمینه هند و اروپایی نوشته شده. بعدها کتابی در دو جلد با عنوان واژگان نهادهای هند و اروپاییها چاپ کرد که از کتابهای خیلی اساسی بود که به انگلیسی هم ترجمه شد. بنویست در زمینه زبان هیتی و زبان ارمنی و لاتین هم کار کرده بود. در نتیجه ایشان بیشتر حول و حوش زبان‌شناسی تاریخی کار می‌کرد اما در زمینه زبان‌شناسی عمومی هم دارای مقالات بسیار بسیار خوب و جالبی هست که مجموعه‌اش در دو جلد چاپ شده به اسم مقالات زبان‌شناسی عمومی *Problèmes de linguistique générale*. یکی از مقالاتش با

عنوان «مسئله بیان در زبان» (énonciation dans le langage) و مقاله بسیار انتزاعی‌ای است که منشأ نظریه بیان (énonciation) قرار گرفته است. در این مقاله دیدگاه خاصی طرح شده است.

طباطبایی: برخی نشانه‌شناسان سینما سعی کرده‌اند براساس نظریه او تئوریهای خودشان را طرح کنند.

دکتر صادقی: بله. این استاد هم که از نوابغ روزگار بود متأسفانه در سن ۶۸ سالگی درگذشت. ایشان سکنه مغزی کرد. زن و بچه نداشت، تنها زندگی می‌کرد و مدام کار می‌کرد. خیلی پرکار بود و خیلی سریع می‌توانست یک کتاب بنویسد. آن طور که مارتینه وقتی به تهران آمده بود تعریف می‌کرد، یک شب (بنویست) در رستورانی غذا می‌خورده و یک مرتبه می‌افتد روی میز. بعد به بیمارستان می‌رود، بهتر می‌شود و بعد از مدتی می‌میرد.

طیب‌زاده: آن زمان بحث زبان‌شناسی زایشی در فرانسه مطرح شده بود یا نه؟

دکتر صادقی: در آن موقع که ما در فرانسه درس می‌خواندیم هنوز زبان‌شناسی زایشی در فرانسه نفوذ نکرده بود. یعنی من در سال ۱۹۶۳ وارد فرانسه شدم و استاد مسلم آن زمان مارتینه بود و من رفتم سر کلاسهای مارتینه. چامسکی در آن زمان کتاب *Syntactic Structures* را نوشته بود و کتاب *Aspects* را هنوز ننوشته بود، ولی شهرتش به فرانسه هم رسیده بود، و شما می‌دانید که کسی که صاحب مکتبی هست و سنی از او گذشته، مانند مارتینه، دیگر نمی‌تواند به نظریات جدید بپردازد. چنین آدمی راه خودش را ادامه می‌دهد. به هر حال ذهن شکل گرفته. یک‌بار مارتینه را دعوت کرده بودیم به ایران. من و دکتر میلانیان در رستوران پهلوی او نشسته بودیم و صحبت بود. ایشان گفت این مسائل جدید را دیگر شماها باید بروید به دنبالش.

طیب‌زاده: ولی استاد ظاهراً در مقدمه هرکدام از ویرایشهای کتاب مبانی زبان‌شناسی عمومی انتقاداتی از دیدگاههای چامسکی می‌کرد. و این انتقادات مدام هم، در ویرایشهای جدیدتر، تندتر می‌شد.

دکتر صادقی: بله. یعنی کلاً این دید تأویل‌گرایی (transformationalism) را قبول

نداشت. و به همان روساخت و توصیف روساخت و نقش توجه داشت. همان روزها یک‌بار چامسکی به فرانسه آمد و سخنرانی کرد و من به سخنرانی او رفتم. یک عده از شاگردان مارتینه هم آمده بودند. چامسکی آن موقع جوان بود. حتی آن موقع نظریات یا کوپسن هم، در منتخبی از مقالاتش، به فرانسه ترجمه شده بود. آنها هم مورد انتقاد مارتینه بود. یعنی مارتینه با آن binary system که یا کوپسن طرح کرده بود، به کل مخالف بود و در کتابهایش از او انتقاد می‌کرد، ولی چامسکی هنوز چنانکه باید معروف نشده بود و آثارش منتشر نشده بود که مارتینه بخواند و انتقاد کند.

طیب‌زاده: خوب استاد لطف کنید کمی هم دربارهٔ همکلاسی‌هایتان در دانشگاه تهران و باریس بفرمایید. دربارهٔ مرحوم دکتر تفضلی و دیگران ...

دکتر صادقی: بله. من با مرحوم دکتر تفضلی در دانشگاه تهران آشنا شدم. یعنی من که دانشجوی سال اول لیسانس بودم، ایشان دانشجوی سال اول دکتری ادبیات فارسی بود در دانشگاه تهران. ایشان از من چهار سال بزرگتر بود. او هم چون شاگرد اول شده بود با بورس دولت به انگلستان رفت و در مدرسهٔ زبانهای شرقی لندن، زبانهای قدیم خواند. بعداً برای یاد گرفتن زبان فرانسوی و آشنا شدن با استادان فرانسوی، از لندن به فرانسه آمد و دو سالی هم آنجا بود و در کلاسهای دومناش و بنونیست شرکت کرد. آنجا پیوند دوستی بین ما برقرار شد. ایشان آن موقع ازدواج کرده بود و با خانمش که دختر خاله‌اش بود آمده بود آنجا و هنوز بچه‌دار نشده بودند. در یک آپارتمانی زندگی می‌کردند و گاهی با هم رفت و آمد داشتیم و بعد هم که به ایران آمده بود مرتب با هم مکاتبه داشتیم. ایشان مخصوصاً کتاب زیاد می‌خرید، و می‌گفت فلان کتاب درآمده برای من بفرست، من هم کتابهایی را که می‌خواست برایش سفارش می‌دادم و می‌فرستادم. او هم کتابهایی را که در تهران درمی‌آمد برای من می‌خرید و نگه می‌داشت که چاپش تمام نشود. بعد هم که برگشتم رابطهٔ دوستی بین ما برقرار بود تا آن واقعهٔ اسفناک برایش پیش آمد.

طیب‌زاده: خوب، همکلاسیهای دیگر ...

دکتر صادقی: از همکلاسیهای دانشگاه تهران، کسانی که با ما بودند معروف نبودند. از دوستان من دو نفر بودند، یکی آقای علی بلوک‌باشی که الآن کارهای مردم‌شناسی

می‌کند، با ایشان در همان سال اول دوره لیسانس ادبیات فارسی دانشگاه تهران آشنا شدیم. یکی هم آقای غلامرضا ارژنگ که همشهری ما بود ...

طیب زاده: عجب! پس با ایشان در دانشگاه همکلاس بودید و بعد کتابهای دستور را با هم نوشتید؟

دکتر صادقی: بله. با ایشان از همان زمانها دوست بودیم و همکلاس. و بعد هم کتاب دستوری را که من نوشتم، تهیه تمربیناتش به عهده ایشان گذاشته شد، که در مقدمه جلد اول کتاب هم توضیح داده‌ایم.

طیب زاده: خوب شما چه سالی ازدواج کردید؟

دکتر صادقی: من در ۳۱ سالگی ازدواج کردم، در ۱۳۵۰. من با خانم که دانشجوی دانشکده ادبیات بود، دانشجوی رشته زبان انگلیسی، آشنا شدم و همان موقع ازدواج کردم. ایشان آن موقع دانشجوی سال آخر لیسانس بود.

اسلامی: در مورد تأسیس گروه زبان‌شناسی و دکتر مقدم و دیگران کمی توضیح بدهید.

دکتر صادقی: بله. گروه زبان‌شناسی در سال ۱۳۴۵ یا زودتر تشکیل شده بود. مقدماتش گویا در سال ۱۳۴۴ تهیه شده بود و اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۴۵ تأسیس شد. و وقتی من در ۱۳۴۸ وارد دانشگاه تهران شدم، سه سال از تأسیس گروه زبان‌شناسی گذشته بود. اولین مدیر گروه زبان‌شناسی مرحوم دکتر محمد مقدم بود. در زمانی هم که من در رشته ادبیات فارسی دانشجوی بودم، او دو واحد درس زبان‌شناسی عمومی می‌داد. من قبل از اینکه آن درس را انتخاب کنم یکی دو جلسه رفتم سر کلاسهای او که ببینم از این درس خوشم می‌آید یا نه. دکتر مقدم معروف بود به داشتن تعصبات غیر علمی ایران‌دوستی، سره‌گرایی و مخالفت با نظریات ایران‌شناسان خارجی و حرفهای مخالف آنها زدن و کلاً زدن حرفهای غیر علمی. این در ذهن من بود و بعد هم که به کلاس رفتم دیدم الفاظ خیلی ناشناخته و نامأنوسی به کار می‌برد. واج و خُن و اینها. مثلاً به جای sound ایشان می‌گفت خُن و از این جور چیزها. راستش کلاسهای ایشان من را نگرفت. با مقدمات مسائل زبان‌شناسی عمومی من فقط در کلاسهای دکتر خانلری آشنا شدم. کلاسهای دکتر مقدم را

نگرفتم. بعد دو واحد هم درس زبان پهلوی گرفتم با دکتر صادق کیا که اینها در من مؤثر بود. کلاس دکتر خانلری و کلاس دکتر کیا و کلاسهای دکتر معین در شکل دادن علائق من و راندن من به سوی زبان‌شناسی عمومی مؤثر بود. یک جمله دکتر کیا شاید در من تأثیر داشت. مرحوم دکتر تفضلی قبل از من رفته بود لندن و زبانهای باستانی می‌خواند. دکتر کیا خیلی خوشش نمی‌آمد که کسانی بروند اروپا — چون خودش اروپا ندیده بود و در ایران پیش دکتر مقدم درس خوانده بود، یعنی خودش پهلوی را مطالعه کرده بود — نمی‌خواست کسانی بروند اروپا و بیایند و بعد رقبیش بشوند. از این نظر مخالفت می‌کرد و به من هم گفت تو می‌خواهی بروی آنجا دیگر زبانهای ایرانی نخوان، بلکه زبان‌شناسی عمومی بخوان. من هم این جمله را گرفتم و زبانهای باستانی را به صورت فرعی خواندم، نه به صورتی که مدرک بگیرم. یعنی این حرف ایشان در من اثر کرد و دیدم که راست می‌گوید، ما کسی که در ایران رشته زبان‌شناسی عمومی خوانده باشد نداریم، و اینها هم که رفته‌اند دارند زبانهای باستانی می‌خوانند. بنابراین از اینجا کاتالوگ دانشگاه سوربن را گرفتم و دیدم چه کسانی درسهای زبان‌شناسی عمومی را درس می‌دهند. نامه نوشتم و مکاتبه کردم برای زبان‌شناسی عمومی. دیگر از دانشجویانی که با من هم‌کلاس بودند، کسی را که صاحب نام و شهرت باشد نمی‌شناسم و به خاطر من نیست.

طیب‌زاده: خوب وقتی برگشتید چه کسانی بجز دکتر مقدم در گروه تدریس می‌کردند؟

دکتر صادقی: بله. وقتی که من استخدام می‌شدم، آقای دکتر مقدم دیگر مدیر گروه نبودند و بازنشسته بودند. آن موقع هنوز دکتر کیا استاد گروه بود و زبان پهلوی درس می‌داد، آقای دکتر ماهیار نوایی مدیر گروه شده بودند. ایشان از ریزنی فرهنگی ایران در پاکستان برگشته بودند و مدیر گروه زبان‌شناسی شده بودند. من در زمان ایشان استخدام شدم. قبل از من آقای دکتر میلانیان و آقای دکتر باطنی و آقای دکتر تفضلی همه استادیار گروه شده بودند و ...

طباطبایی: آقای دکتر ثمره هنوز نیامده بودند؟

دکتر صادقی: نخیر ... و اینها کسانی بودند که آنجا کار می‌کردند. در نتیجه استادیار زبان‌شناسی گروه در آن موقع دکتر باطنی بود و دکتر میلانیان. من هم به آنها پیوستم.

آنها یک سال یا دو سال قبل از من آنجا بودند ...

طیب زاده: آقای دکتر باطنی و دکتر میلانیان را می‌شناختید از قبل؟

دکتر صادقی: آقای دکتر میلانیان در پاریس همدوره ما بودند. حالا من درباره همدوره‌ای‌هایم در پاریس صحبت نکردم. من هم به اینها پیوستم و شدیم سه نفر که کلاسها را اداره می‌کردیم. دکتر ثمره بعدها از انگلستان آمد و در وزارت علوم استخدام شد و شغل اداری گرفت، منتها بعد، دو سه سال بعد از من، آمد و در گروه استخدام شد، حالا تاریخ دقیقش یادم نیست. در پاریس با آقای دکتر میلانیان آشنا شده بودیم. ما در آنجا شش نفر بودیم که زبان‌شناسی عمومی می‌خواندیم: آقای میلانیان، آقای مرتضی محمودیان که بعداً همان‌جا ماند و در لوزان استاد زبان‌شناسی شد و اخیراً هم بازنشسته شد. ایشان همان‌جا درسهایش را طوری پایه‌ریزی کرد که بیشتر متمرکز شد روی زبان‌شناسی عمومی و الحق هم مطالعه جدی می‌کرد و کتابهای زیادی هم به زبان فرانسه نوشته است. بعد هم با معرفی مارتینه رفت و در لوزان مشغول تدریس شد. ایشان علاقه‌مند بود که همانجا بماند. من هیچ علاقه‌ای به ماندن در اروپا نداشتم، با اینکه یک پیشنهاد هم به من شد، من قبول نکردم. دیگر آقای ابوالحسن نجفی بود که مدتی در کلاسهای مارتینه شرکت می‌کرد. دو نفر دیگر هم بودند. آقای رضا زمردیان که بعداً در مشهد استاد زبان‌شناسی شد و آقای محمد حبیب‌اللهی که مدتی استادیار زبان‌شناسی بود در اصفهان و بازنشسته شد.

طیب زاده: خانم دکتر دیهیم نبودند؟

دکتر صادقی: خانم دکتر دیهیم هم در همان زمان شاگرد مارتینه بود. منتها خوب، یعنی من و میلانیان و نجفی و محمودیان و حبیب‌اللهی و زمردیان، بیشتر با هم مأنوس بودیم و با هم رفت‌وآمد داشتیم. ایشان خانم بود و جدا بود، فقط سر کلاسها ایشان را می‌دیدیم.

طیاطبایی: استاد، شما فرمودید که حروف اضافه بسیط کسره اضافه نمی‌گیرند. به این ترتیب «برای» که ظاهراً بسیط است چگونه تحلیل می‌شود؟

دکتر صادقی: «برای» کمی وضعش مبهم است. جزء اول آن حرف اضافه «به» است

که در پهلوی «پد» است، بعد شده است «په» و بعد «پ» به «ب» بدل شده است و نهایتاً حرف اضافه به صورت «به» در آمده: «به او گفتم»، «به آنجا رفتم». یعنی در متون قدیم غالباً «ب» فتحه دارد. هنوز هم در آذربایجان در بعضی اصطلاحات با تلفظ «به» به کار می‌رود. مثلاً می‌گویند: «رو به روی».

صلح‌جو: در قزوین هم می‌گویند «رو به روی».

دکتر صادقی: بله. تلفظ قدیم این «به» در آنجا باقی مانده است، اما در فارسی تمام فتحه‌های آخر کلمات کسره شده مثل «خانه» ← «خانه». این «به» هم شده «یه»، در حالی که در این شهرستانها هنوز «به» باقی مانده است. بخش دوم برای، «را» است. اصلاً در زبانهای قدیم «را» یعنی «به علت». «چرا» یعنی «به چه علت». الآن ما در فارسی یک اصطلاح عامیانه‌ای داریم که در جواب «چرا» گفته می‌شود «محض إرا». این «إرا» یک کلمه قدیمی است که در پهلوی هم هست به صورت: «إد را». «إد» یعنی «این». کلمه «این» در پهلوی به صورت «إد» است. پس «إد را» یعنی «به خاطر این»، و این در زبان عامیانه شده است «إرا»، یعنی وقتی می‌گویند «محض إرا» یعنی به این علت. مثل انگلیسی که در پاسخ why می‌گویند because.

نغزگو: و این «إد» در بعضی کلمات مانند «امروز» و «امشب» شده است «ام».

دکتر صادقی: نه. این «إد» در دوره فارسی جدید شده است «این». یعنی /ed/ شده است /en/ و این /en/ که امروزه شده است /in/، صورتی است از /ed/ قدیمتر. صورت فارسی باستان آن هم هست /aita/ و به هر حال «نون» ندارد. این «نون» تلفظ بعدی است که در بعضی کلمات مثل «امسال» و «امشب» و «امروز» به «میم» بدل شده و شده است «ام». یعنی /en/ شده /em/ و /em/ هم شده /em/ ولی «برای» در اصل یعنی «به علت»، بنابراین «به» و «را» با هم ترکیب شده و بعد قیاساً یک کسره هم گرفته است. «پدرای» یعنی «به علت»، «به خاطر»، و وقتی این دو تا جوش خورده، یک عدم شفافیت درش به وجود آمده، یعنی دیگر شفاف نبوده که «را» همان «را» است و «به» همان «پد» است. در نتیجه ترکیب شده و قیاساً کسره گرفته است.

طباطبایی: آقای دکتر، در ایران هم، مانند جوامع دیگر، حتی در میان فرهیختگان

برداشت‌های نادرستی در مورد زبان هست. به همین دلیل اگر اجازه بفرمایید اول سؤالهای عمومی را مطرح می‌کنیم. مثلاً چطور است که بحث را با «عوامل مؤثر در تغییر زبان» شروع کنیم؟

دکتر صادقی: والله این عوامل تغییر زبان چیزی نیست که من نظر خاصی در مورد آن داشته باشم. و در همه کتابهای زبان‌شناسی تاریخی به آن پرداخته‌اند.

طباطبایی: منظور من این بود که برای کسانی که زبان‌شناسی رشته تخصصی‌شان نیست توضیحاتی بفرماید.

دکتر صادقی: بله. حالا توضیحی می‌دهیم که اگر این مطلب پخش شد برای عده‌ای مفید باشد. ببینید، زبان هیچ‌وقت ثابت باقی نمی‌ماند. زبان دائم در حال تغییر است و نو می‌شود. ساختمانهای قدیم آن از بین می‌رود و ساختمانهای نو می‌آید، لغات از بین می‌رود و واژه‌های جدید می‌آید. اگر زبانی با یک زبان دیگر برخورد داشته باشد، از آن زبان تأثیر و مقدار زیادی دگرگون می‌شود. زبان فارسی هم این مسیر را طی کرده و با زبان عربی برخورد کرده و تغییراتی در آن به وجود آمده و شکلی پیدا کرده که ما الآن به کار می‌بریم. و زبان هم چیزی نیست که کسی به صرف علائق شخصی بخواهد در آن دخالت کند و و آن را مطابق میل خودش دربیاورد. زبان امری اجتماعی است که بین افراد جامعه رایج است و به عنوان ابزاری ارتباطی به کار می‌رود و هرچه در درون آن پیش می‌آید، باید مورد توافق همه باشد. آن واژه‌ها و ساختها و صورهایی که الآن ما در زبان فارسی داریم، مورد توافق همه است و همه به کار برده‌اند. مخصوصاً ما خیلی خوشحال هستیم که این زبان امروز ما با زبان کلاسیک ما نزدیک است. ما هنوز متون فارسی قدیم را که می‌خوانیم به راحتی می‌فهمیم. ما هنوز آن اندازه از متون فاصله نگرفته‌ایم.

طیب‌زاده: مثلاً برخلاف انگلیسی.

دکتر صادقی: بله، مثل انگلیسی یا حتی فرانسۀ قدیم که تفاوت‌های زیادی با امروز دارد.

طیب‌زاده: این امر به نظر شما علتی دارد؟ آیا خوب است یا بد است؟

دکتر صادقی: علتش هیچ معلوم نیست. بدی ندارد، ولی خوبی دارد! خوبی آن را می‌دانم ولی بدی‌ای در آن نمی‌بینم.

طباطبایی: پس استاد می‌توانیم بگوییم که عوامل تغییر زبان کلاً به دو دسته تقسیم می‌شود: تغییراتی که بر اثر تکاپوی درونی زبان پدید می‌آید.

طبيب زاده: همان رانش (drift) به قول ساپیر ...

طباطبایی: یکی این، و یکی هم عوامل بیرونی، مثل برخورد فرهنگها با هم. مثل تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی. حال اگر عوامل درونی را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که تحول زبان هدف خاصی را دنبال می‌کند؟ مثلاً اینکه این تحول می‌خواهد زبان را ساده‌تر کند؟

دکتر صادقی: این مسئله‌ای است که بعضی‌ها مطرح کرده‌اند. آقای طبیب‌زاده هم به کلمه رانش که ساپیر گفته اشاره کردند. بعضی‌ها گفته‌اند که تغییرات زبانی در جهت خاصی پیش می‌رود. این به نظر من مسئلهٔ مسلمی نیست. ولی رانش را به این صورت می‌شود تعبیر کرد که وقتی زبان شکلی گرفت و تغییراتی پیدا کرد، تغییرات بعدی‌اش می‌تواند قابل پیش‌بینی باشد. یعنی از روی آن جهتی که پیدا کرده می‌توان تغییرات بعدی را حدس زد، چون تغییرات تا حدی در همان جهت پیش می‌رود. همهٔ زبانها دچار تغییرات درونی می‌شوند و هیچ زبانی نیست که بدون تغییر بماند. منتها در بعضی زبانها این تغییرات کندتر پیش می‌رود و در بعضی‌ها سریعتر؛ مثلاً اگر از بین زبانهای هند و اروپایی بخواهیم مثال بزنیم زبان لیتوانیایی از زبانهای بسیار محافظه‌کار هند و اروپایی است که حتی بعضی چیزهایی را که در سانسکریت از بین رفته، از قبیل تکیهٔ زیروپی (pitch accent) حفظ کرده است. حالت‌های زبان قدیم هند و اروپایی را حفظ کرده و فقط حالت ablative را از دست داده است، در حالی که زبان معاصر است، اما می‌بینیم که زبانهای دیگر خیلی به سرعت تحول پیدا کرده است، مانند زبان انگلیسی یا زبان فارسی. منتها زبان فارسی تغییرات عمده‌اش را در دورهٔ گذر از دورهٔ باستانی به دورهٔ میانه طی کرده، و مقداری هم در دورهٔ میانه تغییراتی کرده که نسبت به تغییرات دورهٔ باستانی ناچیز است. در دورهٔ جدیدش تغییرات ساختاری زیاد پیدا نکرده است، خوشبختانه. در نتیجه این زبان برای ما مفهوم است. تغییراتی که این زبان پیدا کرده بیشتر در قسمت واژگان است که آن هم

تحت تأثیر زبان عربی بوده است. نیمی از واژگانش نو شده، یعنی نیمی را از دست داده و واژه‌های عربی را پذیرفته و ما این زبان را در ادبیات خودمان می‌بینیم و برای دیدن دوره ماقبل باید برویم به دوره ایرانی میانه.

نغزگو: شما فرمودید که مارتینه از جمله افراد تأثیرگذار بر کار شما بودند، و اینکه به علت تأثیر او شما هم به کارهای تاریخی علاقه‌مند شدید. ولی ما در آثار شما شاهد تأکید بر مطالعه لهجه‌های مختلف هستیم و اینکه شما همیشه به جمع‌آوری لهجه‌های مختلف تأکید دارید. حالا می‌خواستم ببینم که ارتباط بین این دو چیست؟

دکتر صادقی: به نظر من مطالعه لهجه‌ها به مطالعه تاریخ زبان فارسی مدد می‌رساند، و به همین دلیل هم به مطالعات لهجه‌شناسی علاقه‌مندم. یعنی هرکدام از این لهجه‌ها، صرف نظر از ویژگیهای ساختاری خودشان که از نظر زبان‌شناسی عمومی ارزشمند است و باید مطالعه بشوند، از زبانهای ایرانی‌ای هستند که بعضی قسمتهایی را که در فارسی امروز از دست رفته و ما آنها را احیاناً در فارسی قدیم می‌بینیم، در خود حفظ کرده‌اند. من عمدتاً نگاهم به لهجه‌ها به منظور پیدا کردن حلقه واسطه است بین فارسی دری، فارسی بعد از اسلام، و فارسی میانه و زبانهای قدیم. یعنی مطالعه لهجه‌ها بیشتر در ارتباط تنگاتنگ است با زبان فارسی برای من. من می‌خواهم ببینم اینها از یک طرف چه ارتباطی با زبان فارسی دارد و از یک طرف چه ارتباطی با زبانهای قدیم دارد.

طیب‌زاده: ممکن است مثالی بزنید؟

دکتر صادقی: بله. مثلاً اینکه این لهجه‌ها چه چیزهایی را حفظ کرده‌اند. فرض کنید که مثلاً در مطالعه لهجه دوانی متوجه شدم که در این لهجه علاوه به /ǰ/ و /č/ دو تا واج /d̄z/ و /t̄s/ هم وجود دارد، و چون در لهجه اصفهانی هم این /d̄z/ و /t̄s/ به جای /ǰ/ و /č/ به کار می‌رود، و همین طور در بهبهان هم این تلفظ‌ها وجود دارد، به این نتیجه رسیدم که در زبان فارسی میانه /ǰ/ و /č/ به صورت /d̄z/ و /t̄s/ تلفظ می‌شده است. (در مورد لهجه دوانی در مقاله «یادداشتی در مورد واج‌شناسی لهجه دوانی» در مجله زبان‌شناسی بحث کرده‌ام). این تلفظ در جنوب ایران تا حدود اصفهان رایج بوده و بعدها تحت تأثیر لهجه‌های شمالی، یعنی فارسی دری که از خراسان آمده، /d̄z/ ها به /ǰ/

و /ts/ ها به /tʃ/ بدل شده، منتها در بعضی جزایر این تغییر صورت نگرفته است. اصفهان به علت اهمیتش، چون از نظر فرهنگی مرکز بزرگی بوده، و دوان که منطقه پرت و دور افتاده‌ای در کنار کازرون بوده، و در بهبهان، این تغییر صورت نگرفته. و این نمی‌توانسته تصادفی بوده باشد. این امری است که نشان می‌دهد با مطالعه لهجه‌ها می‌توانیم به یک ویژگی آوایی زبان فارسی میانه پی ببریم. تا به حال همه ایران‌شناسان این دو واج را /d/ و /tʃ/ می‌دانستند و من به دلایل متعدد، از جمله همین که عرض کردم، آنها را /d̪/ و /ts/ می‌دانم.

نغزگو: همین مسئله در مورد مطالعه نحو هم می‌تواند صادق باشد؟

دکتر صادقی: در نحو هم ممکن است صادق باشد. مثلاً فرض کنید که زبان ما زبان vo است. غیر از خود مفعول که قبل از فعل قرار می‌گیرد، بقیه ویژگی‌ها همان ویژگی‌های زبان vo است. صفت بعد از موصوف داریم، یا جمله موصولی بعد از مرجعش داریم. حالا ممکن است بعضی لهجه‌ها، مثل لهجه‌های شمالی یا گیلکی، خصوصیات نحوی ov را حفظ کرده باشند. مثلاً در گویش گیلکی، حرف اضافه مؤخر داریم: مثلاً «برای تو» در این گویش می‌شود te re. یعنی آن re در واقع یک حرف اضافه مؤخری است که خصوصیت ov را نشان می‌دهد. همین طور در گیلکی صفتها قبل از موصوف قرار می‌گیرند، و حتی مضاف‌الیه قبل از مضاف قرار می‌گیرد. مثلاً به جای «قربان تو» می‌گویند: «تی قربان». بنابراین اگر معتقد باشیم که زبان فارسی هم مانند سایر زبانهای هند و اروپایی در ابتدا ov بوده و بعد vo شده است، می‌توانیم بگوییم که گویشهای شمالی یک مرحله قدیم‌تر این زبانها را نشان می‌دهد. یعنی هنوز رد پای اینها را می‌توانیم در گویشهای محلی پیدا کنیم.

نغزگو: نکته جالبی در مورد لهجه دشتی وجود دارد ... مثلاً پاسخ به این سؤال که آیا فارسی دری دقیقاً ادامه پهلوی است یا نه، شاید از طریق مطالعه همین لهجه‌ها معلوم شود. مثلاً در لهجه دشتی مانند پهلوی به جای «رفتَم» می‌گویند «اُم‌رفت»، یا به جای «دیدم» می‌گویند «اُم‌دید». یا مثلاً ماضی نقلی که در متون قرون ۵ و ۶ به صورتی چون «آمدستی» بکار می‌رفت، هنوز هم در این لهجه به همین صورت به کار می‌رود. و این احتمالاً مبین همین امر است که فارسی دری ادامه مستقیم پهلوی است. نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: بله. خوب ببینید، آن ساختی که شما گفتید («اُم‌دید») همان ساخت ارگتیو است. یعنی در فعلهای متعدی ماضی، ضمیری که نشان‌دهنده کنش‌گر هست، یعنی نشان‌دهنده انجام دهنده عمل فعل است، از نظر دستوری به صورت غیر فاعلی است. «اُم‌دید» یعنی ضمیر غیر فاعلی، به معنای به وسیله من، یا ضمیر جَنِّتیو (genitive) است. «اُم‌دید» به صورت تحت‌اللفظ یعنی «دیده شده من»، و «دیده شده من» یعنی «من دیدم». در حالی که در افعال لازم این طوری نیست. در آنجا می‌گویند «رفتُم». اما آن صورتهای «آمدم، آمدمستی» اگر در دشتی باشد خیلی جالب است، چون این صورتهای در گویشهای خراسان بوده و در پهلوی به این صورت نبوده است. البته این را هم بگویم که دری، آن طور که عده‌ای تصور می‌کنند، ادامه مستقیم پهلوی نیست و اختلافات زیادی با آن دارد.

اسلامی: شما در مورد تغییرات زبانی فرمودید که این تغییرات در هر زبانی راه خودش را می‌رود و اراده شخص تأثیری در مسیر این تغییرات ندارد. حال سؤال این است که جایگاه برنامه‌ریزی زبانی در این میان چیست؟ یعنی برنامه‌ریزی زبانی در اینجا تا چه حد می‌تواند نقش داشته باشد؟

دکتر صادقی: برنامه‌ریزی زبانی یعنی شکل دادن به بعضی تغییرات که عده‌ای یا نهادی یا نهادهایی می‌خواهند که در زبان ایجاد بشود. برنامه‌ریزی زبانی ما در ایران عمدتاً در جهت واژگان است، یعنی در جهت نوسازی واژگان زبان فارسی و وضع الفاظ فارسی در مقابل الفاظ بیگانه‌ای که در زبان فارسی یا در زبان علم بکار می‌رود و ما مجبوریم برای آنها معادلی بسازیم، یا در غیر این صورت همانها را اقتباس کنیم. برنامه‌ریزی زبانی در ایران بیشتر در این جهت است، منتها از برنامه‌ریزی زبانی در بعضی کشورها در جهت استاندارد کردن زبان و ایجاد یک زبان معیار، یا تلفیقی از گویشهای مختلف برای ایجاد یک زبان ملی استفاده می‌شود. ولی تغییرات زبانی مستقل از اراده افراد است، مگر اینکه بعضیها عمداً بخواهند، مخصوصاً در قسمت واژگان، الفاظی را به زور از یک زبانی بیرون کنند یا وارد زبانی بکنند. در فرهنگستان اول مخصوصاً این کار انجام شد. فرهنگستان دوم زورش نرسید، و پشتوانه رسمی به آن صورت نداشت و نتوانست الفاظی را که ساخته بود وارد زبان بکند، و الآن چون دستگاه دولتی پشتیبان الفاظی هست که

فرهنگستان فعلی معرفی می‌کند، یعنی چون دولت این الفاظ را به صدا و سیما و به ارتش و به جاهای دیگر ابلاغ می‌کند، این الفاظ در زبان جا می‌افتد. ولی مسئله واژگان از حساب تغییرات ساختاری جداست. یعنی وقتی تغییرات آوایی و دستوری در زبان ایجاد می‌شود، دیگر صورت پذیرفته است. مثلاً ما امروز دیگر /ō/ و /ē/ (یعنی «واو» و «یا»ی مجهول) در زبان فارسی نداریم. دیگر کسی نمی‌تواند اینها را به زبان برگرداند. یا بعضی ساختهای دستوری، مانند وجه شرطی غیر محقق، که از زبان فارسی بیرون رفته، دیگر بازگشت‌پذیر نیست. یا تثنیه که در زبانهای باستانی بوده است. اما در قسمت واژگان این کار عملی است. یعنی می‌توان واژه‌هایی را که متروک شده است دوباره به زبان بازگرداند، یا واژه‌های جدید ساخت، یا مقداری از واژه‌های موجود زبان را کنار گذاشت. این دو مسئله در دو سطح مختلف هستند.

اسلامی: آقای دکتر حالا سؤال دیگری برای من پیش آمده است. فرمودید که امروزه دیگر «واو» و «یا»ی مجهول در نظام واکه‌ای زبان فارسی وجود ندارد. اما اخیراً می‌بینیم واکه مرکب در کلماتی همچون «جلو»، «قوم»، «دور» و غیره به «واو» مجهول تبدیل می‌شود. انگار که می‌گوییم /dōm/ یا /dōr/، حالا آیا این تغییر که طی آن «واو» مجهول با /o/ در زبان فارسی تقابل معنایی به وجود آورده و باعث ایجاد جفت کمینه شده است، به این معنی است که ممکن است در آینده نظام واکه‌ای زبان فارسی تغییر کند؟

دکتر صادقی: سؤال جالبی است. در بعضی کلماتی که شما مثال زدید، مصوت یا واکه مرکب /ow/ به /ō/ بدل شده است. ولی کافی است که تنها یک هجا اضافه کنیم به این کلمات. مثلاً اگر به همان /dōr/ یک -i اضافه کنیم می‌شود /dowri/. یعنی براساس همین تغییر و قبل از اینکه شواهد دیگری را مطرح کنیم، می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که در کلمات تک هجایی که مصوت مرکب دارند، عنصر صامت مصوت مرکب، یعنی همان /w/ گرایش به حذف شدن دارد و کشش عنصر واکه‌ای جای آن را می‌گیرد، یعنی /dowr/ می‌شود /dōr/. ولی در سایر موارد، مثلاً /dowrân/، باز مصوت مرکب /ow/ ظاهر می‌شود، یا در /dowri/، یا اگر به /dōr/ یک /e/ اضافه کنیم می‌شود /dowel/. یعنی باز /w/ ظاهر می‌شود و تغییری در آن ایجاد می‌گردد. من فکر می‌کنم که هنوز هم باید این موارد را مصوت مرکب /ow/ بدانیم. تغییرات آوایی که در رو ساخت ایجاد شده،

این مصوت مرکب را به ظاهر مبدل به /ō/ یا «واو» مجهول کرده، ولی کافی است تا ساخت کلمه از یک هجایی به دو یا چند هجایی تغییر پیدا کند تا صورت اصلی آن دوباره ظاهر بشود. یعنی در زیرساخت /ow/ هست و در روساخت به صورت /ō/ درآمده است.

اسلامی: حالا آیا با همین استدلال جنابعالی می‌توان جفتهای کمینه‌ای چون /qōm/ و /qom/ را توجیه کرد؟

دکتر صادقی: ببینید، همیشه این طور نیست. در پرسامدترین کلمات است که /ow/ در روساخت مبدل به /ō/ می‌شود. مثل /nō/، /dō/ و /jō/ ولی در کلمات عربی که بسامدشان کمتر است، مثلاً در /qowm/ دیگر /qōm/ نمی‌گوییم بلکه با همان مصوت مرکب به کار می‌بریم، یعنی /qowm/. یا همیشه می‌گوییم /sowt/ و هیچ وقت نمی‌گوییم /sōt/. در چند تا کلمه هست که این حالت پیش آمده، و آن چند تا کلمه را هم، ولو اینکه جفت کمینه بسازد، باید این گونه توصیف بکنیم که در آنها تقابلی بین /ō/ و /ow/ وجود دارد و کشیده تلفظ شدن /ow/ در واقع یک مسئله روساختی است.

اسلامی: پس ربطی به واج‌شناسی زبان فارسی ندارد؟

دکتر صادقی: نخیر. این یک مسئله آوایی فیزیکی و ظاهری است که در کلمات کم بسامدتر و نیز در ترکیبات همان /ow/ باقی می‌ماند.

طباطبایی: استاد آنچه را که جنابعالی درمورد زیرساخت و روساخت در عرصه واج‌شناختی فرمودید، براساس زبان‌شناسی زایشی است یا از دیدگاه مارتینه اقتباس شده است؟

دکتر صادقی: نه، در واج‌شناسی به اصطلاح پراگی مسئله زیرساخت و روساخت وجود ندارد، ولی به هر حال برخی مطالبی را که در واج‌شناسی زایشی و دیدگاههای جدیدتر وجود دارد نمی‌توان رد کرد. وجود این مطالب لازم است. یعنی مسلماً تفاوت نهادن بین سطح واجی و سطح آوایی مسئله‌ای است که برای توجیه مسائل آوایی ضروری است. یعنی یک سطح انتزاعی و یک سطح عینی.

طباطبایی: یعنی در حقیقت این بحث راهگشاست؟

دکتر صادقی: بله همین طور است. یعنی خیلی از مسائلی را که در حل آنها با مشکل مواجه هستیم توجیه می‌کند.

طباطبایی: پس می‌توان گفت که پرداختن صرف به روساخت ما را با مشکلات بزرگی روبه‌رو می‌کند؟

دکتر صادقی: بله مسلم! یعنی مثلاً در مورد جملات مبهم می‌بینیم که یک روساخت دو معنی دارد، و این حاکی از وجود دو تا زیرساخت متفاوت است. منتها این زیرساخت با آن زیرساختی که در نظریه چامسکی وجود دارد عیناً یکی نیست. قبل از چامسکی هم کسانی به مسئله تفاوت‌های ظاهر و باطن زبان یا به اصطلاح زیرساخت و روساخت اشاره کرده‌اند.

صلح‌جو: من خیلی خوشحالم که در جمع شاگردان وفادار آقای دکتر صادقی هستم ... و از این بابت به خصوص از آقای طبیب‌زاده که بانی این کار شدند تشکر می‌کنم ... من در سال ۱۳۵۵ با آقای دکتر صادقی آشنا شدم و از آن زمان تا حالا ۲۴ سال می‌گذرد ... در این ۲۴ سال که مأنوس و محشور با ایشان بودم، به جرئت می‌توانم بگویم که حرف تکراری از آقای دکتر نشنیده‌ام و این نیست مگر، وسعت و عمق معلومات آقای دکتر صادقی که هربار که از موضوعی سخن می‌گوید با بار قبل متفاوت است. یعنی از زاویه و بعدی جدید ...

دکتر صادقی: می‌گویند آدم دروغگو کم حافظه می‌شود! ...

صلح‌جو: بعدها هم که در مجله زبان‌شناسی با هم بودیم من همیشه این امر را شاهد بوده‌ام و یکی از شانسهای من در زندگی‌ام آشنایی با دکتر صادقی بوده است. حالا اگر اجازه بدهید من سؤال خودم را خدمتان عرض کنم ...

دکتر صادقی: خواهش می‌کنم ...

صلح‌جو: آقای دکتر بارها شنیده‌ایم که می‌گویند لهجه‌ها دارند از بین می‌روند و باید گردآوری بشوند. این حرف درست هم هست. یعنی اینکه این لهجه‌ها واقعاً در حال نابودی هستند. مثلاً تحت تأثیر زبان معیار فارسی لهجه‌های دیگر کم‌کم کمرنگ می‌شوند و از بین می‌روند. ولی کمتر شنیده‌ایم که کسی بگوید از بین رفتن این لهجه‌ها به چه جایی یا به چه

چیز خسارت وارد می‌کند. این حرف را خیلی ملموس مطرح نکرده‌اند. همین طور می‌گویند که این لهجه‌ها باید گردآوری شود. البته یکی از جایگاه‌هایی که به گردآوری این لهجه‌ها پرداخته مجله‌ای است که خود شما سردبیرش هستید. در مجلهٔ زبان‌شناسی لهجه‌های بسیاری مطرح شده و ساختشان تحلیل شده است و اصلاً پرداختن به لهجه‌ها در مجلهٔ زبان‌شناسی مبدل به یک روند شده است. اما حقیقتاً کمتر دیده‌ام که کسی به عمق این مسئله پردازد که اگر این لهجه‌ها یک روزی خاموش بشوند بی‌اینکه جمع‌آوری شده باشند، چه اتفاقی می‌افتد.

دکتر صادقی: ببینید، آنها که این مسئله را مطرح می‌کنند عمدتاً از دید زبان‌شناسی ایرانی به این مسئله نگاه می‌کنند. یعنی حرفشان این است که اگر دیر به این لهجه‌ها پردازیم آنها از بین می‌روند و در نتیجه مقداری از غنای زبان‌شناسی ایرانی کم می‌شود. یعنی هرکدام از این لهجه‌ها دارای عناصری از بازمانده‌های تاریخیچهٔ زبانهای ایرانی هستند. مثلاً بازمانده‌هایی از ساختارهای ایرانی و واژگان ایرانی در اینها باقی مانده است. و اگر این لهجه‌ها از بین بروند و فراموش بشوند به زبان‌شناسی ایرانی و تاریخ زبانهای ایرانی لطمه می‌خورد. آنها عمدتاً از همین دیدگاه می‌گویند که باید به لهجه‌ها پرداخت. ولی از دیدگاه زبان‌شناسی عمومی هم می‌توان و باید به این لهجه‌ها توجه کرد. مثلاً همین مثالی که از لهجهٔ گیلکی زدم، نوعی است متفاوت با زبان فارسی. یعنی از نظر رده‌شناسی بعضی از لهجه‌ها هنوز متفاوت‌اند. در داخل حوزهٔ زبانهای ایرانی ما دو تیپ یا نوع یا دو ردهٔ زبانی داریم که یکی از آنها *vo* و دستهٔ دیگر *ov* هستند. در نتیجه اگر از آن دیدگاه هم این لهجه‌ها بررسی بشوند، هم از نظر زبان‌شناسی ایرانی مهم هستند هم از نظر زبان‌شناسی عمومی. ولی در مورد خودم ... من به یک ویژگی خودم که همیشه در ذهنم هست اشاره نکردم، و آن این است که من یکی از افراد ایران‌دوست افراطی هستم و این هم که به زبان فارسی علاقه‌مند هستم، به این علت است که زبان فارسی پایهٔ ملیت ماست. هویت ما به این زبان فارسی بستگی دارد و تمام کوشش من این بوده است که هم به زبان فارسی پردازم و آن را مطالعه کنم، و هم به گویشهایی که می‌تواند به زبان فارسی مدد برساند. از این دیدگاه است که من به زبان فارسی و گویشها می‌پردازم. شما دیده‌اید که من مخصوصاً در مجلهٔ زبان‌شناسی مقالاتی چاپ کرده‌ام که در آنها بازماندهٔ گویشی

قدیمی را یا متونی متعلق به گویشی، مثلاً گویشهای غرب ایران، گویش لری و غیره را بررسی کرده‌ام، برای اینکه اینها کمک می‌کند به بدنهٔ زبان فارسی و پیوستگی موجود بین فارسی باستانی تا فارسی میانه و فارسی دری را روشن می‌کند.

طبيب زاده: جمع‌آوری گویشهای مثلاً سرخپوستی چه فایده‌ای دارد؟

دکتر صادقی: جمع‌آوری و بررسی آنها از دید زبان‌شناسی عمومی بسیار مفید است. یعنی هرچه بیشتر زبانهای دنیا مطالعه بشوند، خود اصل زبان، یعنی زبان بشری یا همانچه در فرانسه به آن *langage* می‌گویند روشن‌تر می‌شود. *langage* را در مقابل *langue* به کار می‌برند. *langue* به زبانهای ملموس اطلاق می‌شود، اما *langage* به آن نیروی انتزاعی ناطقه اطلاق می‌شود. مطالعه و گردآوری زبانهای سرخپوستی مثلاً، به کشف همین قوهٔ ناطقه که در ذهن ما هست کمک می‌کند. ما هنوز در آغاز راه هستیم. هنوز زبان‌شناسان و مخصوصاً رده‌شناسان مطالعه می‌کنند و در زبانهای مختلف به نکات بسیار بدیعی بر می‌خورند. تازه در همین دو سه دههٔ اخیر رسیده‌اند به زبانهای *active - stative*، یعنی زبانهای ایستا در مقابل زبانهای پویا، که این دلالت دارد به وضع ساختار و واژگان زبانها. بعضی زبانها دارای واژگان ایستا هستند و بعضی پویا. بعد به دنبال کشف همین نکته متوجه شدند که چرا در زبان هند و اروپایی مادر دوتا کلمه برای «آتش» وجود داشته. یک کلمه دلالت داشته بر «آتش» به عنوان چیزی ساکن و ثابت، یا همان «نیروی آتشین»، و یک کلمهٔ دیگر دلالت دارد به آتشی که پویاست، حرکت دارد و تغییر ایجاد می‌کند. بعد در شاخه‌های بعدی هند و اروپایی این ویژگی دگرگون شده است. به هر حال از طریق مطالعهٔ زبانهای گوناگون می‌توان به وجود این گونه نکات پی برد. این امر به شناخت هرچه بیشتر زبانهای بشری کمک می‌کند.

نغزگو: اکثر لغتنامه‌های انگلیسی بخشی را به اتیمولوژی یا ریشه‌شناسی اختصاص داده‌اند، چرا در فارسی تلاشهای کمتری در این زمینه صورت گرفته است؟ چرا جمع‌آوری این مواد این قدر کم است؟ چرا کارهای افرادی مانند پُل هرن ادامه پیدا نکرد؟ علت چیست؟

دکتر صادقی: به نظر من زبانهای ایرانی کمتر [از دیگر زبانهای هند و اروپایی] مطالعه شده‌اند. یعنی شناخت ما از زبانهای ایرانی خیلی کامل نیست. زیرا ما از دورهٔ

باستانی این زبان متون چندانی در اختیار نداریم. متون و کتیبه‌های فارسی باستان ما بسیار محدود است، فقط متون اوستا هست که مقدار بیشتری از متون دوره باستان را در اختیار ما می‌گذارد. مقایسه اوستا و فارسی باستان با سنسکریت، نکات فراوانی را روشن می‌کند. تا آخر قرن نوزدهم اطلاعات به دست آمده تا آن زمان در کتابهای هرن و هوبشمان آمده است، اما بعد از آنها هم تحقیقات زیادی صورت پذیرفته است. مخصوصاً با کشف زبانهای سُغدی و خوارزمی و بلخی و سکایی در دوره‌های اخیر، اطلاعات ما از زبانهای ایرانی بیشتر شده است. مقدار زیادی درباره اشتقاق کلمات تحقیق شده است، که مجموعه اینها باید دوباره توسط آدم صاحب همتی به صورت کتاب، بین‌الدفتین، منتشر بشود. دیگران باید انتقاد کنند و نظر بدهند و نکات آن را روشن کنند، هنوز این کار را انجام نداده‌اند. من شنیده‌ام که دو نفر قصد انجام این کار را دارند، یک نفر، که از ارامنه ایرانی است، آقای دکتر گارنیک آساطوریان، که الآن استاد دانشکده ایروان در ارمنستان است. ایشان اخیراً که به ایران آمده بود گفت قصد دارد کتابی درباره ریشه‌شناسی کلمات فارسی بنویسد. فرد دیگری هم هست از ایران‌شناسان شوروی سابق به اسم آقای هرتسن برگ که ظاهراً اهل لتونی یا لیتوانی است. ایشان هم قصد دارد کتابی در این زمینه بنویسد. او حتی ۸۰ صفحه این کتاب را هم تنظیم کرده بود و فرستاد فرهنگستان. این بخش از کتاب الآن پیش من است. ایشان پیشنهاد تألیف کتابی در این زمینه را کرده بود و پرسیده بود که اگر فرهنگستان آن را چاپ می‌کند، بقیه آن را هم تنظیم کند و بفرستد. به هر حال هنوز آدم صاحب همتی پیدا نشده که این همه تحقیقات انجام شده در قرن بیستم را جمع‌آوری بکند و در کتابی یکجا عرضه کند.

طیب‌زاده: استاد، جنابعالی در زمینه برنامه‌ریزی زبانی نکاتی را درمورد واژگان فرمودید. چنانکه می‌دانید در تمام زبانها، خاصه در فرانسه و آلمانی، آثاری مانند غلط نویسیم وجود دارد. در ایران هم آقای نجفی، و آقای احمد سمیعی و خود جنابعالی نکاتی را متذکر شده‌اید. نظر تان درمورد این گونه آثار چیست؟

دکتر صادقی: من با این کتاب — غلط نویسیم — به کل مخالف هستم. در آن موقع این مسئله را مطرح نکردم و ملاحظه کردم چون آقای دکتر باطنی حمله شدیدی به این کتاب کرد و به اصطلاح بعضی‌ها آن کتاب را به توپ بست. من به جهت دوستی‌ای که

با آقای نجفی داشتم دیگر نخواستم به این کتاب حمله کنم، گرچه به صورت پوشیده حرفم را در مقاله‌ای در مجلهٔ زبان‌شناسی زدم. در مقاله‌ای با عنوان «تحول زبان و تثبیت یا معیارسازی آن، دو جریان ناگزیر» در مجلهٔ زبان‌شناسی گفتم که زبان تغییر پیدا می‌کند و در هر دوره‌ای تعادلی باید در نظام زبان ایجاد بشود تا زبان کار بکند. تغییرات خورده خورده وارد نظام زبان می‌شود و داخل سیستم قرار می‌گیرد و جا می‌افتد. ایرادهایی که در این گونه کتابها می‌گیرند ایرادهای علمی نیست. ملاک این کتابها بیشتر وضع زبان در دوره‌های گذشته است، یعنی فرمهایی که کلمات و ساختهای دستوری در دوره‌های گذشته در آثار نویسندگان و شعرای بزرگ داشته. این فرمها را ملاک می‌گیرند و فکر می‌کنند که در این زمان هم بایستی همان فرمها به کار برود. یا فکر می‌کنند که مردم هنوز باید تلفظ قدیم کلمات را که امروزه دیگر عوض شده است به کار ببرند. در نتیجه مثلاً ممکن است بگویند: نگویید «نمی‌دانم»، بلکه بگویید «نمی‌دانم»! چون علامت نفی -na است؛ این علامت در ماضی، مثلاً «ندانست» یا در آینده، مثلاً «خواهد دانست»، باز هم -na است. ولی فقط قبل از -mi- مبدل به -ne- می‌شود. مثلاً دیده بودم که مرحوم مجتبی مینوی همیشه می‌گفت «نمی‌دانم». این دیگر تغییری است که ایجاد شده و نمی‌توان در مقابلش ایستاد. این تغییرات را باید بپذیریم. ما به تمام این نوع تغییرات دستوری، آوایی و واژگانی که در زبان ایجاد شده است باید جواز بدهیم؛ منتها یک مسئلهٔ دیگر هم هست. ما نباید از تغییرات نحوی که در زبانها ایجاد می‌شود غافل شویم. این کتابها هیچ‌کدام به تغییرات نحوی پرداخته‌اند. اینها عمدتاً به تغییرات واژگانی، آوایی یا احیاناً صرفی پرداخته‌اند، در حالی که اصل در زبان نحو است.

طیب‌زاده: البته آقای سمیعی در آن مقالات مجلهٔ نشر دانش وارد این بحث شد و آقای نجفی هم اشاراتی به مسائل نحوی داشته‌اند. مثلاً «را» پس از فعل و امثالهم. طباطبایی: یا به کار بردن نابه‌جای وجه مجهول.

دکتر صادقی: بله. در این نوع کتابها کمتر به این مباحث پرداخته‌اند. اساس این است که ما وقتی مقاله‌ای می‌نویسیم یا مطلبی روی کاغذ می‌آوریم، نحو صحیحی داشته باشد و شفاف و روشن باشد. اگر فلان واژه را غلط به کار برده باشیم آن واژه در آن مجموعه حل می‌شود. واژه‌ها مهم نیستند، زیرا اینها مفردات، یعنی عناصر

منفرد و مجزا می‌باشند. اصل ساختار نحوی است. ما در گفتار نحو خاصی به کار می‌بریم. یعنی نحو جملات ما در بسیاری موارد در هم ریخته است. طبعاً موقع نوشتن دیگر آن طور که حرف می‌زنیم نمی‌نویسیم. باید آن را شفاف و روشن کنیم و بازگردانیم به آن الگوهای جا افتاده و پذیرفته در زبان معیار و نوشتاری. اگر بخواهیم همان را ملاک قرار دهیم و به همان صورت بنویسیم، شفافیت و سلامت نوشتار را از بین می‌بریم. در هر زبانی هم این امر صادق است. یعنی اگر شما بخواهید برای هر جمله امریکایی مقاله‌ای بنویسید، مثلاً برای مجلات زبان‌شناسی که زبان‌شناسان بزرگ سردبیران آنها هستند، می‌گویند که زبان مقاله شما باید از نظر انشا درست باشد. یعنی آنها هم هیچ‌گاه نمی‌گویند هر انشایی را قبول می‌کنیم. از نظر رسم الخط و رعایت تمام علائم سجاوندی باید نگارش مقاله صحیح باشد. زبان شما بایستی شسته رفته و معیار باشد. چرا؟ چون این زبان است که وسیله ارتباط بین نویسندگان و خواننده‌هاست. این زبان است که می‌ماند، و نه تنها در مکان که در زمان هم حرکت می‌کند. نسل گذشته به همین زبان نوشته است و نسل آینده هم همین‌ها را می‌خواند و می‌فهمد. اگر قرار باشد به زبان روزمره، با آن درهم ریختگی نحوی‌اش، بنویسیم، ۵۰ سال بعد که این درهم ریختگی به صورت دیگر درآمده است، نوشته ما را کسی نخواهد فهمید. اگر قبلی‌ها هم به همین صورت نوشته بودند، باز آن را نمی‌فهمیدیم. پس ناچار هستیم که مطالبان را از نظر نگارشی بدهیم و ویرایش کنند. منتها ویراستاران اغلب به مسائل املائی و مسائل واژگانی می‌پردازند، در حالی که اصل ساختارهای نحوی است. زبان از نظر انشا و نحو باید شفاف باشد و ابهام نداشته باشد و هرچه کمتر به آن دچار شده باشد.

طباطبایی: ما الآن می‌بینیم که ساختاری تحت تأثیر زبان انگلیسی وارد زبان فارسی می‌شود، و این ساختار بخصوص از طرف رادیو تلویزیون اشاعه پیدا می‌کند. مثلاً به کار بردن «یک» بی‌جا. مثلاً می‌گویند: «من یک معلم هستم». که این نمونه ساده آن است. یا فرضاً به جای اینکه بگویند «متفاوت با»، می‌گویند «متفاوت از»، که این هم مشخصاً تحت تأثیر زبان انگلیسی است. یا حتی اخیراً عیناً مانند زبان انگلیسی می‌گویند «الآن می‌خواهیم صحبتی داشته باشیم» ...

دکتر صادقی: یا «صدای شما را دارم»، یعنی اینکه «صدای شما را می‌شنوم».

طباطبایی: یا اینکه «تصویر شما را دارم»، یعنی «تصویر شما را می بینم». یا مثلاً می گویند «خسته از گفتگو با دوستش، حسن به خانه برگشت»، که این هم منطبق بر الگوی نحوی زبان انگلیسی است. خوب وقتی با چنین مسائلی مواجه می شویم، طبیعتاً به مرجعی نیازمندیم که به ما بگوید کدام غلط و کدام درست است. مثلاً بگوید «متفاوت از» غلط است و «متفاوت با» درست است. البته من قبول دارم که اگر این موارد مدتهای طولانی در زبان به کار برود حتماً جا می افتد.

دکتر صادقی: سؤال آقای طباطبایی این است که در مقابل ورود این ساختهای نحوی بیگانه به زبان فارسی چه کار باید بکنیم. این ساختهای نحوی را اگر در بدو ورودشان توضیح بدهیم و به اصطلاح با آنها مبارزه بکنیم، می توانیم جلوییشان را بگیریم. ولی اگر به موقعیت زبان فارسی در برابر زبان انگلیسی توجه کنیم می بینیم که زبان فارسی زبانی passive یا منفعل است در برابر زبانی active یا فعال که همان زبان انگلیسی باشد. ما تمام آثار علمی و خبری مان را از زبان انگلیسی ترجمه می کنیم. منابع اصلی ما همه انگلیسی است. در نتیجه به ناچار تحت تأثیر زبان انگلیسی قرار می گیریم. چه از نظر واژگان و چه از نظر ساختهای نحوی تحت تأثیر این زبان هستیم. حالا اگر بتوان جلوی این ساختها و واژگان را گرفت خوب است و من مخالف نیستم. اگر کسانی یا نهادهایی زورشان می رسد که با این مسئله مقابله کنند خوب است، اما باید دید که به چه قیمتی ... یعنی چقدر هزینه و انرژی باید صرف بشود تا مثلاً با ساخت مجهولی که از زبان انگلیسی یا فرانسه در این صد ساله اخیر وارد زبان فارسی شده است، یا برای مقابله با حرف اضافه «از» در «متفاوت از»، مقابله کنند که به اعتقاد من شاید صرف نکند و حتماً هم صرف نمی کند. ولی خوب اگر واقعاً این ویراستارها آن قدر قدرت داشتند که در همه نشریات این مطلب را جا می انداختند و خود نویسندگان هم رعایت می کردند، خیلی خوب می بود. آن ساخت قدیمتر بهتر می بود و پیوستگی زبانی هم حفظ می شد. ولی متأسفانه همان طور که گفتم، وضع زبان فارسی مانند وضع یک زبان مغلوب در برابر یک زبان غالب، یعنی انگلیسی است. در گذشته هم زبان فارسی همین وضع را در مقابل زبان عربی داشته است. ما نمی دانیم که بسیاری از ساختهایی که امروزه در زبانمان به کار می بریم ترجمه از عربی است. در قرون اولیه ما تحت تأثیر زبان عربی بسیاری از

ساختهای خود را از دست داده ایم و طرز بیان به صورت عربی، یعنی ترجمه‌ای درآمده است.

طیب زاده: گره برداری است.

دکتر صادقی: گره برداری است! گرده! من با «گرته»، با تلفظ عامیانه‌ای که آقای نجفی متداول کرده و همه می‌گویند، مخالف هستم. می‌گویم «گرده»، که از «گرد» می‌آید. سابقاً گرد می‌پاشیدند و چیزی را گرده یا کُپی می‌کردند. به هر حال گرده برداری است، و اشکالی هم ندارد. البته اگر زیاد بشود ساختار فارسی یا هر زبان دیگری را دگرگون می‌کند، همان طور که الآن عربی هم با این وضع روبه‌رو است، و خیلی زبانهای دیگر. آنها هم با مشکل ورود ساختهای زبان انگلیسی به زبانشان مواجه هستند. این ساختها مخصوصاً از طریق مطبوعات وارد زبان می‌شود. اولین کسانی که این ساختها را وارد زبان می‌کنند روزنامه‌نگاران یا مخبرین ورزشی کم‌سواد هستند، که با شتاب چیزی را ترجمه می‌کنند و آن را به تدریج از طریق رسانه‌ها اشاعه می‌دهند.

طیب زاده: در مورد مجهول هم توصیفی بفرمایید.

دکتر صادقی: بله. ساخت مجهول به شکلی که در انگلیسی و فرانسه هست، دارد در فارسی نوشتاری جا می‌افتد. البته این ساخت هنوز وارد فارسی گفتاری نشده ولی در زبان نوشتاری تقریباً جا افتاده است. مثلاً به جای اینکه بگوییم: «فلانی اول بار این مطلب را ارائه داد»، یا به جای اینکه مفعول را مبتدا کنیم و بگوییم: «این مطلب را فلانی اول بار ارائه داد»، می‌گوییم: «این مطلب اول بار توسط فلانی ارائه شد». این ساختی است که از زبان انگلیسی و فرانسه وارد زبان فارسی شده است و در نوشتار جا افتاده، اما آن را در گفتار هنوز به کار نمی‌بریم. ما هنوز «به توسط» و «به وسیله» و امثال اینها را در گفتار به کار نمی‌بریم. در گفتار به همان شیوه سابق، هر جزئی را که می‌خواهیم برجستگی بیشتری بدان بدهیم، در اول جمله می‌آوریم، یعنی آن را مبتدا می‌کنیم، و بقیه اجزاء را بعد از آن می‌آوریم. یعنی در گفتار، در پاسخ به این سؤال که: «چه کسی این کار را اول کرد؟»، می‌گوییم: «اول بار فلانی این کار را کرد». «این مطلب را چه کسی اول گفت؟»، و پاسخ می‌دهیم: «این مطلب را اول

فلانی گفت». حال اینکه در نوشتار به سبک فرنگیها می‌گوییم: «این مطلب اولین بار به وسیله فلانی گفته شد».

طبباطبایی: پس اینها در حقیقت تفاوت‌های سبکی هستند. یعنی عده‌ای که به این مسئله وقوف دارند سعی می‌کنند در نوشتارشان هم از ساخت مجهول استفاده نکنند. طبیب‌زاده: و در گفتار هم که مطلقاً از این ساخت استفاده نمی‌کنیم و همین باعث نامفهوم شدن نوشته‌های کسانی می‌شود که از این ساخت ترجمه‌ای استفاده می‌کنند.

دکتر صادقی: بله، در گفتار هنوز این ساخت راه باز نکرده است.

طبباطبایی: مثلاً برخی زبان‌شناسان که مدتهای مدید در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند دقیقاً برحسب ساختهای زبان انگلیسی می‌نویسند، و چه بسا حتی موقع نوشتن به زبان انگلیسی فکر بکنند. به همین دلیل یک تفاوت سبکی در بین است. یعنی مثلاً نوشته‌های شما فرق دارد با نوشته‌های کسانی که تازه از فرنگ برگشته‌اند. دیگر اینکه درک نثر شما برای من خیلی راحت‌تر از درک نثر کسانی است که نثرشان متأثر از نحو زبان انگلیسی است. طبیب‌زاده: دقیقاً! برای بنده هم همین طور است. و شاید درست به همین علت ما محتاج باشیم به چیزی مانند آثار آقای نجفی و آقای سمیعی.

طبباطبایی: یعنی به هر حال چیزی باید باشد ... اما درمورد توضیحات آقای نجفی، به نظر من، یعنی براساس شم زبانی من، شاید حدود ۳۰٪ از دستورات ایشان را می‌توان گذاشت کنار. یعنی آن ۳۰٪ به نظر من غلط نیست.

طبیب‌زاده: منظورتان کتاب غلط نویسیم است؟

طبباطبایی: بله. ولی با این حال ما به چنین کتابی احتیاج داریم.

دکتر صادقی: بله. مسئله ویرایش حتماً لازم است. یعنی تا وقتی که نویسندگان ما به زبان مادری خودشان مسلط نیستند و نمی‌توانند به فارسی شُسته و رُفته بنویسند، ما ناچار هستیم از کسانی کمک بگیریم که مطالب و نوشته‌های ایشان را ویرایش کنند. حالا اگر از علوم انسانی بیرون برویم و به علوم دقیقه و رشته‌های فنی نگاه کنیم می‌بینیم که وضع از این هم فاجعه‌آمیزتر است، زیرا آنها همین زبان ترجمه‌ای را هم بلد نیستند. ناچار بایستی کسی باشد که مطالب اینها را شفاف کند تا دانشجو یا کسی که آن مطالب را می‌خواند آن را بفهمد. یعنی آن مطلب را اگر ویرایش نشده باشد، کسی نمی‌فهمد. منظور ما از نگارش یا ترجمه این جور کتابها انتقال مطلب است و

انتقال مفهوم و اطلاعات. بنابراین ابزار این انتقال بایستی هرچه شفافتر باشد و عناصر مزاحم در آن هرچه کمتر باشد.

اسلامی: در مورد بحث درست و غلط در زبان فرمودید که ما در گفتار «غلط» نداریم. یعنی هرچه مردم می‌گویند صحیح است. اما در عرصه نوشتار باید معیاری داشته باشیم. حال در ادامه بحث قبل می‌بینیم که ما در گفتار مجهول نداریم اما در نوشتار عده‌ای آن را به کار می‌برند. این دوگانگی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ طبق نظریات زبان‌شناسی گفتار بیشتر از نوشتار بیانگر حقیقت زبان است ...

طیب‌زاده: آیا همین دوگانگی باعث نمی‌شود که در امر ارتباط بین مردم و بعضی نویسندگان خللی پدیدار گردد؟

دکتر صادقی: همیشه بین زبان نوشتار و زبان گفتار تفاوت‌هایی وجود دارد. یعنی اختلاف وجود دارد و نمی‌توان آن را انکار کرد. این امر در تمام زبانها صادق است. در انگلیسی هم زبان شسته رفته نوشتار که به راحتی می‌توان آن را خواند و فهمید با زبان گفتار یکی نیست ... زبان نوشتار یک زبان ویرایش شده و براساس اصول نگارش است. یعنی *manual of style* هایی که در زبان انگلیسی می‌بینیم، به همین منظور وجود دارد. حتی زبان‌شناسان هم آنها را خوانده‌اند و رعایت می‌کنند. بنابراین اصول زبان نگارش با زبان گفتار فرق دارد.

طباطبایی: ببخشید استاد. اینجا من سؤالی دارم. ببینید ما در نوشتار فارسی ساخت‌هایی داریم که در هیچ یک از گویشها یا سبکهای فارسی نیست. مثلاً در کدام گویش فارسی می‌گوییم: «من صبح از خواب بیدار شده، صبحانه خورده، و از خانه بیرون می‌روم»؟

طیب‌زاده: یا «احمد توسط رضا دلخور شد»

طباطبایی: بله. درباره این موارد که مثلاً از صد سال پیش در نوشتار فارسی دیده شده و احیاناً فکر می‌کردند ادبی است، چه توضیحی دارد؟

دکتر صادقی: در نوشتار ساخت‌هایی هست که در گفتار نیست. برعکس آن هم صادق است. یعنی این ساختها الزماً نباید پایه پای هم وجود داشته باشد. الگوهای نوشتاری‌ای وجود دارد که فقط خاص نوشتار است و در گفتار نیست. مواردی هم هست که به عکس، در گفتار هست، و ممکن است در نوشتار نباشد و یا ممکن است به تدریج به آن راه پیدا کند. زبان فارسی نوشتاری امروز ما، نسبت به صد سال

پیش، به فارسی گفتاری نزدیکتر شده، یعنی مرزها کمتر شده، خطهای پررنگی که بین گفتار و نوشتار وجود داشته امروز، کمرنگ تر شده است. بنابراین خیلی چیزها هم وجود دارد که در گفتار هست و در نوشتار نیست و ممکن است که پنجاه سال دیگر وارد نوشتار بشود. مثلاً «دارم» در «دارم می‌روم»، «دارم می‌نویسم» و غیره. این ساخت به تدریج از طریق داستانها و نوشته‌های دیگر وارد فارسی نوشتاری هم شده است و ممکن است که ۵۰ سال دیگر جواز بگیرد که همه ادبا هم کاربرد آن را مجاز بدانند. آنها هنوز به کار گرفتن این ساخت را مجاز نمی‌دانند، و به جای «دارم می‌نویسم»، می‌گویند «مشغول نوشتن هستم» ...

طباطبایی: استاد من تصور می‌کنم که اگر نثر قدیم را، منظوم نثر متکلفانه و بیمارگونه قبل از مشروطه است، با نثر بعد از مشروطیت مقایسه بکنیم، همان طور که فرمودید، خواهیم دید که زبان نوشتار کم‌کم به زبان گفتار نزدیک شده است. به عبارت دیگر نوشتار طبیعی‌تر شده است و تکلف آن از میان رفته است. یعنی در حقیقت می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر نوشتار به گفتار نزدیکتر بشود، حرکتی طبیعی صورت گرفته است، اما اگر دور بشود چه؟

دکتر صادقی: اگر دور بشود، آن وقت باید ببینیم در چه جهتی است. اگر در جهت تکلف باشد. نه! اگر هم در جهت تأثیرپذیری از زبانهای بیگانه باشد، ممکن است باز به زبان آسیب برساند، به این ترتیب که اهل زبان موقع صحبت کردن به یک زبان حرف بزنند و موقع نوشتن به زبان دیگری، با طرز بیان دیگری که خیلی‌ها آن را نفهمند. همین طور هم هست. مثلاً در ایران چه تعداد از افراد انگلیسی بلد هستند، تا وقتی که نثر فلان آقا را می‌خوانند، بفهمند که فلان جمله نثر او ترجمه فلان ساخت انگلیسی است؟

طیب‌زاده: یعنی در واقع با رمز سروکار دارد.

دکتر صادقی: بله. که بتواند کشف رمز بکند. بنابراین چنین امری مغل امر ارتباط می‌شود. با این موارد است که ویراستاران باید مبارزه بکنند. ولی حتی همین موارد وقتی جا افتاد و مردم هم فهمیدند دیگر جزو زبان می‌شود.

طیب‌زاده: مثلاً ببینید استاد، ما در خیلی از مقالات زبان‌شناسی می‌بینیم که درباره

جملاتی چون «علی توسط رضا تهدید شد»، به عنوان یک جمله فارسی با ساخت مجهول بحث می‌کنند. آیا این توصیفها واقعاً توصیف زبان فارسی است؟ و بعد اینکه از نظر شما این امکان وجود دارد که روزی چنین ساختهایی وارد زبان فارسی بشود و بعد روزی بیاید که مادری، به جای اینکه بگوید «احمد غذا را خورد» یا «غذا را احمد خورد»، بگوید «غذا توسط احمد خورده شد»؟ یا فرض بفرمایید این جمله «غذایی را که تو گفتی من خوردم» مبدل بشود به «غذایی که تو گفتی را من خوردم»؟ آیا ممکن است این ساختها وارد زبان گفتار بشود؟

دکتر صادقی: الآن خیر، اما ممکن است ۵۰ سال دیگر بشود. یعنی آن قدر کاربرد اینها در زبان مطبوعات و رادیو تلویزیون شایع بشود که، کم‌کم به زبان عامه هم راه پیدا بکند. بله ممکن است. کما اینکه خیلی از ساختهای عربی هم که ابتدا فقط در زبان ملاها و میرزاها به کار می‌رفته، کم‌کم وارد زبان عامه شده است. مثلاً ما امروزه خیلی راحت می‌گوییم: «مِنْ باب اینکه»، یعنی یک حرف اضافه «مِنْ» را با «باب» می‌آوریم. مثلاً چند وقت پیش یک همکاری به من گفت: «این حرف که تو می‌زنی مِنْ باب فُی بودنت است، یا زبان‌شناس بودنت». این موارد نیز به تدریج وارد زبان عموم شده است. این ساختهایی هم که از راه ترجمه وارد زبان نوشتاری فارسی شده، ممکن است که روزی وارد زبان عامه بشود. زبان هم البته قدری مقاومت می‌کند. مثلاً مقاومت در مقابل همین «توسط» در جملات مجهول ... ما یک نوع دیگری از این ساخت را در زبان فارسی داریم. مثلاً می‌گوییم: «مورد تهاجم قرار گرفتن». ما مجهول را این طور بیان می‌کردیم. این خودش یک نوع طرز بیان مجهول بود و هست، که آنها که مجهول را بررسی کرده‌اند به آن توجه نکرده‌اند. در «مورد عملی قرار گرفتن»، آن فردی که مورد تهاجم یا عملی قرار می‌گیرد به اصطلاح کنش‌پذیر است نه کنش‌گر.

اسلامی: بنده سؤال دیگری در زمینه نوشتار و گفتار دارم. آن طور که بنده از فرمایشات شما دریافتم، گفتار و نوشتار هرکدام می‌توانند ساختهای مجزایی برای خود داشته باشند. یعنی گفتار و نوشتار دو انعکاس متفاوت از آن دانش زبانی است که ما در ذهن خود داریم. پس نمی‌توان گفت که نوشتار انعکاس گفتار است. آیا نظر شما این است که نوشتار انعکاس جداگانه‌ای از توانش زبانی است؟

دکتر صادقی: ببینید ما در هر زبانی گونه‌های مختلف داریم، و هرکس بسته به مقدار

توانایی و کاری که کرده است به تعدادی از این گونه‌ها تسلط دارد. و این گونه‌ها با هم تعامل (interaction) دارند. مثلاً بنده به فارسی قدیم، به فارسی نوشتاری امروز و فارسی گفتاری تسلط دارم، و مثلاً فرض کنید فارسی قبی را هم که از بچگی یاد گرفته‌ام بلدم. اینها ممکن است در هم تداخل بکند. یک نفر هم ممکن است فارسی قدیم را بلد نباشد، به هیچ لهجه‌ای هم تسلط نداشته باشد، و فقط با فارسی نوشتاری و گفتاری آشنا باشد. حالا اگر تسلط این آدم به فارسی نوشتاری کم باشد، دائم رد پای فارسی گفتاری وی را در فارسی نوشتاری‌اش می‌بینید. فرد دیگری هم که بر فارسی نوشتاری مسلط باشد مرز آنها را جدا می‌کند. یعنی سعی می‌کند که نوشتار جای خودش را داشته باشد و گفتار جای خودش را. ولی چون همه مردم از این تسلط برخوردار نیستند، ساختهای گفتاری طی این صد سال وارد فارسی نوشتاری‌شان شده است. و این به جهت عمومی شدن سواد است. تا وقتی سواد منحصر به عده خاصی، مثلاً ملاها و میرزاها بود، آنها زبان تصنعی خودشان را در نوشتار حفظ کرده بودند — تا دوره قاجار. آن زبان تصنعی مغلق را نگه داشته بودند، و مردم هم برای خودشان به شیوه دیگری سخن می‌گفتند. وقتی سواد همگانی شد و بین مردم آمد، زبان گفتار تسری پیدا کرد و وارد زبان نوشتار شد، موارد تصنعی هم که جزو زبان گفتار نبود، از نوشتار خارج شد. یعنی نوشتار ساده شد، و نوشتار و گفتار به هم نزدیک شد. در نتیجه اگر باز هم شاهد نزدیکتر شدن نوشتار و گفتار به هم هستیم نباید نگران باشیم. من نمی‌دانم دقیقاً پاسخ سؤال آقای اسلامی را دادم؟

اسلامی: سؤال بنده چیز دیگری بود. عرض کنم که اگر توانش زبانی را یک حقیقت بدانیم، می‌توانیم بگوییم این توانش دو گونه انعکاس دارد؟ یکی در گفتار و یکی در نوشتار؟ آیا ارتباط نوشتار و آن توانش مستقیم است، یا از طریق گفتار به آن توانش مرتبط می‌شود. به عبارت دیگر آیا گفتار حائل بین توانش زبانی و نوشتار است، یا نوشتار به طور مستقیم به توانش زبانی مرتبط است؟

دکتر صادقی: ما نمی‌توانیم بگوییم که فقط یک توانش داریم. مثلاً گویندگان عرب زبان دوتا توانش دارند. چون در آنجا diglossia وجود دارد. آنها به دو فرم متفاوت از یک زبان تسلط دارند، یعنی دو توانش دارند، یکی برای نوشتن، و یکی برای حرف زدن. توانش حرف زدن را از بچگی یاد گرفته‌اند و توانش نوشتاری را

باید در مدرسه و با تمرین و خواندن در خود ایجاد کنند. در فارسی هم ما هر دو توانش را داریم، منتها این دو توانش خیلی همپوشی دارد و مانند عربی نیست. در موارد زیادی با هم منطبق است و در مواردی نیز تفاوت دارد. بنابراین ما باید این مهارت را داشته باشیم که مرز بین این دو را در نوشتار جدا نگه داریم.

صلح‌جو: آقای دکتر، من فکر می‌کنم که آقای اسلامی به نکته ظریفتری اشاره می‌کنند. می‌دانیم که قرن‌ها زبان بوده است، بدون آنکه نوشتاری در کار باشد. یعنی بستر طبیعی زبان گفتار بوده و حالا ایشان می‌خواهند بدانند آیا نوشتار خود مستقیماً یک سرچشمه توانشی است یا اینکه روی گفتار سوار است؟ یادم نیست این جمله را کجا خوانده‌ام که: «آن کس که بهتر می‌اندیشد، بهتر سخن می‌گوید، و آن کسی که بهتر سخن می‌گوید، بهتر می‌نویسد». یعنی این موارد از این حیث هم به هم مرتبط هستند. به اعتقاد بنده نوشتار یک ابزار ثانوی مربوط به زبان است و در واقع از گفتار نشأت می‌گیرد، نه اینکه مستقیماً از توانش مستقل صادر شده باشد. یعنی کسی که بهتر سخن بگوید بهتر هم می‌نویسد. درست است که اینها دو گونه (یا register) هستند ...

دکتر صادقی: توجه کنید که در جمله‌ای که نقل کردید، «سخن گفتن» به معنی گفتار معمولی نیست. در اینجا «سخن گفتن» یعنی «خطابه».

طباطبایی: استاد بنده در ادامه فرمایشات آقای صلح‌جو به این نتیجه می‌رسم که در نخستین گام‌های شکل‌گیری نوشتار، نوشتار بی‌تردید بسیار شبیه به گفتار است. اما کم‌کم در نوشتار سنتهایی به وجود می‌آید. مثلاً انسان در موقع نوشتن فرصت فکر کردن دارد و این منجر به طولانی شدن جملات می‌شود، در حالی که در گفتار جملات طولانی نمی‌شود. به عبارت دیگر جملات درونه‌ای در گفتار کمتر داریم. و به تدریج سنتی ادبی و نوشتاری به وجود می‌آید و این امر موجب پیدایش سبک خاص نوشتاری می‌شود. از طرف دیگر وجود همین سنت باعث می‌شود که عده‌ای به آن پایبند گردند و حتی آن را بهتر از گفتار بدانند. پس شاید بتوان این طور نتیجه گرفت که ارتباط بین گفتار و نوشتار در ابتدا کاملاً مستقیم بوده است، زیرا نوشتار انعکاس مستقیم گفتار بوده است، اما سپس به علت شکل‌گیری سنتهای نوشتاری تدریجاً تفاوت‌هایی به وجود می‌آید. مثلاً همین وجه وصفی که عده‌ای در نوشته‌هایشان به کار می‌برند، بی‌شک امری تصنعی است و انعکاس گفتار ما نیست.

دکتر صادقی: ببینید، وقتی بین زبان گفتار و نوشتار ما تفاوتی ایجاد می‌شود، ناچار هستیم که هردو را یاد بگیریم. یکی از آنها را در ابتدا یاد گرفته‌ایم و دیگری را هم باید بعداً یاد بگیریم. یعنی باید توانش آن (دومی) را در خودمان ایجاد کنیم. من به گونه‌های مختلف زبان اشاره کردم. افرادی که صحبت از توانش می‌کنند، بیشتر فرم ایده‌آلی را در نظر می‌گیرند، در حالی که توانش به هیچ‌وجه یک دست نیست. توانش دارای لایه‌های مختلف است و آدم با فرهنگ و فرهیخته کسی است که این لایه‌های مختلف را یاد گرفته باشد؛ یعنی توانش چند لایه‌ای و چند مرتبه‌ای را برای خودش کسب کرده باشد. بنابراین اگر، فرض کنید در زبان قرن سوم هجری که نگارش به فارسی تازه شروع شده بود، تفاوتی بین گفتار و نوشتار وجود نمی‌داشت، ما فقط یک توانش یک لایه‌ای داشتیم. همان را که می‌گفتیم، همان را هم می‌نوشتیم. که تازه من تردید دارم که صد در صد این دو یکی بوده باشند...

طباطبایی: بله، به احتمال زیاد صد در صد یکی نبوده‌اند.

دکتر صادقی: یعنی باز دو لایه در کار بوده که باید از هم متمایز نگاه داشته می‌شدند. ولی به تدریج این دو لایه از هم متمایزتر شده است. مثلاً گاهی در متون انگلیسی جملاتی به طول یک پاراگراف می‌بینیم که مسلماً شباهتی به گفتار ندارند. این جمله بلند نوشتاری گاهی معادل ۲۰ جمله گفتاری می‌شود. یک انگلیسی زبان باید این را در توانش خود داشته باشد و یاد گرفته باشد. یعنی علاوه بر اینکه توانش گفتار را بلد است، باید توانش نوشتاری را هم فرا گرفته باشد، تا موقع نوشتن به گونه خاص نوشتار بنویسد. پس باید یک لایه، یا register از زبان خودش را برای نگارش محفوظ بدارد، و یک قسمت دیگر را هم برای گفتار. ما ناچاریم که گوناگونیهایی زبانی را بپذیریم. زبان‌شناسی زایشی (generative) این را نمی‌پذیرد. مدام سعی می‌کند که این گونه گونه‌های زبانی را امری فرعی و غیر معتبر و بی‌ارزش جلوه بدهد و آن را اصلاً ندیده بگیرد. می‌گوید ما فرم ایده‌آل‌شده زبان را در نظر می‌گیریم و مطالعه می‌کنیم. اما واقعیت زبان همین گوناگونیا است.

طیب زاده: یعنی اصلاً فرم ایده‌آلی وجود ندارد که شناخته شود!

دکتر صادقی: بله! من الآن با شما به این صورت صحبت می‌کنم، اما ممکن است وقتی

به طبقه پایین می‌روم، با همسر و فرزندانم به صورت دیگری صحبت کنم.

طباطبایی: خوب البته زبان‌شناسی زایشی سعی می‌کند زبان را در شرایط آزمایشگاهی مطالعه کند. چون زبان در جامعه واقعی بسیار بسیار پیچیده است و امکان مطالعه آن در تمام صورت‌هایش وجود ندارد، سعی می‌کنند آن را به صورتی ایده‌آل درآورند و آنگاه آن را مطالعه کنند.

دکتر صادقی: یعنی آن را در همان قالبی که می‌خواهند می‌ریزند ... خوب ما نمی‌توانیم چنین کاری با زبان بکنیم. یعنی قسمتهای مختلف آن را ببریم و آن را به آن شکل و قالبی که خودمان می‌خواهیم درآوریم. زبان را باید آن طور که هست شناخت. آنها منکر جامعه‌شناسی زبان هستند. من معتقدم که زبان امری اجتماعی است و باید آن را همان طور که در جامعه به کار می‌رود، با تمام زیر و بمی‌هایش و ابعادش مطالعه کنیم و دقیقاً بشناسیم.

اسلامی: آقای دکتر من سؤالم را به صورت دیگری مطرح می‌کنم. از فرمایشات شما متوجه شدم که ما توانشهای متفاوتی داریم. یعنی برای نوشتار یک توانش، و برای گفتار هم توانش دیگری داریم. این را تصدیق می‌فرمایید؟

دکتر صادقی: بله! ما توانش یک‌دست و مشخصی نداریم. واقعیت این است که ما از گوناگونیهای زبانی برخورداریم. فردی که سواد بیشتری دارد به لایه‌ها و گوناگونیهای بیشتری تسلط دارد، و یک فرد عادی ساده فقط یک گونه را می‌شناسد و به آن تسلط دارد.

طیب‌زاده: حتی گونه نوشتاری هم خودش انواع مختلفی دارد ...

دکتر صادقی: بله. آن هم فقط یک گونه نیست. گونه ادبی، گونه معیار، گونه زبان علمی، گونه روزنامه‌ای ...

طباطبایی: مثلاً وقتی یک روحانی مطلبی را می‌نویسد، به شیوه خاص خود می‌نویسد ... اسلامی: زایشیها به تمایز گفتار و نوشتار از این حیث بی‌اعتنا هستند، و می‌گویند ما به آن توانشی که در ذهن اهل زبان است می‌خواهیم پردازیم. به نظر شما آیا اصلاً چنین چیزی امکان دارد؟

دکتر صادقی: آن چیزی که در ذهن اهل زبان است، نزد افراد مختلف فرق می‌کند. یعنی من یک توانشی دارم و سپور محله ما هم توانش دیگری دارد. این دو توانش به هیچ وجه برابر نیستند. من به چندین گونه زبانی تسلط دارم و می‌توانم فراخور موقعیت، از یکی از این چندین گونه استفاده کنم، ولی او نمی‌تواند. یعنی اگر بخواهد با بزرگترین مقام مملکتی یا علمی یا سیاسی کشور صحبت کند، همان گونه‌ای را به کار می‌برد که در کوچه و خیابان به کار می‌برد. یک توانش مشخص در ذهن وجود ندارد.

اسلامی: پس به نظر شما، به تعداد انسانها توانشهای متفاوت وجود دارد؟

دکتر صادقی: زایشیها معتقدند که یک چارچوب اصلی یا اسکلتی وجود دارد که همه واجد آن هستند، ولی این اسکلت مشترک در افراد متفاوت دارای شاخ و برگهای متفاوتی است ...

جلسه دوم: ۲ آذر ۱۳۷۹

طیب زاده: استاد بارها شنیده‌ایم که کتاب دستور زبان فارسی خانلری را در واقع چند نفر، از جمله مرحوم دکتر مقربی، دکتر مجتبایی، خانم دکتر خانلری و خود مرحوم خانلری نوشته‌اند. امروز تصادفاً بنده با دکتر مجتبایی در این مورد صحبت می‌کردم. دکتر مجتبایی فرمودند که این دستور را بیشتر خود ایشان و دکتر مقربی نوشته‌اند، و بعد که بنده پرسیدم پس دکتر خانلری در این میانه چه کاره بود، ایشان فرمودند که دکتر خانلری وزیر بود! می‌خواستم ببینم جنابعالی هم در این مورد چیزی شنیده‌اید و می‌دانید؟

دکتر صادقی: بله. البته در مقدمه چاپ اول این کتاب که سالها قبل از انقلاب چاپ شده بود، از دکتر مجتبایی، دکتر مقربی و خانم دکتر خانلری تشکر شده بود، اما دکتر خانلری در چاپهای بعد اسم آن دو نفر را حذف کرد و فقط از خانش تشکر کرد!

طیب زاده: خوب حالا بفرمایید نظرتان درباره این دستور چیست؟

دکتر صادقی: به نظر من آن کتاب، نسبت به دستورهای سنتی قدمی به پیش بود. مطالب بسیار شسته رفته‌تر بود. از اشعار ساده ادبیات کلاسیک فارسی در کتاب استفاده شده بود و برای کسی که می‌خواست از دستور زبان فارسی جدید و قدیم اطلاعاتی کسب کند، کتاب بسیار مفیدی بود. این کتاب بسیار روشنگر بود و دید کهنه‌گرایانه در آن وجود نداشت. اما خوب با دستورهای زبان‌شناسی هم فاصله داشت.

طیب زاده: یعنی چه «فاصله داشت»؟

دکتر صادقی: یعنی توصیف در آن کتاب به روش همان توصیفهای سنتی بود و منطبق بر هیچ نظریه خاص زبان‌شناسی نبود. البته به نظر من دستوری که برای عموم نوشته می‌شود به هیچ وجه نباید مبتنی بر نظریه خاصی باشد. دستوری هم که من در آن زمان نوشتم، بیشتر مبتنی بر دستور نقش‌گرای مارتینه بود، اما بعدها متوجه شدم

که کار درستی نبود، مخصوصاً که آن دستور برای دوره‌های دبیرستانی هم نوشته شده بود. دستور عمومی باید دستوری توصیفی باشد و فارغ از هرگونه نظریه پردازی. یعنی باید شامل مطالبی باشد که از نظر توصیفی و ساختاری جا افتاده و تهنشین شده و ثابت شده باشند. همان طور که در کتاب دستور جامع انگلیسی (اثر Quirk و دیگران) زبان انگلیسی را توصیف کرده‌اند. در این کتاب، دستور به هیچ وجه دستور نظری نیست، بلکه دستور توصیفی است چون کتاب در واقع یک گرامر عمومی جامعی است برای زبان انگلیسی. هر چهار نویسنده کتاب زبان شناسان معروفی هستند که هیچ کدام سعی نکردند از نظریه خاصی پیروی کنند. البته از نظریه‌ها استفاده کرده‌اند ولی کل کار مبتنی بر هیچ نظریه‌ای نیست و چارچوب آن، چارچوبی ساختاری و توصیفی است.

شجاعی: تا جایی که من اطلاع دارم، قبل از کتابی که جنابعالی در سال ۵۵ نوشته بودید ... دکتر صادقی: بله سه جلد این کتاب در ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ چاپ شد. این کتاب را من تقریباً براساس نظریه مارتینه نوشته بودم و کار تدوین آن به صورت کتاب درسی به عهده همکار من، آقای ارژنگ، دبیر آموزش و پرورش، گذاشته شده بود. این کتاب تا سال ۵۸ و ۵۹ و ظاهراً ۶۰ هم جزو کتابهای درسی بود، اما بعد دیگر از رده خارج شد ...

طیب زاده: استاد یک نقدی هم در همان سالهایی که کتاب چاپ شده بود بر آن نوشتند که نقد جالبی هم نبود. یعنی خیلی از کتاب انتقاد کرده بود. خوب خاطر من نیست نویسنده نقد چه کسی بود. اما اگر اشتباه نکنم ویندفور در کتاب خودش یا در مطلبی جداگانه از این نقد انتقاد کرد و پاسخی به آن داد مبنی بر اینکه دستورنویسان سنتی در ایران نمی‌توانند حضور مطالعات جدی زبان شناسی را تحمل کنند.

دکتر صادقی: بله. دو سه تا نقد به این کتاب نوشته شد. در حقیقت خود دکتر خانلری عده‌ای از اتباع خودش را علیه این کتاب تحریک کرد. چون در آن کتاب اسمی از خانلری نیامده و در منابع هم، کتاب وی ذکر نشده است. این امر برای خانلری بسیار برخوردنده بود. بنابراین دو سه نفر را تحریک کرد، دو سه نفر از کسانی را که اجیر وی بودند و با او کار می‌کردند و از او حقوق می‌گرفتند. اینها نقدهایی نوشتند و حتی یکی از آنها فحاشی و بددهنی هم کرد ...

طیب‌زاده: استاد، چه کسی بود؟

دکتر صادقی: حالا اجازه بدهید که اسمش را نگویم ... این مطلب در یکی از مجلات هفتگی که متعلق به حزب ایران نوین بود چاپ شد ...

طیب‌زاده: عجب!

دکتر صادقی: در بغما هم یکی منتشر شد. به قلم یکی از اتباع و اشیاع خانلری. یکی هم در روزنامه آیندگان نوشتند ...

طیب‌زاده: عجب! پس قضیه سیاسی شده بود ...

دکتر صادقی: بله از همان زمان هم رابطه من با خانلری قطع شد. تا آن موقع من به دیدن او می‌رفتم، اما از آن زمان دیگر رابطه‌ام را به کل با او قطع کردم ...

شجاعی: پس سال ۵۹ این کتاب از گردونه خارج شد ...

دکتر صادقی: من دقیقاً خبر ندارم. ظاهراً طبق گفته آقای اسلامی تا سال ۶۴ هم چاپ می‌شده ...

شجاعی: بله ولی احتمالاً به صورت خیلی دست‌کاری شده ...

دکتر صادقی: بله. مثلاً تمرینهای کتاب را همان طور که گفتم آقای ارژنگ انتخاب کرده بود، و این تمرینها بیشتر متعلق به نوشته‌های نویسندگان معاصر بود، که طبعاً مطبوع طبع این حضرات نبود. بعد دیدیم که تمرینهایی از کتابهای آقای مطهری جای تمرینهای قبلی گذاشته‌اند. حتی تمرینهایی گذاشته بودند که اصلاً ربطی به موضوعات درسهای کتاب نداشت! یک وقت، حدود ۱۵ سال پیش، وزارت آموزش و پرورش ۸۰۰ نفر از دبیران را به سالی در جنوب تهران در نزدیکی خزانه دعوت کرد. آقای دکتر حداد عادل آن موقع معاون آموزش و پرورش بود. ایشان به بنده اصرار کرد که یک سخنرانی در آنجا ایراد کنم، و من هم سخنرانی کردم. بعد دبیری در میان جمعیت گفت که تمرینات این کتاب هیچ کدام به مطالب درسی آن نمی‌خورد، و من هم که از جریان خبر داشتم گفتم آن تمرینات را بعد از انقلاب به کتاب اضافه کرده‌اند.

شجاعی: به هر حال این کتاب از گردونه خارج شد. می‌توان گفت که این کتاب اولین کوشش بود برای علمی کردن دستور مدارس در ایران. تا اینکه حدود ۳ سال پیش بعد از تلاشها و روشنگریهای زبان‌شناسان و وضعیت عمومی جامعه، بالاخره سازمان کتابهای درسی قبول کرد که فارسی از ادبیات جدا بشود. یعنی برای فارسی یک تعداد کتاب و برای ادبیات کتابهای دیگر تدوین کرد. البته افراد دیگری هم سوای زبان‌شناسان، به ضرورت این مسئله پی برده بودند، مثلاً دکتر محمدجواد شریعت در مجله رشد (شماره ۹، سال ۶۶) به درستی استدلال کرده است که کتابهای درسی نه ادبیات به دانش‌آموزان یاد می‌دهد و نه زبان و نه دستور، زیرا این مطالب همه با هم درهم آمیخته شده است و نتیجه صفر است. به هر حال، حالا حدود سه سالی است که این کتابها از هم جدا شده است. غالب کسانی که با این کتابها سروکار دارند معتقدند که این آثار نگاه کردن و توصیف کردن را به دانش‌آموزان می‌آموزد. در این کتابها مباحثی چون دستور که با مثالهای زنده و گویا عرضه شده در کنار موضوعاتی چون ویرایش و فنون نگارش مطرح شده است. متون انتخاب شده از آثار نویسندگان معاصر و حتی نویسندگان زنده است که این امر کاملاً در دستورهای مدارس بی‌سابقه بوده است. البته از همان ابتدا می‌دیدیم که در همایشهای گوناگون برخی دبیران ادبیات فارسی، با این امر مخالف‌اند. مخالفتها قدری از سوی سنت‌گرایان و قدری هم از سوی معلمانی صورت گرفته است که تدریس متون فارسی و دستور با این روش بر ایشان سخت است. مخالفت تا این حد طبیعی است، اما جالب اینجاست که اخیراً سازمان سنجش اعلام کرده است که کتابهای زبان فارسی دیگر از مآخذ کنکور برای ورود به دانشگاهها نیست. در پیک سنجش، شماره ۱۹۳، تاریخ ۷۹/۶/۲۱. یعنی دیگر ضریبی برای زبان فارسی در کنکور وجود ندارد. مثلاً ضریب زبان خارجه ۴، ضریب عربی ۲، اما ضریب زبان فارسی صفر است! می‌توان گفت که ایران تنها کشوری است که زبان ملی‌اش برای ورود به دانشگاه هیچ ضریبی ندارد.

اسلامی: البته ادبیات حذف نشده، دستور حذف شده است ...

طیب‌زاده: یعنی ادبیات مانده اما زبان فارسی که شامل دستور می‌شود حذف شده است ...

شجاعی: بله، شامل دستور و نگارش و مسائل زبانی ... حالا اینجا دو بحث مطرح است. یکی اینکه چون افرادی که دید سنتی دارند نتوانسته‌اند زبان و دستور فارسی را در حیطه خود نگاه دارند، دست به چنین کاری زده‌اند تا در مدارس و کنکور اهمیتی به زبان فارسی داده نشود. چون چیزی که در کنکور نیاید در مدارس هم کم‌کم بی‌اهمیت می‌شود، مثل درس نقاشی! دید یا بحث دوم این است که قصد دارند در کنکور از میزان درسهای عمومی

به تدریج بکاهند و آن را حذف کنند. حذف زبان فارسی نیز از کنکور مقدمه‌ای است بر همین هدف. می‌خواستم نظر جنابعالی را در این مورد بدانم. اگر مورد اول صحت دارد چه باید کرد، و اگر مورد دوم صحت دارد، می‌توان پذیرفت که زبان فارسی را هم‌شان دیگر درسهای عمومی در نظر گرفت و کلاً آن را از کنکور حذف کرد؟

دکتر صادقی: من شنیده بودم که اقداماتی کرده‌اند تا فارسی را قدری در دبیرستانها و کنکور تضعیف کنند. حالا که شما گفتید، می‌بینم که این مسئله را حتی اعلان هم کرده‌اند. به نظر من کار خطایی است. یعنی اطلاع از زبان فارسی، فارسی‌نویسی و یاد گرفتن نگارش و آشنایی با زبان نوشتار برای هرکس که دیپلم می‌گیرد از واجب‌ترین واجبات است. خیلی از افرادی که دیپلم می‌گیرند دیگر به تحصیلات خود ادامه نمی‌دهند و مثلاً کارمند اداره، یا روزنامه‌نگار یا بازاری می‌شوند. به هر حال اینها هر شغلی که انتخاب کنند با نگارش سروکار خواهند داشت، و باید از زبان فارسی اطلاع داشته باشند. اینها باید انشا نوشته باشند و معلم کارهای آنها را تصحیح کرده باشد. اینها باید با مفاهیم کلی دستور زبان کم و بیش آشنا باشند. اگر قرار باشد که این مطالب را هم حذف کنند، فاتحه زبان فارسی در آموزش و پرورش خوانده می‌شود.

طبيبزاده: شاید یک علت هم این باشد که زبان‌شناسان آن طور که باید در عرضه بحث دستور موفق نبوده‌اند؟

دکتر صادقی: نه! دستور اصولاً در دبیرستان درسی است که ربطی به آموزش فارسی‌نویسی ندارد. دستور اطلاعاتی است علمی از زبان. یعنی باید این طور باشد. برخلاف آنچه در کتابهای سنتی آمده است، دستور زبان فن درست نوشتن را یاد نمی‌دهد، بلکه دستور زبان جمع‌بندی و صورت‌بندی اطلاعاتی است که در ذهن اهل زبان از زبان‌شان وجود دارد. دستور زبان چنین دانشی را به صورت مصرح بیان می‌کند. علمی است! البته برای کسانی که می‌خواهند در رشته‌های علوم انسانی، مخصوصاً در دانشکده ادبیات ادامه تحصیل بدهند، این علم لازم است. ولی نمی‌دانم آیا اطلاع علمی از زبان برای کسانی که می‌خواهند کنکور بدهند، برای سایر رشته‌ها، لازم هست یا نه! من در این مورد هیچ فکر نکرده‌ام. مثلاً اطلاع از تاریخ مملکت لازم است، صرفاً به دلیل اینکه ما در این مملکت زندگی می‌کنیم. آن کسی که

در امریکا زندگی می‌کند تاریخ امریکا را می‌خواند. حال می‌گوییم از دستور زبان فارسی هم باید مطلع باشیم چون ایرانی هستیم، همان طور که آن کس که در فرانسه زندگی می‌کند دستور زبان فرانسه را می‌خواند. یعنی دستور هم از نوع مطالبی مانند تاریخ یک مملکت است. یعنی باید آن را به علتِ تعلق به مملکت یاد گرفت. شاید از نظر کلی، اطلاع از دستور زبان برای کسانی که به رشته‌های مختلف می‌آیند چندان هم لازم نباشد.

شجاعی: اما تمام افرادی که به کاری اشتغال دارند و قصد انتقال اطلاعات و تجارب کاری خود را دارند، لاجرم با گزارش‌نویسی ارتباط پیدا می‌کنند. در تمام رشته‌ها و زمینه‌ها، در ارتش، در نیروهای انتظامی، در مراکز تحقیقاتی مانند تحقیقات مسکن، مخابرات، نیرو و غیره این مسئله وجود دارد. من به علت شغلی که دارم با این مسئله مواجه شده‌ام که افراد شدیداً از گزارش‌نویسی فرار می‌کنند. حتی مهندسین و افراد فنی تحصیل کرده به انحای گوناگون از نوشتن گزارش فرار می‌کنند. پروژه‌های مفصلی را به انجام می‌رسانند و نتایج بسیاری می‌گیرند، اما جایی بایگانی نمی‌شود چون نمی‌توانند آن را به درستی بنویسند. درخواست می‌کنند تا از طریق دستگاه‌های مثلاً ویدیوئی این مشکل را حل کنند. در آنجا هم باید برای بیان تجاربشان از زبان استفاده کنند، اما گاهی می‌بینیم که در کاربرد زبان گفتاری هم ایراد دارند چون ذهنشان چنان که باید منسجم نیست. در نتیجه پراکنده‌گویی می‌کنند و از این شاخ به آن شاخ می‌پرند و بالاخره کسی هم که آن فیلم را نگاه می‌کند متوجه نمی‌شود که فلان پروژه از کجا شروع شده، چه زمینه‌ای داشته، چه طور پیش رفته و حالا به کجا رسیده است. اما کتابهای فارسی‌ای که صحبتش بود، کاربرد زبان را به دانش‌آموزان یاد می‌دهد، و این را که چگونه باید از زبان استفاده کرد. من تصور می‌کنم اگر دبیران خوبی این کتابها را به دانش‌آموزان تدریس کنند مسائل مربوط به گزارش‌نویسی برای آن دانش‌آموزان در سالهای بعد، برطرف می‌شود.

دکتر صادقی: گزارش‌نویسی باید به درس انشا و آیین نگارش گره بخورد. کسی که در دبیرستان انشا نوشته گزارش‌نویسی هم بلد نیست و نمی‌تواند مطلبش را در یک صفحه بنویسد یا مطلبی را به صورت شفاهی در یک سخنرانی تحویل دهد. چنین کسی یاد نگرفته که چگونه مطلبی را شروع کند و حق مطلب را ادا کند و بالاخره آن را تمام کند. راه حل این مسئله این است که دانش‌آموزان را در دبیرستان به کتاب خواندن عادت بدهند. باید از دانش‌آموزان بخواهند که چندین کتاب را، مخصوصاً

کتابهایی که نثر خوبی دارند، بخوانند. حتی بیش از یک بار. این امر سبب می شود که جملاتی از این کتابها در ذهن آنها جا بگیرد و ملکه آنها بشود. به این طریق می توان فارسی نویسی را یاد داد. بعد اگر لازم بود معلم می تواند در تصحیح انشای نکات دستوری را هم آموزش بدهد و مثلاً به دانش آموز بگوید که فاعل کدام است و مفعول کدام، و چطور می توان با مبتدا کردن مفعول روی آن تأکید کرد و نظایر آن. از مفاهیم دستوری در چنین مواقعی می توان استفاده کرد، والا با درس نظری دستور یا آیین نگارش دانش آموزان چیز چندانی یاد نمی گیرند. نگارش را باید عملاً یاد گرفت درست مثل رانندگی. زمانی می توان رانندگی را یاد گرفت که عملاً کار بکنیم و تمرین بکنیم. بدون نشستن پشت فرمان و فقط با خواندن آیین نامه هیچ مهارتی برای فرد ملکه نمی شود. نگارش هم از نوع مهارت است و باید آن را با تمرین یاد گرفت. اما می بینیم که متأسفانه کتابخوانی در این مملکت رایج نیست و ...

طباطبایی: این مشکل مخصوصاً برای کسانی که با ویرایش سروکار دارند خیلی آشکار است. گاهی ویراستار ناچار است کتابی را دوباره بنویسد. برای خود من اتفاق افتاده که ناچار شدم مطلب ترجمه شده ای را از اول شروع کنم به نوشتن. اشکال دقیقاً در همین جاست که فردی که کتاب نخوانده و با زبان مکتوب آشنا نیست نمی تواند خوب بنویسد. شاید حتی متن انگلیسی را هم درست فهمیده باشد اما قدرت بیان آن را به زبان فارسی ندارد، چون با زبان مکتوب آشنا نیست، و راه حل این مشکل هم فقط در کتاب خواندن نهفته است. شاید در کمتر جایی از دنیا آثار نوشتاری به اندازه ایران نیازمند ویرایش باشد. علت این نیاز عجیب ما به ویرایش مسئله ای فرهنگی است. یک علت این است که به کتابخوانی عادت نداریم و علت دیگر این است که زبان فارسی عملاً آموزش داده نمی شود، یعنی از دانش آموزان نمی خواهند به طور مرتب بنویسند، مثلاً یک حادثه ساده را به دقت توصیف کنند.

دکتر صادقی: بله، درست است. این امر کاملاً با کار کردن دبیر و دانش آموز حل می شود، و چون دبیران ما انشا را کم اهمیت ترین درس تلقی می کنند و با دانش آموز کار نمی کنند، دانش آموز هم آن را جدی نمی گیرد و فراموشی گیرد. باید درس انشا را در مدارس تقویت کرد و باید از معلمها و دبیران آموزش پرورش بخواهند که فارسی نویسی را یاد دانش آموزان بدهند. غیر از این هم چاره دیگری وجود ندارد. باید دانش آموزان را به کتاب خواندن عادت بدهند ...

اسلامی: آقای دکتر فرمودید دستور عبارت است از علم توصیف زبان. صرف نظر از اینکه آموزش دستور در دبیرستانها لازم است یا نه، در دانشگاه، در رشته ادبیات فارسی، چهار واحد به دستور زبان اختصاص دارد. نیاز به وجود دستوری علمی در اینجا بسیار احساس می شود. آیا شما هیچ قصد تکمیل دستور خود را ندارید؟ من تاکنون دستورهای متعددی را دیده ام. این آثار عموماً مملوند از تناقض گویی ... شما برنامه ای برای تکمیل کتاب خود ندارید؟

دکتر صادقی: حدود یک سالی هست که آقای علی اصغر علمی، مدیر انتشارات سخن، با من قراردادی بست، و قرار است که من دستوری عمومی بنویسم. منتهی من با ایشان سه تا قرارداد داشتم. یکی ترجمه کتاب ارنسکی (زبانهای ایرانی) که تمام کردم و منتشر شد، کتاب دوم هم مجموعه مقالات خود من در زمینه مسائل تاریخی زبان فارسی است، که آن را هم فکر می کنم تا آخر این ماه تحویل بدهم. بعد از اتمام این مجموعه هم قصد دارم کم کم بروم سراغ دستور. قصد دارم یک دستور عمومی توصیفی، حدود ۳۰۰ صفحه، برای عامه فارسی زبانان بنویسم. البته از همان سالهایی که آن کتابها را نگاشتم، به مرور یادداشتهایی در مورد این دستور گردآوری کرده ام و خوب جمع و جور کردن آن یادداشتهایم خودش وقت زیادی می گیرد.

طیبب زاده: یعنی این دستور شامل صرف و نحو است؟

دکتر صادقی: بله. یعنی یک دستور کلی صرف و نحو است برای عموم.

طیبب زاده: یعنی دستور به مفهوم زایشی نیست که در آن وارد آواشناسی و واج شناسی بشوید؟

دکتر صادقی: نه. من فکر نمی کنم که برای عموم مردم مبحث واج شناسی و آواشناسی لازم باشد. تصور می کنم در کتاب دستور جامع زبان انگلیسی (اثر Quirk و دیگران) هم این نکات نیامده باشد. در چنین دستوری ذکر مسائل تاریخی هم لازم نیست. در این دستور باید برای عموم مردم توصیفی از صرف و نحو، مخصوصاً «وند»ها و وندافزایی و ترکیب و اشتقاق و امثال اینها به دست داد.

نغزگو: در صفحه ۲۳ کتاب *Persian Grammar* ویندفور، درباره تفاوتی بحث شده است که بین تحقیقات ایرانیان در مورد زبان فارسی و تحقیقات غربیها در این مورد وجود

دارد. به نظر وی چون بحث نظریه برای محققان غربی جا افتاده است، آنها دیگر چندان به مسئله نظریه نمی پردازند و مستقیماً به خود اصل مطلب می پردازند. در حالی که در مورد محققان ایرانی وضع به گونه دیگری است. زبان شناسان ایرانی ابتدا به معرفی اصول نظریه خود می پردازند. و در حقیقت دست به نوعی تبلیغ برای نظریه انتخابی خودشان می زنند. یعنی در آثار آنها مقدمه بیشتر از ذی مقدمه می شود! من تصور می کنم این امر در مورد دستور زبان زایشی در مطالعات زبان فارسی به نهایت خودش رسیده است. یعنی تقریباً تمام انرژی صرف مباحث دستور زایشی می شود؛ آن هم فقط به صورت نظری، بدون اینکه دستاورد ملموسی برای زبان شناسی ایرانی داشته باشد. همان طور که بحث شد لازم است که ما توصیفی ساختاری از وضع لهجه هایی که در حال نابود شدن هستند به دست بدهیم. حتی دیده شده که دانشجویهایی که قصد بررسی لهجه خاصی را دارند، قبل از هر چیز با این سؤال مواجه می شوند که چارچوب نظری شما چیست؟ خوب دانشجویان ایرانی هم چه چیز به غیر از دستور زبان زایشی در دانشگاهها خوانده اند؟! در حالی که دستور زبان زایشی در بسیاری از کشورهای اروپایی، به قول دکتر طبیب زاده بیشتر یک مبحث لوکس و شیک است تا ابزار یا چارچوبی برای انجام تحقیقات میدانی مانند لهجه شناسی. در واقع چارچوب زایشی در مطالعات لهجه شناسی هیچ جایی ندارد و مطلقاً قابل استفاده نیست. دستور زایشی از حیث نظری در پی صورت ایده آل زبان است، در حالی که در مطالعات لهجه شناسی ما با گوناگوניהا سروکار داریم. بنابراین دانشجویی که مثلاً می خواهد رساله فوق لیسانس خودش را بنویسد، از ترس درگیر شدن با مسئله چارچوب نظری، اصلاً از قید کار در زمینه لهجه شناسی می گذرد. یعنی به نظر من دستور زایشی و گشتاری، به طور پنهان به مطالعات زبان شناسی ایرانی ضربه می زند. نظر شما در این مورد چیست؟ چاره چیست؟ آیا این تکیه بیش از اندازه زبان شناسی زایشی در گروههای زبان شناسی ایران درست است؟

طیبیب زاده: بنده هم در تأکید فرمایشات دکتر نغزگو اضافه می کنم که این مشکل فقط خاص ایران نیست. در خارج از ایران هم خیلی ها گفته اند که مطالعات زایشی مسیر مطالعات زبان شناسی را، بی آنکه هیچ دستاورد خاصی داشته باشد، منحرف کرده و باعث عقب ماندن مطالعات علمی در این رشته شده است.

دکتر صادقی: دستور زایشی به عنوان یک رشته نظری، حتماً باید در دانشگاهها تدریس بشود، چون الآن در امریکا و بعضی دانشگاههای اروپا یک نظریه غالب است. ولی این به آن معنا نیست که نظریات دیگر کنار گذاشته بشود. نظریات دیگر هم باید پایه پای این نظریه متخصص داشته باشد و در دانشگاهها تدریس بشود. متأسفانه در مورد نظریه های دیگر متخصص به آن صورت نداریم. کسانی که به

امریکا رفته‌اند و در آنجا درس خوانده‌اند عمدتاً این نظریه را مطالعه کرده‌اند، و همان طور هم که اشاره کردید این امر تا حدی به کارهای توصیفی ضربه زده است، یعنی به تدوین گویشها و حتی به توصیف زبان فارسی. علت این است که در گروه‌های زبان‌شناسی در دانشگاه‌های کشور ما، فقط مسائل نظری دستور زایشی را مطرح کرده‌اند و آن اندازه واحد هم به آنها اختصاص نداده‌اند که این مسائل نظری را به طور عملی هم پیاده کنند. این هم هست که فهم این نظریه، به علت انتزاعی بودن آن وقت و انرژی بسیاری می‌برد. یک دانشجو باید تمام تلاش خود را صرف خواندن مقادیر زیادی کتاب و مقاله بکند تا این نظریه را یاد بگیرد و هضم کند؛ و چون این نظریه عمدتاً روی زبان انگلیسی پیاده شده است، دانشجو هم مثالهایش را تماماً از زبان انگلیسی فرامی‌گیرد. در نتیجه جایی برای پیاده کردن این نظام روی زبان دیگری نمی‌ماند. در اینجا باید کوشش مضاعفی صورت بگیرد، یعنی دانشجو باید باز وقت زیادی صرف کند تا مطالبی را که خوانده با زبان دیگری تطبیق بدهد تا آن زبان را توصیف کند. از طرف دیگر این نظریه دائم در حال تحول و تغییر است، و دائم در مورد آن کتاب و مقاله چاپ می‌شود و اگر کسی بخواهد در جریان آن قرار بگیرد، باید تمام وقت خود و معاش خودش را صرف یادگیری آن بکند. دیگر فرصتی برای او باقی نمی‌ماند که آن را صرف پیاده کردن روی زبان فارسی یا گویش دیگری بکند. در نتیجه زبان فارسی همیشه از این بابت عقب است. مگر کسانی از ایرانیانی که آنجا مشغول کار هستند و وقت بیشتری دارند، یعنی هم روی زبان‌شناسی نظری کار می‌کنند و هم به فکر انطباق آن با زبان فارسی هستند، تحقیقاتی انجام بدهند. فکر می‌کنم خانم کریمی آنجا مشغول نوشتن یک کتاب نحو زبان فارسی براساس نظریه زایشی است. من دو سه سال پیش این مطلب را از ایشان شنیدم ...

طیب زاده: ظاهراً به علت تغییراتی که مدام در خود نظریه به وجود می‌آید، این کتاب هم به این زودیا تمام نخواهد شد!

دکتر صادقی: ... البته این هم هست که این افراد مقداری مطالب نظری را می‌گیرند، و براساس آن مسائلی را عنوان می‌کنند، اما دو سه سال بعد پی می‌برند که اشتباه کرده‌اند. یعنی در مقاله دیگری حرف قبلی‌شان را تصحیح می‌کنند و می‌گویند آن باطل است.

طیب‌زاده: در حالی که دستورهای توصیفی این طور نیستند. مثلاً یک دستور توصیفی می‌تواند تا ۲۰ یا حتی ۴۰ سال یا بیشتر معتبر باشد، اما یک دستور زایشی فقط یک سال یا دو سال!

نغزگو: به نظر من اگر در دوره فوق لیسانس روی رده‌شناسی تأکید بشود، دستاورد آن عملاً خیلی بیشتر خواهد بود.

دکتر صادقی: البته همان طور که می‌دانید در خیلی از دانشگاه‌های اروپا و امریکا دستور زایشی تدریس نمی‌کنند. نظریه‌های دیگری وجود دارند و پیروان دیگری. خوب مثلاً آقای طیب‌زاده می‌گوید که در آلمان، لااقل در دانشگاهی که ایشان بودند، به دستور زایشی چندان اهمیتی نمی‌دادند.

طیب‌زاده: در گروه زبان‌شناسی کامپیوتری دانشگاه مونیخ که به هیچ وجه!

دکتر صادقی: در فرانسه هم گروه‌هایی هست که در آنها نظریه‌های دیگر را درس می‌دهند. در بعضی دیگر از کشورهای اروپایی هم من شنیده‌ام که خیلی از استادان گروه‌های زبان‌شناسی، موافق تدریس زبان‌شناسی زایشی نیستند. به هر حال به نظر من بایستی چندین نظریه در گروه‌های زبان‌شناسی درس داده شود. هم نظریه زایشی و هم نظریه‌های دیگر باید تدریس شود تا بعد هرکس برحسب تشخیص خود، راه خودش را انتخاب کند، یعنی تنها یک نظریه نباشد که فقط یک راه پیش پای فرد بگذارد. مسئله دیگر این است که دستور زایشی، به علت بیش از حد انتزاعی بودنش، عملاً در کار توصیف زبانها برای عموم نتیجه‌ای به بار نیاورده است. یعنی اطلاعاتی درباره ساختار زبان در اختیار عامه مردم نمی‌گذارد. این نظریه فقط به درد متخصصان در زبان‌شناسی می‌خورد که صرفاً در مسائل نظری غوطه‌ور هستند. نظریه زایشی به این افراد دید می‌دهد، اما برای دیگران هیچ دستاورد عملی نداشته است.

طباطبایی: البته خود چامسکی گفته است که دستور زبان زایشی فایده‌ای برای آموزش زبان ندارد. او هیچ ادعایی در این مورد ندارد. هدف این نظریه صرفاً توصیف توانش زبانی است، و به همین دلیل برای مطالعاتی که در صدد ارائه توصیفی عملی از زبان است — یعنی مثلاً مطالعاتی که براساس آن واژگان‌نگاری صورت بگیرد، یا دانش‌آموزان یاد بگیرند چگونه بنویسند، یا در لهجه‌شناسی — کاربردی ندارد.

دکتر صادقی: مسلماً این نظریه در گویش‌شناسی به هیچ وجه جا باز نکرده است. حتی دستور ساختاری هم در اوایل کار خود به آن صورت جا باز نکرده بود، ولی بعدها به تدریج مطالعات زبانها و گویشها جنبه ساختاری پیدا کرد. ولی الآن حدود ۴۲ یا ۴۳ سال است که دستور زایشی به وجود آمده، و هنوز در مطالعه عملی زبانها و گویشها دستاوردی را که باید داشته باشد نداشته است.

طباطبایی: رویینز در جایی بحث می‌کند که ساختگراها از همان ابتدای کارشان روی زبانهای رو به نابودی سرخپوستها تحقیق کردند، در حالی که گشتاریها مطلقاً به این مسائل نپرداختند. در نظریه زایشی حتی تلویحاً گفته شده که اگر فقط زیرساختهای یک زبان روشن شود، می‌توانیم یک نظریه کلی برای همه زبانها بدهیم ...
طیب‌زاده: این را تلویحاً نگفته‌اند، بلکه صریحاً عنوان کرده‌اند، اما بعدها متوجه شدند که این نظر صحیح نیست ...
طباطبایی: بله. به همین دلیل چندان نیازی به مطالعه زبانهای دیگر نمی‌دیدند. اما حالا زبان‌شناسان زیادی، با زبانهای مادری گوناگون، در مکتب زایشی دانش آموخته‌اند و این نقص به تدریج برطرف می‌شود.

دکتر صادقی: البته این نظریه را به سادگی نمی‌توان رد کرد. این نظریه بسیار قوی است و در واقع یکی از قوی‌ترین نظریه‌های موجود می‌باشد. اما می‌بینیم که در بعضی جاها این نظریه از نظر عملی قابل اجرا کردن نیست.

نغزگو: من در مورد تدوین اطلس‌های زبان‌شناسی سؤالی دارم. چنانکه می‌دانیم برای اکثر زبانهای هند و اروپایی اطلسهای خاصی تهیه شده است، تا جایی که من می‌دانم حتی برای افغانستان هم برخی محققان اروپایی آثاری فراهم آورده‌اند. اما در مورد زبان فارسی تاکنون چنین اقدامی صورت نگرفته است. حتی در مورد زبانهای اروپایی اطلسهای زبان‌شناسی تاریخی هم تهیه شده است، مثلاً اطلس معروف Lalme که براساس متون کهن انگلیسی، ویژگیهای تاریخی این زبان را در دوره‌های گوناگون نشان می‌دهد. حال سؤال این است که برای تدوین چنین اطلسهایی برای زبان فارسی چه باید بکنیم؟ چه تلاشهایی در این زمینه تاکنون صورت گرفته؟ مثلاً تلاشهای سازمان میراث فرهنگی را که تاکنون هم دوسه نقدی در مورد آن در مجله زبان‌شناسی نوشته‌اید چگونه ارزیابی می‌کنید؟ تا جایی که من می‌دانم تاکنون به هیچ کدام از نکات مندرج در نقدهای جنابعالی هم در این کتابها عمل نشده است! خلاصه اینکه آیا به نظر شما لازم نیست این تلاش در یک نهادی

متمرکز بشود و پژوهشی جمعی در مورد گردآوری لهجه‌ها و گویشهای ایرانی صورت بگیرد؟

دکتر صادقی: این مسئله از لازم‌ترین کارهایی است که باید صورت پذیرد، و اگر هم تاکنون در مورد زبانها و گویشهای ایرانی کاری صورت نگرفته است، به علت کم‌کاری و نقص خود ماست. ما ضعیف بودیم و سعی نکردیم که این کار را انجام دهیم. دلیل دیگر آن هم مشکلاتی است که خاص ایران است. ما در اینجا مشکلاتی داریم که شاید اروپاییها و امریکاییها با این مشکلات مواجه نیستند. ما به مطالعه زبان‌شناسی روی می‌آوریم اما برای زندگی مجبور هستیم که وقتان را مثلاً صرف تدریس کنیم. یعنی علاوه بر تدریس موظف گاهی ساعتها تدریس آزاد در دانشگاههای آزاد و دانشگاههای دیگر هم می‌گیریم، صرفاً برای اینکه زندگی مان را تأمین کنیم. حقوق ما کافی نیست. در نتیجه هیچ کدام از این زبان‌شناسانی که فارغ‌التحصیل می‌شوند و دکترا می‌گیرند، کار جدی عملی و علمی نمی‌کنند. حداکثر یک کتابی بنویسند و چند تا مقاله بعدش هم دیگر هیچ! بعد هم که دیگر از ۵۰ سرازیر شدند، انرژی به تدریج ته می‌کشد ... خوب! همان طور که می‌دانید برای کشورهای مختلف اروپایی اطلسهای زبان‌شناسی تهیه شده است و در آنها وضع گویشها و روابط بین آنها مشخص شده است، ولی در مورد زبان فارسی گویشهایی هست که حتی یک بار هم توصیف نشده است. گاهی دانشجویی در یک گروه زبان‌شناسی پیدا می‌شود که گویشور گویش خاصی بوده، و تز خودش را هم روی همان گویش می‌گیرد و توصیفی از آن به دست می‌دهد.

نغزگو: اگر جرئت کند!

دکتر صادقی: حالا! ... گاهی هم برخی افراد متفمن، از روی علاقه شخصی به شهرشان یا دهشان به بررسی گویش خاصی پرداخته‌اند و اطلاعاتی درباره آن فراهم کرده‌اند، که چنین توصیفهایی هم علمی نیست! اما به هر حال شامل اطلاعات مفیدی هستند که من بیشتر این کتابها را گرد آورده‌ام.

شجاعی: و گاهی نقدی هم بر آنها نوشته‌اید.

دکتر صادقی: بله ...

شجاعی: مثلاً کار آقای ایرج افشار یزدی، آقای پناهی ...

دکتر صادقی: بله. تا حالا ۲۵ تا نقد راجع به این گویشنامه‌ها نوشته‌ام. از نقدها ۲۴ تا در مجلهٔ زبان‌شناسی و یکی در جای دیگری منتشر شده است. اخیراً فرهنگستان تصمیم گرفته است که برای سمینار گویش‌شناسی مجموعهٔ این نقدها را در یک جلد چاپ کند. من هم این نقدها را تدوین کردم و مقدمه‌ای هم بر آن نوشتم و به فرهنگستان دادم. اتفاقاً چاپ این مجموعه پیشنهاد آقای ایرج افشار بود. این اشکال همان طور که گفتم مربوط به خود ماست و روز به روز هم این گویشها کم‌رنگ‌تر می‌شود. نه تنها گویشها، بلکه تلفظهای مختلفی هم که از زبان فارسی وجود دارد در حال از بین رفتن است. دانشجویی چند سال پیش رسالهٔ خوبی در دانشگاه مشهد تهیه کرد، در دورهٔ فوق لیسانس، که نسخه‌ای از آن را هم برای من فرستاد. این دانشجوی منطقهٔ محدودی از خراسان را انتخاب کرد و صد مسئلهٔ تلفظی را در آن منطقه نمونه‌برداری کرد. یعنی تلفظهای این نقاط مختلف را آورد روی نقشه و ضبط کرد و نشان داد که مثلاً در چه نقاطی هنوز /ē/ یا /ō/، یعنی «ی» و «و» مجهول وجود دارد، در چه مناطقی این واجها مبدل به مصوت مرکب شده است و غیره. این تحقیق بسیار خوبی بود که باید مدل تحقیقات دیگری در مناطق دیگر قرار گیرد. مثلاً اگر در سطح مملکت، نهادهای بیاید و انجام این پروژه را به عهده بگیرد، یعنی مناطق را تقسیم‌بندی کند و کارمندا یا دانشجویهایش را برای نمونه‌برداری به آن مناطق بفرستد، و بعد این نمونه‌ها را روی نقشه‌های مربوط به این کار تدوین کنند، اطلاعات سیستماتیک از وضع زبانی و گویشی ایران تهیه خواهد شد. در غیر این صورت گویشهای مختلف ایران روز به روز، تحت تأثیر رادیو و تلویزیون، ضعیف می‌شود و از بین می‌رود، و اطلاعات بسیاری که در مورد زبان فارسی و گوناگونیهای آن لازم است برای همیشه از دست خواهد رفت.

صلح‌جو: آن موقعی که در دورهٔ فوق لیسانس شاگرد شما بودیم، اصلاً درسی با عنوان لهجه‌شناسی نداشتیم. اما الآن کتابهای مفصلی منتشر می‌شود با عناوینی چون «dialectology» و مانند آن. یا می‌بینیم که این عنوان به صورت مدخلی در دایرةالمعارفها وجود دارد. می‌خواستم ببینم آیا بعد از ما، چنین درسی را برای دانشجویهای زبان‌شناسی گذاشته‌اند یا نه؟ دیگر اینکه اگر چنین درسی را برای دانشجویهای زبان‌شناسی بگذارند،

رویکرد تدریسی آن چگونه باید باشد؟ یعنی چه مباحثی باید در درس لهجه‌شناسی وارد بشود.

دکتر صادقی: این درس را مدتی گذاشتند، اما بعد دیگر ارائه نشد. این واحد را هم خود من، حدوداً دو سه سالی درس دادم.

صلح‌جو: چرا درس را برداشتند؟

دکتر صادقی: نمی‌دانم! آیا از وزارت علوم این درس را حذف کردند یا خود گروه زبان‌شناسی آن را حذف کرد، هیچ اطلاعی ندارم! من در این درس که دو ساعت بود، نمونه‌هایی از گویشهای مختلف ایران را که فرنگیها توصیفهای نسبتاً خوبی از آنها به دست داده بودند، درس می‌دادم. گویشهای مانند کردی، بلوچی و گویشهای مناطق مرکزی ایران را درس می‌دادم و ویژگیهای ساختاری آنها را می‌گفتم و دانشجویان دیدی کلی در این مورد به دست می‌آوردند که خوب بود.

صلح‌جو: یعنی در درس لهجه‌شناسی باید ساختار یک لهجه خاص را بررسی کرد، یا اینکه باید نشان داد که چگونه باید به سراغ یک لهجه رفت؟

دکتر صادقی: نه. عنوان این درس که می‌گویم، «گویشهای ایرانی» بود. یعنی من در این درس اطلاعاتی کلی از گویشهای ایرانی، از کردی تا پشتو، به دست می‌دادم.

طباطبایی: لهجه‌شناسی که جناب صلح‌جو می‌فرمایند در رابطه با جامعه‌شناسی زبان است.

دکتر صادقی: بله.

طیب‌زاده: یعنی روش‌شناسی بررسی گویشها ...

دکتر صادقی: بله. این مسئله را، یعنی روش‌شناسی یا methodology در کار بررسی گویشها را باید کسانی درس بدهند که جامعه‌شناسی زبان خوانده‌اند.

صلح‌جو: در ایران همچو کسی را نداریم؟

دکتر صادقی: چرا داریم. درس جامعه‌شناسی زبان داریم.

طیب‌زاده: دکتر مدرسی ...

دکتر صادقی: بله. آقای دکتر مدرسی هست، همین‌طور آقای دکتر افخمی در گروه ما. حالا من نمی‌دانم اینها که درس می‌دهند آیا به مسائل گویش‌شناسی هم اشاره می‌کنند یا نه.

اسلامی: آقای دکتر شما الآن عضو «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» هستید، اما کمتر دیده شده که در کاری جمعی شرکت کنید. تمام تحقیقات شما فردی بوده است. آیا به افراد اعتماد ندارید یا اعتقادی به کار جمعی ندارید؟ مخصوصاً الآن که در دانشگاهها هم از کارهای پژوهشی حمایت می‌شود، چرا شما عده‌ای را برای انجام برخی کارهای پژوهشی جمعی آموزش نمی‌دهید؟ از طرف دیگر فرهنگستان هم خودش یکی از نهادهایی است که می‌تواند بانی این کار باشد، مثلاً در زمینه گویش‌شناسی. در مورد همین گویش‌شناسی من معتقدم که اگر ۱۰ یا ۲۰ نفر آموزش ببینند و دنبال کار را بگیرند، حتماً به نتیجه خواهد رسید.

دکتر صادقی: بله. در فرهنگستان ما یک گروه گویش‌شناسی داریم که خانم دکتر قریب را به زور مدیر این گروه کردند! یعنی طبق مقررات مدیر چنین گروهی باید یکی از اعضای فرهنگستان باشد. ایشان هم به علت کسالت و ناتوانی جسمی خیلی از این کار ابا می‌کردند ولی بالاخره پذیرفتند، و آقای دکتر حداد هم اصرار بسیار داشت که یک سمینار گویش‌شناسی گذاشته بشود، و علی‌رغم امتناعهای مکرر خانم دکتر قریب، بالاخره دکتر حداد نظر خودش را قبولاند که سمیناری در اردیبهشت ماه یا خرداد ماه ۱۳۸۰ در فرهنگستان تشکیل بشود. یک دستیار هم برای خانم دکتر قریب تعیین کرد: آقای دکتر حسن رضایی باغبیدی، که رشته زبانهای باستانی خوانده و جوان با علاقه و با سواد است. تا به حال حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر هم خلاصه مقاله فرستاده‌اند، منتهی اغلب کسانی که مقاله فرستاده‌اند از متقن‌ترین هستند. یعنی کسانی نیستند که به‌طور تخصصی و علمی در این زمینه کار کرده باشند، مگر به ندرت. جای این بود که در این سمینار، جامعه‌شناسان زبان و گویش‌شناسان هم شرکت می‌کردند. البته در کمیته این سمینار که ۱۰ عضو دارد آقای دکتر مدرسی، دکتر دبیر مقدم، دکتر حق‌شناس و امثالهم شرکت دارند، ولی تا آنجا که من می‌دانم

تاکنون این آقایان مقاله‌ای برای شرکت در سخنرانی ارائه نکرده‌اند. اما اینکه چرا همیشه کارهای من فردی بوده است؟ من از نظر مدیریت خیلی ضعیف هستم. واقعیتش من چون هیچ وقت کار جمعی انجام نداده‌ام، از مدیریت عاجز هستم. من هیچ گاه نتوانسته‌ام که کاری را سازماندهی بکنم و افرادی را هدایت کنم. من فقط درس داده‌ام و مقاله نوشته‌ام! هیچ گاه نتوانسته‌ام گروهی تشکیل بدهم و برای هریک وظیفه‌ای تعیین کنم و بعد کارهای آنها را مدون کنم. حالا شاید این کار فرهنگ نویسی که به زور در فرهنگستان به عهده من گذاشته‌اند به نتیجه برسد. من باید گروهی را تشکیل بدهم برای فیش کردن متون و استخراج لغات و تهیه یک فرهنگ. شاید این اولین کار گروهی من باشد، که آن هم تازه در آغاز راه هستیم.

طیب زاده: حالا تفاوت این فرهنگ با فرهنگهای دیگر در چه هست استاد؟ این فرهنگ چه ویژگیهایی دارد؟

دکتر صادقی: والله ما در فرهنگستان دچار مشکلات بیش از حد بوروکراسی هستیم. با یک شرکتی صحبت کرده بودیم که نرم افزار مخصوصی بنویسد برای کار ما. خوب ما باید از نظر قانونی یک مناقصه هم برگزار می کردیم. از پیش هم به آن شرکت گفته بودند که چون قیمت مناسبی داده‌ای تو در مناقصه برنده می شوی. اما در این میانه سر و کله شرکت دیگری پیدا شد که قیمت کمتری پیشنهاد کرده بود. به هر حال همین شرکت دومی در مناقصه برنده شد. من رفتم به این شرکت و دیدم که اصلاً در ناصیه آن توانایی انجام چنین کاری نیست! یک شرکت فکس‌نی که کاری نداشته و خواسته کاری بگیرد، و یک قیمت پایینی پیشنهاد کرده که مورد پذیرش واقع شده است. من هم به فرهنگستان گفتم که این کار عملی نیست و تا به حال هم تمام رشته‌های ما پنبه شد! بعد آقای حداد پیشنهاد کرد که به روش دستی کار را شروع کنیم و از روش کامپیوتری صرف نظر کنیم ...

طیب زاده: همان روش سنتی و مألوف!

دکتر صادقی: بعد از انتشار لغتنامه دهخدا، مقدار زیادی متون فارسی چاپ شد که اینها در آن موقع یا به صورت خطی بود یا اصلاً کسی از وجودشان خبر نداشت.

تقریباً نصف لغات زبان فارسی توی همین متون است. می‌دانیم که برای فارسی معاصر کوششهای بسیاری شده است و عده‌ای هم مشغول کار روی فرهنگهای دیگری هستند. دو فرهنگ زیر چاپ یا در دست تهیه است. یکی فرهنگ آقای دکتر انوری است که در اردیبهشت سال ۸۱ قرار است در نمایشگاه کتاب عرضه بشود. این فرهنگ در ۱۰ جلد تهیه می‌شود. یکی دیگر هم فرهنگ آقای مهندس کافی است که آن هم تا دو سه سال دیگر تمام می‌شود. این فرهنگ هم احتمالاً ۵ یا ۶ جلدی هست. البته این فرهنگها دیدگاههای متفاوتی دارند. فرهنگ آقای دکتر انوری شاید قدری سنتی تر باشد، ولی فرهنگ آقای مهندس کافی (مرکز نشر دانشگاهی) احتمالاً قدری جدیدتر است. به هر حال تا آنجا که من می‌دانم، هردوی آنها مساهمت (contribution) های خوبی هست به فرهنگ‌نگاری زبان فارسی و هرکدام از آنها یک یا چند قدم کار فرهنگ‌نگاری را پیش می‌برد. البته فرهنگ صدری افشار هم هست که چاپهای جدیدش بهتر شده است. ولی غیر از لغتنامه دهخدا، فرهنگ جامعی برای زبان فارسی قدیم نداریم. من تصمیم گرفتم که متون را از قدیمی‌ترین ایام زبان فارسی بدهیم فیش کنند و لغاتش را تدوین کنیم و با ذکر شاهد معنی کنیم.

نغزگو: فرهنگ دکتر خانلری هم هست ...

دکتر صادقی: بله. آن فرهنگ، یعنی فرهنگ تاریخی زبان فارسی، فقط یک جلد است و تنها براساس ۱۱ متن می‌باشد. بله. این طرحی است که فعلاً به صورت خام مطرح کرده‌ایم. تا حال قصد ما این بود که ۵۰۰ متن را به کامپیوتر بدهیم تا فیش کند و از واژگان آن آمار بگیریم؛ که این مسئله فعلاً متوقف شده است. من بعداً فکر کردم حالا که این کار عملی نشد، می‌توانیم یک فرهنگ زبان فارسی قدیم فراهم کنیم که واژه‌های آن تا به زمان حال هم برسد، اما شامل لغاتی از متون باشد که تا به حال در هیچ‌کدام از فرهنگهای قبلی نیامده است.

شجاعی: یعنی حوزه زمانی آن از ابتدای فارسی دری است تا مثلاً مشروطیت؟

دکتر صادقی: بله، تا همین حدودها. خوب برای فرهنگ معاصر ما الآن یک فرهنگ صدری افشار را داریم با دو تا فرهنگ دیگر که در حال نگارش است. فرهنگ آقای

ابوالحسن نجفی هم هست که شامل لغات گفتار است. اینها به کمک هم می‌توانند نیازها را برطرف کنند. آنچه زبان‌شناسی ایرانی و زبان‌شناسی زبان فارسی بدان نیاز دارد، این است که واژه‌های متون قدیم استخراج شود و در چارچوب خاصی مدون بشود.

شجاعی: یعنی می‌خواهید مانند لغتنامه دهخدا تمام شواهدی را که پیدا می‌کنید ذکر بکنید، یا به طریق گزینشی عمل کنید؟

دکتر صادقی: نه. گزینشی! یعنی برای هر لغتی حداکثر سه شاهد.

طیب‌زاده: استاد در مورد فرهنگی که دکتر رواقی دارند آماده می‌کنند ...

دکتر صادقی: دکتر رواقی فقط لغات را فیش کرده و قصد فرهنگ‌نویسی ندارد. ایشان چند میلیون فیش تهیه کرده و همه را نگه داشته است.

طیب‌زاده: به هر حال اگر این فیشها چاپ بشود کار بسیار ارزشمندی خواهد بود ...

دکتر صادقی: بله، بدون شک! دکتر رواقی لغت‌شناس بسیار خوبی است، مخصوصاً در زمینه متون قدیم و واژه‌ها را به خوبی می‌شناسد و آنها را در متون مشخص کرده و تمام آنها را داده استخراج کرده‌اند. ولی این کافی نیست. این فیشها باید مدون بشوند که انجام این کار نیاز به سازمان و ذهنیت خاصی دارد ... حالا اگر قرار شد که فرهنگ ما در فرهنگستان شکل بگیرد، باید از همه شما که اینجا هستید استمداد کنیم که زیر بال آن را بگیرید تا کار به انجام برسد. از افرادی هم که در فرهنگ انوری و کافی کار می‌کنند باید کمک بگیریم تا فیش‌برداری کنند، بعد کار را مدون کنیم و در نهایت ویراستار آن را ببینند تا به تدوین نهایی برسد.

شجاعی: جنابعالی جزو معدود زبان‌شناسانی هستید که می‌توان آنها را زبان‌شناسان ذوحوزتین نامید. یعنی هم به زبان‌شناسی جدید اشراف دارید و هم به زبان‌شناسی تاریخی و زبانهای ایرانی. سؤال بنده مربوط می‌شود به یکی از حوزه‌های کار شما، یعنی خانواده زبانهای ایرانی. امروزه اصطلاح «خانواده زبانهای ایرانی»، که یکی از شاخه‌های مهم زبانهای هند و اروپایی است، تعریف مشخصی دارد. می‌خواستم جنابعالی بفرمایید اولین کسی که مصرحاً به وجود چنین خانواده‌ای پی برد چه کسی بود و آیا از آن زمان تاکنون در مورد

اعضا و شاخه‌های این خانواده اتفاق نظر وجود داشته است یا خیر؟ مثلاً تا اواخر قرن پیش ارمنی را هم جزو زبانهای ایرانی می‌دانستند اما بعد، اگر اشتباه نکنم، هوبشمان متوجه شد که این زبان شاخه مستقلی از زبانهای هند و اروپایی است که به علت وام‌واژه‌های فراوانی که از فارسی میانه اشکانی دارد این اشتباه پیش آمده که آن را از زمره زبانهای ایرانی دانسته‌اند.

دکتر صادقی: البته شاید نتوان دقیقاً مشخص کرد که اولین کسی که خانواده زبانهای ایرانی را مشخص کرده، چه کسی بوده است. همان طور که شاید نتوان به قطعیت مشخص کرد چه کسی برای اولین بار خانواده زبانهای اسلاو را مشخص کرده است. از آن زمان که ویلیام جونز به خویشاوندی میان زبانهای سنسکریت و یونانی و فارسی پی برد، زبان فارسی به عنوان یک زبان هند و اروپایی مطرح شد و بعدها گویشهای دیگر ایرانی هم به تدریج شناسایی و مطالعه شدند و به تدریج مفهوم «خانواده زبانهای ایرانی» شکل گرفت و گویشهایی که در محدوده ایران بزرگ بودند — یعنی ایران تاریخی که شامل افغانستان و آسیای مرکزی هم می‌شود — مطالعه شد و تعلق آنها به خانواده زبانهای ایرانی مشخص شد. شاید از همان اوایل قرن ۱۹ بود که به جدایی زبانهای ایرانی و هندی — یعنی دو زیرشاخه از زبانهای هند و اروپایی — پی بردند و یکی از این شاخه‌ها را به عنوان زبانهای ایرانی یا آریایی نام نهادند. به تدریج هم گویشهای ناشناخته ایرانی پیدا شدند و توصیف شدند و تعلق آنها به خانواده زبانهای ایرانی مشخص و ثابت شد مانند سُغدی، بلخی، خوارزمی و غیره. ولی اینکه چه کسی دقیقاً اول بار این خانواده را شناسایی کرده، من نمی‌دانم و جایی هم ندیده‌ام.

شجاعی: سؤال بعدی من در مورد مسئله‌ای است که شاید تا حدی سیاسی باشد. در زمان قبل از انقلاب می‌گفتند که آغاز تاریخ ایران و ایرانیان به شاهنشاهی هخامنشی بازمی‌گردد، چرا که سلسله پر قدرت و پربازدهی بود. و عمداً ماد را نادیده می‌گرفتند. اما در بررسیهایی که در کشورهای دیگر صورت گرفته بود، به نتایج متفاوت دیگری رسیده بودند. از جمله واسیلی استرووه در سال ۱۹۵۱ در مجله پیک تاریخ باستان به این مسئله اشاره‌ای می‌کند و بعد در کتاب مفصلی که بعد از مرگ از او به چاپ می‌رسد بحث را تکمیل می‌کند. مثلاً در این کتاب یکی از جملات بسیار معروف داریوش را در بند ۷۰ کتیبه بیستون به صورتی

متفاوت با آنچه تا آن زمان می‌پنداشتند تفسیر می‌کند. جمله در آن کتیبه قدری نامفهوم است، از طرف دیگر بخش فارسی آن هم شدیداً آسیب دیده است و ظاهراً روایت بابلی آن هم موجود نیست، و فقط روایت عیلامی آن باقی مانده است. یعنی ترجمه او عمدتاً مبتنی بر روایت عیلامی است و نیز چند کلمه‌ای که از بخش فارسی قابل خواندن بوده است. داریوش در آن جمله می‌گوید «من این خط را به وجود آوردم، چیزی که قبلاً نبوده است». استرووه این جمله را به این صورت تفسیر کرده است که: منظور این نبود که خط میخی فارسی باستان وجود نداشته و داریوش آن را ساخته است، بلکه منظور این بوده که داریوش برای نخستین بار حروف آرامی را روی موادی که قبلاً رایج نبوده برای نوشتن فارسی باستان به کار برده است. یعنی روی گل و پوست، نه اینکه خط را اختراع کرده باشد. پس این امر که اختراع خط را به داریوش منسوب کنیم رد می‌شود. استرووه استدلال می‌کند که دوره کورش هم از نظر تاریخی دوره مناسبی برای اختراع این خط نبوده است، زیرا سراسر این دوره به جنگ و کشمکش گذشته است. وی تاریخ اختراع این خط را به دوره مادها می‌رساند و می‌گوید که مادها این خط را نه از بابلی‌ها و نه از عیلامی‌ها، بلکه از اورارتو گرفته‌اند. دیاکونوف هم در تاریخ ماد چنین بحثی را طرح می‌کند و می‌گوید که ماد هم حتماً خطی از خود داشته است. علاوه بر اینها نشانه‌های ساختی و زبانی خاصی نیز وجود دارد. مثلاً در زبانهای ایرانی باستان غالباً مضاف و مضاف‌الیه مقلوب بوده است، و این الگوی خشایه‌ثیه خشایه‌ثیا نام، در واقع الگویی قرضی از کتیبه‌های اورارتو بوده است. یا برخی خصوصیات تاریخی در این خط دیده می‌شود، مثلاً اینکه این خط هم هجانگار دارد و هم الفبایی است، و این هم خود نشان می‌دهد که این خط، خط تازه‌ای نیست. بنابراین ایران‌شناسان شوروی مایل بودند این خط را به ماد منسوب کنند. آیا به نظر جنابعالی از نظر زبانی امکان دارد که این خط مورد استفاده مادها بوده باشد، و دیگر اینکه آیا می‌توان پذیرفت که مادها خطی مخصوص خود نداشته‌اند؟

دکتر صادقی: البته این سؤال در حوزه تخصص من نیست، و من اطلاعات مختصری در این مورد دارم. به این اطلاعات مختصر من فعلاً اکتفا کنید اما به هیچ وجه آن را نپذیرید، چون من در این مورد صاحب نظر نیستم. اولاً من دقیقاً نمی‌دانم استرووه چه گفته است و آیا کلمه «کاغذ» یا مثلاً «پوست» و «گل» و «مهر» و اینها هم در آن کتیبه به کار رفته که استرووه به آن اشاره کرده و گفته این خط آرامی بوده که روی پوست و گل نوشته شده، یا استنتاج خودش است. ولی اگر واقعاً کلمه «پوست» و «گل» آنجا به کار نرفته باشد و اشاره نشده باشد که خط روی آنها

نوشته شده، این سؤال مطرح می‌شود که چرا باید داریوش در کتیبه بیستون، یعنی کتیبه‌ای به خط میخی که روی سنگ کنده شده، این مطلب را مطرح کند؟ مثلاً می‌توانست در کتیبه دیگری که به خط آرامی روی چرم یا پاپیروس نوشته شده این مطلب را عنوان کند. به هر حال این خط احتمالاً در زمان هخامنشیها اختراع شده است. البته می‌دانید که در مورد منشأ خط میخی فارسی باستان مقالات بی‌شماری وجود دارد، از جمله خود دیاکونوف هم مقاله‌ای در یادنامه هینک به زبان انگلیسی دارد، اگر اشتباه نکنم، در مورد منشأ خط فارسی باستان. اما در یک مورد با قطعیت بیشتر می‌توان سخن گفت و آن اینکه مادها واقعاً خط نداشته‌اند! اگر خط داشتند لااقل یک سطر یا یک کتیبه در همدان، یعنی پایتختشان باقی می‌گذاشتند. از زمان آنها هیچ نوشته‌ای نه تنها روی سنگ، بلکه روی ظرف و مهر و سکه هم باقی نمانده است. ظاهراً مادها ملت بدون خطی بوده‌اند، و خط میخی فارسی باستان حتماً در زمان هخامنشیان به وجود آمده است. شاید این خط از اورارتو اقتباس شده باشد. به هر حال این خط بیش از شش علامت اندیشه‌نگار (ایدئوگرام) ندارد و پیداست که تعداد اندیشه‌نگارهای خطوط قبلی در این خط کم شده است.

شجاعی: سؤال بعدی من در مورد پیوستگی تاریخی زبان فارسی است. از بعد از سقوط هخامنشیان تا قرن سوم میلادی، یعنی زمان به وجود آمدن اولین کتیبه‌های ساسانی، اثر و سندی از آن گونه فارسی که در کتیبه‌های هخامنشی دیده می‌شود در دست نیست. تعدادی مهر و سکه از پادشاهان محلی فارس پیدا شده است که شاید چندان نتوان به آنها استناد کرد. اما وقتی ما می‌گوییم سند و مدرکی وجود ندارد، آیا باید بپذیریم که با دوره‌ای خاموش از زبان فارسی مواجه هستیم، یعنی دوره‌ای حدوداً پانصد ساله که هیچ سند و مدرکی از آن بر جای نمانده است؟ یا اینکه می‌توانیم گونه شمالی، یعنی فارسی میانه اشکانی را حلقه پیوند بین فارسی باستان هخامنشی و فارسی میانه ساسانی به حساب آوریم؟ یعنی در حالت دوم بپذیریم که پیوستگی تاریخی وجود دارد.

دکتر صادقی: مشخص است که لهجه اشکانی، یعنی زبان پارتی یا همان پهلوی به معنای دقیق آن، یعنی پهلوانیک، دنباله فارسی باستان نیست. مادر این لهجه خواهر فارسی باستان بوده است. یعنی این زبان از اصلی گرفته شده است که دیگر در دست نیست و به موازات فارسی باستان وجود داشته است. آنچه می‌تواند دختر

فارسی باستان باشد همین پهلوی یا فارسی میانه است، که آن هم دقیقاً از زبان کتیبه‌های هخامنشی گرفته نشده، بلکه از لهجه دیگری که اندکی متفاوت با فارسی باستان در آن کتیبه‌هاست گرفته شده است.

شجاعی: یعنی پهلوی ساسانی.

دکتر صادقی: بله، پهلوی ساسانی یا پارسیک! یعنی زبانی متعلق به منطقه پارس، و پیداست که این زبان در همان دوره‌ها هم در منطقه پارس یک دست نبوده است و در شهرها و مناطق مختلف تفاوت‌های گویشی پیدا کرده بوده است، همان طور که امروزه فارسی قی و فارسی قزوینی و فارسی شیرازی و فارسی اصفهانی با هم فرق دارند. پهلوی از پارسیک یا پهلوی ساسانی گرفته شده است، و زبان پارسیک هم با فارسی باستان قرابت تام دارد اما با آن یکی نیست. پس در آن دوره در فارس ما با خلئی حدوداً ۵۰۰ ساله مواجه هستیم. یعنی بعد از سقوط هخامنشیان خط میخی از بین رفت؛ می‌دانیم که این خط صرفاً جنبه رسمی داشته و عموم بدان نمی‌نوشت‌اند، بلکه به خطی همچون خط آرامی می‌نوشتند که قابل استفاده روی پوست و پاپیروس بود. خط میخی صرفاً کاربرد رسمی داشته و پس از سقوط هخامنشی‌ها هم حکمت وجودی خودش را از دست داده بوده است. از سوی دیگر زبان هم تحول خودش را طی می‌کرده و در این دوره به تحول خود ادامه داده تا رسیده است به آنچه که در قرن سوم میلادی می‌بینیم — یعنی پهلوی. در این فاصله ۵۰۰ ساله، بجز برخی سکه‌های پادشاهان محلی فارس، یعنی فره‌ته‌دار یا فره‌ته‌که، که اسم آنها را هم به دقت نمی‌توان خواند، ما هیچ سند دیگری نداریم. در دوره سلوکی‌ها و در دوره اشکانیان هم عده‌ای پادشاهان محلی بوده‌اند که در منطقه فارس حکومت می‌کردند و گویش خاص خود را داشته‌اند. این گویش تا آغاز قرن سوم میلادی ثبت نشده است. سپس به زمان اردشیر و بعد شاپور می‌رسیم. زبانی که در این دوره ثبت می‌شود، زبان منطقه اصطخر پارس، یعنی زبان پایتخت آن دوره بوده است. این زبان به موازات پهلوی اشکانی وجود داشته و با آن تفاوت‌های گویشی دارد.

شجاعی: پس می‌توان این طور جمع‌بندی کرد که زبانی به عنوان پهلوانیک باستان وجود داشته ...

دکتر صادقی: که هیچ اثری از آن باقی نمانده و موجود نیست، و فقط دوره میانه آن، یعنی نوشته‌های پارتی و اشکانی باقی مانده است. تازه این نوشته‌ها هم غالباً متعلق به خود دوره اشکانی نیستند. از خود دوره اشکانی نوشته‌ها و کتیبه‌های بسیار بسیار کمی باقی مانده است، مانند کتیبه‌ای که چند سال پیش در جنوب عراق پیدا شد، که ترجمه آن را هم در مجله زبان‌شناسی چاپ کردیم ...

شجاعی: کتیبه «پای هرکول».

دکتر صادقی: بله. این کتیبه از محدود کتیبه‌هایی است که از زمان خود اشکانیان باقی مانده است. بیشتر نوشته‌های پهلوی اشکانی مربوط به دوره ساسانی است، یعنی کتیبه‌هایی که در دوران پادشاهان اولیه ساسانی نوشته شده یا نوشته‌های مانوی.

شجاعی: سؤال بعدی من مربوط می‌شود به سخنرانی شما در اولین کنفرانس زبان‌شناسی در سال ۱۳۶۹ با عنوان «وضع زبانی ایران در دوره اسلامی». متأسفانه به عللی من نتوانستم به این سخنرانی برسم، بعد هم ظاهراً به دلیل اینکه مقاله دیر تحویل داده شد، در مجموعه مقالات آن کنفرانس چاپ نشد و بعد از آن هم دیگر خبر ندارم آیا جایی چاپ شده است یا نه ...

دکتر صادقی: در واقع مقاله‌ای در کار نبود. من آن سخنرانی را از روی یک یادداشت ایراد کردم، و هیچ وقت هم از من مطالبه نشد که آن را تدوین کنم، خودم هم تبدیلی کردم و آن را به صورت مقاله نوشتم! در این سخنرانی من اطلاعاتی را که از متون مختلف و گویشهای مختلفی که در متون ثبت شده بوده و در دست هست، گردآوری کرده بودم و طی یک جمع‌بندی نشان داده بودم که در دوره اسلامی چه گویشها و چه لهجه‌هایی در ایران وجود داشته است.

نغزگو: شما گفتید که دری دنباله مستقیم پهلوی نیست، در صورتی که بعضی از محققان معتقدند که دری دنباله مستقیم پهلوی است و تنها تفاوتش با پهلوی از حیث کلمات دخیلی است که وارد آن شده است. نظر دقیق شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: دری در حقیقت دنباله مستقیم پهلوی نیست. این زبان با پهلوی اختلافات گویشی دارد. دری شکلی از پارسیک، یعنی زبان پهلوی ساسانی است، که به خراسان رفته و در آنجا با ویژگیهای زبان پارتی و عناصر گویشی آن زبان و برخی

گویشهای دیگر خراسان آمیخته شده است. بین دری و پهلوی تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. اگر یکی از متون پهلوی را، مثلاً یکی از متون مانوی را که به دوره متأخر پهلوی متعلق نباشد، نگاه کنیم، یا اگر متن دینکرد را که در قرن سوم هجری تدوین شده بینیم، متوجه می‌شویم که این زبان از نظر صرف و نحو با فارسی دری بسیار متفاوت است، و به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که پهلوی و دری دو گویش متفاوت‌اند که در عرض هم وجود داشته‌اند. دری شکل گفتاری بوده است که از تیسفون، پایتخت ساسانی، به خراسان رفته است، و پهلوی بیشتر به زبان مردم پارس و خوزستان نزدیک بوده و از نمونه‌های اولیه آن در نوشته‌های فارسی یهودی خوشبختانه اسنادی در دست است. بعضی از این اسناد حتی تاریخ‌دار است.

طباطبایی: آنچه الآن فرمودید، همان است که در تکوین زبان فارسی آمده است؟

دکتر صادقی: بله. آنجا هم همین را گفته‌ام. در آنجا هم به تفاوت‌های پهلوی و دری اشاره کرده‌ام و در چاپ بعد به تفاوت‌های بیشتری اشاره خواهم کرد.

شجاعی: سؤال بعدی من درباره طبیعت زبان فارسی و تحول تاریخی آن است. ما از قدیمی‌ترین نوشته‌های فارسی، یعنی فارسی باستان، می‌توانیم متوجه ترکیبی (synthetic) بودن این زبان بشویم. حتی در زبان فارسی باستان هم متوجه می‌شویم که زبان تا اندازه‌ای از حالت ترکیبی بیرون آمده است. مثلاً در اوستایی ۸ حالت داریم، در فارسی باستان عملاً ۷ تا، چون دو حالت وابستگی و برابری دارای پایانه‌های مشترکی هستند. یا مثلاً تنبیه فقط برای اعضای دوتایی بدن بکار می‌رود. در اولین کتیبه‌های فارسی میانه که متعلق به قرن سوم میلادی است، می‌بینیم زبان کلاً مبدل به زبانی تحلیلی شده است. البته در کتیبه‌های اولیه ساسانی هنوز دو حالت باقی مانده است (حالت صریح و غیر صریح)، اما در اواخر دوره ساسانی حتی این دو حالت هم از بین می‌رود و زبان کاملاً تحلیلی می‌شود. در این متون به واژه‌هایی نیز برمی‌خوریم که از طریق ترکیب به وجود آمده‌اند. دکتر خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی به واژه‌سازی از طریق ترکیب در این زبان اشاره کرده است، مثلاً «روحک شبان» یعنی شبانه‌روز، یا مثلاً «آدان مرد» یعنی مرد نادان و غیره. راستارگو بوا هم در کتاب فارسی میانه آورده است که در فارسی میانه فعل مرکب هم وجود داشته است. یعنی تعداد فعل بسیط در این زبان کم بوده، و این کمبود از طریق کاربرد افعال مرکب جبران می‌شده است، یعنی جزء اسمی به علاوه جزء فعلی، که این جزء فعلی عمدتاً «کرتن»

بوده است. بعد به فارسی دری می‌رسیم که به ناگهان در آن با خیل افعال مرکب مواجه می‌شویم. در فارسی دری دو جور فعل مرکب می‌بینیم یکی افعالی که هردو جزء آن (یعنی جزء اسمی و فعلی) فارسی بوده است مانند «فریب دادن»، و یکی افعالی که جزء اسمی آن مثلاً عربی و جزء فعلی آن فارسی بوده است مانند «محبت داشتن». البته یک دیدگاهی هم وجود دارد که معتقد است ورود لغات قرضی عربی به فارسی باعث زیاد شدن تعداد افعال مرکب در فارسی شده است، که البته این دیدگاه چندان محکم نیست، زیرا افعال مرکب بسیاری وجود دارد که هردو جزء آن فارسی است. در شکل‌های متأخرتر فارسی دری هم می‌بینیم که زبان شدیداً میل به ترکیب و جدا شدن از حالت synthetic و گرایش به تحلیلی شدن دارد. با در نظر گرفتن این روند تاریخی، آیا اصرار بر استفاده از پیشوندها و پسوندها و افعال بسیط در واژه‌سازی، مغایر با سیر طبیعی زبان نیست؟ و آیا این کار به معنای ندیده گرفتن توان زبان فارسی در ساختن واژه از راه ترکیب نیست. مثلاً دکتر عاصی در کتاب فرهنگ نشان داده است که چه مقداری می‌توان در آثار نظامی به واژه‌هایی که از طریق ترکیب ساخته شده‌اند دست یافت. نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: اتفاقاً من نظرم را در این مورد در یک مقاله‌ای گفته‌ام؛ در مقاله‌ای با عنوان «درباره فعلهای جعلی در زبان فارسی» که در مجموعه سخنرانیهای زبان علم در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. در آنجا بحث کرده‌ام که این نظر که افعال ترکیبی زبان فارسی تحت تأثیر عربی به وجود آمده به هیچ‌وجه صحیح نیست. از کتاب راستارگویو و زلمان و دیگران هم مثالهایی نقل کرده‌ام و نشان داده‌ام که فعلهای ترکیبی بسیاری در زبان پهلوی وجود دارد. در خود زبان پهلوی هم به تدریج از افعال بسیط کاسته می‌شده است. البته در این زمینه تحقیق چندانی صورت نگرفته است. این را هم باید گفت که در پهلوی تعداد افعال بسیط بسیار بیشتر از افعال مرکب است، همان‌طور که در آغاز دوره فارسی دری هم تعداد افعال بسیط بیشتر از افعال مرکب بوده است، اما به تدریج از تعداد افعال بسیط کم شده و افعال ترکیبی جای آنها را گرفته است. این گرایش در خود زبان پهلوی وجود داشته است. یعنی این زبان فعل ترکیبی می‌ساخته. بنابراین، این نظر که فعل مرکب تحت تأثیر زبان عربی در فارسی به وجود آمده به هیچ‌وجه صحیح نیست. گمان می‌کنم دکتر خانلری چنین نظری داشته و احتمالاً دکتر باطنی هم این نظر را داشته باشد. اگر اشتباه نکنم دکتر باطنی از قول دکتر تفضلی هم چنین نکته‌ای را نقل کرده است. به هر حال این

نظر صحیح نیست. گرایش به ترکیب از قدیم، از دوره ساسانی، در زبان فارسی پیدا شده است.

طباطبایی: شاید بشود گفت که عربی این گرایش را تقویت کرده است.

دکتر صادقی: وقتی این گرایش در زبانی وجود داشته باشد، و بعد کلمات دخیلی از زبان دیگری وارد این زبان هم بشود، طبیعی است که با آن کلمات دخیل هم فعل مرکب ساخته می شود. مثلاً «محبّت کردن»، «سعی کردن» حتی بعضی افعال مرکب ترجمه افعال بسیط فارسی است. مثلاً «کوشش کردن» و «سعی کردن» را به جای کوشیدن ساخته اند. انواع و اقسام صفات و اسمها و قیده های عربی را گرفته اند و با همکردها، به قول خانلری، ترکیب کرده اند و فعل مرکب ساخته اند. امروزه با کلمات فرنگی هم همین کار را می کنیم: «تلفن کردن»، «فاکس کردن»، «ای میل زدن»، «تلگراف زدن» و امثالهم. وقتی گرایش این ساخت در زبان وجود داشته باشد، با هر عنصر جدیدی فعل مرکب ساخته می شود.

صلح جو: آقای دکتر، می گویند همکرد «کردن» دارد جای خودش را به «داشتن» می دهد. یعنی مثلاً به جای «مصاحبه کردن» می گویند «مصاحبه داشتن».

دکتر صادقی: خوب تا حدی این طور هست، اما نا آگاهانه است. یعنی بدون توجه به معانی خاص «کردن» است. چون «داشتن» هم باز همان معنا را دارد! ... این امر تحت تأثیر زبان انگلیسی است: to have در انگلیسی آچار همه کاره ای است که معانی متعددی را با آن بیان می کنند و همین را هم ما عیناً ترجمه کرده ایم: «تصویر من را دارید؟» یعنی «تصویر من را می بینید؟» یعنی به جای «دیدن» باز از «داشتن» استفاده شده است. «صدای مرا دارید؟» یعنی «صدای مرا می شنوید؟».

طباطبایی: یعنی با یک فعل کار چندین فعل را انجام می دهند.

دکتر صادقی: بله. در انگلیسی have به کار می برند و احتمالاً معنای تکامل عمل فعل را با آن می رسانند. در فارسی هم فعل «داشتن» از روی have انگلیسی، با همان هاله های معنایی وارد شده است ... مقاله اخیر خانم جهان پناه تهرانی دارای دو بخش هست، یکی درباره ی ش در «هستش»، «نیستش» و غیره، و بخش دوم آن در مورد

همین فعل «داشتن» است، به عنوان گرایش جدیدی در فارسی. البته شاید بحث ایشان در این مورد چندان کامل نباشد ولی به هر حال نشان داده است که «داشتن» وارد فارسی شده است و در حال گسترش است، و به جای انواع و اقسام فعلها به کار می‌رود. مثلاً ما «سؤال کردن» را می‌گوییم «سؤال پرسیدن»، چون در انگلیسی می‌گوییم to ask a question. و به تدریج هم دارد جا می‌افتد. مثلاً: «می‌شود سؤالی از شما بیرسم؟». اینها همه تحت تأثیر ترجمه است.

صلح‌جو: به نظر شما مسئله یوفمیزم euphemism در کار نیست؟
شجاعی: من هم همین تصور را دارم ...

دکتر صادقی: نخیر! اصلاً! اصلاً! چون ۱۲۰۰ سال این مسئله در زبان فارسی وجود داشته است.

طبيب‌زاده: خوب استاد! بحث رسید به فعل بسیط و مرکب، و این یکی از موضوعاتی است که همه ما مایل هستیم در مورد آن بحث کنیم. من از آقای دکتر طباطبایی خواهش می‌کنم سؤال خودشان را مطرح کنند.

طباطبایی: من قبول دارم فعل مرکب فعل غالب در زبان فارسی است و تردیدی هم در این نیست. حتی افعالی هم که دارای صورت بسیط هستند اغلب به صورت فعل مرکب به کار می‌روند. مثلاً «غریدن» می‌شود «غرش کردن»، یا «فریفتن» می‌شود «فریب دادن» و غیره. حتی آن افعال بسیط باقی مانده هم که حدود ۲۰۰ تا هستند، شاید به مرور به فعل مرکب تبدیل شوند. اما بحث من چیز دیگری است. گمان می‌کنم اول دکتر هومن این نکته را مطرح کرد و سپس غلامحسین مصاحب عملاً از روش او در دایرةالمعارف خود استفاده کرد، یعنی به ساختن بعضی مصدرهای جعلی مانند «آیدن» و «قطبیدن» دست زد. وقتی بتوانیم این طور فعل بسیط بسازیم به راحتی می‌توانیم از آن مشتق بگیریم و به اصطلاح مشکلات واژه‌سازی را به طور خانوادگی، یعنی یکجا حل کنیم. ظاهراً خود شما هم فرموده بودید که چون این موارد وارد واژگان زبان، و نه دستور زبان، می‌شوند، و چون هدف از به کارگیری این افعال این نیست که آنها را تصریف کنیم و مثلاً بگوییم «می‌قطبدا» یا «می‌یوندا» در ساختن کلمات مشتقی چون «قطبش» و «یونش» اشکالی وجود ندارد. درست است؟

دکتر صادقی: ببینید، من در آن مقاله تصریح کردم ... اجازه بدهید از اول ماجرا بگویم. دکتر باطنی در مقاله‌ای با عنوان «زبان فارسی زبانی عقیم؟» در مجله آدینه این

مسئله را مطرح کرد که زبان فارسی عقیم نیست و ما می‌توانیم فعلهای بسیط مانند «قطبیدن» و «یونیدن» و «آبیدن» بسازیم. من در جواب ایشان آن مقاله را نوشتم و گفتم که علی‌رغم وجود حدود ۵۰ یا ۶۰ فعل بسیط در فارسی که از اسم و صفت ساخته شده‌اند، مثل «جنگیدن»، «فهمیدن»، «دزدیدن»، «رقصیدن»، «گندیدن»، «سرکشیدن»، «لهیدن»، «چرخیدن» و غیره، این گرایش در فارسی مرده است. یعنی گرایش به ساختن فعل بسیط از اسم و صفت. اما حالا مقایسه کنیم و ببینیم که در مقابل این ۵۰ یا ۶۰ فعل چه تعداد فعل مرکب ساخته شده است؟ هزارها! بنابراین گرایش ساختن فعل بسیط از اسم گرایش بسیار ضعیفی است در مقابل گرایش بسیار قوی دیگری که ساختن فعل مرکب باشد. اما به‌رغم این، برای ساختن ترکیبات اسمی و صفتی می‌توانیم با اسمهای جدید یا اسمهای موجود در زبان فارسی مصدر بسازیم، نه به این منظور که آنها را صرف کنیم و در گفتار به کار ببریم. این امر امکان‌پذیر نیست. حتی اگر دست به چنین کاری بزنیم زبان فارسی خودبه‌خود آن را مرکب می‌کند، یعنی به جای «قطبید» یا «می‌قطبد»، می‌گوییم «قطبیده می‌شود» یا «قطبیده شد». بنابراین چون به «قطبش» و «قطبیده» و «قطبان» و امثال اینها احتیاج داریم، ناچاریم این مصدرها را بسازیم. اما همان‌طور که گفتم فقط برای استفاده از مشتقاتشان، نه به این منظور که دوباره این گرایش را زنده کنیم. این گرایش به هیچ‌وجه در زبان فارسی زنده شدنی نیست. حتی همین افعال بسیط هم که فعلاً در زبان فارسی هست، روز به روز کمتر می‌شود. من در آن مقاله نشان دادم که از آن ۲۰۰ تا ۳۰۰ فعل بسیطی که خانلری در کتابش آورده، فقط حدود ۱۵۰ تا هستند که زنده‌اند و کاربرد دارند، بقیه همه مرده‌اند و به جای آنها از فعل ترکیبی استفاده می‌شود.

طباطبایی: هرگز نمی‌توان گفت که در ذات زبان فارسی اشکالی وجود دارد که چنین وضعیتی پیش آمده است. به هر حال زبان راه دیگری برای ساختن واژه‌های جدید پیدا می‌کند. به قول سایپر و خیلی از زبان‌شناسان دیگر، زبان هرگاه که لازم باشد و نیاز به واژه جدید داشته باشد، آن را می‌سازد. حالا به نظر شما، سیر طبیعی واژه‌سازی در فارسی چیست؟

دکتر صادقی: چه واژه‌ای، فعل؟

طباطبایی: نه، واژه‌سازی در مفهوم عام.

طبيب زاده: منظور آقای طباطبائی این است که باید از ترکیب بیشتر استفاده شود یا اشتقاق؟

دکتر صادقی: ما در فارسی جدید هم از ترکیب استفاده می‌کنیم و هم از اشتقاق. هم از وندها استفاده می‌کنیم برای ساختن کلمات مشتق، و هم کلمات مرکب می‌سازیم. الآن هم در گروه‌های مختلف علمی در فرهنگستان، واژه‌هایی را در مقابل واژه‌های انگلیسی پیشنهاد می‌کنند که در آنها هم ترکیب وجود دارد هم مشتق. پس تعمداً نیست که حتماً مشتق بسازند. یعنی این راهی است که در تمام زبانها وجود دارد. اما! در زبانهای سامی، مثلاً در عربی، ساختن زبان به گونه‌ای است که فقط برای ساختن کلمات مشتق راه وجود دارد. کلمات مرکب در آن زبانها امری بسیار فرعی است، اما در فارسی هر دوی اینها پایه‌پای هم است.

طبيب زاده: اما ظاهراً در فارسی ترکیب بیشتر است. لااقل بین مردم؟

دکتر صادقی: بین مردم ترکیب بیشتر است. یعنی استفاده از اشتقاق در زبان عموم، در زبان غیر رسمی و غیر نوشتاری، بسیار کمتر است. یعنی مردم گرایش بیشتری به ترکیب دارند.

طباطبائی: حالا من یک نکته‌ای را می‌خواهم مطرح کنم. آیا تصور نمی‌کنید که کلاً واژه‌سازی در زبان از راه ترکیب طبیعی‌تر است، به این دلیل که تعداد وندها محدود است؟ یعنی وندها در تمام زبانها متعلق به یک فهرست نسبتاً بسته هستند، اما کلمات متعلق به فهرستی باز هستند. در ترکیب دو تا عنصر که هر دو متعلق به فهرستی باز هستند با هم ترکیب می‌شوند و کلمه جدید را پدید می‌آورند؛ خاطر من نیست دقیقاً در کجا خوانده‌ام که کلمات جدید در اغلب زبانها غالباً از طریق ترکیب ساخته می‌شود.

دکتر صادقی: بله. این یک گرایش عمومی است که در فارسی هم وجود دارد، یعنی مردم به این گرایش دارند که برای مفاهیم جدید، کلمات مرکب بسازند...

طباطبائی: چون شفاف هستند.

دکتر صادقی: بله. شفاف هستند، و از طرفی هم شفافیت وندها کمتر است و گاهی هم در آنها چند معنایی دیده می‌شود، و از این گذشته تعدادی از وندها صرفاً متعلق

به زبان نوشتار هستند و در گفتار کاربردی ندارند. یا مثلاً ساختن اسم مصدر با پسوند -ش دیگر زایا نیست، و اهل قلم و درس خوانده‌ها از آن استفاده می‌کنند و به اصطلاح «مصدر شینی» می‌سازند. یا با پسوند «-ار» کلمات مشتق دیگری چون «نوشتار»، «بافتار»، «ساختار»، «گشتار» می‌سازند. حتی برخی به همین قیاس «هستار» را ساخته‌اند. برخی پسوندها هم زنده نیستند و با تعداد محدودی از کلمات به کار رفته‌اند. حالا عده‌ای سعی می‌کنند دوباره این پسوندها را زنده کنند. مثلاً «-کده» پسوندی بود که در «بتکده» و «میکده» و «دهکده» به کار می‌رفت، که چند سال پیش آن را زنده کردند و «دانشکده» و «پژوهشکده» و «زبانکده» و «هنرکده» و امثال اینها را با آن ساختند.

طباطبایی: که فعال هم شد ...

دکتر صادقی: بله. اما باز هم عامه آن را به کار نمی‌برند. طرز واژه‌سازی عامه، عامیانه است. یعنی واژه‌سازی عمومی مردم غیر ظریف است و غیر ادبی و غیر فصیح و عامیانه. اهل سواد باید واژه‌های فصیح‌تر و موجه‌تر را بسازند.

طبيب زاده: استاد اجازه بدهید بحث را مجدداً بکشانیم به فعل مرکب. دکتر خانلری این بحث را مطرح ساخت که «خراب ساختن» و «دیوار ساختن» از این جهت با هم فرق دارند که یکی، یعنی «خراب ساختن»، فعل مرکب است، و دیگری، یعنی «دیوار ساختن» یک زنجیره نحوی است مرکب از مفعول و فعل بسیط. بعد ایشان این سؤال را پیش کشید که از چه راههایی می‌توانیم این دو زنجیره را از هم متمایز کنیم. طبیعی است که یکی از این دو زنجیره متعلق به صرف و واژگان است و دیگری متعلق به نحو. پس سؤال این است که تفاوت فعل مرکب با زنجیره‌های نحوی چیست؟ بعد آقای دکتر کامیار در نقد نظرات دکتر خانلری مقاله‌ای نوشت با عنوان «در فارسی فعل مرکب نیست». همان طور که از عنوان مقاله پیداست ایشان منکر وجود فعل مرکب در فارسی شد، این یکی از نخستین پاسخهایی بود که به سؤال دکتر خانلری داده شد. البته دکتر کامیار در مقاله دیگری این نظر خودش را اندکی تغییر داد که حالا کاری به آن نداریم. دکتر محمدجواد شریعت هم در بخشی از کتاب دستور خود سعی کرد به این سؤال پاسخ دهد. ایشان با طرح چند معیار کوشید تفاوت فعل مرکب و زنجیره‌های نحوی را نشان دهد. به نظر من معیارهای ایشان در بسیاری موارد کارساز است، اما در مواردی نیز پاسخگو نیست. پس تا اینجا دو تا پاسخ به سؤال خانلری

داده شد. اما اخیراً آقای دکتر دبیر مقدم مقاله‌ای نوشت با عنوان «فعل مرکب در زبان فارسی» در مجلهٔ زبان‌شناسی، و بحث انضمام را مطرح کرد که به نظر من پاسخ به سؤال خانلری نبود، بلکه پاک کردن صورت مسئله بود! طبق نظر ایشان همه چیز فعل مرکب است. مثلاً در جملهٔ «علی غذا خورد»، «غذا» دیگر مفعول نیست بلکه جزء اسمی فعل مرکب «غذا خوردن» است، اما در «علی غذا را خورد»، «غذا» مفعول است و «خورد» فعل بسیط. نظر شما در این مورد چیست؟ شما در کجای این طیف قرار دارید، طیفی که یک سوی آن دکتر کامیار، و سوی دیگر آن دکتر دبیر مقدم و در میانهٔ آن مثلاً دکتر خانلری و دکتر شریعت قرار دارند. دیدگاه شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: بله. من معتقدم که در زبان فارسی فعل مرکب وجود دارد، و به هیچ وجه با دیدگاه دکتر وحیدیان کامیار موافق نیستم، و به نظرم دکتر دبیر مقدم درست می‌گوید، و مسئله انضمام در مورد فعل مرکب صحیح است. اصولاً باید به این مسئله توجه داشته باشیم که در مورد فعل، ما ترکیب به آن مفهوم که در مورد اسم و صفت وجود دارد، نداریم. ترکیبات اسمی و صفتی فارسی غالباً ترکیبات صرفی هستند، و برخی نیز ترکیبات نحوی، مثل «تخم مرغ»، اما ترکیبات فعلی فارسی همه نحوی هستند. در افعال فارسی ترکیب صرفی وجود ندارد، زیرا همه از نحو گرفته شده‌اند. بنابراین باید طیفی را در نظر بگیریم و ببینیم فعل مورد نظر ما در کجای این طیف قرار داد. ترکیب نحوی آزاد آن است که رابطهٔ جزء اسمی با فعل بسیط بسیار آزاد است و هر عنصری بین جزء اسمی و فعل بسیط قرار می‌گیرد؛ دیگر اینکه بخش غیر فعلی گسترش‌پذیر است ولی در شرایطی هم می‌بینیم که همان جزء اسمی با فعل رابطهٔ تنگاتنگتری برقرار می‌کند. مثلاً همان فعل «غذا خوردن»: وقتی می‌گوییم «علی غذا را خورد»، «خورد» دلالت بر مفهوم کامل خودش دارد و «غذا» هم مفعول این فعل است. اما اگر «را» حذف شود، جزء اسمی «غذا» یک درجه به فعل «خوردن» نزدیکتر می‌شود، یعنی در دو جزء «غذا خوردن» نوعی سایدگی معنایی ایجاد می‌شود. به این صورت که امکان گسترش‌پذیری «غذا» در اینجا کمتر می‌شود، و این همان انضمام است. یعنی «غذا» به «خوردن» ملحق می‌شود و معنای عام از آن اسم برمی‌آید ...

شجاعی: و فعل هم لازم می‌شود ...

دکتر صادقی: بله، در چنین مواردی گرایش این است که فعل لازم می شود. مثلاً در «آتش گرفتن»، «گرفتن» فعل متعدی است، اما «آتش گرفتن» فعل لازم شده است. وقتی من می گویم «من غذا خورده ام»، معادل جمله انگلیسی I have eaten است.

طیب زاده: یعنی در جمله فارسی مفعول نداریم؟

صلح جو: مثل «علی زمین خورد»

دکتر صادقی: نه! در «زمین خوردن» معنی اش کاملاً فرق کرده است. من احساس می کنم در «علی غذا خورد»، «غذا» و «خورد» به سمت یک وحدت معنایی پیش می رود. مثلاً «کار کردن» را در جمله «من کار می کنم» در نظر بگیرید. در این جمله «کار» دیگر معنی مفعولی خودش را از دست داده است ...

طیب زاده: بله، در «کار کردن» حق با شماست، ولی مثلاً در «ماشین راندن» و «غذا خوردن» و «خانه ساختن» چه؟ ... یعنی فرض کنید می خواهیم به یک خارجی، فارسی یاد بدهیم. شما ترجیح می دهید به او بگویید در جمله «علی غذا خورد»، «غذا» مفعول است منتها اسم جنس است، و «خوردن» هم فعل است، یا اینکه بگوییم «غذا خوردن» فعل مرکب است؟

دکتر صادقی: نه، من در اینجا ترجیح می دهم که بگویم غذا مفعول است و تحت شرایطی «را» را از دست داده است. یعنی وقتی معنای عام و غیر ملموس از «غذا» اراده می کنیم «را» حذف می شود. مثل هر مورد دیگری که بخواهیم از مفعول معنای جنس اراده کنیم، «را» را حذف می کنیم. تنها با «غذا خوردن» نیست، مثلاً در «کتاب خریدم»؛ شما فرضاً در دست من بسته ای را می بینید و می گوید «این چیست؟» یا «چی خریدی؟»، و من می گویم: «کتاب خریدم». یعنی مثلاً توی این بسته پارچه نیست! اینجا «کتاب» جنس است. کسی نمی گوید «کتاب خریدن» فعل مرکب است. در افعالی مانند «غذا خوردن» هم، «غذا» ممکن است معنی جنسی را برساند، اما اگر خوب دقت کنید می بینید با «کتاب خریدن» فرق دارد. در «کتاب خریدن»، «کتاب» دقیقاً مفعول فعل «خریدن» است، چون هیچ نوع سایدگی معنایی پیدا نکرده است و این دوتا، یعنی «کتاب» و «خریدن» وحدت معنایی ندارند، اما «غذا خوردن» دارد مفهوم یک فعل کامل را می گیرد، مثل to eat در انگلیسی.

طباطبایی: استاد من فکر می‌کنم اگر وارد مبحث معنا بشویم کارمان دشوار می‌شود. ملاکهای صوری در اینجا کارسازتر است. مثلاً ما داریم: «کار کردن»، «اجرا کردن» و «مسواک کردن». ما نمی‌توانیم بگوییم «کردن کار»، «کردن اجرا» «کردن مسواک»، ولی در مورد «غذا خوردن» و «کتاب خریدن» می‌توانیم بگوییم «خوردن غذا» یا «خریدن کتاب». البته این فقط یک ملاک است و همیشه هم کارساز نیست. مسلماً ملاکهای صوری دیگری هم وجود دارد.

طیب‌زاده: دکتر شریعت هم چندتا معیار دیگر داده است ...

طباطبایی: یعنی می‌توان ملاکهای صوری ارائه کرد که نشان بدهد مثلاً «غذا» در «غذا خوردن» مفعولی است که به یک فعل بسیط اضافه شده است.

طیب‌زاده: اما اگر «انضمام» را بپذیریم، دیگر «غذا» را نمی‌توان مفعول دانست!

طباطبایی: علاوه بر این بسیار بعید است که چنین افعالی را بتوانیم در واژگان قرار بدهیم ...

طیب‌زاده: بله، امکان‌پذیر نیست!

دکتر صادقی: بله. «غذا خوردن» را نمی‌توان در واژگان قرار داد، ولی به این هم توجه داشته باشید که «غذا خوردن» با «خریدن کتاب» یا «کتاب خریدن» متفاوت است، چون هر کلمه دیگری را می‌توان به جای «کتاب» قرار داد. چون دو کلمه «غذا» و «خوردن» ارتباط نزدیکتری با هم دارند و بیشتر با هم به کار رفته‌اند، قدری سایش معنایی پیدا کرده‌اند و از نظر معنایی قدری تغییر درشان ایجاد شده است.

صلح‌جو: آقای دکتر من فکر می‌کنم که موضع شما در اینجا خیلی روشن نیست. من احساس می‌کنم وقتی شما می‌گویید فعل مرکب دارای ماهیتی نحوی است، یعنی اینکه ما فعل مرکب نداریم! چون وقتی می‌گویید ماهیت این فعل نحوی است، به موضع کسانی نزدیک می‌شوید که معتقدند اصلاً فعل مرکب در فارسی نداریم. از طرفی هم می‌گویید که در فارسی فعل مرکب وجود دارد. جمع این دو نظر با هم برای من قدری مبهم است.

دکتر صادقی: وقتی صحبت از ترکیب صرفی می‌کنیم، یعنی اینکه آن ترکیب را نمی‌توان از هم باز کرد تا چیزی را در بین آن بگنجانیم. مثلاً «کتابخانه» می‌شود «کتابخانه‌ها»، ولی در بین دو جزء فعل «دوست داشتن» یا «اجرا کردن» می‌توانیم

عناصری را بگنجانیم. این عناصر در بعضی افعال مرکب بیشتر است و در بعضی کمتر. مثلاً «دوست داشتن» را فقط می‌توان این طور گفت: «دوستش دارم»، یعنی چیز دیگری بین آن قرار نمی‌گیرد. نمی‌توان گفت «دوستی دارم».

طیب زاده: حافظ می‌گوید: «... که از جان دوست‌تر دارند»، که البته قدیمی و شاعرانه است.

دکتر صادقی: البته الآن هم شاید بگویند: «من او را دوست‌تر دارم» ولی در مورد «اجرا کردن» می‌توان گفت که: «من اجرای امر کردم»، یا «اجرای دستور کردم» یا «اجرای حکم کردم». در اینجا می‌توان مفعول فعل «اجرا کردن» را بین دو جزء اسمی و فعلی آن قرار داد. به این لحاظ من می‌گویم که اینها ترکیب صرفی نیستند. یعنی چون از نحو گرفته شده‌اند یکپارچه نیستند. البته در بعضی موارد، از بس دو جزء با هم به کار رفته‌اند، عناصر کمتری در بین آنها قرار می‌گیرد. حتی در مورد «اجرا کردن» می‌توانیم بگوییم «اجرایش کردم»، یا با یک «ی» نکره آن را به کار ببریم: «این حکم تو را اجرایی کردم که نپرس!»، یعنی به نوع خاصی اجرا کردم. اما در بین آنها «را» نمی‌آید، چون «اجرا» دیگر مفعول فعل «کردن» نیست. «اجرا را کردم» نداریم، اما در مورد «غذا خوردن» می‌توانیم بگوییم «غذا را خوردم».

صلح‌جو: پس شما معتقد به یک طیف هستید.

دکتر صادقی: بله همین طور است. یعنی من معتقدم که افعال مرکب کلاً ترکیبات نحوی ای هستند که به علت ارتباط تنگاتنگی که بین اجزایشان هست، اجزاء بعضی از آنها از محتوای معنایی خالی می‌شود، یعنی از نظر معنایی واژگانی (lexicalized) شده‌اند. شده‌اند اما از نظر نحوی واژگانی نشده‌اند، چون هنوز هم امکان باز کردن آنها از هم و قرار دادن جزئی را در بین آنها داریم. به هر حال این مسئله‌ای است که از نظر آواشناسی و واج‌شناسی هم قابل اثبات است، چون موضع تکیه در آنها وضع خاصی دارد ...

طیب زاده: ... بله دکتر دیر مقدم هم در مورد این معیارها و معیارهای دیگر بحث کرده است.

دکتر صادقی: ما این افعال را باید از سه بعد در نظر بگیریم: از بُعد نحوی، از بُعد معنایی و از بُعد واج شناختی؛ اینها ملاکهای ما هستند. اما باید توجه کنیم که در مورد افعال، ما ترکیب به معنای صرفی نداریم. وقتی می‌گوییم «فعل مرکب»، از کلمه «مرکب» باید معنای خاصی را اراده کنیم. یعنی باید «مرکب» را در اینجا تعریف کنیم.

اسلامی: ولی استاد «زمین خوردن» به نظر من به واژگان تعلق دارد. این طور نیست؟ افعال مرکبی که از رهگذر ترکیب به دست می‌آیند جایشان در واژگان است، اما افعال مرکبی که از رهگذر انضمام به دست می‌آیند جایشان در نحو است.
طباطبایی: به شرط اینکه اصلاً انضمام را قبول داشته باشیم.
طیب زاده: بله مسئله همین جاست که آیا اصلاً می‌شود انضمام را قبول داشت؟

دکتر صادقی: شما به چه دلیل «زمین خوردن» را فعل مرکب در نظر می‌گیرید؟

اسلامی: چون دو کلمه با معانی خاصی به هم گره خورده‌اند، اما معنایی که از آن اراده می‌کنیم ربطی به معانی اجزای آنها ندارد. «خوردن» شفافیت معنایی خودش را از دست داده است، و از جهت دیگر، «زمین خوردن» دیگر متعدی نیست، بلکه فعل لازم است.

دکتر صادقی: خوب توجه داشته باشید که در اینجا «خوردن» به معنای «اصابت کردن» است، نه به معنای eat! یعنی «به زمین خوردن» است. همین را اگر گسترش بدهیم می‌شود: «به زمین گرم بخوری!»

صلح جو: یا «به زمین سختی خورد»!

دکتر صادقی: بله. یعنی از نظر نحوی «سختی» را که کل فعل را توصیف می‌کند بین دو جزء می‌گنجانیم. یعنی «زمین خوردن» از نظر معنایی واژگانی شده، ولی از نظر نحوی نشده است.

صلح جو: اما برای طبقه‌بندی باید نحو را ملاک بگیریم یا معنا را؟ نحو ملاک قوی‌تر است.

دکتر صادقی: ما مجموع ملاکها را باید در نظر بگیریم! اگر هر سه ملاک با هم همخوانی داشته باشد و همسو باشد، با یک ترکیب صرفی کامل مواجه هستیم. البته در اینجا این را هم بگویم که تصمیم قطعی هم نمی‌شود گرفت.

طیب‌زاده: یعنی به علت تحول زبان فارسی نمی‌توان تصمیم قطعی گرفت؟

دکتر صادقی: به علت ماهیت این نوع ترکیبات. حتی شاید هیچ مثالی در زبان فارسی پیدا نکنیم که یک فعل عام مثل «کردن»، «دادن»، «زدن»، «نمودن» و امثال اینها، با یک اسم یا صفت یا قید همراه بشود و یک ترکیب صرفی مطلق بسازد. از آن فعل مرکب می‌توان ترکیباتی ساخت. مثلاً از «کار کردن» می‌توان «کارکرد» ساخت، یعنی وقتی آن را از مقولۀ فعل بیرون می‌بریم و به صورت اسم مصدر درش می‌آوریم، می‌توان یک ترکیب صرفی ساخت. ولی وقتی در مقولۀ فعل باقی مانده است، هیچ‌گاه ترکیب صرفی نمی‌شود. پس ترکیب در مورد افعال به اصطلاح مرکب هیچ‌گاه به مقولۀ ترکیب صرفی نمی‌رسد.

طیب‌زاده: جفری سَمپسن بحث جالبی را در مورد تلقی‌ها گوناگونی که از ساختگرایی وجود دارد پیش کشیده بود. یکی از این تلقیها این است که گاهی به علل گوناگون ممکن است ساخت یا سیستم دستوری مشخصی وجود نداشته باشد، در این موارد زبان‌شناس باید سیستمی را اختراع کند. وی برای این کار شواهد و دلایلی هم آورده بود. من تصور می‌کنم در زمینه آموزش زبان هم این قضیه می‌تواند در مورد افعال مرکب سودمند باشد. حال سؤال این است که از سیستمی که انضمام یکی از ارکان آن است، آیا می‌توان در امر آموزش زبان به خارجیها استفاده کرد. یعنی می‌توان به آنها گفت که «غذا خوردن» فعل انضمامی است که اجزاء آن با هم سایش معنایی پیدا کرده‌اند. بهتر نیست به اینها بگوییم «غذا» مفعول و اسم جنس است و «خوردن» فعل. یا آیا از این سیستم می‌توانیم در کار واژگان‌نگاری یا حتی لهجه‌شناسی استفاده کنیم؟ به هر حال توصیف علمی، اگر منطبق با واقعیت باشد، که باید باشد، باید دارای فواید عملی هم باشد!

دکتر صادقی: به هر حال باید خارجی‌ها را با این نکته آشنا کرد که مثلاً در «کار کردن»، جزء «کار» ضعیف شده است، تا آنها بتوانند این ترکیب را در زبان خودشان معادل *arbeiten* یا *to work* یا *travailler* بدانند، و آن را مثلاً به *to do a work* ترجمه نکنند. یعنی باید بفهمند که ما در فارسی به جای آن افعال از این الگوی مرکب استفاده می‌کنیم. در آنجا یک فعل بسیط دارند و از یک الگوی صرفی استفاده می‌کنند که جایش در واژگان است، اما ما از یک الگوی دیگری استفاده می‌کنیم که حتی اگر در واژگان هم بیاوریمشان، از مقولۀ *periphrase* ها باید محسوبشان کنیم. یعنی اصطلاحات

و periphrase ها در واژگان باید جای خاص خودشان را داشته باشند. اما ممکن است فی المجلس من فعل مرکبی را بسازم: «فکس زد»، «ای میل بز». در اینجا «زدن» به معنای مخابره کردن است. یعنی باید به زبان آموز بگوییم که یکی از معانی «زدن» مخابره کردن است. یعنی با دستگاههایی مانند تلفن و تلگراف و فاکس و امثال اینها ارتباط برقرار کردن. و همین را هم باید به عنوان یکی از معانی «زدن» در کتاب لغت بنویسیم ...

اسلامی: استاد آیا بهتر نیست که در اینجا بگوییم «زدن» ماهیت معنایی خودش را از اسمی که به آن می‌چسبد می‌گیرد؟ یعنی اینکه اینجا از معنا تهی شده‌اند ...
طیب‌زاده: یعنی فقط نقش علامت مصدر را به عهده دارند، نقش عنصر صرفی در فعل را ...

صلح‌جو: بله مثلاً در «چشمک زدن»، که «زدن» معنای خودش را از «چشمک» می‌گیرد. اسلامی: بله. یعنی این موارد معنایی ندارند و معنای خود را از اسم، صفت، قید یا گروه حرف اضافه‌ای که قبل از آنها می‌آید می‌گیرند. یعنی اینجا نشانه‌های تصریفی آن فعل هستند.

دکتر صادقی: خوب. حالا فرض کنید که می‌خواهید همین «زدن» را به واژگان، نه به معنای زبان‌شناسی آن بلکه به معنای دیکشنری، وارد کنید. در این صورت در مقابل آن که نمی‌توان نوشت بی‌معنی. یعنی یک معنی آن را بنویسیم مثلاً «ضرب» و یا «وارد کردن ضربه» و بعد بگوییم که در افعالی چون «فاکس زدن» و «تلفن زدن» بی‌معنی است، یعنی تبدیل شده است به یک عنصر صرفی. به هر حال «زدن» یک معنایی دارد. همینقدر که این فعل با تعداد معینی از اسمها مانند فاکس و تلفن و ای میل و امثالهم به کار می‌رود، نشان می‌دهد که معنای خاصی دارد ...

طباطبایی: البته معنای کمرنگی.

دکتر صادقی: بله معنای کمرنگی. به هر حال ما باید این موارد را در کتاب لغت معنی کنیم. البته وقتی در دستور زبان به مبحث فعل مرکب می‌رسیم بایستی بگوییم که اینها بیشتر کار عنصر صرفی را انجام می‌دهند ولی به طور صد در صد هم از معنی تهی نیستند. اما همین معنا را هم باید در کتاب لغت به دست بدهیم.

صلح‌جو: باید همین طور بگوییم که باز هم هستند. یعنی ممکن است معنای جدیدی برای آن پیدا بشود ...

دکتر صادقی: بله. یعنی ما می‌توانیم هر اسمی را با آنها ترکیب کنیم. رایج‌ترین فعل زبان فارسی «کردن» است. حتی «نمودن» و «ساختن» هم خیلی پس از «کردن» مطرح می‌شوند.

طباطبایی: اول «کردن» است بعد «شدن» ...

دکتر صادقی: بله همین‌طور است. هر اسمی را می‌توان به «کردن» افزود: «فاکس کردن»، «تلگراف کردن»، «تلفن کردن». حالا شاید «ای میل کردن» چندان باب نشده باشد و به جای آن «ای میل زدن» بگویند. یعنی از این چهارتا مفهوم جدید، سه‌تای آنها با «کردن» به کار می‌رود ...

طبيب زاده: خوب آیا همین مسئله نشان نمی‌دهد که این موارد واژگانی شده‌اند؟

دکتر صادقی: بله. و نشان می‌دهد که «کردن» به اصطلاح آچار فرانسه‌ای است که تقریباً به همه چیز می‌خورد و با کمک آن از هر اسمی می‌توان فعل ساخت. اگر قرار باشد معنایی برای «کردن» در این موارد در نظر بگیریم، تقریباً نزدیک به صفر است، ولی فعلهای دیگری که در فعل مرکب به کار می‌رود نزدیک به صفر نیست. آنها مقداری محتوای معنایی دارند.

طباطبایی: همین‌طور است. مثلاً ما می‌توانیم بگوییم «مسواک کردن» اما نمی‌توانیم بگوییم «کردن مسواک»، در حالی که در مورد «مسواک زدن» می‌توانیم بگوییم «زدن مسواک»!

طبيب زاده: اما به هر حال قدر مسلم این است که ما «زمین خوردن» یا «کتک زدن» یا «ای میل زدن» را در فرهنگ لغت می‌آوریم اما «غذا خوردن» یا «لباس خریدن» یا «ماشین راندن» را در فرهنگ لغت نمی‌آوریم. این یعنی چه ...

دکتر صادقی: این یعنی اینکه در اینجا «خوردن» و «خریدن» محتوای معنایی خودشان را حفظ کرده‌اند ...

طبيب زاده: یعنی اینکه فعل بسیط هستند، و مثلاً «غذا» یا «لباس» مفعول هستند ...

دکتر صادقی: بله، شکی نیست!

طیب‌زاده: پس تکلیف انضمام این وسط چیست؟

دکتر صادقی: ولی وقتی که این عنصر اندکی معنای عام پیدا می‌کند، می‌بینیم که مفهوم انضمام درمورد آن صدق می‌کند، یعنی اینکه دیگر بر چیزی عینی دلالت نمی‌کند، بلکه مثلاً در «غذا خوردن» مفهوم عام غذا را می‌رساند که مستقل از نکره و معرفه بودن است.

صلح‌جو: من فکر می‌کنم که بحث آقای دبیر مقدم را یک موضوع به اصطلاح تثبیت شده در نظر بگیریم. به نظر من آنچه آقای دبیر مقدم می‌گوید یک گرایش است. یعنی چنین گرایشی در زبان فارسی وجود دارد که می‌توانیم از انضمام استفاده کنیم. یعنی امر مشخص و ثابتی نیست که بتوان روی آن اسمی گذاشت.

دکتر صادقی: ببینید! شما اگر بخواهید یک کتاب لغت بنویسید، آیا «سعی کردن» را به عنوان فعل مرکب می‌آورید؟

طیب‌زاده: صد در صد!

دکتر صادقی: «کوشش کردن» چه؟

طیب‌زاده: بله حتماً می‌آورم.

صلح‌جو: «کتاب نوشتن» چه؟

طیب‌زاده: نخیر آن را نمی‌آورم!

طباطبایی: اگر «غذا خوردن» را بیاوریم «گل چیدن» را هم باید بیاوریم!

طیب‌زاده: بله در این صورت «ماشین مدل بالا تعمیر کردن» را هم باید بیاوریم!

صلح‌جو: همین طور «بلیط بخت آزمایی فروختن» هم باید بیاید!

دکتر صادقی: نه. اینها را نباید در کتاب لغت بیاوریم. «غذا خوردن» را هم نباید بیاوریم.

طیب‌زاده: چون «غذا» مفعول است ...

دکتر صادقی: بله ولی در «غذا خوردن» کمی سائیدگی معنایی وجود دارد ...

طباطبایی: البته این را هم باید بگوییم که خود دکتر دبیر مقدم هم تصریح کرده است که

هیچ کدام از افعال مرکب انضمامی توی فرهنگ لغت نمی‌آید ... و در هر حال آدم احساس نمی‌کند که چنین افعالی فعل مرکب باشند.

صلح‌جو: بله، مثلاً «گل چیدن» نمی‌تواند فعل مرکب باشد ...

طیبیب‌زاده: مگر اینکه بگوییم «گل کسی را چیدن» که آن وقت می‌شود عبارت فعلی! صلح‌جو: آقای دکتر آیا می‌توان نتیجه گرفت که آنچه امروز نحو است ممکن است مثلاً ۵۰ سال دیگر صرف بشود؟

دکتر صادقی: نه! در مورد فعل مرکب گفتم. اگر قرار بود این امر اتفاق بیفتد، از زبان پهلوی تا حالا اتفاق افتاده بود. طی این ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ سال این عمل اتفاق نیفتاده است.

صلح‌جو: مثلاً ما امروز «غذا خوردن» را نمی‌توانیم توی واژگان ببریم. اما آیا بحثی که دکتر دبیر مقدم مطرح ساخته، نشان نمی‌دهد که گرایشی در فارسی وجود دارد که روزی بعضی از این انضمامها تبدیل بشوند به فعل مرکب؟

دکتر صادقی: نوع ترکیب در فعل مرکب با نوع ترکیب در سایر بخشهای زبان فرق دارد. یعنی ترکیب در مورد فعل مرکب، در صرف قرار ندارد. ما در صرف زبان فارسی از ترکیب سخن می‌گوییم، مثلاً ترکیب دو اسم با هم، اسم با صفت، بُن فعل با اسم یا صفت. مثلاً «گلچین». ولی از مقوله فعل مرکب در صرف صحبت نمی‌کنیم. جای این مقوله عمدتاً در نحو است، نه در صرف! یا شاید بهتر باشد بگوییم جای این مقوله در بین نحو و ساختواژه است.

طباطبایی: پس این شاید یکی از خصوصیات زبان فارسی است. یعنی حتی ترکیبات نحوی این زبان را هم باید گاهی در واژگان آورد. یعنی ما ناچاریم که «کار کردن» یا «ای میل زدن» را هم در واژگان یا فرهنگ لغت بیاوریم. و لابد در واژگان ذهنی، به مفهومی که مدنظر زایشی‌هاست، هم درج شده است.

دکتر صادقی: باید این موارد را آورد. مثلاً «دوست داشتن» را حتماً باید در فرهنگ لغت بیاوریم، ولی «غذا خوردن» را نمی‌آوریم، «ماشین راندن» را هم نمی‌آوریم. اما در مورد این فعلها توجه به فرکانس کنار هم قرار گرفتن اجزاء آنها بسیار مهم است.

صلح‌جو: نظر شما در مورد «پارک کردن» چیست؟

دکتر صادقی: وقتی یک اسم یا صفت یا قید یا گروه حرف اضافه‌ای با یک فعل بسیط عام همراه می‌شود، ممکن است فرکانس باهمایی آنها بالا برود. در این صورت احساس می‌کنید که به یک ترکیب نزدیک شده‌اید. این مسئله از نظر معنایی رخ می‌دهد نه از نظر نحوی. از نظر آوایی هم چنین است. مثلاً «به‌مورد اجرا گذاشتن» یک ترکیب نحوی است، ولی از نظر معنایی احساس می‌کنید که یک فعل مرکب است. در فرهنگ هم باید عیناً به همین صورت درج بشود، چون «مورد» دیگر در اینجا معنای خودش را ندارد، و «به‌مورد اجرا گذاشتن» مبدل به فعلی شده است که از نظر معنایی فعل مرکب است، اما از نظر نحوی فعل مرکب نیست.

طبيب‌زاده: اما به زبان آموز که نمی‌توانیم چنین توضیحی بدهیم ...

دکتر صادقی: از نظر زبان‌شناسی به همین صورت است که گفتم. اما وقتی می‌خواهیم به زبان آموز یاد بدهیم باید راهش را پیدا کنیم و ببینیم که چطور باید آن را توصیف کرد ...

طبيب‌زاده: خوب خیلی راحت باید بگوییم که فعل مرکب است ...

دکتر صادقی: بله. بگویید فعل مرکب است ...

طبيب‌زاده: در واژگان هم به عنوان فعل مرکب ثبت می‌شود ...

دکتر صادقی: فقط باید به زبان آموز توضیح بدهید که «مرکب» در اینجا به مفهوم اصطلاحی آن به کار نمی‌رود.

شجاعی: ولف‌سان در یکی از آثارش در زمینه زبان‌شناسی اجتماعی به تغییراتی اشاره کرده است با عنوان changes in process، یعنی تغییراتی که در حال انجام هستند. شاید فعل مرکب هم از این مقوله باشد. یعنی همان‌طور که آقای صلح‌جو هم گفتند، این مقوله شامل یک طیف می‌شود که در یک سر آن همه توافق دارند که فلان فعل مثلاً یک فعل مرکب است، اما در سر دیگر آن چنین توافقی وجود ندارد، و در بعضی جاها نیز مسئله مبهم است. ما نظیر این مورد را باز هم در زبان فارسی داریم ... مثلاً جایی «را» از آن مواردی است که هنوز وضعیتش در زبان به طور قطع مشخص نشده است. منظورم آن «را»یی است

که قبل از جمله موصولی می‌آید. این وضعیت را در گفتار به راحتی می‌توان مشاهده کرد و در نوشتار هم خود من آن را چند جا دیده‌ام. حتی در نثر یک زبان‌شناس به این مسئله برخورد کرده‌ام که «را» یک‌بار قبل از جمله موصولی آمده است و یک‌بار بعد از آن! حالا اگر ما بخواهیم کاربرد «را» را به خارجیها یاد بدهیم، باید بگوییم که «را» در فارسی فصیح قبل از جمله موصولی می‌آید، اما در گفتار بعد از جمله موصولی هم می‌آید. اما در عین حال مشاهده شده که «را» گاهی هم بعد از جمله موصولی می‌آید هم قبل از آن، یعنی دوبار.

طیب‌زاده: مثلاً؟

شجاعی: مثلاً: «آن مردی را که درباره‌اش صحبت کردم را دیروز دوباره دیدم». به نظر من این جمله در فارسی بسیار معمول است و نمونه‌های آن را بسیار می‌توان مشاهده کرد. به نظر من این امر نشان‌دهنده آن است که یک گرایش جدید سعی می‌کند جای خود را در زبان باز کند و وارد بشود. در این موارد با شرایطی سروکار داریم که می‌توان آن را زمان درگیری دو قاعده نامید. یعنی وضعیتی که در آن نه قاعده جدید غالب شده است و نه قاعده قدیم کاملاً از زبان خارج شده است. اگر قاعده جدید گه‌گاه ظاهر بشود می‌گوییم استثناء است، و اگر قاعده قدیم خارج بشود ولی در مواردی باقی بماند باز آن را استثناء می‌نامیم. اما الآن در مورد «را»، می‌شود گفت که هیچ کدام از دو قاعده استثنا نیستند بلکه حالت موازنه‌ای با هم دارند. شاید فعل مرکب هم چنین وضعیتی داشته باشد.

دکتر صادقی: آن مثالی که زدید کاملاً درست است. یعنی از نظر جامعه‌شناسی زبان و زبان‌شناسی تاریخی مثال شما را می‌توان از جمله تحولاتی دانست که در جریان است و ما الآن نسلی هستیم که تکلیفمان در این مورد روشن نیست! هر دو حالت را داریم. به این معنی که فشار سنت ما را وادار می‌کند که آن را قبل از جمله موصولی به کار ببریم، اما در گفتار عموم مردم، «را» بعد از جمله موصولی می‌آید. و چون نوشته‌های نویسندگان معاصر، مخصوصاً روزنامه‌نگاران، متأثر از زبان گفتار است، این ساخت، که بعضی از ادبا آن را «را»ی بعد از فعل نامیده‌اند، دارد کم‌کم وارد نوشتار هم می‌شود. آنهایی هم که گیج هستند و تردید دارند آن را دوبار به کار می‌برند! یعنی یک‌بار به تبعیت از سنت، «را» را قبل از اسمی که مرجع جمله موصولی است می‌آورند، و یک‌بار هم تحت تأثیر گفتار آن را بعد از جمله موصولی می‌آورند، و دوباره هم جمله خود را نمی‌خوانند تا آن را ویرایش کنند. این دقیقاً از جمله همان تحولاتی است که در حال انجام شدن است، ولی در مورد فعل مرکب این طور نیست.

فعل مرکب پدیده‌ای است که شاید ۲۰۰۰ سال در زبان فارسی سابقه دارد، از زمان ساسانیان این پدیده در فارسی بوده و هست و به انتها نرسیده است. اگر قرار بود به انتها برسد باید بعضی از اینها کاملاً از نظر صرفی به صورت مرکب درمی‌آمد، که چنین چیزی نشده است. هیچ کدام از آنها نشده و هیچ کدام هم نخواهد شد! چون نوع فعلهای به اصطلاح مرکب از مقوله ترکیبات صرفی نیست، بلکه نوع آن نحوی است. بگذارید مثالهای دیگری بزنم. ترکیباتی که از نحو می‌گیریم: مثلاً مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت. این ترکیبها هم کاملاً ساختوازی یا صرفی نیستند. مثلاً در کلمه «پدرزن» ما همیشه این امکان را داریم که کسره را برگردانیم: «پدر زن من» یا «پدر زن من»

طباطبایی: استاد ولی نمی‌توانیم بگوییم «پدرهای زن من» ...

دکتر صادقی: ببینید، مثلاً «مدیر کل» را می‌گویند «مدیر کُلّها» ...

طباطبایی: اما «مدیران کل» هم می‌گویند. ولی «پدر زن» رانمی‌شود «پدرهای زن» گفت.

دکتر صادقی: بله. پدر زن کمی بیشتر واژگانی شده است.

طباطبایی: یا مثلاً «کمک راننده» رانمی‌توانیم به صورت «کمکهای راننده» جمع ببندیم. باید بگوییم «کمک راننده‌ها».

اسلامی: «چرخ خیاطی» را می‌شود به هردو صورت جمع بست.

طباطبایی: «چرخ خیاطی» هم هنوز کاملاً واژگانی نشده است.

دکتر صادقی: «تخم مرغ» را هم نمی‌شود گفت «تخمهای مرغ»، بلکه باید بگوییم «تخم مرغها». اما علامت جمع یکی از این موارد است. حالا به همین کسره توجه کنیم. کسره در «تخم مرغ» هست و این کسره یک عنصر نحوی است.

طباطبایی: اما می‌شود حذفش کرد.

طیب‌زاده: مثلاً «فیلم فارسی» را می‌گویند «فیلم فارسی»، که این البته معنای خاصی دارد.

دکتر صادقی: مثلاً «بچه مدرسه‌ای»، که در اصل «بچه مدرسه‌ای» است. در جمع گاهی می‌گویند «بچه‌های مدرسه‌ای» اما «بچه مدرسه‌ای‌ها» رایجتر است.

نغزگو: ببخشید. آیا این کسره را در اینجا می توان مصوت میانجی دانست. مثلاً در «تخم مرغ» این مصوت بین دوتا صامت، یعنی دوتا /m/ ظاهر می شود ... یعنی جنبه آوایی دارد نه جنبه نحوی.

شجاعی: خوب ما «تیم ملی» را هم داریم! صلح جو: درمورد تخم مرغ گاهی یکی از میم ها حذف می شود و به صورت «تخ مرغ» درمی آید.

دکتر صادقی: هیچ فرق نمی کند. مهم این است که ماهیت این ترکیب نحوی است. چون این ترکیب عبارت است از یک مضاف و یک مضاف الیه. حتی اگر کسره آن افتاده باشد، ماهیت آن همچنان نحوی است. اگر آن را مقلوب می کردیم ماهیت ترکیب دیگر نحوی نبود، بلکه صرفی بود. اما همین قدر که اول مضاف را می آوریم بعد مضاف الیه را، نشان می دهد که ماهیت این ترکیب نحوی است، یعنی اگر بخواهیم آن را در مبحث صرف یا واژه سازی زبان فارسی مطرح کنیم، باید فصل جدایی برای آن بگذاریم و نامش را بگذاریم ترکیبات نحوی است.

طیب زاده: یعنی مثلاً «تخم مرغ» باید در مبحث ترکیبات نحوی بررسی شود؟

دکتر صادقی: بله.

طباطبایی: «مداد رنگی» و «بچه مدرسه ای» هم همین طور؟

دکتر صادقی: بله آن هم همین طور است. یعنی یک موصوف و صفت!

طباطبایی: ما برای اقلام ساختوازی ملاک هایی داریم که جهانی هم هستند. مثلاً اینکه وندهای تصریفی در وسط کلمه مرکب قرار نمی گیرد. در فارسی هم همین طور. ما نمی گوییم «تخم های مرغ».

دکتر صادقی: اما می شود گفت «مدادهای رنگی».

طباطبایی: خوب درمورد آن می توان گفت که هنوز فرآیند تبدیل کامل نشده است.

دکتر صادقی: حالا آیا می شود گفت که یکی از اینها یک مضاف و مضاف الیه است که ترکیب صرفی است، و دیگری ترکیب نحوی است؟ تفاوت «تخم کفتر» با «تخم مرغ» این است که فرکانس «تخم مرغ» بیشتر است.

طباطبایی: همین! یعنی «تخم مرغ» دارد به تدریج مبدل به کلمه واحدی می‌شود و دیگر ترکیب نحوی نیست.

دکتر صادقی: شاید هم نشود! هزار سال است که این «تخم مرغ» به کار می‌رود. شاید از ابتدای فارسی دری هم «تخم مرغ» می‌گفته‌اند.

طباطبایی: «چرخ خیاطی» که جدیداً ساخته شده است به هردو صورت به کار می‌رود.

دکتر صادقی: در هر حال در اینجا ما با یک نوع ساختار واحد روبه‌رو هستیم.

طباطبایی: با یک الگو.

دکتر صادقی: بله! با یک الگو! ما اینجا با یک الگو روبه‌رو هستیم و باید با آن برخورد واحدی داشته باشیم. در بسیاری از این موارد عنصر کسره وجود دارد، در تعداد محدودی عنصر کسره قابل حذف است، که در این موارد نمی‌توان گفت آنها صرفی شده‌اند. در مورد آنها باید بگوییم که عامل بسامد باعث شده است عنصر صرفی به پایان ترکیب بپیوندد و کسره هم حذف بشود. مثلاً به جای «صاحب خانه» می‌توان «صاحب خانه» هم گفت، اما «صاحبان خانه» با «صاحب خانه‌ها» فرق می‌کند. به هر حال مانند ترکیبات صرفی نیست. این امر دقیقاً به ماهیت نحوی این ترکیبها برمی‌گردد.

طیب‌زاده: یعنی تقریباً مانند همان چیزی که در مورد فعل مرکب فرمودید؟

دکتر صادقی: بله! این مثال را مخصوصاً زدم تا نشان بدهم که اینها هم از همان مقوله هستند. یعنی چون از نحو گرفته شده‌اند، قواعدشان فرق می‌کند.

طباطبایی: مثلاً در «صاحب خانه» و در «کمک راننده» و «پدرزن» و «تخم مرغ» نمی‌توانیم وندهای تصریفی را وسط دو کلمه بیاوریم. در حقیقت باید بگوییم که در فارسی برای ساختن واژه‌های مرکب راههای متفاوتی وجود دارد، مثلاً یکی این است که ترکیب اضافی به صورت مقلوب درمی‌آید. راه دیگر هم این است که کسره اضافه می‌افتد. یعنی وقتی کسره اضافه، که یک عنصر نحوی است، از ترکیب نحوی مضاف و مضاف‌الیه می‌افتد، یک واژه مرکب پدید می‌آید. پس این هم یکی از فرآیندهای ساختن کلمه مرکب در فارسی است.

دکتر صادقی: ولی ما یک الگوی واحدی داریم که نمی‌توانیم رفتار دوگانه‌ای با آن داشته باشیم. ما باید راه حل واحدی برای توجیه این موارد پیدا کنیم.

صلح‌جو: یعنی منشأ نحوی است ...

دکتر صادقی: بله. منشأ نحوی است، و خیلی از ترکیبات هم هنوز حالت نحوی دارند و بعضی‌ها هم ندارند یا کمتر دارند، که همین موارد را باید توجیه کرد ...

اسلامی: همان‌طور که آقای طباطبایی هم گفتند، ما می‌توانیم از واحدهای نحوی واحدهای صرفی بسازیم. وقتی که روابط نحوی بین عناصر یک گروه نحوی از بین برود یک واحد صرفی به دست می‌آید. واژه‌گردانی یا lexicalization یکی از همین موارد است که براساس آن کلمات بسیاری تولید می‌شود. اما درمورد این سؤال که آیا «مداذ رنگی» و «مداذ رنگی» هر دو یک مقوله هستند یا نه می‌توان از واج‌شناسی کمک گرفت که شاید معیار مطمئن‌تری باشد. «مداذ رنگی» یک واحد صرفی است زیرا در این ترکیب فقط یک هجای تکیه بر وجود دارد و می‌دانیم که هر واحد واژگانی تنها یک هجای تکیه بر دارد که این هجا می‌تواند در گفتار برجسته شود. ما نمی‌توانیم مثلاً بگوییم: /medâd rangi/ یا /medâd rangi/. یعنی اگر کسره را حذف کنیم و به عبارت دیگر رابطه نحوی میان این دو کلمه را قطع کنیم، تنها هجایی که تکیه می‌گیرد همواره هجای آخر است. اما در «مداذ رنگی»، می‌توان دو هجای تکیه بر داشت: مثلاً âde /medâde rangi/ و /medâde rangi/ که هر کدام بار معنایی متفاوت دارد. به نظر من با تکیه بر ملاکهای واج‌شناختی که منطبق با روح زبان است، می‌توان بین ترکیب‌هایی چون «مداذ رنگی» و «مداذ رنگی» تفاوت نهاد و مشخص کرد که کدام یک واحد صرفی است و کدام یک واحد نحوی.

دکتر صادقی: ملاک آوایی به تنهایی برای ما کافی نیست. ما برای اینکه هر گروه (phrase) نحوی را فی‌المجلس مبدل کنیم به یک واحد و در جمله به کار ببریم، ناچاریم یک تکیه به آن بدهیم. مثلاً فرض کنید الآن چند نفر تازه از راه می‌رسند، و ما می‌گوییم «تازه رسیده‌ها»! در اینجا دیگر «تازه رسیده‌ها» کلمه مرکب نیست. یا «دیر رسیده‌ها» ...

طیب‌زاده: ولی نقش و حالت یک کلمه، یعنی یک واحد صرفی را دارد.

صلح‌جو: شم زبانی ما می‌گوید که «تازه رسیده» یک واحد واژگانی است.

دکتر صادقی: نه نه. ما فی المجلس این موارد را می‌سازیم ...

صلح‌جو: خوب این از ویژگیهای زبان فارسی است ...

طیب‌زاده: مثل «نورسیده» ...

دکتر صادقی: بله، بعضی‌ها ممکن است واژگانی شده باشد. مثل همین «نورسیده». یعنی «نورسیده» باید در فرهنگ بیاید. اما «دیر آمده» چطور؟ مثلاً می‌گوییم «به دیرآمده‌ها چای نمی‌دهیم». در اینجا ما از «آمدن» و قید «دیر» یک واژه‌ای ساخته‌ایم که واژه نیست. ما فی المجلس جزئی را ترکیب می‌کنیم و می‌آوریم در جمله و در حکم واژه از آن استفاده می‌کنیم. این مورد هم فقط یک تکیه دارد.

شجاعی: مثلاً در کتابی از ورتنی‌کوف از قول روزنامه کیهان نوشته بود: «هرگز نباید گفت که آن دندان روی جگر گذاشتن‌هایی مورد بود».

طیب‌زاده: یا شاملو می‌گوید: «گندگاؤچاله دهان»!

دکتر صادقی: بله. ما اینها را فی المجلس مبدل به کلمه می‌کنیم ...

دکتر صادقی: حالا اتفاقاً این «پاچه ورمالیده» واژگانی شده. یعنی ما آن قدر «پاچه ورمالیده» داریم و آن قدر بسامد آن زیاد شده که حتماً باید آن را در لغت‌نامه بیاوریم!

طباطبایی: تفاوت صرف قدیم و صرف جدید در این است که صرف جدید می‌گوید در بخش صرف هم زایایی وجود دارد. حداقل بعضی فرآیندهای صرفی هستند که زایایی فوق‌العاده زیادی دارند به حدی که می‌توان گفت از این حیث مانند فرآیندهای نحوی هستند. مثلاً پسوند «ـنده» تقریباً به تمام بُنهای مضارع می‌چسبد.

دکتر صادقی: اتفاقاً این طور نیست. مثلاً از «خریدن» نمی‌توان «خرنده» گرفت.

طباطبایی: در بعضی لهجه‌ها از «خرنده» هم استفاده می‌شود ... طبق بررسی‌ای که خود من انجام داده‌ام از ۳۰۰ فعل حدود ۲۵۰ تا پسوند «ـنده» می‌گیرند. یعنی زایایی بعضی از الگوهای واژه‌سازی خیلی زیاد است.

دکتر صادقی: در ترکیبات! در وندها نه!

طباطبایی: اما زایایی بعضی وندها هم خیلی زیاد است ...

دکتر صادقی: بله. مثلاً زایایی «-ی» نسبت فارسی خیلی بالاست، اما صددرصد نیست. به خیلی از اسمها «-ی» نسبت نمی چسبد. مثلاً نمی گوئیم «بچه‌ای» به معنی «بچگانه» این «-ی» نسبت که بعضیها گفته‌اند به هر اسمی می چسبد، در واقع به هر اسمی نمی چسبد. مثلاً نمی گوید «میزی» ...

طباطبایی: اما در ترکیب فرآیندهایی وجود دارد که تقریباً به طور کامل زایا هستند ...

دکتر صادقی: بله. الگوهای زایای ترکیبیات را می توان به عنوان عام در نظر گرفت و مواردی را که به کار نمی رود به عنوان موارد تصادفی قلمداد کرد ...

طباطبایی: ... مثلاً ما از «صاف کردن»، واژه «صافکن» را می سازیم و سپس از «صافکن» کلمه «جاده صافکن» را می گیریم. آیا شما «جاده صافکن» را یک کلمه می دانید؟ یا مثلاً «مداد پاککن» ...

دکتر صادقی: بله، اما این به علت بالا رفتن فرکانس آن است. الآن «جاده صافکن» را حتی در معنای مجازی هم بکار می بریم ...

طباطبایی: «مداد پاککن» چه استاد؟

دکتر صادقی: آن هم یک کلمه شده است ... و باید دقت کرد که این الگوها صرفی هستند ...

صلح جو: الآن صرفی شده‌اند، اما از نظر در زمانی «مداذ رنگی» زمانی «مداذ رنگی» بوده است.

دکتر صادقی: نه نه! این مورد با مورد «مداذ رنگی» فرق دارد. «مداذ رنگی» الگوی نحوی دارد اما «مداد پاککن» دارای الگوی صرفی است. ما می توانیم یک صفت فاعلی را با یک اسم ترکیب کنیم و یک کلمه بسازیم. این یک الگوی صرفی زبان فارسی است.

طباطبایی: بله همین طور است. «مداد پاککن» براساس یک الگوی صرفی ساخته شده است. اما عرض من این است که چرا نگوییم یکی دیگر از الگوهای صرفی زبان فارسی این

است که در یک ساخت مضاف و مضاف‌الیه که ساختی نحوی است، کسرۀ اضافه می‌افتد و کل ترکیب نحوی مبدل به یک واژه مرکب می‌شود؟ یعنی این را هم به عنوان یکی از فرآیندهای واژه‌سازی در زبان فارسی در نظر بگیریم که یک عنصر نحوی را مبدل به یک عنصر ساختوازی می‌کند ...

صلح‌جو: آقای اسلامی هم همین را گفتند ...

طباطبایی: توضیح آقای اسلامی هم از حیث واج‌شناختی بسیار جالب بود ...

دکتر صادقی: تردیدی نیست که این الگو از جمله الگوهای ساختوازی زبان فارسی هست، اما از جمله الگوهای صرفی نیست. این الگو یک الگوی نحوی است که در ساختواژه زبان فارسی باید بحث خاصی را برای آن باز کنیم. «با ادب» و «بی‌چاره» و امثال اینها نیز از همین مقوله است. یک حرف اضافه را به جای وند به کار می‌بریم، اما باید دانست که «با» و «بی» هیچ‌گاه وند شمرده نمی‌شوند. در «بی‌چشم و رو» ما با یک الگوی نحوی سروکار داریم ... «بی‌چشم و رو» یعنی «بدون چشم و رو». وند نمی‌تواند مستقل باشد، در حالی که مثلاً «بی» مستقل است. اینها هم از همان مقوله واژه‌های نحوی هستند و یکی از الگوهای واژه‌سازی زبان فارسی محسوب می‌شوند ... الگوی واژه‌سازی هستند، اما نه از نوع صرفی بلکه از نوع نحوی، و شاید هم این الگوهای واژه‌سازی نحوی هیچ‌گاه صرفی نشوند.

صلح‌جو: اما آقای دکتر شم زبانی ما «مداد رنگی» را یک کلمه می‌داند!

دکتر صادقی: بله یک کلمه است ...

صلح‌جو: خوب پس صرف است دیگر ...

دکتر صادقی: نه! یک کلمه است اما انشای یا الگوی آن نحوی است ...

صلح‌جو: بله بله. این را قبول دارم.

دکتر صادقی: این الگو در نحو زنده است. الگوهای صرفی خاص خودشان هستند و ربطی به نحو ندارند.

طباطبایی: پس چرا کسرۀ اضافه حذف می‌شود؟ زبان عنصر نحوی کسرۀ اضافه را در ساخت مضاف و مضاف‌الیه حذف می‌کند تا یک کلمه از آن بسازد. یعنی در حقیقت ما

اینجا با یک فرآیند ساختوازی سروکار داریم ...

دکتر صادقی: نه! ما در مورد اسمهای خاص هم این کار را می‌کنیم. مثلاً «سعید نفیسی» را می‌گوییم «سعید نفیسی». حالا که دیگر نمی‌توانیم از ترکیب سخن بگوییم! مسلم «سعید نفیسی» یک کلمه مرکب نیست ...

شجاعی: معمولاً می‌گوییم علی دایی، نه علی دایی.
طیب زاده: کمی هم حالت گفتاری پیدا می‌کند ...

دکتر صادقی: بله. کسره اضافه، که عنصر ضعیفی است و تکیه هم نمی‌گیرد و مصوت کوتاهی هم هست خیلی راحت حذف می‌شود ... و هیچ کدام اینها را هم به این نباید کلمه مرکب در نظر گرفت ...

طیب زاده: خوب حالا اجازه بفرمایید نظر جنابعالی را در این مورد به طور مختصر بگوییم و یک نتیجه گیری بکنیم: آیا «مداذ رنگی» جزو واحدهای صرفی است یا نحوی؟

دکتر صادقی: «مداذ رنگی» کلمه‌ای است که در فرهنگ لغت می‌آید ولی براساس یک الگوی نحوی زبان فارسی ساخته شده است نه براساس یک الگوی صرفی.

طیب زاده: در کدام قسمت دستور باید مطرح بشود، در نحو یا در صرف؟

دکتر صادقی: ما در بخش ساختواژه می‌توانیم مبحث جدیدی باز کنیم و در آن درباره الگوهای نحوی‌ای بحث کنیم که واژه می‌سازند. واژه‌سازی براساس الگوهای نحوی.

طیب زاده: احتمالاً فعل مرکب هم در همان مبحث قرار می‌گیرد؟

دکتر صادقی: جای فعل مرکب هم همان جاست ...

صلح جو: به نظر من در آموزش زبان هم این نکته باید گفته شود.

طباطبایی: اگر اجازه بدهید می‌خواستم مسئله دیگری را مطرح کنم. خاطرم هست که یک بار در کلاس فرمودید در فارسی قدیم می‌گفتند «سفیدمو»، ولی ما الآن می‌گوییم «موسیاه» یا «موسفید». اینها چه نوع ترکیبی هستند؟

دکتر صادقی: اینها همه ترکیبات صرفی است. یعنی «موسیاه» به هیچ وجه «موی

سیاه» نبوده است. هیچ مورد از این ساختها کسره ندارد. این الگوی دیگری است.

طیب‌زاده: استاد چند تا مثال دیگر مانند این «مو سیاه» می‌توانید بزنید؟

دکتر صادقی: بله. مثلاً «سرخ مو» در مقابل «مو سرخ»، «چشم دریده» در مقابل «دریده چشم». هر مقوله‌ای که در آن یک اسم با یک صفت ترکیب می‌شود یک مقوله صرفی است. صفت می‌تواند قبل از اسم بیاید یا بعد از آن. در هر حال این ترکیبها صرفی هستند.

طیب‌زاده: ما برای این جلسه یک ربع دیگر وقت داریم. اگر اجازه بفرمایید این یک ربع باقی مانده را درباره رابطه ادبیات و زبان‌شناسی بحث بفرمایید. به نظر شما آیا ادبیات جزو کار زبان‌شناس هست؟ اگر هست چگونه و تا چه حد؟

دکتر صادقی: این دوتا به هیچ وجه لازم و ملزوم هم نیستند. اما هر ادیبی می‌تواند زبان‌شناس باشد، و هر زبان‌شناسی هم می‌تواند ادیب باشد. مثل یاکوبسن.

طیب‌زاده: بله بله. منظور من هم همان نظر یاکوبسن بود که می‌گفت ادبیات و زبان‌شناسی لازم و ملزوم هم هستند.

دکتر صادقی: نخیر! بایدی در کار نیست. این همه زبان‌شناس داریم که بویی از ادبیات نبرده‌اند ... زبان‌شناسی قلمرو خاصی است و ادبیات قلمرو خاص دیگری است. زبان‌شناسی از مقوله علم است اما ادبیات از مقوله هنر است و با ذوقیات و مسائل عاطفی و هنری سروکار دارد. زبان‌شناسی قاعداً از مقوله دو دوتا چهارتا است! بنابراین کسی که دنبال زبان‌شناسی می‌رود الزامی نیست که دنبال هنر هم برود.

طیب‌زاده: البته ادبیات در اینجا ضرورتاً ربطی به هنر و مسائل عاطفی نباید داشته باشد. منظور آن چیزی است که یاکوبسن گفته، یعنی ساختهای ادبی و تفاوت زبان ادبی با مثلاً زبان گفتاری و نقشهای دیگر زبان. مثلاً یاکوبسن براساس محور همنشینی و جانشینی نشان داده است که بررسی ادبیات هم بخشی از زبان‌شناسی است ...

دکتر صادقی: بله، او در مطالعه ادبیات از دیدگاههای زبان‌شناسی استفاده کرده است ...

طیب‌زاده: خوب حالا نظر شخصی خود شما چیست؟ من می‌دانم که شما به ادبیات کلاسیک فارسی عشق می‌ورزید و عمیقاً آن را مطالعه کرده‌اید ...

دکتر صادقی: من از این دیدگاه کار خاصی انجام نداده‌ام. هیچ‌وقت به ادبیات به مفهوم خاص آن نپرداختم، بلکه به مفهوم ادبیات‌شناسی با آن سروکار داشته‌ام. من هیچ‌وقت به مسائل هنری در کار فلان شاعر نپرداختم، اما مثلاً درباره آغاز شعر فارسی مقاله نوشته‌ام و بحث کرده‌ام که آیا شعر عروضی بوده است یا نه. من هیچ‌گاه در مسائل صرف ادبی، آن‌طور که مثلاً دکتر حق‌شناس به آن پرداخته و مباحثی را مطرح کرده، وارد نشده‌ام.

طیب‌زاده: اما آیا از ادبیات لذت می‌برید؟ التذاذ ادبی ...

دکتر صادقی: بله بله. با خواندن شعر خوب یا با خواندن یک داستان خوب، که البته داستان کمتر می‌خوانم، لذت می‌برم.

طیب‌زاده: من می‌دانم که شما اشعار فوق‌العاده زیادی در خاطر دارید ...

دکتر صادقی: خوب بله! به هر حال از قدیم علاقه‌مند بوده‌ام و لیسانسیه ادبیات فارسی هم هستم. از ادبیات واقعاً لذت می‌برم. اما هیچ‌گاه به تحلیل کارهای ادبی نپرداختم و هیچ تخصصی هم در این زمینه ندارم.

شجاعی: شما فقط به ویژگیهای زبانی آثار ادبی پرداخته‌اید ...

دکتر صادقی: من هر متنی را که می‌خوانم، فقط و فقط از دیدگاه زبان‌شناسی می‌خوانم. متنهای بسیاری را خوانده‌ام و فیش کرده‌ام فقط برای بررسی و مطالعه تاریخ زبان فارسی.

طیب‌زاده: خوب. مثل اینکه آقای صلح‌جو سؤالی دارند ...

صلح‌جو: آقای دکتر شما راهی را در زندگی علمی خود پیش گرفته‌اید که با راه همکاران دیگران متفاوت بوده است؛ مثلاً با آقای دکتر حق‌شناس، یا با آقای دکتر باطنی یا آقای دکتر ثمره. از سوی دیگر حتی راه شما با افرادی که نزدیکتر به شما بوده‌اند، مثلاً شادروان تفضلی و دکتر آموزگار تفاوت دارد. راه شما خاص خودتان بوده است. می‌خواستم ببینم آیا به نظر شما چه کسی از دانشجویان یا افراد دیگر راه شما را ادامه خواهد داد؟ فرد خاصی را سراغ دارید؟

دکتر صادقی: واللہ الآن متأسفانه هیچ کس نیست! برای اینکه من در دو زمینه مطالعاتی داشته‌ام و کوشیده‌ام این دو زمینه را تلفیق کنم و پُلی بین آن دو بزنم. آقای دکتر باطنی یک‌بار گفت که در مقالات دکتر صادقی نکاتی هست که در مقالات ما نیست. نکته هم دقیقاً همین جاست. یعنی من به علت آشنایی با متون قدیم و زبان کلاسیک و مختصر آشنایی با زبان پهلوی می‌توانم این اطلاعات را در تحقیقات خودم در زبان فارسی به کار بیندم. ولی دوستان دیگر فقط به فارسی معاصر تسلط دارند و مثلاً و بحث‌هاشان همه مربوط به فارسی معاصر است. کار من هم جنبه تاریخی دارد و هم جنبه توصیفی فارسی معاصر. در حال حاضر هم کسی را که به این طریق به مسائل زبان فارسی بپردازد نمی‌شناسم. مگر اینکه دوستان مطالعات خودشان را گسترش بدهند و در متون قدیم و تاریخ زبان فارسی تحقیق کنند.

طیب‌زاده: استاد چندتا زبان می‌دانید و کی این زبانها را یاد گرفته‌اید؟

دکتر صادقی: بنده از زبان فرانسه و انگلیسی به سهولت استفاده می‌کنم و به هر دو زبان به راحتی هم می‌خوانم و هم می‌نویسم. متون روسی و آلمانی مربوط به کار خودم را هم می‌توانم به کمک فرهنگ بخوانم. باید مدام خودم را روزآمد نگهدارم و الّا لغات را فراموش می‌کنم.

طیب‌زاده: روسی را کی و کجا یاد گرفتید؟

دکتر صادقی: روسی را مدتی که در پراگ بودم خواندم. حدود ۲ سال. البته بعد از انقلاب من چند ماهی به این کلاسهای روسی انجمن ایران و شوروی می‌رفتم، اما بعد این کلاسها متأسفانه تعطیل شد و من هم خودم همت اینکه به تنهایی روسی بخوانم نداشتم. تا اینکه به پراگ رفتم، و اصلاً یکی از نیت‌های من از سفر به پراگ همین یاد گرفتن روسی بود. آنجا دوباره شروع کردم به خواندن روسی، و واقعاً هم زیاد می‌خواندم — شاید روزی چند ساعت. منتها دیر شروع کرده بودم و روسی هم زبان مشکلی است، مثل انگلیسی نیست که آدم به سرعت بتواند به آن مسلط شود. بعد که آمدم به ایران دیگر مثل سابق روسی نخواندم و الآن هم لغات را به تدریج فراموش می‌کنم. گاهی عمداً مقاله‌ای را به روسی می‌خوانم تا آنچه را فراموش کردم دوباره به خاطر بیاورم. از متون عربی هم می‌توانم بخوبی استفاده کنم. عربی را در همان دوره

دبیرستان یاد گرفتم. از متون قدیم تاریخی و جغرافیایی زبان عربی در کارهایم بسیار استفاده کرده‌ام.

طیب‌زاده: در یکی از مقاله‌ها تان در مورد وزن شعر فارسی دیدم که از متون ایتالیایی هم استفاده کرده بودید ...

دکتر صادقی: ایتالیایی خیلی کم می‌دانم. مدتی خواندم و فراموش کردم. دلم می‌خواست سفری به ایتالیا می‌رفتم و ۶ ماه یک سال این زبان را در آنجا می‌خواندم. به هر حال ایتالیایی را قبل از انقلاب کمی خواندم و الآن چیز زیادی از آن به خاطر ندارم.

طیب‌زاده: و فارسی میانه؟

دکتر صادقی: پهلوی را مدتی که در پاریس بودم خواندم. البته پهلوی جزو زبانهای مرده است.

طیب‌زاده: پس شد عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، تا حدی ایتالیایی و پهلوی؟

دکتر صادقی: ایتالیایی را اصلاً حساب نکنید.

طباطبایی: استاد انگلیسی را چطور یاد گرفتید؟ می‌دانم که به این زبان خوب تسلط دارید.

دکتر صادقی: انگلیسی را به علت نیاز، خودم خواندم. آن هم بعد از اینکه دکترایم را گرفتم و از فرانسه برگشتم. البته سه ماهی رفتم لندن و در آنجا کلاس رفتم. اما آن چندان مؤثر نبود. آدم تا خودش زبانی را کار نکند و مرتب کار نکند فایده‌ای ندارد. برای یاد گرفتن یک زبان خارجی باید دائماً لغت حفظ کرد و گرامر خواند. بله! وقتی از فرانسه برگشتم دیدم نیاز دارم به زبان انگلیسی. باید سر کلاس درس می‌دادم و کتاب به انگلیسی معرفی می‌کردم. این شد که شروع کردم به خواندن.

طیب‌زاده: استاد در بعضی از خانواده‌های ایرانی رسم بر این بوده که بچه‌ها را وادار می‌کردند به از حفظ کردن مثلاً گلستان یا بوستان یا حتی کیله و دمنه و غیره. آیا این شیوه در خانواده شما هم مرسوم بوده؟ دیگر اینکه آیا این روش در تقویت حافظه مؤثر است؟

دکتر صادقی: بله در تقویت حافظه مؤثر است اما در خانواده ما چنین رسمی نبود. پدرم هیچ از این بابت فشار به ما نمی‌آورد که این متون را بخوانیم یا از برکنیم. این متون را خودم با علاقه می‌خواندم یا برایمان می‌خواندند، اما اجباری در کار نبود. شاید اگر اجباری در کار بود بیشتر مفید واقع می‌شد. بعضی وقتها اجبار لازم است! اگر معلمی دانشجوهایش را مجبور کند که کتابی را بخوانند، مطالب آن کتاب برای دانشجوها باقی می‌ماند.

طیب‌زاده: شما از جمله معدود استادهایی بودید که یک کتاب را در کلاس تا صفحه آخر با ما کار می‌کردید. واج‌شناسی زایشی شین را تا کلمه آخرش خواندیم ... طباطبایی: یا کتاب زبان‌شناسی تاریخی تطبیقی لیمان ...

دکتر صادقی: من خودم تجربه داشتم و دیده‌ام کتابهایی را که به اجبار با استاد تا به آخر خوانده‌ام، برایم باقی مانده است. دانشجو هرچه را سر کلاس بخواند، برایش باقی می‌ماند.

طیب‌زاده: خیلی ممنون استاد! خسته نباشید! اگر اجازه بفرمایید این جلسه را تمام کنیم و تا جلسه بعد از حضورتان مرخص شویم.

دکتر صادقی: خواهش می‌کنم. شما هم خسته نباشید!

طیب‌زاده: از بحثهایی که در ایران، گه‌گاه و بسته به اوضاع احوال سیاسی، به صورت موافق و مخالف مطرح بوده، مسئله زبان قومهای گوناگون ایران و ارتباط این زبانها با مسائل آموزشی است. سؤال این است که مثلاً آذری‌ها، کردها، لرها، بلوچها، گیلکها و عربهای ایران در مناطقی که اصولاً به همان زبانها در آنجا تکلم می‌شود، به چه زبانی باید سالهای اول دبستان یا دوره‌های متوسطه را بگذرانند؟ می‌خواهم هم نظر شما را به عنوان یک زبان‌شناس بدانم و هم به عنوان یک ایرانی. دکتر چنگیز پهلوان از جمله کسانی است، به عنوان مثال، که طرفدار آموزش و رواج هرچه بیشتر زبان فارسی در کل ایران بوده است. از طرف دیگر گروههای چپی مثلاً در آغاز انقلاب و بعضی گروههای سیاسی در همین زمان، طرفدار این دیدگاه هستند که هر قومی باید دست کم در دوره دبستان و حتی تا دوره دیپلم به زبان خودش تحصیل کند، و بعضی‌ها هم پا را به مراتب از این فراتر گذاشته و خواهان استقلال تمام و کمال زبانی شده‌اند! نظر شما در این میانه چیست؟

دکتر صادقی: مسئله زبان فارسی برای ما مسئله زبان ملی است. تمام این اقوام باید به زبان ملی تسلط داشته باشند. این امر حتی به نفع خودشان هم هست. یعنی وقتی یک کرد زبان، یا بلوچ زبان یا آذری زبان همان قدر که فارسی زبانها به فارسی تسلط دارند، به زبان فارسی تسلط داشته باشد، می‌تواند پستها و مشاغل خوبی بگیرد، یا در تهران تجارت کند و مانند فارسی زبانها در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شرکت کند. بنابراین اگر به زبان فارسی تسلط نداشته باشد دچار اشکال می‌شود. اما در مورد اینکه از چه زمانی باید زبان فارسی را به آنها تدریس کرد باید بگویم که من متخصص آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت نیستم؛ اما فکر می‌کنم که شاید تا پایان دوره ابتدایی، هر دو زبان باید پایه‌ای هم باشد. یعنی آموزش با زبان بومی و محلی شروع بشود و پایه‌ای آن فارسی هم تدریس شود، ولی به تدریج بر مقدار زبان فارسی افزوده بشود، و دوره دوم دبیرستان تماماً به زبان فارسی باشد. من فکر می‌کنم اگر این اقوام از ابتدا با زبان مادری‌شان شروع نکنند، مقداری از به هدر رفتن استعدادها جلوگیری می‌شود.

شجاعی: استاد همان طور که گفتید زبان فارسی زبان ملی ماست، نه زبان میانجی! سطح این زبان از سطح زبان میانجی بالاتر است. اما تا آنجا که تجارب شخصی خود من در مورد کرد زبانها و ترک زبانهای آذربایجان غربی نشان می‌دهد، زبان فارسی در بعضی مناطق حتی به عنوان زبان میانجی هم به کار نمی‌رود. در مجله تحقیقات جغرافیایی هم چندی پیش مقاله‌ای در مورد شهر گنبد چاپ شد که دلالت بر همین موضوع دارد. در آذربایجان غربی من بسیار کم دیده‌ام که ترک‌زبانی، زبان کردی یاد بگیرد! این پدیده بسیار به ندرت رخ می‌دهد. اما کردها عمدتاً ترکی یاد می‌گیرند. این شاید بدان علت باشد که مرکز استان، یعنی ارومیه، یک شهر ترک‌زبان است. اما حتی کردها در کردستان داخلی‌تر، مثلاً در سقز، بسیار مسلط بر ترکی هستند. به هر حال کردها و ترکها وقتی با هم گفتگو می‌کنند، خیلی به ندرت از فارسی استفاده می‌کنند. در این موارد عمدتاً از ترکی و به ندرت از کردی استفاده می‌شود. در آن مقاله‌ای هم که به آن اشاره کردم، نویسنده چهار گروه زبانی را در شهر گنبد بررسی میدانی کرده بود. این چهار گروه عبارت‌اند از گروههای زبانی فارسی‌زبان، ترکمن‌زبان، آذری‌زبان و قزاقی‌زبان. این گروه قزاق‌ها در گنبد کاووس به سمت دشت ترکمن زندگی می‌کنند و بازمانده‌های پناهنده‌های قزاق پس از انقلاب بلشویکی شوروی هستند. قزاقی این قزاق‌ها با قزاقی قزاقهای قزاقستان تفاوت دارد و اینها به راحتی زبان یکدیگر را درک نمی‌کنند. در قزاقی قزاقهای قزاقستان لغات روسی فراوانی وارد شده است. به هر حال این مقاله بررسی کرده بود که این گروه‌ها به هنگام صحبت کردن با هم از چه زبانی استفاده می‌کنند. آنجا نشان داده شده بود که اقوام ترک‌زبان، یعنی آذریها، قزاق‌ها و ترکمن‌ها به هنگام صحبت کردن با هم از آذری استفاده می‌کنند، و فقط وقتی یکی از این اقوام بخواهد با فارسی‌زبانها صحبت بکند، از زبان فارسی استفاده می‌شود. پس بین اقوام غیر فارسی‌زبان، زبان فارسی نقش میانجی خودش را از دست داده است. پس شاید بتوان نتیجه گرفت که این که می‌گوییم فارسی زبان ملی ماست و باید باشد، به هیچ‌وجه کافی نیست. در این مورد باید عملاً اقداماتی صورت بگیرد. شاید هم به علت بعضی سیاستهای غلط گذشته انگیزه‌های منفی در ذهن بعضی از اقلیتهای زبانی به وجود آمده است. شاید با آموزش فارسی در این مناطق بتوان انگیزه منفی در این مناطق را از بین برد.

دکتر صادقی: من فکر نمی‌کنم به آن اندازه که شما می‌گویید زبان فارسی نقش خود را به عنوان زبان میانجی از دست داده باشد. البته هرکدام از آن افراد اگر بخواهند به تهران یا به سایر نقاط ایران بیایند باید فارسی حرف بزنند. یعنی باید طبعاً به زبان فارسی تسلط داشته باشند. اما اینکه در آن منطقه از ترکی به عنوان زبان میانجی

استفاده می‌شود به این علت است که زبان قوم غالب در آن منطقه زبان ترکی است. مثلاً در آذربایجان غربی زبان ترکی غلبه دارد؛ در خوی و سلماس و چون در آنجا همه به ترکی صحبت می‌کنند، کردها هم برای برقراری ارتباط با مردم آنجا از زبان مادری آن منطقه، یعنی ترکی استفاده می‌کنند. اما این به آن معنا نیست که آنها زبان فارسی را بلد نیستند یا اینکه می‌خواهند به عمد فارسی را کنار بگذارند. برای کردها در آن مناطق راحت تر است که با ترک‌زبانها به ترکی سخن بگویند.

اسلامی: خیلی‌ها معتقدند که آذربایجانها نژاداً ترک هستند. نظر شما چیست؟ آیا به نظر شما آذربایها اساساً ایرانی بوده‌اند؟ و روند ورود زبان ترکی به این مناطق و تغییر آن چگونه بوده است؟ و آیا نشانه‌هایی از زبانهای قدیم مردم این مناطق آذری امروز موجود است یا خیر؟

دکتر صادقی: آذربایجان تاریخ طولانی‌ای دارد. آن قسمتی که آن را آذربایجان غربی می‌نامیم، یعنی مثلاً شهرهای خوی و سلماس و احتمالاً ارومیه، زمانی ارمنی‌نشین بوده‌اند، یا لااقل بخشی از سکنه آنها ارمنی بوده‌اند. جغرافیایسان مسلمان قرنهای سوم و چهارم در آثار خودشان که به عربی نوشته شده‌اند، همه این شهرها را جزو شهرهای ارمنیه آورده‌اند. ولی به تدریج گروههای ارمنی این شهرها رو به کاهش نهاد. هنوز کلیساهای آنها در آن مناطق وجود دارد، و حتی تا چهل یا پنجاه سال پیش تعداد ارمنیها در آن مناطق بسیار بیشتر بود. قبل از اینکه ارمنیها در سده‌های اول قبل از میلاد در ارمنستان مستقر بشوند بخشی از آن منطقه متعلق به امپراتوری اورارتو بوده است و بعد که ارمنیها به این مناطق مهاجرت می‌کنند، اورارتوها در آنها حل می‌شوند. اما از زمان مادها این مناطق جزء قلمرو آنها بوده است. قوم کرد هم که یک قوم مادی است هنوز در آن منطقه ساکن است. در آن ادوار آذربایجان ماد کوچک نامیده می‌شد. نام آذربایجان هم از نام آتروپات یا آذرباد سردار ایرانی که مغلوب اسکندر شد و سپس به فرمانروایی آنجا گماشته شد گرفته شده است.

شجاعی: ماد آتروپاتن!

دکتر صادقی: بله. به همدان و آن مناطق پایتخت‌نشین حکومت ماد، ماد بزرگ می‌گفتند، و به آذربایجان کنونی، ماد کوچک گفته می‌شده است. اما از زمان آتروپات

این منطقه به اسم آذربادگان، یعنی منطقه منسوب به آذرباد نامیده می‌شود. حال اگر کمی به شمال و به آن سوی رود ارس برویم می‌بینیم که قبل از اینها هم اقوام دیگری در این مناطق بوده‌اند. مثلاً قوم کاسپی از اقوام قدیمی بودند که هیچ نوع نوشته‌ای از اینها باقی نمانده و مسلماً از نژاد آریایی نبوده‌اند بلکه از بومیان آن مناطق بودند و در جنوب غربی دریاچه خزر ساکن بوده‌اند. نام لاتین دریاچه خزر، کاسپین، هم از نام آن قوم گرفته شده است. وقتی آریاییها آمدند و در آن مناطق مستقر شدند قومهای دیگر به تدریج هویت خودشان را از دست دادند و در آریاییها حل شدند، و در نتیجه از دوره مادها و هخامنشیان به بعد، به دنبال آن آمیختگی که عرض کردم این منطقه مبدل به منطقه‌ای ایرانی و ایرانی‌نژاد شد. تا دوره اسلامی هم زبانی که در آن منطقه بدان تکلم می‌کنند زبان پهلوی است، یعنی زبانی که از نام قوم پارت گرفته شده است. مجموعه گویشهایی که از منطقه قومس، یعنی سمنان و دامغان، تا همدان و آذربایجان به آنها تکلم می‌شده، زبان پهلوی نامیده‌اند. یعنی گویشهایی که مربوط است به پَهله. و تمام اشعاری هم که در دوره اسلامی به زبان قدیم آذربایجان سروده شده فهلویات نامیده می‌شود. یعنی اشعاری که به زبان فهلوی یا پهلوی است، که نمونه‌هایی از آن به دست آمده و چاپ شده و من هم نمونه‌هایی از آن را در مجله زبان‌شناسی چاپ کرده‌ام. تا قرن ۱۰ و ۱۱ هم شهرکها و روستاهایی در آذربایجان بوده‌اند که به این زبان پهلوی یا گویشهایی از آن صحبت می‌کرده‌اند، ولی به تدریج این عنصر نژادی ترک‌زبان که با آمدن آق‌قویونلوها و قره‌قویونلوها در آذربایجان حاکم می‌شود، موجب می‌شود که مردم بومی هم به زبان سپاهیان و به زبان حکام که ترکی بوده است سخن بگویند و در نتیجه لهجه‌های پهلوی که البته با فارسی هم نسبتاً تفاوت داشته‌اند رفته رفته از بین می‌روند و ترکی یعنی زبان حکام جانشین آن می‌شود. رساله‌ای داریم از قرن ۱۱ هجری به اسم رساله رومی انارجانی که بخشی از آن مربوط است به زبان مردم تبریز، و زبان مردم تبریز هم شاخه‌ای بوده است از گویش پهلوی در قرن ۱۱. این رساله چندین بار هم چاپ شده است. این گویش که در تبریز بدان سخن می‌گفته‌اند نوعی از پهلوی است که به فارسی نزدیک شده است، یعنی برعکس گویش روستاها و شهرکهای دور افتاده آذربایجان، تبریز چون مرکز ایالت بوده است به تدریج رنگ محلی خود را از دست داده بود و به فارسی

نزدیک شده بود، گرچه هنوز عناصر قوی گویشی در آن وجود داشت. اما از قرن ۱۱ به بعد دیگر زبان ترکی غلبه می‌کند. یک علت دیگر غلبه ترکی این بود که این زبان در بین عشایر ترک‌زبانی که در روستاها مستقر شده بودند رایج بود، و این عشایر دائم به شهرها رفت و آمد می‌کردند و با کسبه و مردم داد و ستد می‌کردند و تماس داشتند. آنها زبان پهلوی را نمی‌دانستند و مردم شهرنشین و کسبه شهری مجبور بودند زبان آنها را یاد بگیرند. سربازان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو هم به ترکی سخن می‌گفتند و مردم شهر با اینها هم ناچاراً باید به ترکی صحبت می‌کردند. این شد که آن لهجه محلی رفته رفته از بین رفت. الآن وقتی که به عربستان سعودی می‌رویم می‌بینیم که تمام کسبه آنجا به فارسی حرف می‌زنند. در مکه و مدینه همه کسبه فارسی بلدند. چون ایرانیهایی که به آنجا می‌روند در آن مدت یک ماهی که مثلاً آنجا هستند نمی‌توانند عربی یاد بگیرند. کسبه هستند که ناچارند فارسی یاد بگیرند تا بتوانند تجارت بکنند و پول در بیاورند. این وضع عیناً در آذربایجان هم پیش آمده بوده است، ولی گویش محلی آن به تدریج از بین رفته است.

شجاعی: پس تصریح بفرمایید که زبان پهلوی در تبریز، زبان پهلوی اشکانی نبوده است.

دکتر صادقی: اجازه بدهید این طور بگویم که پهلوی در زبان فارسی چند معنی پیدا کرده است. یکی معنای اصلی آن است که مربوط می‌شود به منطقه پهل و قوم پارت (اشکانی). پهلوی در معنای اصلی آن یعنی پارتی یا اشکانی. اما این معنی با از بین رفتن هویت نژادی پارتها و با از بین رفتن زبان پهلوی اشکانی به تدریج از قرن پنجم میلادی به این سو فراموش می‌شود و به تدریج، مخصوصاً در دوره اسلامی، پهلوی به معنای قدیمی، به معنای ایرانی قدیمی به کار می‌رود و این معنی هم به تدریج منطبق می‌شود بر زبان پارسی میانه، یعنی فارسی دوره ساسانی که متون زردشتی و کتیبه‌های پادشاهان ساسانی و مقداری از متون مانوی به آن نوشته شده است. این زبان هم در دوره اسلامی متروک می‌شود. رفته رفته مردم برای اینکه پارسی میانه را با پارسی جدید متمایز بکنند، کلمه پهلوی را که دیگر مصداق در عالم خارج نداشته است به فارسی میانه اطلاق می‌کنند. در نتیجه پهلوی رفته رفته از معنای اصلی خودش، یعنی اشکانی دور می‌شود و به فارسی میانه اطلاق می‌شود. گویشهای غرب ایران با زبان پهلوی اشکانی پیوستگی داشته‌اند و حتی به قول عده‌ای

گویشهای مادی بوده‌اند. در دوره اسلامی کلمه پهلوی اطلاق می‌شود به تمام گویشهایی که از ری، قم، اصفهان تا همدان و آذربایجان متداول بوده است. یک معنای دیگر پهلوی هم «ایرانی» است. یعنی مطلق ایرانی در مقابل عربی. چامی می‌گوید:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

که منظور او این بوده که این کتاب در زبان ایرانی قرآن بوده است. بنابراین باید این چند معنای پهلوی را از هم متمایز کرد.

اسلامی: من تصور نمی‌کنم که جایگزینی زبانی به این راحتی صورت بپذیرد. یعنی ترکها از شمال حمله بکنند و زبانشان این قدر راحت جا بیفتد. آیا این قوم از نظر فرهنگی قوی بود که زبانش به این سرعت غالب شده، یا به زور اسلحه زبانشان را تحمیل کردند؟ از طرف دیگر چطور ممکن است نظام آوایی زبان بومیها به این سادگی تغییر بکند؟ از نظر علمی چنین امری بعید به نظر می‌رسد. آیا از آن نظام آوایی قدیم چیزی در زبان امروز باقی مانده است؟

دکتر صادقی: ما قبل از قرن پنجم در این منطقه مطلقاً اثری از عنصر ترک زبان نمی‌بینیم. با ورود غزها به ایران و مستقر شدن آنها در خراسان و بعد کوچ کردن آنها به آذربایجان و سپس از آنجا به آسیای صغیر، یعنی به بیزانس، می‌بینیم که به تدریج در بعضی از مناطق آذربایجان این اقوام ترک زبان مستقر می‌شوند. اصولاً اقوام ترک زبان در دوره اسلامی بیشتر حکومتهای ایران را در دست داشته‌اند. یعنی از سامانیان و صفاریان و طاهریان که بگذریم می‌رسیم به غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و بعد هم مغول و تیموریان و آق‌قویونلو و قره‌قویونلو که همه ترک بوده‌اند. این واقعیت مسلم است که حکومت نه تنها در ایران بلکه در مناطق دیگر جهان اسلام هم، حتی در مصر در دوره ممالیک، به دست ترک‌زبانها بوده است. آنها اهل شمشیر و جنگ بودند و مسلط می‌شدند. منتهی در بعضی از مناطق زبان آنها هم غلبه می‌کند و در بعضی مناطق نمی‌کند. مثلاً در مصر زبان ترکی غلبه نکرد ولی در کشور بیزانس که زبانشان یونانی بود این زبان غلبه کرد. در بیزانس، یعنی ترکیه فعلی، هنوز هم عناصر یونانی زبان وجود دارد. در آنجا هنوز هم اقلیت‌های یونانی زبان وجود دارند.

طیب‌زاده: از روی متون هم می‌توان این نکته را اثبات کرد؟

دکتر صادقی: بله بله. دلایل مختلف فراوانی پشتیبان این مطلب است. در ییزانس هم تصادفاً زبان ترکی غلبه کرد. سلجوقیان بعد از فتح ملازگرد به تدریج به آنجا رفتند و حکومت را به دست گرفتند، تا قرن نهم که قسطنطنیه را گرفتند. در آن زمان هنوز زبان قسطنطنیه زبان یونانی بود اما پس از روی کار آمدن ترکها این زبان به تدریج کنار رفت و زبان ترکی جای آن را گرفت. در حالی که ییزانسی‌ها دارای فرهنگ بسیار غنی و پیشرفته‌ای بودند اما چون از نظر نظامی مغلوب شدند، به دلایلی که نمی‌دانیم واقعاً چه بوده، زبانشان هم تحت تأثیر قرار گرفت. اما بحث درباره اینکه در آذربایجان رد پایی از ویژگیهای آوایی زبان قدیم آن منطقه در زبان امروز باقی مانده است یا نه، نیاز به اطلاعات بیشتری دارد که من ندارم. ولی ما از نظر زبان‌شناسی عمومی می‌دانیم که وقتی یک زبانی به عنوان زبان قوم غالب، در منطقه‌ای جای زبان بومی را می‌گیرد یا بر روی آن قرار می‌گیرد، از زبان قوم بومی یا substratum تأثیر می‌پذیرد و عناصر زیادی وارد زبان غالب می‌شود که این عناصر در زبان امروز آذربایجان وجود دارد. زبان امروز آذربایجان هزاران واژه دارد که یا از فارسی گرفته شده‌اند یا از گویش محلی یعنی پهلوی. این واژه‌ها باقی مانده و به کار می‌رود. این کلمات در سایر مناطق ترک‌زبان، چه در آسیای مرکزی و چه در ترکیه به کار نمی‌رود. در ترکیه بیشتر کلماتی که باقی مانده صرف‌نظر از کلمات قرصی فارسی کلمات یونانی است، و در آذربایجان، کلمات فارسی و پهلوی.

طباطبایی: استاد در اسم شهرها هم این امر مشخص است. مثلاً «میان‌دوآب».

دکتر صادقی: بله. تمام این اسمها، مثلاً اردبیل و تبریز و خوی و سلماس و ارومیه، همه اسمهایی هستند که یا ایرانی قدیم هستند، یا بعضی‌ها هم احتمالاً بازمانده از دوره اورارتو هستند.

شجاعی: مثلاً «اور»؟

دکتر صادقی: «اور» در «اورمیه» هنوز دقیقاً مشخص نیست که از چی گرفته شده است ...

طباطبایی: اگر اجازه بدهید من بحث را برگردانم به مسئله آموزش زبان فارسی به اقوام

ایرانی غیر فارسی‌زبان. ما برای اینکه بتوانیم سواد را در سطح عموم مردم گسترش بدهیم لزوماً احتیاج داریم که یک زبان معیار داشته باشیم. و این زبان معیار هم طبعاً باید زبان رسمی مملکت باشد. از طرف دیگر به اعتقاد من توسعه در هیچ جامعه‌ای پدیدار نمی‌شود مگر اینکه سواد در سطح عمومی گسترش یابد و این امر هم خود مستلزم وجود یک زبان است. تصور بنده این است که حتی اگر در دبستان زبان مادری اقوام گوناگون به آنها تدریس شود، آنها بعدها نخواهند توانست زبان فارسی را بخوبی فراگیرند. پس چه بهتر که از همان دوره دبستان زبان فارسی یاد گرفته بشود تا تسلط آنها بر زبان ملی هرچه بیشتر باشد. البته این روش نباید به گونه‌ای باشد که حالت دافعه در این اقوام به وجود بیاورد، یعنی این روش نباید همراه با زور و فشار باشد، اما در هر حال تمام اقوام ایرانی باید زبان فارسی را بخوبی فراگیرند چون اگر زبان فارسی نباشد هیچ زبان دیگری نمی‌تواند نقش زبان ملی را ایفا کند.

دکتر صادقی: بنده هم در این مورد کاملاً با شما هم‌عقیده هستم که غیر از زبان فارسی هیچ زبان دیگری در ایران وجود ندارد که این نقش را ایفا کند. زبان فارسی حتی از دوره ساسانی به بعد این نقش را ایفا می‌کرده است. یعنی از اوایل دوره ساسانی در مناطق مختلف ایران زبانهای گوناگونی رایج بوده است، ولی زبان پهلوی به عنوان زبان ملی مطرح می‌شود. حتی بعضی‌ها معتقدند که زبان پهلوی زبانی ترکیبی بوده است، یعنی قدری عناصر پارسی یا اشکانی هم وارد آن شده است تا این زبان بین اقوام گوناگون مشترک باشد. در دوره اسلامی هم فارسی دری این نقش را به عهده داشته باشد، در حالی که در این دوره در مناطق گوناگون زبانهای مختلفی رواج داشته است. زبان فارسی زبان رسمی ایران بوده است. مثلاً حافظ و سعدی در کوچه و خانه به زبان دیگری سخن می‌گفتند. نمونه زبانهای محلی این شعرا در دیوانشان هست. سعدی برای اینکه همه اقوام ایرانی اشعار او را بفهمند مجبور بوده که به زبان فارسی شعر بگوید. حافظ و بسیاری شعرای دیگر هم به همین منوال به زبانی غیر از زبان محلی خودشان شعر می‌گفته‌اند. زبان مادری اغلب شعرای ایرانی گویشهای دیگری بوده است. پس این زبان را باید تقویت کرد و الآن هم که عصر ارتباطات و عصر علم است بایستی کتابها را به همین زبان نوشت و آن را از نظر واژگان و از حیث بیان مفاهیم علمی تقویت کرد تا وسیله‌ای کارآ و مفید بشود برای بیان مسائل علمی. هیچ گویش دیگری در ایران در مقابل زبان فارسی نمی‌تواند قدم علم کند، و

هیچ گویشی چنین سابقه‌ای در ایران ندارد و اکثریت مردم ایران هم امروزه به زبان فارسی تسلط دارند و خواهان این هستند که به همین زبان صحبت کنند. زبان ادبیات ما، زبان پایتخت ما و زبان شهرهای بزرگ ما همین فارسی است، غیر از بعضی مناطق حاشیه‌ای ایران. در نتیجه ما باید همین زبان را تقویت کنیم. تقویت زبان فارسی باید از ابتدا، یعنی از زمان کودکی صورت بگیرد تا این زبان خوب جا بیفتد و ملکه ذهن کودکان بشود، کما اینکه در هلند از همان دوره ابتدایی به کودکان زبان انگلیسی یاد می‌دهند، بنابراین هلندیها انگلیسی را مانند زبان مادری فرامی‌گیرند و چقدر هم کارشان راحت می‌شود! آنها به راحتی می‌توانند متون علمی و ادبی را به انگلیسی بخوانند. حال اگر ما این امکان را از بچه‌های اقوام ایرانی بگیریم که از زمان مدرسه فارسی یاد نگیرند، به آنها ظلم کرده‌ایم! این کودکان باید از ابتدا این ابزار ارتباطی را فراگیرند، ایزاری که در تمام مناطق ایران می‌توانند به آن سخن بگویند و از آن استفاده کنند. در حالی که اگر در این مهم کوتاهی بکنیم آنها فقط زبان محلی خودشان را فرامی‌گیرند و وقتی از منطقه خودشان خارج شوند با دشواری مواجه می‌شوند!

شجاعی: استاد آیا این نحوه آموزش در تناقض با آن شیوه‌ای که قبلاً متذکر شدید نخواهد بود؟ شما فرمودید آموزش در مدارس باید ابتدا با زبان مادری کودکان هر منطقه شروع بشود و بعد به تدریج بر مقدار آموزش فارسی افزوده شود.

دکتر صادقی: نه! کودکان ترک زبان یا کرد زبان در ابتدای ورود به مدرسه زبان فارسی را بلد نیستند، چون در خانه و محل به زبان محلی خودشان صحبت می‌کنند. و وقتی وارد مدرسه می‌شوند با زبان فارسی آشنا می‌شوند. اگر قرار باشد که از ابتدا، مثلاً در کلاس اول ابتدایی، درس را با زبان فارسی که به کل برای آن کودکان بیگانه است شروع کنند، ممکن است به ضرر کودک تمام بشود و در کار تحصیل شکست بخورد و به این ترتیب بسیاری از نیروهای با استعداد سرکوفته بشود. به نظر من راه علمی‌ترین است که کلاس را با همان زبان بومی محلی شروع کنند و پایه پای آن زبان فارسی را هم تعلیم بدهند، منتهی میزان آموزش زبان فارسی را به تدریج افزایش دهند.

شجاعی: یعنی سوادآموزی مساوی نباشد با یادگیری یک زبان دوم؟ در حالی که تاکنون سوادآموزی به معنای یادگیری یک زبان دوم بوده است!

دکتر صادقی: بله! سوادآموزی باید با زبان مادری انجام پذیرد و به تدریج زبان فارسی به عنوان زبان دوم و زبان رسمی در کنار آن آموزش داده بشود، و بعد این روال باید به صورتی باشد که وقتی دانش‌آموزان به دوره دبیرستان رسیدند، به این زبان کاملاً مسلط باشند. البته وسایل ارتباط جمعی، مانند رادیو، تلویزیون و روزنامه و غیره، همه و همه به گسترش زبان فارسی در ایران کمک می‌کند ولی برنامه‌ریزی در این راستا باید آگاهانه باشد و در عین حال به صورتی هم نباشد که منجر به نابودی استعدادها و سرکوب آنها بشود.

شجاعی: حالا من سؤالی دارم درباره زبان فارسی خارج از محدوده ایران. ما امروزه سه گویش شناخته شده برای فارسی داریم: فارسی ایران، فارسی افغانستان و فارسی تاجیکی. هرکدام از این سه زبان تا قبل از این ده بیست سال اخیر سمت و سوی خاص خودشان را داشتند. در تاجیکستان برنامه‌ریزی زبانی به گونه‌ای بود که این زبان به سمت روسی شدن برود یا به زبان روسی استحاله یابد. در افغانستان شدیداً درصدد حاکم کردن پشتو بودند، و فقط در ایران سعی می‌شد که این زبان تقویت و حفظ بشود. بعد از تغییرات عمده‌ای که در تاجیکستان صورت گرفته و وضعیت خاصی که در افغانستان پدید آمده، نظرات مختلفی درباره این سه گویش مطرح شده است. قبل از هرچیز این سؤال مطرح است که آیا این سه گویش سه گونه مختلف از یک زبان واحد هستند یا هرکدام زبان مستقلی می‌باشد. مثلاً آساکوریان اهل ارمنستان و عضو فرهنگستان علوم روسیه معتقد است که این سه زبان کاملاً مستقل از هم هستند و عده دیگری نیز آنها را سه لهجه از یک زبان می‌دانند. در یکی از شماره‌های مجله زبان‌شناسی هم آستروفسکی در مقاله‌ای درمورد آینده ارتباط این سه گویش با هم سه تا پیش‌بینی کرده بود: اول اینکه درمورد نزدیک کردن این سه گویش به هم هیچ اقدام عملی‌ای صورت نخواهد گرفت و وضعیت فعلی به همین شکل باقی خواهد ماند. دوم اینکه هریک از این سه گویش تحول خاص خودش را خواهد داشت، و سوم اینکه زبانی تقریباً مصنوعی که تلفیقی از هر سه این گویش‌هاست ایجاد می‌شود و این زبان جدید برای گویشوران هر سه گویش در کشورهای خودشان قابل قبول خواهد بود. آستروفسکی امکان رخ دادن احتمال سوم را بسیار ضعیف دانسته بود، اما معتقد بود که اگر چنین امری صورت پذیرد بهتر و پذیرفتنی‌تر خواهد بود. حالا من می‌خواستم ببینم نظر جنابعالی در این مورد چیست؟ آیا کدام یک از سه وضعیت فوق بهتر است، و دیگر اینکه از حیث مسائل مربوط به تحول زبان شما چه وضعیتی را پیش‌بینی می‌کنید؟

دکتر صادقی: من فکر می‌کنم هیچ‌کدام از پیش‌بینی‌های آستروفسکی به واقعیت نمی‌پیوندند. همان‌طور گفتید وضعیت فعلی همان احتمال اول است که آستروفسکی مطرح کرده است. یعنی این سه زبان هرکدام راه خودش را می‌رود. زبان فارسی راه خودش را می‌رود و از طریق کانالهایی که در نظر گرفته شده تقویت می‌شود. فرهنگستان زبان و ادب به وجود آمده و افرادی در مراکزی همچون مرکز دانشگاهی به ترجمه کتاب و وضع واژه مشغول‌اند و زبان را برای بیان مفاهیم علمی آماده می‌کنند. در تاجیکستان هم همان‌طور که اشاره کردید، این امر به صورت مستقل انجام می‌شود گرچه من فکر می‌کنم در حال حاضر تاجیکستان از حیث زبانی تا حدی تحت تأثیر ایران قرار گرفته است، یعنی نگاهش به ایران است. از ایران کتابها و آثار گوناگون فارسی به تاجیکستان می‌رود و الفاظ وضع شده و متداول در ایران به تدریج در زبان تاجیکی هم جا می‌افتد و به کار می‌رود. افغانستان در حال حاضر وضعیت به هم ریخته‌ای دارد و اوضاع آن به هیچ‌وجه ثابت نیست. طالبان هم پشتو زبان هستند و مرکزی هم برای تقویت زبان فارسی دری ظاهراً در افغانستان وجود ندارد. در اینجا تنها می‌توان به همان کوششهای بسیار ناقص و ابتدایی اشاره کرد که در دوره گذشته، یعنی در زمان ربانی و حتی قبل از آن، در آنجا صورت گرفته است. از سیاستهای زبانی دوره کمونیستی در افغانستان اطلاعاتی ندارم، اما در دوره ظاهر شاه سعی بر این بود که زبان فارسی قدری به پشتو نزدیک بشود. یعنی برای برخی مفاهیم اداری جدید الفاظی را وضع کرده بودند که از پشتو گرفته شده بود. الآن نمی‌دانم در افغانستان وضع به چه صورتی است و آیا در جهت تقویت زبان فارسی در آنجا کاری می‌شود یا نه. اگر آنها ارتباطات مطبوعاتی و انتشاراتی و رادیو و تلویزیونی و امثالهم با ایران برقرار بکنند، خود به خود تحت تأثیر زبان فارسی ماقرار می‌گیرند، تا اینکه در گذشته هم همواره نگاهشان به همین طرف بوده است. امکانات آنها از نظر اقتصادی و چاپ کتاب بسیار ضعیف و ابتدایی بوده و همواره از ایران کتاب به آن سو می‌رفته است. البته در مواقعی هم ورود کتابهای ایران به افغانستان ممنوع بوده است. اما به هر حال در غالب اوقات آثار این طرف به افغانستان می‌رفته است. بسیاری از شعرای افغانستان به تقلید شعری همچون نادرپور و شاملو شعر می‌گویند.

طیب‌زاده: در خیلی از مصاحبه‌هایی که با روشنفکران افغانی شده، خوانده‌ام که آنها با ادبیات غرب از طریق کتابهایی که به فارسی و در ایران ترجمه و منتشر شده است آشنا شده‌اند.

دکتر صادقی: بله همین طور است! بنابراین خواه‌ناخواه زبان آنها هم لااقل در جنبه‌های رسمی آن تحت تأثیر زبان ما قرار دارد. برای نزدیک کردن این سه زبان به هم ما هیچ پیشنهادی نمی‌توانیم بکنیم، مگر آنچه که عملاً صورت بپذیرد.

طباطبایی: استاد آیا اینها را سه زبان می‌دانید یا سه لهجه؟

دکتر صادقی: سه گویش هستند از یک زبان ...

طیب‌زاده: سه گونه از یک زبان ...

دکتر صادقی: بله، سه گونه از یک زبان! یعنی فارسی قدیم، یا به قول فرنگی‌ها فارسی کلاسیک در این هر سه منطقه یکی بوده است و فقط تفاوت‌های بسیار جزئی داشته است، به تدریج این تفاوت‌ها زیاد شده است. در تاجیکستان این زبان با مقداری عناصر ترکی و عناصر روسی درهم آمیخته و خود زبان فارسی هم در آن منطقه تحولاتی را از سر گذرانده است. در افغانستان این زبان با پشتو و برخی زبانهای دیگر آمیخته شده، و در ایران هم این زبان راه خودش را رفته است. در نتیجه اینها سه گونه هستند از یک زبان، و الآن مثلاً وقتی در یک محفل رسمی یا دانشگاهی، یک ایرانی و یک افغانی و یک تاجیک با هم برخورد می‌کنند، به راحتی می‌توانند با هم حرف بزنند و ارتباط برقرار بکنند.

طیب‌زاده: استاد، بنده در حین خدمت سربازی بارها به سربازانی برخورد کرده‌ام که فارسی نمی‌دانسته‌اند. این نشان می‌دهد که زبان فارسی حتی در خود ایران نتوانسته است وارد قلمرو زبانی این افراد بشود، و اینها حتی در سن ۱۸ سالگی هم مثلاً با فارسی تماسی نداشته‌اند و آن را یاد نگرفته‌اند ...

طباطبایی: و غالباً هم بی‌سوادند ...

طیب‌زاده: بله بله! کاملاً بی‌سوادند و ضرورتی هم برای یادگیری فارسی احساس نکرده‌اند. من فکر می‌کنم برای رواج دادن فارسی در قلمرو زبانی ایرانیانی که به زبانهای دیگری صحبت می‌کنند، و برای رواج فارسی خودمان در کشورهای فارسی‌زبان دیگر باید

از طرق متفاوتی استفاده کرد. شما چه نظری در این مورد دارید و چه طرقی را پیشنهاد می‌کنید؟

دکتر صادقی: البته پاسخ به این سؤال در تخصص من نیست! من هم هیچ پیشنهادی در این مورد ندارم. افرادی که در وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم و فناوری کار می‌کنند باید به فکر این مسئله باشند. حتی دانشگاهها نیز ضرورتاً به این مسائل نمی‌پردازند، این بیشتر کار آموزش و پرورش است. اینها باید به هر حال راههایی را انتخاب بکنند تا زبان فارسی را در داخل ایران تقویت بکنند. زبان فارسی در خارج از ایران، منظور در مناطق فارسی‌زبان افغانستان و تاجیکستان، اگر نفوذ فرهنگی داشته باشد، خواه‌ناخواه جای خودش را باز می‌کند.

اسلامی: آقای دکتر معنای دقیق فناوری که الآن هم در فرمایشتان به کار بردید چیست؟ این را باید به صورت سرهم نوشت؟

دکتر صادقی: بله! این را به صورت سرهم (فناوری) می‌نویسند. این کلمه مرکب است از «فن» و «-آوری»، و توجه شود که «-آور» صورتی است از «-ور». مثلاً «دلاور» یعنی «دَلُور»، یعنی کسی که دارای دل است. «-آور» از فعل «آوردن» نیست ...

طباطبایی: مثل «دانشور» ...

دکتر صادقی: بله! «-آور» صورتی است از پسوند «-ور»، و «-ور» هم پسوند اتّصاف و دارندگی است! «دانشور» یعنی کسی که دانش دارد، «دلاور» هم یعنی کسی که دل یا شجاعت دارد.

اسلامی: پس به همین علت آن را سرهم می‌نویسند؟

دکتر صادقی: بله! به همین علت تأکید داریم این کلمه حتماً سرهم نوشته بشود که فکر نکنند از فعل «آوردن» گرفته شده است. مانند «دلاور»، «فناور» را هم باید سرهم نوشت.

طباطبایی: استاد، فکر می‌کنم در سال ۱۳۷۱ در کنفرانس زبان‌شناسی بود که شما فرمودید یکی از عیوب فرهنگستان قبلی، یعنی فرهنگستان دوم، این بوده است که تعداد ادبا در آن

غالب بوده‌اند، و راه صحیح برای فرهنگستان این است که تعداد ادبا و زبان‌شناسان در آن دست کم مساوی باشد. اما ظاهراً در این فرهنگستان هم همان وضعیت سابق حاکم است و اگر اشتباه نکنم در ترکیب فرهنگستان فعلی فقط شما زبان‌شناس هستید؟

دکتر صادقی: البته در فرهنگستان فعلی افراد دیگری هم هستند که با زبان‌شناسی آشنایی کافی دارند: آقای نجفی، آقای احمد سمیعی. این آقایان هم عضو فرهنگستان هستند هم زبان‌شناسی خوانده‌اند. آقای دکتر سرکاراتی هم زبانهای باستانی خوانده‌اند، پس ایشان را هم باید از مقولهٔ زبان‌شناسان به حساب بیاوریم، حالا شاید نه به مفهوم دقیق کلمه، اما به هر حال ایشان از مقولهٔ ادبا هم نیستند. اما بقیه یا ادیب هستند، یا استاد فلسفه. مثلاً خود دکتر حداد که استاد فلسفه است، دکتر پورجواد که استاد عرفان است، دکتر خوانساری که استاد منطق است، دکتر رواقی و آقای خرمشاهی و دکتر محقق که استاد ادبیات هستند، آقای دکتر حبیبی که حقوق و جامعه‌شناسی خوانده‌اند، آقای اسماعیل سعادت که مترجم و ادیب هستند، آقای دکتر حدیدی که استاد زبان و ادبیات فرانسه هستند، آقای دکتر فرزام و آقای آیتی که ادیب هستند. ترکیب اعضای فرهنگستان به این صورت است. آقای دکتر مهندس معصومی همدانی هم هست که الآن در خارج و مشغول گرفتن دکترایشان هستند. ایشان هم بیشتر به لحاظ ادیب بودنشان عضو فرهنگستان هستند.

طباطبایی: غلبهٔ ادبا بر زبان‌شناسان در فرهنگستان یقیناً تأثیراتی دارد. این تأثیرات چه می‌تواند باشد؟ دیگر اینکه آیا به نظر شما بین فرهنگستان اول و فرهنگستان فعلی از نظر رویکرد به زبان تفاوتی وجود دارد؟

دکتر صادقی: در حقیقت بین فرهنگستان اول و فرهنگستان امروز مشابهت‌های بسیاری وجود دارد. فرهنگستان اول سعی می‌کرد از واژه‌های شفاف و روشن استفاده کند به گونه‌ای که مردم آنها را به راحتی بفهمند. همچنین می‌کوشید از واژه‌های غریب و مهجور و باستانی احتراز کند. فرهنگستان فعلی هم که فرهنگستان سوم است همان راه را رفته است. یعنی آنچه در درجهٔ اول برای آن اهمیت دارد شفافیت است و نزدیکی واژه‌های ساخته شده با زبان امروز مردم. از قرض کردن واژه‌هایی که از زبان پهلوی یا گویشهای محلی باشد به شدت پرهیز می‌کند چون می‌داند که مردم در مقابل آنها مقاومت نشان می‌دهند.

طباطبایی: در مورد سؤال اول بنده هم لطفاً بفرمایید ... اینکه غلبه ادبا در فرهنگستان چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟

دکتر صادقی: در حقیقت امروز وضع فرهنگستان از این حیث بسیار خوب است! ادبا و زبان‌شناسان در مورد اصول اختلافی با هم ندارند. زبان‌شناسان با دید تخصصی به زبان نگاه می‌کنند اما بعضی اعضای ادیب فرهنگستان هم در جلسات واژه‌گزینی پیشنهادهای جالبی می‌کنند.

طیب‌زاده: به هر حال زبان‌شناسی علم بررسی زبان است و خوشبختانه در جامعه فعلی ما دست کم مفاهیم اولیه این علم برای آقایان ادبا هم جا افتاده است. آنها هم با مفاهیم زبان‌شناسی تا حدودی آشنا هستند.

دکتر صادقی: بله همین طور است!

اسلامی: آیا می‌توان بعضی ریشه‌های قدیمی، مثلاً ریشه‌های فارسی میانه را زنده کرد؟ آیا این کار اصلاً صحیح است؟ فارسی میانه نسبت به فارسی امروز زبان جداگانه‌ای است. آیا می‌توان با ریشه‌ای که به فارسی میانه تعلق دارد برای فارسی امروز واژه‌سازی کرد؟ دیگر اینکه کلمات مرکب در زبان فارسی از الگوهای واژه‌سازی بسیار فعالی برخوردار هستند. آیا در انتخاب یا وضع واژه‌های نو در فرهنگستان به این طبیعت زبان فارسی هم توجه می‌شود؟

دکتر صادقی: تمام لغاتی که در فرهنگستان وضع می‌کنیم، در مقابل لغات فرنگی است. فرهنگستان سعی می‌کند برای لغات مثلاً انگلیسی یا فرانسوی که وارد زبان فارسی شده است معادلی فارسی وضع کند. لغات فرنگی یا در زبان فارسی جا افتاده‌اند یا در حال جا افتادن هستند؛ و فرهنگستان باید با ایزاری به مقابله با لغات فرنگی برخیزد که این ابزار توانایی از میدان به در کردن لغات فرنگی را داشته باشد. اگر لفظ فارسی از ریشه‌ای قدیمی ساخته شده باشد، به حدی که نامفهوم باشد و شفاف نباشد، توانایی شرکت در این مبارزه را نخواهد داشت. در نتیجه فرهنگستان سعی می‌کند که همواره از الفاظ شفاف‌تر و کوتاه‌تر استفاده کند. همین طور سعی می‌کند از الفاظی استفاده کند که تنافراًویی کمتری داشته باشد. چنین الفاظی می‌توانند با کلمات خارجی مقابله کنند و آنها را بیرون کنند. اگر این

الفاظ شرایط لازم را نداشته باشند نمی توانند در این مبارزه پیروز شوند. اگر به یک استاد فیزیک یا مخبرات که الفاظ خارجی را به کار می برد، لفظ فارسی نامفهوم و غیر شفاف را پیشنهاد کنند، طبیعی است که آن لفظ را به کار نخواهد برد و از همان لفظ انگلیسی استفاده خواهد کرد. به همین دلیل در فرهنگستان می کوشند لفظی را در مقابل کلمه فرنگی پیشنهاد کنند که مورد قبول اساتید و اهل فن قرار بگیرد تا دانشجویان هم آن را بفهمند و از آن استفاده کنند. اصولاً وضع کردن لغت از ریشه های قدیمی به نظر من شیوه مطلوبی نیست!

طباطبایی: استاد من متوجه گرایی در فرهنگستان شده ام که به نظرم اصلاً صحیح نیست، و آن اینکه فرهنگستان می کوشد برای لغات دخیل کوتاهی که در زبان فارسی جا افتاده اند معادل بدهد؛ مثلاً برای «موزه». به نظر من سعی در بیرون راندن این قبیل لغات از زبان فارسی صحیح نیست. مثلاً در مقابل «موزه» گذاشته اند «گنجینه». حال آنکه «گنجینه» خود معنای دیگری دارد. این شیوه در عین حال باعث ایجاد چند معنایی و ابهام در زبان می شود. نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: اتفاقاً خوب شد این بحث را مطرح کردید چون دلم می خواهد نظرم را در این مورد بگویم. وقتی فرهنگستانی لغاتی را وضع و آنها را اعلام می کند، مردم نمی دانند چه کسانی با این لغات موافق بوده اند و چه کسانی موافق نبوده اند! البته گاهی اوقات در جلسات ثبت می شود که چه کسی رأی مخالف داده است، اما فقط گاهی اوقات، نه همیشه! من شخصاً همواره معتقد بوده ام که با کلیات فرنگی جا افتاده، که همه آن را می فهمند و به کار می برند نباید مقابله کرد. به نظر من باید این گونه لغات را به حال خود رها کنیم. البته در مواردی هم به بعضی از معادلهای فارسی رأی مثبت داده ام اما در مجموع نظرم و اعتقادم این بوده است که نباید کاری به کار الفاظ جا افتاده داشته باشیم! من نظر شما را کاملاً تأیید می کنم.

شجاعی: ببخشید استاد، در ادامه سؤال آقای طباطبایی می خواستم نکته ای را عرض کنم. الآن در فرهنگستان ادبا دست کم از نظر کمی بر زبان شناسان تفوق دارند. آیا به نظر شما این وضعیت مطلوب است؟ اگر آری، چرا؟ و اگر نه، زبان شناسان چه باید بکنند تا در این حوزه سهم بیشتری داشته باشند؟

دکتر صادقی: فرهنگستان امروزه برای واژه‌گزینی سیاستی را انتخاب کرده است که مورد پذیرش همه هست. یعنی خوشبختانه از این نظر بین ادبا و زبان‌شناسان فرهنگستان اختلافی وجود ندارد. به اصطلاح قانون اساسی واژه‌سازی در فرهنگستان مورد توافق همه بوده است. مثلاً شفافیت واژه و استفاده از ریشه‌های زنده فارسی امروز و امثالهم از جمله این اصول اولیه واژه‌سازی در فرهنگستان است که مورد قبول همه است. بنابراین غلبه کمی ادبا بر زبان‌شناسان در فرهنگستان تأثیری در کار فرهنگستان ندارد، زیرا همه در امر واژه‌سازی متفق‌القول هستند و شیوه‌ها را پذیرفته‌اند. به علاوه واژه‌هایی که براساس این اصول ساخته می‌شود سپس به رأی گذاشته می‌شود، و آنها که رأی قاطع می‌آورند عموماً شفاف و مناسب هستند. بد نیست در اینجا نکته‌ای را هم در مورد رئیس فرهنگستان بگویم تا حق مطلب واقعاً آدا بشود. دکتر حداد از نظر واژه‌سازی شخصیت بسیار معتدلی است. در انتخاب واژه‌ها صاحب بصیرت است و به هیچ‌وجه تعصب هم ندارد. یکی از خوشبختیهای فرهنگستان فعلی هم همین است که رئیس آن از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است. به هر حال مدیر گروه واژه‌گزینی و اداره‌کننده جلسات عمومی فرهنگستان ایشان است و ایشان است که پیشنهادات را می‌گیرد و آنها را به رأی می‌گذارد و تا حدی هم نظر ایشان تعیین‌کننده است. خوشبختانه ایشان هم تیزهوش است و هم شم خوبی در زبان فارسی دارد. با اینکه ادیب نیست، عیوب لغات پیشنهادی را به خوبی درمی‌یابد و عیبهای آنها را می‌گوید و از نظرات دیگران بخوبی بهره‌برداری می‌کند. از طرف دیگر شم واژه‌سازی ایشان هم بسیار قوی است و این باعث می‌شود که روحیه تعادلی در فرهنگستان برقرار بشود.

شجاعی: پس استاد، این که خیلی‌ها به طعنه و کنایه می‌گویند فرهنگستان تنها یک سازمان واژه‌گزینی است، ظاهراً چندان هم بی‌ربط نیست! آیا فرهنگستان هیچ فعالیت دیگری ندارد؛ مثلاً در زمینه دستورنویسی، فرهنگ‌نویسی و از همه مهمتر برنامه‌ریزی زبانی برای یک کشور چند زبانه مانند کشور ما؟ در این موارد دیگر نمی‌توان به ادبا تکیه کرد.

دکتر صادقی: وقتی صحبت از برنامه‌ریزی زبانی به میان می‌آید، بیشتر پای کشورهایی در میان است که در آنجا هنوز زبانی رسمی جا نیفتاده است و زبان معیار

وجود ندارد و مردم به گویشهای گوناگون سخن می‌گویند. در این موارد یکی از گویشها را انتخاب می‌کنند و پس از اینکه آن را پرورده کردند، آن را ارتقا می‌دهند به یک زبان رسمی و ملی. ما در کشورمان با چنین مسئله‌ای روبه‌رو نیستیم! لااقل فارسی دری ما تاریخی ۱۲۰۰ ساله دارد، و با در نظر گرفتن پیشینه آن در زمانهای قبل از اسلام می‌بینیم که سابقه تاریخی این زبان به ۲۵۰۰ سال می‌رسد، و این زبان در این کشور جا افتاده است، ضمن اینکه بسیار هم محکم است. این زبان را لازم است که در قسمت واژگان تقویت کنیم، و اگر فرهنگستان فعالیت خودش را در قسمت واژه‌سازی متمرکز کرده است به این دلیل است که این زبان در حال حاضر در بخش واژگان نیاز به تقویت دارد. البته فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی بخشهای دیگری هم دارد: بخش دستور که البته چندان قوی نیست، بخش فرهنگ‌نویسی که قرار است فرهنگی هم در آنجا تألیف بشود. مدیر این بخش خود من هستم و همان طور که قبلاً هم گفتم مدتها منتظر بودیم که این فرهنگ را به صورت رایانه‌ای تهیه کنیم، ولی این تلاشها به دلیل اشکالاتی که در بخش اداری فرهنگستان وجود داشت به شکست انجامید. فعلاً قصد داریم تهیه این فرهنگ را به صورت دستی آغاز کنیم. می‌خواهیم متون را از قدیم‌ترین ایام فیش کنیم. بخشی از فرهنگستان هم به گویش‌شناسی اختصاص دارد، و بخشی هم به زبانهای باستانی. بخشی هم در زمینه متون و انتشارات داریم. اینها بخشهایی است که در فرهنگستان وجود دارد، ولی اصولاً کار فرهنگستان در شرایط فعلی ایران، کار واژه‌گزینی است! بیشترین و مهمترین فعالیت فرهنگستان روی واژه‌گزینی متمرکز است.

طباطبایی: استاد، در زمان کار فرهنگستان اول غالب روشنفکران با آن مخالف بودند و در مقابل واژه‌هایی که آن فرهنگستان می‌ساخت موضع می‌گرفتند. مثلاً صادق هدایت در کتاب سگ و لگد واژه‌های فرهنگستان را مسخره کرده است. او حتی حاضر نبود از کلمه شفاف «باستان‌شناسی» استفاده کند، و در مقابل از کلمه «آرکئولوژی» استفاده می‌کرد. امروزه هم این حالت، البته نه به شدت آن زمان، اما تا حدی وجود دارد. مثلاً در مطبوعاتی که می‌توانند واژه‌های فرهنگستان را به کار نبرند، غالباً از ساخته‌های فرهنگستان استفاده نمی‌شود. چه باید کرد تا بتوانیم روشنفکران را با کلماتی که فرهنگستان می‌سازد آشتی بدهیم؟

دکتر صادقی: اصولاً در مقابل هرچیز نو و تازه‌ای مقاومت می‌شود، مخصوصاً در مقابل عادات زبانی. یعنی وقتی گویندگان یک زبان به بعضی واژه‌ها عادت کردند، در مقابل این خواهش که به جای آن واژه‌ها از واژه‌های دیگری استفاده کنند طبعاً مقاومت می‌کنند. در نتیجه این واژه‌ها در ابتدا جا باز نمی‌کنند، ولی اگر این واژه‌ها به تدریج در رسانه‌ها، در رادیو تلویزیون و مطبوعات به کار بروند، و در عین حال اگر خودشان هم بخت پذیرفته شدن را داشته باشند، یعنی اگر به درستی وضع شده باشند، کسانی هم که مقاومت می‌کنند خود به خود آنها را به کار می‌برند. مقاومت به علت ناآشنا بودن آن لغات است!

شجاعی: من فکر می‌کنم که اطلاع‌رسانی فرهنگی در این مورد قدری ضعیف است! مثلاً بارها دانشجویان ما در دانشگاه واژه‌هایی را که مردم از روی شوخی و مزاح به تقلید از فرهنگستان ساخته‌اند، عنوان می‌کنند و می‌پرسند که چرا فرهنگستان چنین معادلهایی ساخته است! مثلاً می‌پرسند چرا فرهنگستان می‌گوید: «پیتزا» بگویید «کش‌لقمه» یا «ماساز» بگویید «مالانه»! در این موارد من باید توضیح بدهم که فرهنگستان تا حالا فقط یک جزوه با ۲۲۰ معادل برای الفاظ فرنگی چاپ کرده است و بس! یعنی اول باید به آنها ثابت بکنم چه چیزهایی ساخته فرهنگستان هست و چه چیزهایی نیست، بعد درباره ساخته‌های فرهنگستان با آنها صحبت بکنم! فکر می‌کنم اطلاع‌رسانی فرهنگی در این مورد بسیار ضعیف بوده است.

دکتر صادقی: فرهنگستان تمام سعی خودش را به کار برده است. اولاً این واژه‌ها را در بعضی از روزنامه‌های کثیرالانتشار، مثل روزنامه اطلاعات منتشر می‌کند و ثانیاً فرهنگستان خبرنامه‌ای دارد که در چند هزار نسخه چاپ می‌شود و آن را به صورت مجانی توزیع می‌کند. این خبرنامه به دانشکده‌های گوناگون فرستاده می‌شود تا به دست استادان برسد. فرهنگستان هیچ دریغی از این کارها نمی‌کند و راه دیگری هم جز این ندارد! فرهنگستان نمی‌تواند به تمام روزنامه‌ها پول بدهد تا این واژه‌ها را چاپ کنند، اما لااقل آنها را در یکی از روزنامه‌های خنثی، یعنی اطلاعات، چاپ می‌کند. البته این واژه‌ها در رادیو و تلویزیون هم باید اعلام بشود که نشده است. شاید اگر این واژه‌ها را از طریق رادیو و تلویزیون هم به اطلاع مردم برسانند، نتیجه بهتری عاید شود.

شجاعی: برنامه‌های تلویزیونی همچون «فارسی را پاس بداریم» مدتی خیلی رواج پیدا کرده بود و نتیجه خوبی هم داشت. من تصور می‌کنم تلویزیون خیلی از این جهت راه‌گشا باشد.

دکتر صادقی: بله. شاید این کوتاهی از فرهنگستان بوده که تا حالا برای معرفی واژه‌ها از طریق رادیو و تلویزیون هیچ اقدامی نکرده است.

طیب‌زاده: یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگستان اول این بود که واژه‌های ساخته شده در آنجا از نظر سیاسی کاملاً مورد حمایت حکومت بود. و یکی از مهمترین علل جا افتادن واژه‌های این فرهنگستان و اصولاً موفقیت آن، علاوه بر اهل فن بودن اعضای آن، این بود که شدیداً از طرف دولت حمایت می‌شد. شاید واژه‌هایی چون «هواپیما» و «دانشگاه» و «باستان‌شناسی» که توسط فرهنگستان اول ساخته شده بود، در ابتدا همان قدر نامأنوس یا حتی خنده‌دار بود که امروزه واژه‌هایی چون «یارانه» و «رایانه» و «یخ‌سره» و امثال آن. یعنی شاید در آن روزگار هم تا مدت‌ها خیلی‌ها ترجیح می‌دادند از واژه‌های قدیمی مانند «طیاره» و «اونیورسیتیه» و «آرکتولوژی» استفاده کنند. به هر حال به علت پشتوانه قوی سیاسی و نیز شفاف بودن معادله‌ها، بسیاری از الفاظ وضع شده فرهنگستان اول جا افتاد. آیا فرهنگستان حاضر هم از آن پشتوانه سیاسی برخوردار است؟

دکتر صادقی: الآن فرهنگستان آن پشتوانه‌ای را که فرهنگستان اول در زمان رضا شاه داشت، ندارد. چون آن موقع فرهنگستان واژه‌هایی را که می‌ساخت به دولت اعلام می‌کرد و دولت با قدرت و زور این واژه‌ها را به تمام ادارات ابلاغ می‌کرد و می‌گفت که از امروز موظف هستید این واژه‌ها را به کار ببرید. البته این کار درست نبود منتهی حکومت دیکتاتوری به آن دست می‌زد. اصولاً در مورد واژه‌های جدید نباید مردم را وادار کرد که آنها را به کار ببرند. شاید این واژه‌ها مورد علاقه و قبول مردم نباشد و فقط مورد پسند و سلیقه عده خاصی باشد، هرچند که آن عده خاص از برگزیدگان باشند! من فکر می‌کنم راه صحیح همین باشد که این واژه‌ها اعلام بشود و مردم و دانشمندان آنها را از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات دریافت کنند و آنها را که می‌پسندند به کار ببرند. به نظر من این تنها راه برای انتشار واژه‌های ساخته شده فرهنگستان است.

اسلامی: اگر اجازه بدهید موضوع بحث را عوض کنیم. در جلسه اول این گفتگو کمی

دربارهٔ واو مجهول در نظام آوایی فارسی بحث شد. شما فرمودید آنچه در فارسی واو مجهول به نظر می‌رسد در واقع واجگونه‌ای از /ow/ است. سؤال بنده این است که شما برای کلماتی مانند «قوم» و «دور» چه زیرساختی پیشنهاد می‌کنید؟ بعضی‌ها معتقدند که زیرساخت آوایی /qowm/ در واقع /qovm/ است که بر اثر حذف صامت /v/ و کشش مصوت /o/ روساخت آوایی /qowm/ پدید می‌آید. به نظر شما زیرساخت کلماتی که امروزه در حالت منفرد، یعنی بدون ترکیب شدن با یک وند، با واو مجهول تلفظ می‌شوند چه هست؟

دکتر صادقی: من تصور نمی‌کنم که زیرساخت /qowm/ به صورت /qovm/ بوده باشد. دلیلی برای پذیرفتن چنین نظر و پیشنهادی وجود ندارد و بعید است که چنین چیزی باشد. زیرساخت این کلمه به نظر من همان مصوت مرکب /ow/ است که در روساخت، یعنی تظاهر آوایی آن هم مشاهده می‌شود.

اسلامی: پس ما در نظام آوایی زبان فارسی یک واکه مرکب هم داریم؟

دکتر صادقی: بله!

شجاعی: یعنی این واکه مرکب یک واج است؟

دکتر صادقی: بله این واکه مرکب، یعنی /ow/، یک واج است که در مقابل آن مصوت مرکب /ey/ نداریم. /ey/ در واقع مرکب است از مصوت /e/ و صامت /y/، ولی /ow/ خودش یک واج است. /ow/ یک مصوت مرکب است که از /o/ و /w/ تشکیل شده است و به اصطلاح یک واج سایشی لبی و نرم‌کامی است.

طباطبایی: استاد در فارسی معیار هیچ کلمه‌ای وجود دارد که تمایز بین /ow/ و واج دیگر در آن منجر به تمایز معنایی شود؟

دکتر صادقی: در فارسی معیار جفت‌های کمینه در این مورد کم است. یک مثال شاید /dowr/ باشد و /dor/، یا مثلاً /šowr/ و /šor/ در «شُرُشُر»، یا /dow/ و /do/ که اولی فعل امر «دویدن» و دومی عدد «دو».

طیب‌زاده: یا /qowm/ و /qom/.

دکتر صادقی: بله بله. /qowm/ و /qom/ هم مثال دیگری است.

اسلامی: آیا این توصیف به قیمت سنگین تر شدن بار زبان فارسی تمام نمی‌شود؟ یعنی اگر ما بگوییم /qowm/ در واقع /qovm/ بوده توصیف ساده‌ای به دست داده‌ایم، اما اگر /ow/ را به عنوان یک مصوت مرکب بپذیریم، نظام آوایی را پیچیده کرده‌ایم. آیا این توصیف اقتصادی است؟

دکتر صادقی: اگر هم بگوییم /qowm/ از /qovm/ گرفته شده باز هم نظام آوایی فارسی را پیچیده کرده‌ایم. ما از نظر واج آوایی در زبان فارسی توالی ov نداریم، پس این توصیف هم به همان اندازه زبان را پیچیده می‌کند. بهتر همان است که صورتی را که عملاً تلفظ می‌شود معیار قرار دهیم و بگوییم که در زیرساخت و روساخت همین مصوت مرکب /ow/ وجود دارد!

شجاعی: چرا در تاجیکی برای نوشتن این کلمه از حرف «و» استفاده کرده‌اند، یعنی آنها می‌نویسند qavm، یا davlat؟

دکتر صادقی: برای اینکه در خط روسی w وجود ندارد! در خط روسی صامتی معادل w در انگلیسی، یعنی سایش دولبی نرم‌کامی، وجود ندارد.

طیب‌زاده: یکی از بحث‌های مهم کتاب تکوین زبان فارسی اثر جناب‌عالی، به تحول مصوت‌ها در زبان فارسی مربوط می‌شود. طبق این بحث تمایز کمی بین مصوت‌های بلند و کوتاه کم‌کم از قرن ۱۰ به بعد جای خود را به تمایز کیفی داد. یعنی کشش به عنوان عامل تمایز دهنده مصوت‌ها از بین رفت و جای خود را به تمایز دیگری داد. بنده براساس همین بحث در مقاله «تحول مصوت‌ها و تأثیر آن بر وزن شعر فارسی» (مجله زبان‌شناسی، سال ۱۳، شماره ۱ و ۲) استدلال کردم که تحول مصوت‌ها خواه‌ناخواه بر قرائت صحیح وزن عروضی در زمان ما تأثیر گذاشته است. به نظر شما می‌توان از چنین تأثیری سخن گفت؟ و اگر این طور باشد، چگونه می‌توانیم شعر عروضی را حفظ کنیم و از نابودی آن جلوگیری کنیم؟

دکتر صادقی: اصولاً وزن شعر ما مبتنی است بر کمیت، یعنی بر تقابل هجاهای کوتاه و بلند. و این تمایز هم تا حدی مبتنی است بر تمایز مصوت کوتاه در مقابل مصوت بلند. بنابراین، این نظام زمانی به وجود آمده که دستگاه مصوت‌های زبان فارسی مبتنی بر کمیت بوده است، و تا به امروز هم این نظام حفظ شده است. اما امروز کمیت در فارسی از نظر واج‌شناسی معتبر نیست، یعنی مصوت کوتاه در مقابل مصوت بلند نداریم، اما از نظر فونتیکی ما هنوز هم مصوت کوتاه در مقابل مصوت بلند داریم.

مصوت‌هایی که از نظر تاریخی بلند بوده‌اند، یعنی /ā, u, i/، کماکان در بعضی از مواضع کلمات بلند هستند، و مصوت‌هایی که از نظر تاریخی کوتاه بوده‌اند، یعنی /a, o, e/ امروز هم کوتاه هستند و حتی در بسیاری از مواضع در کلمات مبدل به صفر می‌شوند! یعنی مثلاً /motašakker/ که تلفظ رسمی و فصیح این کلمه است و عیناً به همین شکل از عربی گرفته شده است، در گفتار مبدل می‌شود به /motšakker/، یعنی مصوت دومین هجای آن که مصوت کوتاه در هجای باز غیر تکیه‌دار است و بسیار ضعیف می‌باشد به قدری ضعیف می‌شود که به صفر می‌رسد. پس این وضع کوتاه و بلند امروز هم در شعر معتبر است و در فارسی از نظر واج‌شناسی معتبر نیست اما از نظر فونتیکی عملاً هست.

طیب‌زاده: عرض شود تحقیقات آزمایشگاهی بسیاری صورت گرفته که نشان می‌دهد کوتاهی و بلندی مصوت‌ها از نظر فونتیکی یا آوایی در فارسی گفتار فقط در بعضی از مواضع معتبر باقی مانده است. طبق تحقیقات محمدوا و راستارگویا از میان چهار هجای تکیه بر بسته، تکیه بر باز، بی‌تکیه بسته و بی‌تکیه باز، تفاوت امتداد میان مصوت‌های بلند و کوتاه فقط در هجای بی‌تکیه باز مشهود است. به همین اعتبار هم راستارگویا مصوت‌های فارسی را به دو گروه پایا (stable) و ناپایا (unstable) تقسیم کرده است. اما چنان که می‌دانیم در شعر عروضی امتداد مصوت‌ها یا هجاهای بلند در تمام مواضع، طبعاً به استثناء موارد مربوط به اختیارات شاعری، باید دوبرابر امتداد مصوت‌های کوتاه باشد. منظور اینکه این فرمایش شما که کوتاهی و بلندی از نظر فونتیکی در گفتار باقی مانده است فقط تا حدی صحیح است و به هیچ وجه مشابهتی با وضع کوتاه و بلندی مصوت‌ها در شعر عروضی ندارد. به عبارت دیگر تمایز بین مصوت‌های کوتاه و بلند در فارسی هم از نظر واج‌شناسی و هم از نظر آوایی از بین رفته است.

دکتر صادقی: به هر حال این تمایز در شعر عروضی حفظ شده است. در گفتار با تأنی هم همین طور است. یعنی در هجای بسته مصوت‌های بلند بلندی خودشان را حفظ کرده‌اند: /bâd/ دارای مصوت بلند است. همان طور که مثلاً مصوت /bâd/ بلندتر از مصوت /â/ در /bar ân/ است. چون /â/ در «برآن» در هجای باز بی‌تکیه است. ولی وقتی فرد درس خوانده‌ای به فارسی رسمی سخن می‌گوید طبعاً زبانش به زبان شعر و ادبی نزدیک می‌شود. کششهایی که آن زبان‌شناسان در آزمایشگاه بررسی کرده‌اند متعلق به گفتار است و در گفتار این تمایز آوایی از میان رفته است.

طیب‌زاده: بله، وضع کشش یا امتداد مصوتها در جفت‌های کوتاه و بلند در گفتار تقریباً از بین رفته است و فقط در فارسی ادیبانه و رسمی شاید بتوان آن را مشاهده کرد ...
اسلامی: پس در این صورت خواندن شعر به وزن عروضی، نیاز به آموزش دارد. یعنی کسی که فقط با ممیزه‌های زیر زنجیری یا نوایی گفتار فارسی آشناست، برای قرائت صحیح شعر عروضی باید آموزش ببیند. در غیر این صورت نمی‌توان شعر عروضی را به وجه صحیح آن قرائت کرد.

دکتر صادقی: مسلماً! یعنی الآن تقریباً هیچ فارسی‌زبانی نمی‌تواند شعر کلاسیک فارسی را صحیح قرائت کند، زیرا آن نظام از بین رفته است، و برای قرائت صحیح شعر عروضی، افراد باید آن نظام را یاد بگیرند.

طیب‌زاده: وقتی می‌فرمایید «هیچ ایرانی»، احتمالاً منظورتان عوام است، نه اینکه واقعاً هیچ کس در ایران ...

دکتر صادقی: نخیر! حتی دانشجویان ما هم وقتی می‌خواهند شعر بخوانند باید اصول قرائت عروضی را بدانند. اگر آن را یاد نگرفته باشند شعر را غلط می‌خوانند! گویندگان رادیو و تلویزیون شعر را غلط می‌خوانند — آنها وزن شعر را تشخیص نمی‌دهند، آنجایی را که باید کوتاه کنند یا آنجایی را که باید کشیده بخوانند تشخیص نمی‌دهند و هجاهای بلند و کوتاه را غلط می‌خوانند. مسئله دیگر این است که در قدیم هم باید خواندن شعر را آموزش می‌دادند. این طور نبود که هر ایرانی به صرف اینکه در نظام زبانی اش مصوت‌های کوتاه و بلند وجود داشته می‌توانسته شعر را درست قرائت کند.

طیب‌زاده: قدیم در اینجا یعنی حدوداً چه زمانی؟

دکتر صادقی: ۷۰۰ سال پیش! زیرا ما در شعر امکاناتی داریم که آنها را اختیارات شاعری می‌نامند. مثلاً همزه آغازین را بسته به نیاز وزن می‌توان حذف کرد یا حفظ کرد. یا کسرۀ اضافه را بسته به ضرورت وزن می‌توان بعضی جاها به صورت بلند یا کشیده خواند و بعضی جاها کوتاه. همین طور واو عطف هم بسته به وزن می‌تواند بلند باشد یا کوتاه. در آن روزگار هم مردم عادی این نکات را تشخیص نمی‌دادند و باید این مسائل به آنها آموزش داده می‌شد. مثلاً باید به آنها می‌گفتند که مصوت

/o/ را کجا کشیده بخوانند و کجا کوتاه، یا مثلاً /e/ را چه زمانی باید کشیده بخوانند:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
در این مصراع مصوت /e/ در «شب» باید کشیده تلفظ شود، مثل اینکه بگوییم: «شبِ تاریک و ...». یا «بیم موج» را می‌توان به صورت «بیمی موج» خواند، یعنی مصوت /e/ در آنجا هم باید کشیده شود. این نکات را آن موقع هم باید یاد می‌دادند، والا مردم عادی در آن زمان هم نمی‌توانستند شعر را درست بخوانند.

طیب‌زاده: ولی احتمالاً تفاوتش به شدت زمان حال نبوده، یعنی مقدار آموزشی که آن زمان می‌دیدند، بسیار کمتر از مقدار آموزش این دوره بوده است؟

دکتر صادقی: مسلماً. الآن که نظام آوایی به کل عوض شده و تحول پیدا کرده، تفاوتها بسیار بیشتر شده است.

طیب‌زاده: یکی از بحثهای جالب مربوط به تحول زبان همین موضوع اختیارات شاعری و ضرورت‌های وزنی است. طبق این بحث یکی از علل عمده یا شاید تنها علت به وجود آمدن اختیارات شاعری، تحولاتی است که از حیث تاریخی در ساخت آوایی زبان رخ می‌دهد. ممکن است کمی این بحث را در مورد فارسی بشکافید؟
طباطبایی: یعنی اینکه زبان شعر محافظه‌کارتر است.

دکتر صادقی: همین طور است. مثلاً اینکه ماکسره اضافه را در بعضی مواضع در شعر بلند می‌خوانیم یک علت تاریخی دارد. این کسره از نظر تاریخی بلند بوده است، یعنی در زبان پهلوی تلفظ آن /ī/ بوده است و بعدها که کسره تحول پیدا کرده به مصوت کوتاه /e/ (در قدیم: i کوتاه)، عده‌ای به قیاس زبان قدیم هنوز آن را کشیده تلفظ می‌کرده‌اند و در وزن شعر هم هرکجا نیاز بوده آن را به صورت کشیده یا کوتاه به کار برده‌اند. واو عطف هم همین طور بوده است. واو عطف به صورت /ud/ بوده است که هجایی بلند می‌باشد. چه بسا با حذف /d/ از این هجا در دوره‌ای نوعی کشش جبرانی پدید آمده و /ud/ به صورت /u/ درآمده است و همین هم مورد استفاده شعرا قرار گرفته است.

طیب‌زاده: خوب حالا به دنبال این بحث مسئله شعر عامیانه مطرح می‌شود. این شعر را

عوام بدون هیچ گونه آموزش مدرسی، به طور صحیح قرائت می‌کنند. آیا این شعر عروضی است؟ نظراتان در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: البته این مسئله ربطی به تخصص بنده ندارد، ولی تا آنجا که معلوماًتم اجازه می‌دهد می‌توانم اظهار نظر کنم. شعر عامیانه فارسی مسلماً عروضی نبوده است. یعنی فلهویات عروضی نبوده و شمس قیس هم در المعجم آورده که وزن اینها با وزن عروضی شعر رسمی مطابق نیست. ولی گفته است که شعرای عراق تشخیص نمی‌دهند که مثلاً فلان بیت یک هجا کم دارد. علت این مسئله غیرعروضی بودن آن اشعار بوده است. حالا هم وقتی عوام شعر می‌گویند از قواعد خاصی پیروی می‌کنند که این قواعد با قواعد عروض رسمی تطبیق نمی‌کند. چه بسا با تکیه و کشش، کمبود وزن در بعضی مواضع در شعر عامیانه جبران می‌شود.

طباطبایی: اگر اجازه بفرمایید می‌خواهم بحث جدیدی را شروع کنم. وضعیت کلمات عربی که به صورت خانواده‌ای وارد زبان فارسی شده‌اند به چه صورت است، مثلاً خانواده «کتاب و مکتوب و کتابت و مکاتبه»؟ توصیف اینها از نظر ساختاری چگونه است؟ یعنی در شم یک فارسی زبان عامی هیچ ارتباطی بین این کلمات وجود دارد؟

دکتر صادقی: من فکر می‌کنم که اگر هم ارتباطی وجود داشته باشد، بسیار ضعیف است. یعنی در شم زبانی مردم عادی بین «کتاب» و «کاتب» و «مکاتبه» و «مکتوب» و امثالهم نوعی ارتباط وجود دارد که بسیار ضعیف است. فرض کنید چنین فردی از روی الگوهای زبان فارسی می‌تواند تشخیص دهد که بین «گفتن» و «گوینده» ارتباطی وجود دارد. «گوینده» یعنی کسی که می‌گوید، «گفته» یعنی چیزی که گفته شده. ولی او با چنین وضوحی متوجه ارتباط بین «کاتب» و «مکتوب» و «مکاتبه» نمی‌شود.

طیب‌زاده: پس ساخت صرفی عربی وارد فارسی نشده است؟

دکتر صادقی: نخیر! این ساخت وارد فارسی نشده است. از بعضی کلمات چندتا مشتق به فارسی راه یافته و از بعضی کلمات یکی یا دوتا. یک فارسی زبان معمولی، یعنی کسی که سواد معمولی دارد، برای پیدا کردن کلمات هم‌خانواده در فارسی در مورد این کلمات عربی همواره با شک و تردید قضاوت می‌کند. اگر کمی باهوش تر

باشد می‌گوید مثلاً «کتاب» و «کتابت» هر دو به نوشتن مربوط می‌شوند.

طیب‌زاده: مثلاً ما «کفاش» را از «کفش» گرفته‌ایم، حال اینکه «کفاش» به این مفهوم مطلقاً در عربی نیست. این نشان می‌دهد که ما به قیاس ساختهای صرفی عربی این کلمه را خودمان ساخته‌ایم! اما امروزه دیگر از این گونه کلمات در فارسی نمی‌سازیم. این هم نشان می‌دهد که این الگوها وارد فارسی نشده و اگر هم شده دیگر زایا نیست.

دکتر صادقی: بله. در گذشته این ارتباط بیشتر احساس می‌شده است. آن هم بیشتر ادبا بودند که به این روابط توجه داشتند. مثلاً این وزن صیغهٔ مبالغه که در عربی هست وارد فارسی هم شده و فقط اهل سواد و اهل فضل بر این وزن، از کلمات فارسی یا از کلمات عربی دیگری ساخته‌اند که در عربی متداول نبوده است. مثلاً «عکاس»! در عربی «عکاس» نیست، آنها از کلمهٔ «مُصَوِّر» استفاده می‌کنند. ما از کلمه «عکس»، «عکاس» را ساخته‌ایم، از «کفش» هم «کفاش» را ساخته‌ایم. این کلمات را عامه نساخته‌اند. این قاعده روزگاری در فارسی وجود داشته است. یعنی یک سلیقهٔ واژه‌سازی بوده که به این شکل با آن واژه می‌ساخته‌اند. امروز این الگو دیگر جزئی از سلاقی واژه‌سازی زبان فارسی نیست. یعنی امروزه دیگر از کلمات عربی بر وزن اوزان شناخته شدهٔ عربی کلمات جدید ساخته نمی‌شود.

طیب‌زاده: پس خلاصه اینکه این ساختها را به عنوان الگوهای واژه‌سازی نمی‌توانیم وارد بحث صرف فارسی بکنیم.

دکتر صادقی: زبان فارسی امروزه دیگر از این الگوها استفاده نمی‌کند.

شجاعی: یک دانشجو که زبان روسی یاد می‌گرفت، در ترجمهٔ یک جمله روسی به جای اینکه بگوید: «او تمرینهایش را انجام می‌دهد» گفت «او تمارینش را انجام می‌دهد»! به نظر من این ساخت جمع مکسر خیلی فعال است و مانند ساختهای دیگر عربی نمی‌توان آن را ندیده گرفت.

دکتر صادقی: بله. الآن هم به جای «مدخلها» بعضی‌ها می‌گویند «مداخل». در حالی که «مداخل» اصلاً معنای دیگری دارد. «مداخل این فرهنگ»!

شجاعی: بله. مثلاً «دفاتر»، «میادین» و امثال اینها در فارسی فراوان است ... طباطبایی: اگر اجازه بدهید من موضوع بحث را عوض کنم. شما فرمودید که زبان روسی

زبان سختی است. می‌خواستم ببینم که آیا اصلاً می‌شود گفت یک زبانی ذاتاً سخت‌تر از زبان دیگر است؟ رویینز معتقد است که چون همه افراد تا حدود ۵ سالگی زبان مادری خود را فرامی‌گیرند، پس ذاتاً هیچ زبانی دشوارتر از زبان دیگر نیست. نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر صادقی: بله درست است. یعنی ما وقتی می‌گوییم فلان زبان سخت است، آن را با عادات زبانی خودمان می‌سنجیم. این بسته به این امر است که زبانی که یاد می‌گیریم تا چه حد به زبان مادری ما نزدیک یا دور باشد. زبان روسی دارای ۶ حالت صرفی است، و برای ما که در زبانمان حالت صرفی نداریم، یاد گرفتن زبان روسی طبعاً دشوار خواهد بود. ولی کسی که زبان مادری‌اش مثلاً سنسکریت بوده، زبان روسی را چندان مشکل نمی‌یافته است.

طباطبایی: مثل اینکه آقای دکتر میلانیان مقاله‌ای در همین مورد به زبان فرانسه نوشته‌اند. ایشان این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا اصلاً می‌توان گفت زبانی از زبان دیگر دشوارتر است.

دکتر صادقی: مثلاً ما در زبانمان نواخت نداریم، اما در چینی یا ویتنامی نواخت هست. بنابراین برای ما بسیار مشکل خواهد بود که این نواختها را فراگیریم و درست تلفظ کنیم. پس این زبانها برای ما مشکل هستند، اما برای کسانی که در زبانشان نواخت وجود دارد، این زبانها چندان دشوار نخواهد بود. مثلاً ویتنامیها که در زبان خودشان نواخت وجود دارد زبان چینی را از این حیث راحت‌تر از ما یاد می‌گیرند، مخصوصاً اینکه مثلاً تعداد نواختهای چینی کمتر از نواختهای ویتنامی هم هست.

طیب‌زاده: مثلاً روسهایی که می‌خواهند آلمانی یاد بگیرند در یادگیری حالت‌های صرفی نسبت به فارسی‌زبانها دشواری کمتری دارند چون خودشان با مفهوم مقوله حالت کاملاً آشنا هستند. یا اسپانیایی‌زبانها فعل انعکاسی آلمانی را خیلی زودتر و راحت‌تر از ما یاد می‌گیرند، چون عیناً آن را در زبانشان دارند. لاقلاً در ابتدای کار یادگیری زبان آلمانی، درک افعال انعکاسی برای فارسی‌زبانان که هیچ تصویری از آن ندارند بسیار مشکل است. **طباطبایی:** هر زبانی سختیهای خاص خودش را دارد. مثلاً زبان انگلیسی در ابتدا به نظر آسان می‌رسد، به این دلیل که حالت‌های صرفی ندارد. اما همین زبان به ظاهر آسان، در بعضی مواقع بسیار پیچیده می‌شود. مثلاً در انگلیسی قابل شمارش بودن یا نبودن اسمها

مسئله بسیار پیچیده‌ای است. به نظر من خارجیه فقط از طریق رجوع به فرهنگهای انگلیسی می‌توانند این مسئله را متوجه شوند. یعنی اگر در یک جا در زبان انگلیسی سادگی وجود دارد، در جای دیگر دشواری خاصی وجود دارد. اگر در روسی حالتی صرفی زبان را پیچیده کرده، در انگلیسی مسئله تشخیص اسمهای قابل شمارش از اسمهای غیر قابل شمارش کار را مشکل کرده است. یکی دیگر از مشکلات زبان انگلیسی افعال دو قسمی است و اینکه کدام یک از اینها قابل تجزیه هستند و کدام یک نیستند. این را هم فقط از طریق مراجعه به فرهنگ لغت می‌توان یاد گرفت یا متوجه شد.

دکتر صادقی: خوب این هم تا حد زیادی بستگی دارد به عادات زبانی خود ما! ما اسمهای قابل شمارش و غیر قابل شمارش به آن مفهوم که در انگلیسی وجود دارد، نداریم. ما تمام اسمها را می‌شماریم. اما با این حال می‌شود گفت که بعضی از زبانها پیچیده‌تر هستند چون ساخت صرفی یا مورفولوژیکی پیچیده‌تری دارند. فرضاً زبانهای سنسکریت و یونانی دارای دستگاه فعل بسیار پیچیده‌ای هستند، در زبانهای مدرن دستگاههای فعل ساده‌تر شده‌اند. وقتی تنوع در ساخت صرفی یک زبان زیاد باشد و فرمهای مختلف در آن زبان به وجود بیاید، خواه‌ناخواه زبان را پیچیده می‌کند ...

شجاعی: آیا این پیچیدگی در مثلاً صرف، خود به خود به ایجاد نوعی سادگی در بخش دیگری از زبان نمی‌انجامد؟ مثلاً صرف زبان روسی بسیار پیچیده است اما نحو روسی به هیچ وجه به پیچیدگی نحو فارسی نیست! در روسی کلمات نشان‌دار هستند، بنابراین در هرجای جمله که قرار بگیرند نقششان مشخص است. پس روسی صرف پیچیده‌ای دارد اما نحو آن ساده است. یعنی من تصور می‌کنم همان فرمایش اول شما صحیح باشد که ما فقط براساس عادات زبانی خودمان می‌توانیم بگوییم زبانی ساده است یا پیچیده.

طباطبایی: پس می‌توان این نتیجه‌گیری مارتینه را پذیرفت که همه زبانها می‌کوشند بیشترین اطلاعات را با کمترین هزینه یا کوشش بیان کنند. براساس نظریه اطلاعات، یک نظام ارتباطی ایده‌آل نظامی است که حداکثر اطلاعات را با کمترین هزینه انتقال بدهد. زبان هم یک نظام ارتباطی است، و شکل آرمانی آن این است که حداکثر اطلاعات را با کمترین کوشش انتقال بدهد. همه زبانها سعی می‌کنند به این حالت آرمانی برسند و البته هیچ زبانی هم در این حالت آرمانی وجود ندارد. یکی از تکاپوهای درونی زبان این است که در تمام سطوح خود، یعنی صرف و نحو و واج‌شناسی، به آن حالت آرمانی برسد، همین امر نیز منجر به تغییر زبان می‌شود، اما طی این تغییر بخشی از زبان ساده می‌شود و بخشی پیچیده.

دکتر صادقی: این قانون کمترین تلاش، یا قانون کم‌کوشی در نظریه اطلاعات مطرح شده و مارتینه آن را وارد زبان‌شناسی کرده و کوشیده است تحولات تاریخی را نتیجه چنین چیزی بداند. اما این امر به طور قطعی و صددرصد نیست. اگر همه زبانها در این جهت گام برمی‌داشتند باید فرم کلمات همه آنها کوتاه می‌شد ...

طباطبایی: خوب این هم هست که اگر کلمات کوتاه به کار می‌رفت اشتباه هم به وجود می‌آمد! هدف این است که کوشش هم از طرف گوینده کم شود و هم از طرف شنونده. یعنی باید شنونده را هم در نظر گرفت. در این نظریه میزان حشو باید به اندازه‌ای باشد که اختلال یا نوفه را خنثی کند.

دکتر صادقی: بله. این تا حدی است که اشتباه پیش نیاید. یعنی وقتی احتمال اشتباه و بدفهمی پیش بیاید این حالت ایجاد نمی‌شود. از سوی دیگر بعضی کلمات به تدریج و در طی تاریخ کوتاه می‌شوند اما خود زبان اینها را دوباره بزرگتر می‌کند. مثلاً حرف «اندر» در فارسی مبدل می‌شود به «در»، یعنی به یک حرف اضافه تک هجایی و کوتاه. الآن این حرف اضافه از زبان فارسی بیرون رفته. ابتدا یک حرف اضافه بزرگتر، یعنی «در توی» جای آن را گرفت، سپس «در توی» مبدل شده است به «توی»، و این صورت اخیر یک هجا بیشتر از حرف اضافه «در» دارد. پس لزوماً این طور نیست که زبان به گونه‌ای پیش برود که تعداد هجاهای آن کوتاه‌تر بشود. مثلاً حرف اضافه «در» مفهوم را می‌رسانده، اما چه بسا از نظر معناشناسی این حرف اضافه ضعیف شده و زبان آن را با یک کلمه مرکب به اصطلاح چاق‌تر جانشین کرده و به جای آن از «در توی» استفاده کرده. یا مثلاً «به» به معنای «به طرف» است، و زبان فارسی آن را تبدیل کرده است به «به سوی»، «به طرف» یا «به جانب». یعنی حروف مرکب اضافه را برای تصریح و صراحت بیشتر به جای آن نشانده در حالی که این صراحت بیشتر مستلزم صرف انرژی عضلانی بیشتری است. بنابراین نمی‌توان گفت که زبان همیشه در این جهت پیش می‌رود که انرژی عضلانی کمتری صرف بشود.

طباطبایی: نه فقط صرف انرژی عضلانی کمتر، بلکه صرف انرژی ذهنی کمتر هم.

دکتر صادقی: بله، این هم هست! مثال دیگری بزنم در مورد نام شهرها که در تمام زبانها هم ثابت شده است. شهرهایی که نامشان کوتاه می‌شود و تک هجایی

می شود، اغلب با کلمات عامی چون «شهر»، «قصبه» و امثالهم همراه می شود. برای فارسی من یک مثال پیدا کرده ام. مثلاً «ری» نامی تک هجایی است که مبدل شده است به «شهر ری»! در هر حال تحول زبان دلایل متعددی دارد که یکی از آنها می تواند همین کم کوشی باشد.

طباطبایی: می شود گفت که کم کوشی از عوامل درونی زبان است که منجر به تحول آن می شود.

دکتر صادقی: و دلایل ناشناخته دیگر. بعضی از دلایل تحول زبان شناخته شده است. مانند تأثیر زبانهای مجاور، تعامل گویشهای یک زبان با هم دیگر، یادگیری ناقص زبان و غیره. اما دلیل قطعی اینکه چرا زبانها تحول پیدا می کنند، هنوز مشخص نیست. **شجاعی:** این مسئله صرفه جویی در پیوند با بحث فعل مرکب هم می تواند باشد ...

دکتر صادقی: بله. ما دو نوع صرفه جویی داریم، صرفه جویی در محور همنشینی و صرفه جویی در محور جانشینی. زبانهایی که دارای افعال بسیط فراوانی هستند، در محور جانشینی صرفه جویی نکرده اند. سخنوران این زبانها مجبور هستند تعداد زیادی فعل را در حافظه نگاه دارند؛ مثلاً در زبان فرانسه و انگلیسی چنین وضعی وجود دارد. اما زبانهایی هم هستند مانند فارسی که حداکثر ۱۵۰ فعل بسیط رایج دارند، تعداد افعال بسیط فارسی با احتساب افعال غیر رایج به ۳۰۰ تا ۴۰۰ می رسد. در این زبانها، در مقابل تعداد بسیار محدود افعال بسیط، بی نهایت فعل مرکب وجود دارد. این فعلهای مرکب از نظر انرژی مستلزم صرف انرژی بالایی هستند، چون تعداد هجاهای آنها زیاد است، ولی در عوض از بار حافظه کم کنند. ما از کلمات موجود در حافظه مان استفاده می کنیم و یک واحد بزرگتری می سازیم. یعنی محور همنشینی طولانی تر می شود اما از محور جانشینی صرفه جویی می کنیم. یعنی برعکس حالتی که در زبانهای انگلیسی و فرانسه وجود دارد. در آن زبانها محور جانشینی طولانی تر می شود و در محور همنشینی صرفه جویی می کنند.

طباطبایی: چطور می توانیم ثابت کنیم که اگر به جای افعال مرکب، افعال بسیط می ساختیم از انرژی ذهنی بیشتری استفاده می کردیم؟ یعنی فرض کنید که ما به جای «فکس کردن» می گفتیم «فکسیدن»، در این صورت تنها انرژی ذهنی که باید صرف می شد

عبارت بود از همان صرف فعل، که مثلاً بگوییم «فکسیدم، فکسیدی، فکسید» و غیره. و چون ما این الگوی صرف فعل را به هر حال آموخته‌ایم، فکر نمی‌کنم که ساختن فعل بسیط باعث می‌شد انرژی ذهنی بیشتری به کار می‌بردیم.

اسلامی: «فکسیدن» یک مدخل است! به هر حال به عنوان یک مدخل ... طباطبایی: خوب «فکس کردن» هم یک مدخل است. یعنی به هر حال در واژگان زبان فارسی یا «فکس کردن» داریم یا «فکسیدن». به چه دلیل باید بگوییم که «فکسیدن» انرژی ذهنی بیشتری نیاز دارد؟ البته «فکسیدن» کوتاه‌تر است و از نظر فیزیکی به انرژی کمتری نیاز دارد شکی نیست، اما از نظر انرژی ذهنی من فکر می‌کنم بین این دو هیچ تفاوتی وجود ندارد. کسی که یاد گرفته باشد آن ۱۵۰ فعل را صرف کند، این را هم می‌تواند صرف کند.

دکتر صادقی: من قبلاً در مقاله‌ای در این مورد بحث کرده‌ام. الگوی ساختن فعل جدید به تدریج در ذهن فارسی‌زبانان ضعیف شده است. روزگاری در ذهن فارسی‌زبانان این الگو وجود داشته که با پسوند «بیدن» فعلهای بسیط جدید بسازند، مثل «جنگیدن» «طلبیدن» و غیره. اما این الگو در مقابل الگوی غالب دیگری که بسیار قوی بوده، جای خالی کرده و زبان نتوانسته است کلمات عربی فراوانی را با «-بیدن» صرف کند و از آن فعل بسیط جدید بسازد. آن الگوی غالب جای خود را باز کرده و برای فارسی‌زبانان راحت‌تر بوده که با به اصطلاح همکردهایی همچون «کردن»، «ساختن»، «زدن»، «نمودن»، «شدن» و امثال اینها فعل بسازد. درست است که حدود ۱۵۰ فعل بسیط، چه با «-بیدن» و چه با پسوندهای دیگر، در زبان فارسی وجود دارد، اما مسئله اینجاست که الگوی مذکور غلبه کرده است.

طباطبایی: اما استاد منظور بنده این بود که توجه نظری غلبه الگوی فعل مرکب با توجه به محور همنشینی و جانمایی قابل قبول نیست. اینکه بگوییم الگوی فعل مرکب از آن روی بر الگوی فعل بسیط غلبه کرده که به انرژی کمتری نیاز داشته، برای بنده قابل قبول نیست.

دکتر صادقی: ببینید حتی در زبان پهلوی هم اگر تعداد فعلها را بشماریم، می‌بینیم که افعال بسیط آن خیلی زیاد نیست. البته خیلی بیشتر از تعداد این افعال در فارسی دری است. فعل بسیط ساختهای چندگانه داشته است، یعنی بن ماضی و مضارع فارسی غالباً به دو صورت مختلف ساخته می‌شده است. مثلاً بن ماضی گاهی با افزودن «-ستن» ساخته می‌شده، گاهی با افزودن «-ختن» یا «-شتن» یا «-بیدن» یا

«-ادن» و غیره. این صورتهای چندگانه ظاهراً بر ذهن سنگینی می کرده است، و ذهن فارسی زبانها با انتخاب ده یا دوازده تا فعل معمولی و تعمیم آنها برای کل افعال مرکب خودش را از شر این صورتهای چندگانه راحت کرده است. در این حالت از دوره میانه به بعد هر فعل جدیدی را با افزودن یک اسم به یکی از این همکردها ساخته است و کار را راحت کرده است ...

طباطبایی: پس اجازه بدهید بنده نکته‌ای را اضافه کنم. می‌توانیم بگوییم که زبانهای مختلف از نظر ساختار دارای دشواری یکسانی هستند. یعنی نمی‌توان اثبات کرد که کدام زبان دشوارتر یا آسان‌تر است، و باید به قول روبینز بپذیریم که زبانها همه از نظر سادگی برای گویشور بومی یکسان هستند. اما در سطح واژگان زبانهایی که عناصر کمتری قرض گرفته‌اند ساده‌تر نیستند؟ مثلاً زبان انگلیسی کلمات بسیاری را قرض گرفته است و همین آن را پیچیده کرده است. در انگلیسی از کلمه mouth به معنای «دهان» استفاده می‌شود، اما از این کلمه نمی‌توان صفت «mouthal» را ساخت، بلکه از کلمه oral استفاده می‌شود، در حالی که در فارسی ما «دهان» را مبدل به «دهانی» می‌کنیم. پس طبیعتاً کسانی که انگلیسی یاد می‌گیرند باید دوتا واژه اساساً متفاوت را برای دو مفهوم بسیار مشابه و نزدیک به هم به خاطر بسپارند. پس آیا می‌شود گفت زبانهایی که واژه‌های فراوانی قرض کرده‌اند در سطح واژگان دشوارترند.

دکتر صادقی: شاید بتوان چنین چیزی را پذیرفت. زبان فارسی هم شاید چنین حالتی داشته باشد. این زبان کلمات عربی فراوانی را از زبان عربی قرض کرده و در بعضی موارد این حالت دوگانگی وجود دارد. بعضی مشتقات، یا بهتر بگوییم، بعضی مفاهیم مشابه با الفاظ گوناگون فارسی و عربی به کار می‌روند. مثلاً کلمه «چاپ» را داریم و به جای «چاپی» از صفت «مطبوعاتی» استفاده می‌کنیم، چون «مطبوعات» هم در این زبان وجود دارد؛ یا می‌گوییم «انتشاراتی» ...

طباطبایی: یا در زمینه شیمی به جای «واکنشهای آبی» می‌گویند «واکنشهای مایی»! حداقل در قدیم این طور بوده ...

شجاعی: امروز «بینایی» و «دیدن» را داریم، اما برای صفت از کلمه «بصری» استفاده می‌کنیم ...

دکتر صادقی: بله! یا مثلاً «ارضی» داریم، در «اصلاحات ارضی»، و دیگر نمی‌گوییم

«زمینی»؛ علتش این است که ما گاهی به دو تا معنی در دو زمینه مختلف نیاز داریم، و چون از یکی از این کلمات در یک زمینه استفاده کرده‌ایم، برای بیان معنایی دیگر ترجیح می‌دهیم از معادل دوم که یک کلمه قرضی است استفاده کنیم. مثلاً می‌گوییم «سبب زمینی» یا «بادام زمینی»، اما در مورد اصلاحات، دیگر نمی‌گوییم «اصلاحات زمینی»، بلکه از کلمه قرضی «ارضی» استفاده می‌کنیم و می‌گوییم «اصلاحات ارضی» و مثالهای فراوان دیگر. اما وقتی اهل زبان همین واژه‌ها را یاد گرفت و به خاطر سپرد، دیگر با آنها مشکلی ندارد. اینها بخشی از واژگان ماست و ما مشتقات مختلف را بسته به نیاز، از یکی از این دو یا چند کلمه می‌سازیم.

طباطبایی: اگر اجازه بدهید باز موضوع را عوض کنیم. من می‌خواستم کمی درباره سابقه تاریخی لهجه تهرانی صحبت بفرمایید و توضیح بدهید که ارتباط آن با فارسی قدیم، که سنت آن حداقل ۱۲۰۰ سال است چگونه است؟ من خودم زمانی که از کرمان به تهران آمدم این طور احساس کردم که فارسی تهرانی به آن فارسی کلاسیکی که ما در مدرسه یاد می‌گرفتیم نزدیکتر است. به عبارت دیگر لهجه تهرانی در مقایسه با لهجه کرمانی، به فارسی معیار و نوشتاری نزدیکتر است. علت این امر چیست؟ و دیگر اینکه لهجه بومی تهران تا چه میزان روی لهجه فعلی تهرانی که لهجه معیار فارسی است تأثیر گذاشته است؟

دکتر صادقی: تهران از نظر جغرافیایی در قلمرو گویشهای مرکزی ایران قرار داشته است، یعنی گویشهایی که از ری شروع می‌شده و تا قم و محلات و دلیجان و خوانسار و اصفهان و نائین و همدان و قزوین و زنجان و غیره امتداد داشته است. این منطقه حوزه قلمرو گویشهایی بوده است که ساختار و ویژگیهای مشترک داشته‌اند. منتها از آنجا که ری قدیم سر چهارراه قرار گرفته بود، یعنی بین راههای بزرگ شمال و جنوب و شرق و غرب ایران، از همان ابتدا گویش محلی اش رنگ باخت. حتی در قرن ششم یا اوایل قرن هفتم، که شمس قیس رازی در المعجم صحبت از زبان مردم ری می‌کند، می‌گوید این زبان به زبان دری نزدیکتر است. از همان زمان این زبان به تدریج به فارسی دری نزدیکتر شده بود، تا سایر گویشهای منطقه مرکزی ایران. علت اینکه اشعار بُندار رازی را نمی‌فهمیم این است که بُندار طبق نوشته‌های موجود اهل کوهستان ری بوده است، یعنی مال مناطق شمیران و قصران و رودبار، که هنوز هم گویشهای آنها از میان نرفته است. یعنی زبان ری قدیم از قدیم به فارسی نزدیک

شده بوده است. تا اینکه ری خراب می شود و طبق نوشته های مورخان سکنة آن به تهران و ورامین کوچ می کنند. همانها فارسی رازی را با خود به تهران می آورند. تهران هم در آن زمان دهی بوده بین ری و شمیران که گویش خاص خودش را داشته است. طبعاً در تهران هم گویش تهرانی مانند گویش کوهستانها غلیظ نبوده. البته ما اطلاعات دقیقی درباره گویش این منطقه در قرنهای هفتم و هشتم نداریم، اما از قرن ۱۱ نمونه ای از گویش تهران باقی مانده که اطلاعاتی در اختیار می گذارد و این مطلب را ثابت می کند. شاعری بوده به نام سَحَرِی تهرانی یا سَحَرِی تهرانی که قطعه ای از او در تذکرة نصرآبادی باقی مانده است. این قطعه به فارسی تهرانی سروده شده و ما امروز آن را می فهمیم چون زبان آن به آن گویش غلیظ محلی نیست، بلکه به فارسی عامیانه تهرانی آن زمان سروده شده و تنها اندکی ویژگیهای گویشی دارد. از نظر لغات و اصطلاحات طبعاً در تهران از قدیم مواردی باقی مانده بوده که متعلق به همین منطقه بوده است. این لغات و اصطلاحات با معادلهای فارسی دری خراسانی فرق داشته است. اگر امروز هم دقت کنیم رد پای آن لغات را می بینیم. من مقداری از این لغات را جمع کرده ام و مقاله ای هم در دانشنامه جهان اسلام راجع به گویش مردم تهران نوشته ام که زیر چاپ است و در حرف «ت» منتشر خواهد شد. در آن مقاله هم نمونه هایی از این تفاوتها را آورده ام. حالا برای مثال مواردی را در اینجا ذکر می کنم. تعدادی از کلمات در متون هست که امروزه دیگر در تهران به کار نمی رود. مثلاً کلمه «سوسک» در کتابهای قدیم به کار نرفته است، یا کلمه «جیرجیرک» به همین صورت؛ میوه ای که امروزه به آن «زالزالک» می گوئیم در کتابهای قدیم با این نام درج نشده است. پیداست که این کلمات مال منطقه ری و گویش قدیم تهرانی بوده است که وارد فارسی تهرانی امروز شده است و معادل های اینها چیز دیگری بوده است. مثلاً برای «جیرجیرک» کلمه «زنجره» به کار می رفته است، برای «زالزالک» یا از معادل عربی زُعرور استفاده می شده یا «کویج» و صورتهای دیگر همین کلمه. این میوه ها و حشرات در هر منطقه ای نام خاصی داشته و این مثالها که آوردم خاص منطقه تهران و ری بوده است. به عنوان مثالی دیگر، ما امروزه برای درآوردن گیاهان زائد از زمین کلمه «وجین» را به کار می بریم، و این کلمه صورتی است از کلمه «گُزین» که از «وِزین» پهلوی گرفته شده و صورت قدیم تر «گزیدن» است. اگر می خواستیم به

سبک زبان فارسی سخن بگوییم باید می‌گفتیم «این علفها را گزین کن»، ولی می‌گوییم «وجین کن». «وجین» کلمه‌ای است که مال این منطقه است و از قدیم وارد زبان فارسی تهرانی شده است. اگر جستجو کنیم، تعداد بسیاری از این کلمات را می‌یابیم که از گویش قدیم ری و تهران وارد فارسی تهرانی امروز شده‌اند. اما این فارسی که ما امروزه به کار می‌بریم صورتِ گفتاری همان زبان نوشتاری است که همراه با مُنشیان و میرزاها و دبیران دوره به دوره و پابه‌پای زبان نوشتاری حرکت کرده و با انتقال پایتخت منتقل می‌شده است. و وقتی هم که تهران به پایتختی برگزیده می‌شود، این زبان به تهران منتقل می‌شود. مضافاً به اینکه آن فارسی خاص تهران هم با این فارسی گفتاری تفاوت زیادی نداشته است. به هر حال من سعی کرده‌ام لغاتی را که خاص فارسی تهرانی بوده و در متون نیامده فیش‌برداری کنم. از این طریق می‌توان واژه‌های خاص منطقهٔ مرکزی را یافت.

طباطبایی: در تأیید فرمایش شما نکته‌ای به نظر من رسیده که عرض می‌کنم. من تا سن ۲۰ سالگی در کرمان بودم. الآن که می‌خواهم از اصطلاحی در یک متن ترجمه، مثلاً در یک داستان، استفاده کنم گاهی دچار تردید می‌شوم که آیا این اصطلاح کرمانی است یا در تهران هم رایج است. با انتشار کتاب فرهنگ عامیانه فارسی استاد ابوالحسن نجفی خیلی از مشکلات من در این زمینه برطرف شد. و جالب اینجاست که در بسیاری موارد، اصطلاحی که در کرمان متداول است در تهران هم به کار می‌رود و در فرهنگ آقای نجفی هم آمده است. این نشان می‌دهد که مطابق فرمایش شما، فارسی امروز ما همواره با حکومت در حال مهاجرت بوده است. یعنی خیلی از اصطلاحات فارسی کرمانی با فارسی تهرانی مشترک است، گرچه فارسی کرمانی ظاهراً کمتر از فارسی تهرانی تحت تأثیر زبانها یا گویشهای دیگر بوده است.

دکتر صادقی: بله همین طور است!

طیب‌زاده: من سؤالی داشتم در مورد موضوع کاملاً متفاوتی. عرض شود مدتی است که خوشبختانه شاهد ترجمه و انتشار کتابهای کلاسیک زبان‌شناسی در ایران هستیم: کتاب زبان اثر بلمفیلد و زبان اثر سایپر هر دو به ترجمهٔ دکتر حق‌شناس، همچنین کتاب دورهٔ زبان‌شناسی عمومی فردینان دوسوسور به ترجمهٔ دکتر صفوی، کتابهای مارتینه، مبانی زبان‌شناسی عمومی و ترازد گرگونیهای آوایی که دکتر میلانیان، آنها را به فارسی برگردانده‌اند.

به نظر شما چرا باید الآن، طی این چند سال اخیر این کتابها ترجمه و منتشر بشود، و دیگر اینکه ترجمه این کتابها چه فوایدی دارد و نظر تان درباره این ترجمه‌ها چیست؟

دکتر صادقی: عرض کنم اینکه حالا دارد ترجمه می‌شود در واقع تأخیری است که مربوط می‌شود به وضع محیط علمی زبان‌شناختی در ایران. این کتابها باید خیلی زودتر از این ترجمه می‌شده است. اما مهم این است که ترجمه شده و بعضی‌ها هم ترجمه‌های خوبی است و حتماً هم خواندنی است. ولی اینکه الآن این کتابها ترجمه می‌شود، یک علتش این است که ما اصولاً در زبان فارسی تألیف کم داریم، به عبارت دیگر ما مؤلف کم داریم. یعنی به جای اینکه زحمت بکشند و به بررسی زبان بپردازند، کار ساده‌تر ترجمه را انتخاب می‌کنند و آن چیزی را که قبلاً و به زبان دیگری گفته شده در اختیار خواننده می‌گذارند. اما اگر محیط ما از نظر علمی رشد کرده بود و ما متخصصان زیادی در زمینه زبان‌شناسی و زبان فارسی می‌داشتیم، کارهای تألیفی به مراتب بیشتر می‌شد.

طیب‌زاده: استاد از این نظر که ترجمه این متون می‌تواند زبان فارسی را از حیث بیان مفاهیم پیچیده علمی تقویت کند چه نظری دارید؟ آیا واقعاً این طور هست؟

دکتر صادقی: هرچه زبان فارسی پرورده‌تر شود و هرچه بیشتر با آن کار بشود و هرچه بیشتر به این زبان کتابهای علمی ترجمه و تألیف بشود، بیشتر برای بیان مطالب علمی آماده می‌شود. علت اینکه ۵۰ سال پیش نمی‌توانستیم هیچ کدام از این مطالب علمی را به زبان فارسی بیان کنیم، این بود که لفظ نداشتیم و طرز تعبیر نداشتیم، و این مشکل حل نمی‌شد جز با تألیف و ترجمه همین کتابهای علمی و تحقیقاتی به زبان فارسی. در ظرف این ۶۰ یا ۷۰ سال مقدار زیادی کتاب به فارسی تألیف یا ترجمه شده است. علاوه بر اینکه در این کتابها الفاظی برای مفاهیم علمی وضع شده است، طرز تعبیر در آنها جا افتاده است. الآن متون زبان‌شناسی در فارسی، زبانی خاص خود دارد که ۲۵ سال پیش ما این زبان و الفاظ و طرز تعبیر را نداشتیم.

طباطبایی: مثلاً ۲۵ سال پیش نمی‌توانستیم بگوییم «این دو واج در توزیع تکمیلی قرار دارند»! اما امروزه راحت آن را بیان می‌کنیم و زبان‌شناسان هم راحت آن را درک می‌کنند.

اسلامی: امروزه در ترجمه لفظ «فارسی» به انگلیسی می‌بینیم که بعضی‌ها از Farsi و عده‌ای هم از Persian استفاده می‌کنند. مثلاً در ترجمه «نظام آوایی زبان فارسی» آورده‌اند: The Phonological system of Farsi language. سؤال من این است که تفاوت Farsi با Persian در چنین مواردی چیست؟ کدام یک صحیح است؟ و مثلاً وقتی بنده می‌خواهم مقاله‌ای به انگلیسی بنویسم بهتر است از کدام کلمه استفاده کنم Farsi یا Persian؟

شجاعی: فرهنگستان در این مورد یک بخشنامه صادر کرد!

دکتر صادقی: کلمه Farsi به جای Persian حدود ۳۰ سال است یا شاید هم بیشتر که رایج شده است. به خاطر دارم همان سالهای نخست که وارد دانشگاه تهران شدم دیدم که یکی از همکارانمان با یک دانشجوی خارجی که برای تحصیل به دانشگاه تهران آمده بود صحبت می‌کرد. همکار ما به جای اینکه بپرسد: Do you know Persian? پرسید: Do you know Farsi? یعنی از همان زمانها کلمه Farsi جا افتاده بود، یا بهتر است بگویم که وارد زبان انگلیسی شده بود. بعد از انقلاب هم به دنبال مهاجرت بسیاری از ایرانیان به خارج، حوزه کاربرد این کلمه وسیع‌تر شد. امروز خیلی جاها به جای Persian می‌گویند Farsi. اما ایرانیانی که به تاریخ ایران و گذشته آن علاقه‌مندند ترجیح می‌دهند که به جای Farsi دوباره از همان Persian در زبان انگلیسی استفاده شود، زیرا این کلمه یادآور Persia است، و Persia یادآور زمان عظمت و تاریخ پرافتخار گذشته ما هست، در حالی که Farsi این‌طور نیست ... خارجیا هم وقتی می‌بینند که خود ما ایرانیها به جای Persian می‌گوییم Farsi، به تبعیت از ما می‌گویند: Farsi!

طبيب‌زاده: استاد وقتی ما می‌گوییم Persian language منظورمان زبان رسمی مردم ایران است، بدون اینکه به قوم خاصی از اقوام گوناگون ایران اشاره کرده باشیم، اما وقتی می‌گوییم Farsi language یعنی زبان قوم خاصی از اقوام ایرانی، زبان قوم فارس! شاید این هم دلیل دیگری باشد برای اینکه در انگلیسی به جای Farsi بگوییم Persian. چون هم شمول آن گسترده‌تر و عام‌تر است و هم کل ایران را در بر می‌گیرد ...

دکتر صادقی: نه، تصور نمی‌کنم چنین چیزی باشد. دلیلش همان است که گفتم. یعنی آنها همان کلمه‌ای را به کار می‌برند که خود ما به کار برده‌ایم ...

شجاعی: همان طور که در زبان انگلیسی دیگر نمی‌گویند «پکن»، بلکه می‌گویند «پی‌کینگ»!

دکتر صادقی: البته بخشی از این تلفظ‌های قدیمی، از تاریخ برای زبانها باقی مانده است. مثل کلمه Persian که از Persia گرفته شده، و آن هم از Persa یونانی گرفته شده، و یونانی‌ها هم آن را از Pārsa خود ایرانیان گرفته‌اند. برخی از اینها بر اثر تطبیق تلفظ کلمات خارجی با آن زبان است. مثلاً غریبه‌ها در مورد واج اول نام پایتخت چین، آوایی بین /p/ و /b/ می‌شنیدند، ولی نمی‌دانستند که دقیقاً «پی‌کینگ» است یا «پی‌کینگ». بنابراین تلفظ «پی‌کینگ» را انتخاب کردند. فرانسویها هم آن را مبدل کردند به «پکن»، و ما هم که از فرانسه این نام را گرفته‌ایم، آن را به همان صورت «پکن» تلفظ می‌کنیم. اما خود چینی‌ها می‌گویند «پی‌جینگ». شاید آنها ترجیح می‌دهند که در تمام دنیا همه بگویند «پی‌جینگ» ولی در مورد فارسی این طور نیست؛ یعنی ترجیح Farsi به Parsian در مورد ما دلیل ناسیونالیستی یا ملی‌گرایی نداشته است. خود خارجیها این گرایش را داشته‌اند که به تبعیت از ما بگویند Farsi.

اسلامی: تازه ملی‌گراها ترجیح می‌دهند که بگویند Persian!

دکتر صادقی: بله! ناسیونالیستها ترجیح می‌دهند که همه جا گفته شود Persian که گویای تاریخ گذشته ما باشد ...

طباطبایی: من دلم می‌خواهد سؤالی را طرح کنم که شاید اندکی شخصی باشد ...

دکتر صادقی: اگر شخصی است این ضبط صوت را خاموش کنید!

طبيب زاده: حالا اجازه بفرمایید سؤال را بفرمایند، اگر واقعاً شخصی بود، جواب را ضبط نمی‌کنیم!

طباطبایی: عرض شود بنده یک خصوصیتی را در جنابعالی دیده‌ام که در بعضی آقایان دیگر کمتر دیده‌ام. ما در کلاسهای شما بی‌واهمه هر سؤالی داشتیم، می‌پرسیدیم و هر قدر هم می‌خواستیم با شما بحث می‌کردیم. بعضی استادها واقعاً این طور نبودند ... این خصوصیت شما قدری به خاطر اعتماد به نفسی است که دارید و بخشی هم شاید به علت تأثیری است که از استادان خارجی خود پذیرفته‌اید. خودتان در این مورد چه فکر می‌کنید؟

دکتر صادقی: این مسئله که می‌فرمایید جنبه شخصی دارد. یعنی من به هر دانشجویی حق می‌دهم که سؤالش را بکند و من در حد مقدور و معلوماتم جواب می‌دهم و اگر هم نتوانم می‌گویم نمی‌دانم! من دیده‌ام کسانی که در رشته خودشان به اصطلاح روراست بوده‌اند، به همین صورت رفتار کرده‌اند. یعنی جواب پرت و پلا نمی‌دهند یا دانشجوی را سرکوب نمی‌کنند. به هر حال هرکسی باید سؤالش را بکند و معلم هم وظیفه دارد که تا حد معلوماتش جواب بدهد، و اگر نمی‌داند بگوید نمی‌دانم. مرحوم مجتبی مینوی تکیه کلام معروفی داشت؛ ایشان همیشه می‌گفت: «نمی‌دانم!». و اسمش را گذاشته بودند: «استادی از اقلیم نمی‌دانم»! ایشان معلومات بسیار زیادی در زمینه ادبیات فارسی داشت، ولی بارها شده بود که در پاسخ به سؤالات گوناگون گفته بود «نمی‌دانم»! و کسی را به گمراهی نمی‌کشاند و درست هم همین بود.

طیب‌زاده: هرچیزی پایانی دارد، و این مصاحبه‌های ما هم متأسفانه به پایان خودش رسیده است. ما عادت کرده بودیم که پنجشنبه‌ها بعد از ظهر بیایم اینجا و در بین این کتابها و در این فضای دوستانه در خدمتان باشیم و سؤال بکنیم و استفاده ببریم. اما همان طور که گفتم این جلسات به پایان رسید. یک‌بار فرمودید که انگیزه شما در روی آوردن به زبان‌شناسی و بررسی زبان فارسی علاقه شدید شما به ایران و فرهنگ و هویت این مرز و بوم بوده است. من فکر می‌کنم این انگیزه برای آغاز کار بسیار خوب و کافی باشد، اما وقتی انسان ناگهان چشم باز کرد و دید که مثلاً توی این اتاق تنهای تنها درگیر مفاهیم فنی و پیچیده‌ای مانند «صامت‌های میانجی» یا «تحول آوایی کلمات» شده است، یا مشغول این استدلال است که نخستین شاعری فارسی‌گوی چه کسی بوده است، دیگر آن انگیزه اولیه شاید چندان که باید مؤثر و کافی نباشد. شاید انسان در میانه کار حتی دچار یأس بشود که برای چه؟ برای کی؟ شما هیچ شده است که دچار این حالت یأس و افسردگی بشوید؟

دکتر صادقی: من تا به حال دچار یأس نشده‌ام! البته گاهی اوقات از اینکه دنیای علم به این سرعت پیش می‌رود و از اینکه از قافله زبان‌شناسی عقب مانده‌ام احساس ناراحتی می‌کنم، اما از طرف دیگر دلم را خوش می‌کنم به اینکه مطالب و مفاهیمی را که تاکنون به دست آورده‌ام بنویسم و به یادداشت‌هایم سروسامانی بدهم تا عده‌ای که از آنها بی‌خبرند از آنها استفاده کنند. من وظیفه خودم می‌دانم که این مطالب را تدوین کنم و در دسترس دیگران بگذارم. البته مطمئن هستم که تا آخر

عمرم هم، یک دهم از یادداشتهایم را نخواهم توانست تدوین و چاپ کنم. من یادداشتهای زیادی دارم، اما متأسفانه می دانم که به تدوین همه آنها نخواهم رسید. گرفتاریهای شغلی و معاش مانع می شود ...

شجاعی: انشاءالله که خداوند عمر درازی به جنابعالی بدهد ...

طیب زاده: فرمودید وظیفه! این وظیفه را چه کسی به عهده شما گذاشته است؟

دکتر صادقی: خودم! خودم این وظیفه را احساس می کنم. حالا که من عمری صرف کرده ام و مملکت برای من پولی خرج کرده تا من پرورده شده ام و به این مرحله رسیده ام، وظیفه ام این است که در رشته خودم کاری بکنم و عاطل و باطل ننشینم.

طیب زاده: پس این احساس وظیفه، یک احساس کاملاً شخصی است؟

دکتر صادقی: بله!

طباطبایی: ایشان به این طریق به زندگی خودشان معنا می دهند.

دکتر صادقی: بله! خیلی ها ترجیح می دهند که تفریح کنند، یا کنار دریا بروند ... من کمتر به این مسائل فکر کرده ام و بیشتر دنبال تألیف و مطالعه بوده ام.

طیب زاده: خوب اگر کسی سؤالی ندارد ما هم ختم جلسه را اعلام کنیم! ... خیلی متشکریم استاد!

دکتر صادقی: خیلی ممنون که تشریف آوردید. انشاءالله همه شما در کارتان موفق باشید و کارهای خوب در زمینه زبان شناسی و زبان فارسی بکنید.

نحو و واج شناسی

(یک سطح مشترک)

دکتر محرم اسلامی

(استادیار دانشگاه زنجان)^۱

۱. جا دارد از دکتر محمود بی‌جن‌خان به خاطر راهنمایی‌های عالمانه‌شان سپاسگزاری کنم که از آغاز تحقیق حاضر نگارنده هیچ‌گاه از کمک‌های ایشان بی‌بهره نبوده است. همچنین از مسئولان «پژوهشکده پردازش هوشمند علامت» سپاسگزارم که به لحاظ فنی و مادی امکان انجام این تحقیق را فراهم آوردند.

۱. مقدمه

نظام زبان ماهیت حوزه‌ای دارد و رفتار زبانی پیچیده اهل زبان محصول تعامل حوزه‌ها یا همان سطح‌های مستقل (واج‌شناسی، صرف، نحو، معناشناسی و کاربردشناسی) زبان است که هرکدام از آنها اصول و اعمال خاص خود را دارد (هارلو و وینسنت، ۱۹۸۸: ۸). در نظریه‌های حوزه‌ای خوش‌ساختی داده‌های زبانی با توجه به نوع آنها، در حوزه‌های مجزا و مستقل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در برخی از این نظریه‌ها، مانند نحو واژه - بنیاد (autolexical syntax) امکان دسترسی حوزه‌ای به اطلاعات حوزه دیگر غیر ممکن است، ولی در برخی دیگر (مانند «نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی») هر حوزه‌ای می‌تواند به اطلاعات دیگر حوزه‌ها دسترسی داشته باشد (تراسک، ۱۹۹۳: ۱۷۴). در نظریه‌های زایشی ارتباط حوزه‌ها بدان معناست که برونداد یک حوزه، درونداد حوزه دیگر است و چامسکی از نگرش فوق به دستور (یعنی قائل بودن به حوزه‌های مستقل که با یکدیگر در ارتباط و تعامل‌اند) به عنوان نگرش حوزه‌ای یاد کرده است (دبیر مقدم، ۱۳۷۸: ۳۶۷).

حوزه نحو و واج‌شناسی بدون شک دارای یک سطح مشترک (interface) هستند و مسائلی در هر کدام از این دو حوزه (مانند حوزه‌های دیگر) مطرح است که بدون دسترسی به اطلاعات حوزه دیگر تبیین آن غیر ممکن و یا دشوار است. البته در رابطه بین نحو و واج‌شناسی نوعی نابرابری وجود دارد؛ یعنی از اطلاعات نحوی می‌توان در تبیین ویژگی‌های واج‌شناختی و ارائه قواعد کلی استفاده کرد، ولی عکس آن صادق نیست (پولوم و زوکی، ۱۹۸۸: ۲۵۵). این تحقیق با طرح یک مسئله واج‌شناختی نشان داده است که صورت‌بندی اطلاعات واج‌شناختی در سطح آهنگ بدون مراجعه به اطلاعات نحوی امکان‌پذیر نیست. فرض اثبات شده در تحقیق حاضر این است که آهنگ و به طور اخص زیر و بمی (pitch) در زبان فارسی دارای یک نظام واج‌شناختی

است، و از رهگذر شناسایی عناصر بنیادین نظام آهنگ از یک طرف و ترکیب نظام‌مند آنها از طرف دیگر، الگوهای آهنگ و معنای فراواژگانی (postlexical) هرکدام از آنها به دست می‌آید.

تحقیق حاضر در چارچوب نظریه واج‌شناسی لایه‌ای (autosegmental - metrical phonology / AM) و به‌طور اخص در چارچوب رهیافت پیرهامبرت^۱ صورت گرفته است. این نظریه از جمله نظریه‌هایی است که در مطالعه واج‌شناسی آهنگ (intonational phonology) مطرح است. قلمرو واج‌شناسی آهنگ تنها به واج‌شناسی فراواژگانی و نمایش آوایی آن محدود می‌شود و تمام مسائل مربوط به واژه واج‌شناسی و واج‌شناسی واژگانی (lexical phonology) خارج از قلمرو آن قرار می‌گیرد، زیرا این مسائل ارتباطی به آهنگ ندارند، و به کلیت واج‌شناسی مربوط‌اند. به همین دلیل در این تحقیق رابطه نحو و واج‌شناسی تنها در چارچوب واج‌شناسی آهنگ بررسی شده است.

این نوشته دو هدف عمده را دنبال می‌کند: هدف اول کشف اصول زبان — به ویژه در نظام آهنگ زبان فارسی و استفاده از این اصول زبان — به ویژه در پردازش رایانه‌ای زبان و بخصوص در بازسازی گفتار (speech synthesis) هدف دوم این تحقیق به حساب می‌آید. این مقاله با احتساب مقدمه به عنوان بخش نخست از پنج بخش تشکیل شده است. در بخش دوم دو مفهوم انتزاعی و عینی از تکیه معرفی شده است که مفهوم انتزاعی را تکیه واژگانی (stress) و مفهوم عینی را تکیه زیر و بمی (pitch accent) می‌گویند. جایگاه تکیه واژگانی در واژگان ثابت و قابل پیش‌بینی است و برجستگی که در گفتار مشاهده می‌شود تکیه زیر و بمی است که الزاماً در جایگاه تکیه واژگانی ظاهر می‌شود. در زیر بخش ۱-۲ تحقیقات پیشین به طور مختصر معرفی و نقد شده‌اند. جایگاه تکیه زیر و بمی به علت ارتباط تنگاتنگ گفتار با بافت غیرقابل پیش‌بینی است، ولی در بخش سوم نشان داده شده است که با استفاده از اطلاعات نحوی، الگوی برجستگی پاره گفتارها را فقط در بافت‌های بی‌نشان می‌توان پیش‌بینی کرد. در بخش چهارم به الگوی آهنگ گفتار بی‌نشان اشاره شده است. نتیجه‌گیری در بخش پنجم آمده است.

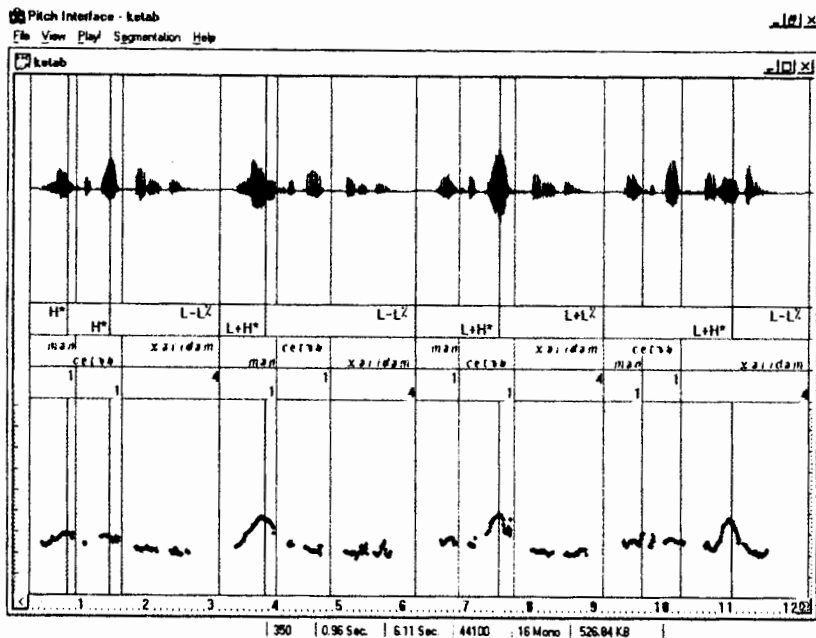
1. Pierrehumbert (1980-1992)

۲. تمایز بین تکیه زیر و بمی و تکیه واژگانی

در واج شناسی لایه‌ای بین دو نوع برجستگی تمایز ایجاد می‌شود. نوع اول ناظر بر برجستگی در سطح واژگان و نوع دوم ناظر بر برجستگی در سطح پاره گفتار است. همه واحدهای واژگانی زبان صرف نظر از تعداد هجای آنها، در واژگان دارای طرح تکیه خاص خود هستند. یعنی یکی از هجاهای واژه در واژگان نسبت به هجاهای دیگر آن از برجستگی بیشتری برخوردار است که به آن هجای تکیه‌بر و به برجستگی در سطح واژگان تکیه واژگانی می‌گویند. از آنجایی که تکیه واژگانی در سطح واژگان مطرح است، لذا یک مفهوم انتزاعی دارد و شناخت هجای تکیه‌بر بخشی از توانش زبانی اهل زبان به حساب می‌آید. نوع دوم برجستگی تکیه زیر و بمی است که در سطح پاره گفتار دیده می‌شود. تکیه زیر و بمی الزاماً روی هجای تکیه بر واژه قرار می‌گیرد. یعنی هجاهای تکیه بر واژگانی بالقوه می‌توانند در سطح پاره گفتار حامل تکیه زیر و بمی باشند. جایگاه تکیه واژگانی ثابت و مشخص است، ولی تکیه زیر و بمی جایگاه متغیر و نامعلومی دارد. ویژگی تمایز دهندگی و غیر قابل پیش‌بینی بودن تکیه زیر و بمی به آن اعتبار واج شناختی می‌بخشد و از این روست که تکیه زیر و بمی و نه تکیه واژگانی در واج شناسی لایه‌ای عنصر آهنگی به حساب می‌آید. تکیه زیر و بمی در زبان‌هایی چون انگلیسی (پیرهامبرت، ۱۹۸۰) و فارسی ناظر بر عناصر واج شناختی است که روی هجاهای تکیه‌بر خاص در پاره گفتار قرار می‌گیرد، لذا تکیه زیر و بمی را می‌توان مشخصه موضعی منحنی زیر و بمی (pitch contour) قلمداد کرد که معمولاً و نه همیشه با تغییرات زیر و بمی همراه است و اغلب در محل وقوع تکیه زیر و بمی شاهد حداقل یا حداکثر میزان زیر و بمی هستیم. این مفهوم از تکیه زیر و بمی را اول بار بولینجر^۱ مطرح و بعداً پیرهامبرت (۱۹۸۰) آن را زنده کرد و در حال حاضر پذیرش عام یافته است. به اعتقاد بولینجر تکیه واژگانی مختصه واژگانی و انتزاعی تک تک هجاهاست؛ در حالی که تکیه زیر و بمی ناظر بر برجستگی عینی در پاره گفتار است. به اعتقاد او اگر کلمه‌ای در پاره گفتاری برجسته باشد این برجستگی به صورت تکیه زیر و بمی روی هجای تکیه‌بر آن کلمه ظاهر می‌شود.

1. Bolinger (1958)

برای روشن شدن موضوع جمله «من کتاب خریدم» را در نظر بگیرید. این جمله از سه واحد واژگانی («من، کتاب، خرید») درست شده است. هرکدام از واژه‌های فوق دارای یک هجای تکیه‌بر در واژگان است. اهل زبان در سطح پاره گفتار با توجه به بافتی که در آن قرار دارند، یک یا چند برجستگی روی هجای تکیه‌بر کلمه‌ها ایجاد می‌کند و این برجستگی‌ها تکیه‌های زیر و بمی هستند. کلمه برجسته در سطح پاره گفتار را کلمه‌های تکیه‌دار (accented) می‌گویند. تعداد تکیه‌های زیر و بمی لزوماً با تعداد هجاهای تکیه‌بر واژگانی برابر نیست. کلمه‌های فاقد تکیه زیر و بمی از نظر تکیه‌ای خنثی می‌شوند. شکل ۱ بحث بالا را به خوبی تأیید می‌کند.



شکل ۱. مربوط به بازنمایی عناصر آهنگی «من کتاب خریدم» است که به چهار صورت تولید شده است. در بالا شکل موج و در پایین منحنی زیر و بمی چهار پاره گفتار را می‌بینیم که به ترتیب از بالا در سه لایه تقطیع شده‌اند و خط‌ها مرز عناصر تشکیل‌دهنده هرکدام از لایه‌ها را نشان می‌دهد.

در بالای شکل ۱، شکل موج و در پایین آن منحنی زیر و بمی (الگوی آهنگ) چهار پاره گفتار را می‌بینیم که از نظر ساخت صدایی یکسان هستند ولی از نظر ساخت آهنگی متفاوت‌اند. این پاره گفتارها در سه لایه (tier) تقطیع و برچسب‌دهی شده‌اند. لایه اول سطح نواخت است که عناصر نواختی موجود در پاره گفتارها در آن درج شده‌اند. عناصر نواختی عبارت‌اند از تکیه‌های زیر و بمی (که با علامت «*» مشخص می‌شوند)، نواخت یا تکیه‌های گروه (که با علامت «-» نشان داده می‌شوند) و نواخت‌های مرزما (که با علامت % مشخص می‌شوند). نوع تکیه‌های زیر و بمی با توجه به شکل تغییر منحنی زیر و بمی در هجای تکیه‌بر کلمه مشخص می‌شود و هرکدام معنای فراواژگانی و بافت خاصی به پاره گفتار می‌دهند. در نظام آهنگ زبان فارسی نیز مانند زبان انگلیسی (پیرهامبرت ۱۹۸۰) دو سطح معنادار (بالا = H و پایین = L) وجود دارد. یعنی دو واج آهنگی در زبان فارسی است و اهل زبان با جابه‌جا کردن آنها در منحنی زیر و بمی معناهای آهنگی متفاوتی را انتقال می‌دهند. واج‌های آهنگی نیز مانند واج‌های صدایی دارای واج گونه‌هایی هستند، به این معنی که میزان زیر و بمی در حیطه خاصی واجگونه‌های L و در خارج از آن واجگونه‌های H به حساب می‌آیند. تکیه‌های زیر و بمی در قالب یکی از نواخت‌های H و L و یا ترکیبی از آنها ظاهر می‌شوند. نواخت‌های گروه (phrase tone) / accent و نواخت‌های مرزما (boundary tone) تنها در قالب یکی از دو نواخت H و L ظاهر می‌شوند. نواخت گروه معمولاً ناظر بر آن بخش از پاره گفتار است که بین آخرین تکیه زیر و بمی و نواخت مرزما قرار می‌گیرد. بالا بودن سطح نواخت گروه (H-) به معنای ادامه سخن از سوی گوینده است و اهل زبان با بالا بردن سطح زیر و بمی در منطقه نواخت گروه به مخاطب خود اعلام می‌کنند که سخن او خاتمه نیافته است و پایین بودن آن به معنای اعلام خاتمه پیام است. «L%» نشانه خبری بودن پیام و «H%» به معنای پرسشی بودن آن است. هرکدام از عناصر آهنگی مستقل از هم هستند و اهل زبان به طور مستقل عناصر آهنگی را با مقولات مشابه (یعنی تکیه زیر و بمی با تکیه زیر و بمی دیگر و نواخت گروه بالا با نواخت گروه پایین و...) جابه‌جا می‌کنند. اعتقاد به استقلال عناصر آهنگی از جمله دستاوردهای واج‌شناسی لایه‌ای است که در تضاد آشکار با رهیافت‌های پیشین به آهنگ قرار

دارد. بیشتر اعتقاد بر این بود که این عناصر به هم پیوسته‌اند و به همین دلیل از اصطلاحاتی چون افتان، خیزان، افتان - خیزان و غیره بهره می‌گرفتند (کریستال، ۱۹۶۹؛ توحیدی، ۱۹۷۴؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۵۷).

لایه دوم در شکل ۱ لایه صدا است که صورت واجی زنجیری پاره گفتارها در آن دیده می‌شود. لایه سوم لایه فاصله‌نما (break index) است. در واج‌شناسی لایه‌ای از عدددهای ۴-۰ برای بازنمایی میزان انسجام کلمه‌ای از کلمه بعد از خود استفاده می‌شود. عدد ۱ فاصله طبیعی بین کلمه‌ها را نشان می‌دهد و عدد چهار نشانه پایان پاره گفتار است.

در شکل ۱ می‌بینیم که ساخت صدایی پاره گفتارها یکسان است ولی از نظر آرایش عناصر آهنگی که روی زنجیره صدایی سوار شده است با هم تفاوت دارند. واحد آهنگ و یا همان گروه آهنگی (intonational phrase) متشکل از عناصر آهنگی سه‌گانه است و هر پاره گفتاری حداقل یک تکیه زیر و بمی، یک نواخت گروه و یک نواخت مرزما دارد. در شکل ۱ پاره گفتار اول به صورت عادی و بی‌نشان تولید شده است و دو جایگاه برجسته نرم در منحنی زیر و بمی به صورت (H^*) دیده می‌شود. جایگاه‌های برجسته روی هجای تکیه بر کلمه ظاهر می‌شوند و نشانه تکیه زیر و بمی هستند. همان‌گونه که پیشتر در همین بخش گفته شد شکل تغییر میزان فرکانس پایه (F_0) در هجای تکیه بر کلمه، نوع تکیه زیر و بمی را مشخص می‌کند. به همین دلیل در پاره گفتار اول در شکل ۱ دو تکیه زیر و بمی وجود دارد که به صورت (H^*) در لایه نواخت دیده می‌شود. (H^*) روی هر کلمه‌ای قرار بگیرد از نظر شکل شنونده اطلاع نو محسوب می‌شود پاره گفتارهای دیگر به صورت نشاندار تولید شده‌اند و در تولید نشاندار برای تعبیر معنای پاره گفتار شنونده و گوینده باید دانش پیش زمینه‌ای مشترکی داشته باشند. به عبارت دیگر گفتار نشاندار بخشی از معنای خود را از بافت می‌گیرد. برعکس پاره گفتاری که به صورت بی‌نشان تولید شده باشد معنایش را از کلمه‌های سازنده خود می‌گیرد و معنای آن بافت آزاد خواهد بود. در پاره گفتارهای دوم و سوم و چهارم به ترتیب «من، کتاب، خرید» حامل تکیه زیر و بمی مرکب هستند و کلمه‌ای که دارای این نوع تکیه زیر و بمی باشد در تقابل با مقولات همجنس خود در آن بافت قرار می‌گیرد. مثلاً پاره گفتار دوم در

شکل ۱ به این معناست که «من کتاب خریدم نه تو/ او/ علی و غیره».

با نگاهی به شکل ۱ درمی یابیم که تکیه زیر و بمی جایگاه مشخص در پاره گفتار ندارد و علت آن هم مشروط به بافت بودن آن است. از آنجایی که بافت را نمی توان پیش بینی کرد، لذا نمی توان گفت که پاره گفتار خاص چه نوع تکیه ای باید بگیرد و جایگاه تکیه نیز در کجاست. پیش بینی جایگاه تکیه هم به لحاظ نظری حائز اهمیت است و هم به لحاظ کاربردی در تبدیل ماشینی متن به گفتار نقش بسزایی دارد. تحقیق حاضر نشان می دهد که تنها با استفاده از اطلاعات نحوی می توان جایگاه تکیه زیر و بمی را در بافت های بی نشان پیش بینی کرد. برای نیل به این هدف در بخش بعد ابتدا الگوی برجستگی در تولید بی نشان واحدهای نحوی را مورد مطالعه قرار می دهیم و سپس الگوی برجستگی در سطح جمله را نشان خواهیم داد. قبل از پرداختن به بحث بالا لازم است مطالعات پیشین در ارتباط با موضوع این بخش یعنی تکیه فارسی معرفی و در حد امکان نقد شوند. ریزبخش ۱-۲ در زیر به این مسئله می پردازد.

۱-۲ بررسی مختصر مطالعات پیشین درباره تکیه فارسی

هیچ کدام از زبان شناسان و دستورنویسان ایرانی و غیر ایرانی بین دو مفهوم انتزاعی و عینی از برجستگی تمایز قائل نشده اند. همان طوری که پیشتر گفته شد منظور از برجستگی انتزاعی، برجستگی در سطح واژگان است که شناخت آن بخشی از توانش زبانی اهل زبان به حساب می آید. عدم تمایز بین دو مفهوم فوق در مطالعات پیشین^۱ باعث شده است که بحث های پیرامون ضعیف شدن تکیه، حذف تکیه، انتقال تکیه، افزوده شدن تکیه در گفتار فارسی مطرح شود (وحیدیان کامیار، همان)، در حالی که باید مشخص شود که آیا مراد از تکیه در این مطالعات تکیه واژگانی است یا تکیه زیر و بمی. اگر مراد تکیه واژگانی باشد باید گفت که هیچ کدام از

۱. خودزکو، ۱۸۵۲؛ فیلات، ۱۹۱۹؛ لمتون، ۱۹۵۳؛ نای، ۱۹۵۵؛ فرگوسن، ۱۹۵۷؛ جزایری - پی بر، ۱۹۶۱؛ محمدوا، ۱۳۵۴؛ وزیری، ۱۳۰۱؛ فؤادی، ۱۳۱۲؛ خانلری، ۱۳۳۷؛ یارمحمدی، ۱۹۶۴؛ سپنتا، ۱۳۵۱؛ وحیدیان کامیار، ۸-۱۳۴۷ و ۱۳۵۷؛ توحیدی، ۱۹۷۴؛ ثمره، ۱۹۷۷؛ حق شناس، ۱۳۵۶؛ صادقی، ۱۳۶۸؛ سامعی، ۱۳۷۴؛ حیاتی، ۱۹۹۷.

تغییرات بالا را نمی پذیرد و اگر مراد تکیه زیر و بمی است باید گفت که تکیه زیر و بمی به علت بافت مند بودن جایگاه آن قابل پیش بینی نیست و اگر قرار باشد کلمه ای دارای تکیه زیر و بمی باشد حتماً در هجای تکیه بر آن ظاهر خواهد شد؛ در چنین شرایطی نیز بحث انتقال تکیه، افزوده شدن تکیه و غیره منتفی است. از طرف دیگر عدم تمایز بین دو مفهوم انتزاعی و عینی از تکیه باعث شده است که برخی از پژوهشگران پیشین در واحدهای نحوی به دنبال یک ویژگی واژگانی باشند. برای مثال «می رفت» یک واحد نحوی است و نه یک واحد واژگانی. لذا بحث بروز تغییرات مداوم در جایگاه تکیه در فعل (سامعی، ۱۳۶۸) موجه نیست، زیرا صورت واژگانی فعل (خواه بن مضارع یا ماضی) تنها یک الگوی تکیه دارد و جایگاه تکیه نیز در آن ثابت است. تغییرات در الگوی برجستگی صورت های تصریف شده فعل ارتباطی به تکیه واژگانی ندارد، بلکه در صورت های تصریف شده ما شاهد حضور تکیه زیر و بمی هستیم که جایگاه ثابتی ندارد. مثلاً در «می رفت» می توان بنابه موقعیت کلام تکیه زیر و بمی را روی «رفت» گذاشت و آن را در تقابل با آمدن، خریدن و غیره قرار داد. در چنین شرایطی نحوه انجام عمل از طرف گوینده مهم تلقی نمی شود، بلکه خود عمل مورد نظر و تاکید گوینده است. البته «می رفت» در سطح گفتار می تواند فاقد تکیه زیر و بمی نیز باشد. بنابراین صورت بندی تکیه در صیغه های شصت و چهارگانه فعل (سامعی همان) موضوعیت ندارد مگر آنکه گفته شود مراد تکیه زیر و بمی و آن هم در بافت های بی نشان که موضوع نوشته حاضر است.

در برخی دیگر از مطالعات پیشین (ثمره، ۱۹۷۷؛ صادقی، ۱۳۶۸ و...) داده هایی که به آن استناد شده است برگرفته از دو حوزه متفاوت صرف و نحو است. مثلاً «فلانی» در قرن هشتم در زمان حافظ با یای مجهول تلفظ (به صورت /fo'lanē/) می شده است ولی امروزه با یای معروف (به صورت /fo'la'ni/) تلفظ می شود. اگر بپذیریم که «فلانی» با یای مجهول در گذشته زبان فارسی یک واحد نحوی و امروز با یای معروف یک واحد واژگانی است، پس مقایسه یک واحد نحوی با یک واحد واژگانی برای یافتن یک مشخصه واژگانی خالی از بحث نیست. اگر «فلانی» در دوره ای خاص یک واحد واژگانی می بود و در دوره ای دیگر باز در مقام یک واحد واژگانی با یک مقوله

واژگانی ثابت، دارای تغییر در طرح تکیه خود می‌شد، می‌توانستیم اعلام کنیم که جای تکیه آن و برخی از کلمه‌های دیگر با گذشت زمان تغییر کرده است. «فلان» در عصر حافظ همانند همه اسم‌های دیگر یک واحد واژگانی تکیه پایانی بوده است و همانند آنها می‌توانست یای نکره بگیرد. از آنجایی که یای نکره به عنوان یک تکواژی چسب فاقد تکیه است، اگر به اسم اضافه شود جایگاه برجستگی در گفتار تغییر نمی‌کند. در فارسی معاصر «فلانی» در مقام یک واحد واژگانی با مقوله واژگانی اسم در واژگان اهل زبان جای گرفته است و به پیروی از قاعده کلی طرح تکیه اسم، هجای پایانی آن تکیه‌بر است. تحول بالا شاید بر اثر کثرت استعمال آن کلمه باشد، ولی تبدیل یک واحد نحوی به یک واحد واژگانی فرآیندی رایج در واژه سازی است. برای مثال «تخم مرغ، پدر زن و...» واحدهای نحوی هستند که یا به طور کامل واژگانی شده‌اند و یا در حال تکمیل روند واژگانی شدن هستند. صورت واژگانی ترکیب‌های نحوی بالا به شکل «تخم مرغ، پدر زن و...» است. این ترکیب‌ها بعد از واژگانی شدن از رفتارها و طرح تکیه مقولات واژگانی خاص خود پیروی می‌کنند. یک فرآیند ساختوازی فعال دیگر در زبان فارسی این است که با افزودن تکواژ «/i/» قیدساز به اسم می‌توان قید به دست آورد (کشانی، ۱۳۷۱: ۲۰). حاصل فرآیند ساختوازی یک واحد واژگانی است. بنابراین مواردی مانند «عصری، صبحی و...» را می‌توان هم با یای مجهول تلفظ کرد که در آن صورت واحد نحوی به حساب می‌آیند و معنای آن «- یک روز عصر یا صبح» است. داده‌های فوق را می‌توان با یای معروف نیز تلفظ کرد که در آن صورت با واحدهای واژگانی روبرو هستیم. در هر حال جایگاه تکیه ثابت است و تغییر نمی‌کند.

تمام واحدهای واژگانی دارای تکیه واژگانی هستند و به همین دلیل می‌توانند در بافت‌های خاص محل ظهور تکیه زیر و بمی باشند، لذا ادعای وجود واژه بی‌تکیه در زبان نمی‌تواند صحیح باشد (وحیدیان کامیار، ۸-۱۳۴۷، ۱۳۵۷).

در ساخت‌های ندایی نیز جای تکیه ثابت است. نگارنده در آزمایش‌های تجربی خود به این نتیجه رسیده است که در ساخت‌های ندایی که در آنها معمولاً اسم حالت ندایی به خود می‌گیرد محل برجستگی تغییر نمی‌کند و تکیه زیر و بمی در هجای پایانی اسم است. تنها تفاوت بین اسم در حالت ندایی و غیر ندایی این است که

هجاهای بی تکیه اسم در حالت ندایی از نظر سطح زیر و بمی در یک سطح بالاتری تولید می شوند.

در اینجا مجال پرداختن به همه جنبه های تحقیقات پیشین وجود ندارد^۱ چرا که تحقیقات یاد شده به دیگر بخش های عناصر زیرنحیری نیز پرداخته اند. به نظر نگارنده شاید مشکل اصلی اکثر تحقیقات پیشین نداشتن چارچوب نظری مشخص باشد، اگرچه بعضی از آنها در قالب نظریه تحقیق به نیکی و کمال حق مطلب را ادا کرده اند (مانند توحیدی، ۱۹۷۴) و اگر ضعیفی هم باشد ضعف نظریه است. نکته قابل ذکر دیگر این است که در بعضی از تحقیقات گذشته موضوع تکیه و دیگر مسائل زیرنحیری تنها بخش کوچکی از آنها را تشکیل می دهد (مانند خودزکو، ۱۸۵۲؛ فیلات، ۱۹۱۹؛ لمتون، ۱۹۵۳؛ خانلری، ۱۳۳۷؛ یارمحمدی، ۱۹۶۴؛ سپنتا، ۱۳۵۱؛ ثمره، ۱۹۷۷؛ حق شناس، ۱۳۵۶)، بنابراین نمی توان در چنین شرایطی انتظار داشت که به تمام معنا حق مطلب مثلاً درباره تکیه ادا شده باشد. به هر حال هدف معرفی اجمالی کارهای انجام شده بود و همه آنها با توجه به شرایط تاریخی نگارش خود ارزشمند هستند و تلاش نویسندگانشان درخور توجه.

۳. الگوی برجستگی در واحدهای نحوی

جملات زبان دارای ساخت سازه ای هستند و سازه ها به شکل سلسله مراتبی در قالب واحدهای بزرگتری به نام گروه ها سازمان دهی می شوند. از این رو کلمات سازه های بلافصل جمله نیستند بلکه آنها سازه های پایانی جمله به حساب می آیند. (هگمن، ۱۹۹۱: ۷-۲۶). با استفاده از آزمایش هایی مانند پیش آیندسازی، جایگزینی ضمیر و غیره مرز گروه های نحوی مشخص می شود.

هسته تنها عنصر اجباری گروه است (جز در مواردی که در واژگان مشخص شده است) و به تنهایی می تواند نقش گروه کامل را بازی کند. هسته ها به عنوان مقولات نحوی از ویژگی بیشترین گسترش (maximal projection) برخوردارند.

۱. برای این منظور ر.ک. پایان نامه دکتری نگارنده با عنوان «شناخت نوای گفتار زبان فارسی و کاربرد آن در بازسازی و بازشناسی رایانه ای گفتار»، دانشگاه تهران، گروه زبان شناسی.

صورت گسترش یافته هسته، دارای ساخت سازه‌ای درون گروهی است که در آن هسته گروه وابسته‌هایی را قبل یا بعد از خود می‌پذیرد. وابسته‌ها دارای رابطه‌ای نظام‌مند با هسته هستند و با توجه به رابطه ساختاری که با هسته برقرار می‌کنند نوع وابستگی آنها مانند آویزه (adjunct) و یا متمم (complement) بودن مشخص می‌شود. گروه اسمی (NP) گروه حرف اضافه‌ای (PP)، گروه صفتی (AP)، گروه فعلی (VP) و گروه قیدی (AdvP)، گروه‌هایی نحوی اصلی به حساب می‌آیند. در اینجا به گسترش هرکدام از گروه‌های نحوی و الگوی برجستگی در تولید بی‌نشان آنها می‌پردازیم:

۳-۱ گروه اسمی

گروه اسمی حداقل از یک اسم به عنوان هسته گروه و وابسته‌های اختیاری پیشین و پسین تشکیل می‌شود. تکیه واژگانی اسم در هجای آخر آن است و اگر اسمی در پاره گفتار حامل تکیه زیر و بمی باشد، ناگزیر این هجای آخر آن است که بستر تکیه زیر و بمی واقع می‌شود. در پاره گفتار (1 b) هجای آخر اسم، جایگاه تکیه زیر و بمی است:

- (1) a. [či xaridi]
b. [ke*tâb]^۱

اسم بالقوه می‌تواند سه نوع وابسته پیشین داشته باشد (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۵: ۲۶-۳۰). یعنی اسم بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های گزینشی سه جایگاه خالی قبل از خود دارد که ساخت درونی آن را به شکل زیر می‌توان نشان داد:

- (2) NP [(3)+(2)+(1)+N...]

عددهای ۱، ۲ و ۳ نماینده جایگاه انواع وابسته‌های پیشین هستند و از کوچکتر به بزرگتر درجه نزدیکی هرکدام از وابسته‌ها را نسبت به هسته نشان می‌دهند و به خاطر اختیاری بودن داخل () آمده‌اند. نزدیکترین جایگاه به هسته اسمی (۱) را

۱. «*» در چارچوب نظریه تحقیق حاضر نشانه تکیه زیر و بمی است.

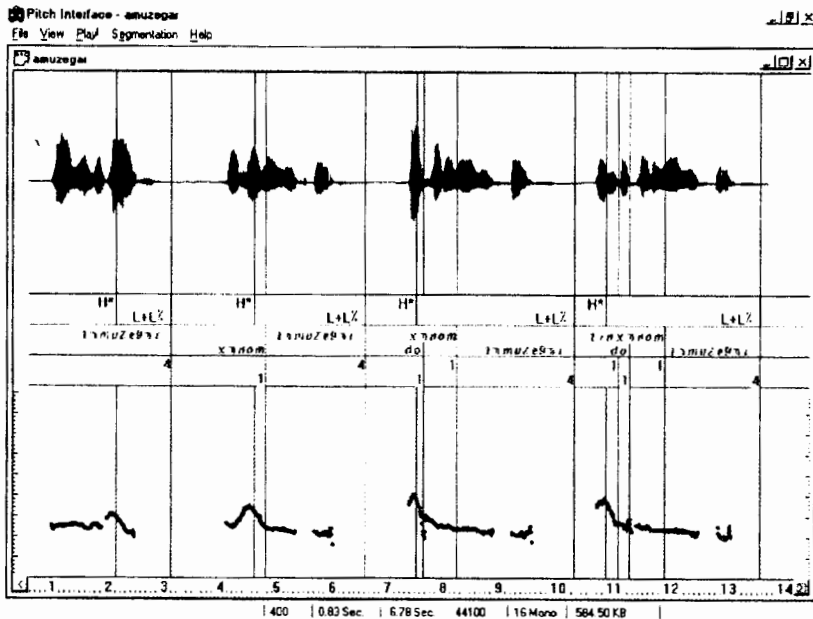
عنصری پر می‌کنند که در دستورهای زبان از آن با عنوان شاخص یاد می‌کنند: مانند «خانم، جناب، پسر، شیر» در گروه‌های «خانم آموزگار، جناب سرهنگ، پسر بچه، و شیرزن». شاخص‌ها در اصل اسم یا صفتی هستند که برای مشخص و محدود کردن اسم یا برای احترام به کار می‌روند (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۵: ۳۰). شاخص‌ها بدون هیچ نشانه‌ی صوری مانند نقش‌نماها و غیره به کار می‌روند. دومین جایگاه (۲) را در بین وابسته‌های پیشین هسته اسمی، مقولاتی مانند اعداد (دو، ثلث)، اعداد ترتیبی و صفت‌های عالی (بهترین آموزگار) به خود اختصاص می‌دهند. سومین جایگاه (۳) را در بین وابسته‌های پیشین هسته اسمی مقولاتی مانند صفت‌های اشاره (این مرد)، صفت‌های پرسشی (کدام کتاب، صفت‌های تعجبی (عجب فیلمی) و صفت‌های مبهم (فلان ملک) پر می‌کنند.

اکنون باید دید که با گسترش گروه اسمی الگوی برجستگی در تولید بی‌نشان گروه‌های اسمی چگونه است. به تولید بی‌نشان پاره گفتارهای زیر و الگوی برجستگی آنها توجه کنید:

- (3) a. NP [?âmuze*gâr]
 b. NP [xâ*nom (?âmuzegâr)]
 c. NP [*do [xânom (?âmuzegâr)]]
 d. NP [*?in [do (xânom (?âmuzegâr))]]

تکیه زیر و بمی در پاره گفتارهای بالا به میزان گسترش گروه اسمی روی دورترین وابسته به هسته اسمی قرار گرفته است. شکل ۲ منحنی زیر و بمی و بازنمایی آهنگی پاره گفتارهای (3) را نشان می‌دهد.

هسته اسمی بعد از خود نیز می‌تواند وابسته‌هایی داشته باشد که به ترتیب عبارت‌اند از: نشانه‌های جمع، صفت بیانی، مضاف‌الیه، «ی» نکره، بدل، متمم اسم و جمله ربطی توضیحی (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۵: ۳۱).



شکل ۲. اصل هسته گریزی را در زبان فارسی نشان می‌دهد که در فرآیند وابسته‌پذیری، دورترین وابسته به هسته نحوی — در تولید بی‌نشان — محل ظهور تکیه زیر و بمی است.

شخص، شمار، زمان و حالت مقولات تصریفی هستند (بایر، ۱۸۹۸: ۱۰) و برخی از مقولات تصریفی به لحاظ واج شناختی حائز اهمیت می‌باشند، زیرا با افزوده شدن آنها به هسته گروه نحوی تکیه زیر و بمی در تولید بی‌نشان روی این مقولات تصریفی ظاهر می‌شود. اسمی را تصور کنید که تنها تکواژ جمع به آن افزوده شده باشد. در تولید گروه اسمی که اجزای آن را هسته اسمی و تکواژ جمع تشکیل داده باشد تکیه زیر و بمی روی تکواژ جمع خواهد بود. این واقعیت ما را به این نتیجه می‌رساند که تکواژ جمع نیز در واژگان هویت مستقل برای خود دارد و همانند وابسته‌های پیشین اسم وقتی که به هسته اسمی افزوده می‌شود تکیه روی دورترین وابسته به هسته قرار می‌گیرد. برای روشن شدن بحث بافتی را تصور کنید که پاره گفتارهای زیر در آن بافت قابل تولید باشند:

(4) a. NP [ke*tâb]

b. NP [ketâb* hâ]

c. NP [Ketâ* bâ]

همان طوری که در بخش ۲ در تحقیق حاضر گفته شد تکیه زیر و بمی در جایگاه تکیه واژگانی کلمه ظاهر می شود که (4a) این واقعیت را نشان می دهد. در (4b) هسته اسمی گسترش پیدا کرده و تکواژ جمع به عنوان تکواژ تصریفی به آن افزوده شده است و تکیه زیر و بمی روی هجای تکیه بر وابسته قرار گرفته است. در (4b) تکواژ جمع از یک هجا تشکیل شده است و در واژگان این هجای واحد به منزله هجای تکیه بر آن واحد واژگانی به حساب می آید. در (4c) پس از حذف سایش چاکنایی و تغییر هجابندی، تکیه روی هجایی قرار می گیرد که تکواژ جمع در قالب آن هجا ظاهر شده است. «ی» نکره در واج شناسی آهنگ از اهمیت لازم برخوردار نیست، زیرا هیچگاه بستر لازم را برای تکیه زیر و بمی فراهم نمی آورد. از این رو هسته اسمی

۱. گفته می شود (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۵: ۳۱) که «ی» نکره سومین جایگاه را در بین وابسته های پسین هسته اسمی به خود اختصاص می دهد. سؤال این است که اگر «ی» نکره وابسته هسته اسمی است و تکیه گروه نیز روی وابسته گروه قرار می گیرد، پس چرا تکیه گروه روی «ی» نکره واقع نمی شود. به نظر نگارنده «ی» به عنوان وابسته پسین نقش یکسانی با «یک» به عنوان وابسته پیشین دارد. به عبارت دیگر بازتاب نقش «یک» را در «ی» نکره می توان دید. همان طوری که «کتابی» و «a book» در دو جمله فارسی و انگلیسی «من کتابی خریدم» و «I bought a book» نقش یکسانی دارند. شواهدی از زبان فارسی در دست است که نشان می دهد اگر یک تکواژ دستوری با یک تکواژ قاموسی نقش یکسانی داشته باشد و اهل زبان بخواهند این نقش را برجسته کنند حتماً تکواژ قاموسی را به کار می برند و تکیه گروه را روی آن قرار می دهند. شناسه های فاعلی شاهد دیگری بر این ادعا هستند. مثلاً در پاره گفتار [še*kastam] شناسه تکیه نمی گیرد اگرچه به فعل افزوده شده است. اگر گویشور زبان بخواهد نقش فاعل را برجسته کند، در آن صورت خود فاعل را به کار می برد و آن را برجسته می کند، مانند *man [šekastam] دلیل دیگر واقعیت بالا شاید این باشد که «ی» نکره و شناسه ها در واژگان انتزاعی اهل زبان جایگاهی ندارند تا تکیه واژگانی داشته باشند و به دنبال آن بتوانند حامل تکیه زیر و بمی باشند. عدم تکیه پذیری «ی» نکره، شناسه ها و ضمائر شخصی پیوسته حکایت از آن دارد که این مقولات در واژگان انتزاعی اهل زبان جایگاهی ندارند. از اصل تکیه پذیری وابسته ها می توان به عنوان شاهدی واج شناختی در ارائه انگاره ای شناختی از واژگان استفاده کرد و گفت که اهل زبان برای مقولاتی مانند شناسه ها در واژگان خود مدخل های مجزا ندارند بلکه آنها را به شیوه ای نظام مند یاد می گیرند. بازتاب عملی چنین اندیشه ای در نوشتن فرهنگها این است که فرهنگ نویس بدانند چه مقوله ای را باید درون فرهنگ در مدخل مستقلی بیاورد و چه مقولاتی را باید در بخش جداگانه ای از فرهنگ با ارائه قواعدی بیان کند.

(۵) NP [شاعر بزرگ ایران سعدی با غزلهایی که گفت]
N (۱) (۲) (۳) (۴) (۵)

حال آنکه انواع وابسته‌های پسین هسته اسمی و جایگاه آنها مشخص شد باید دید که با گسترش هسته اسمی الگوی برجستگی در تولید بی‌نشان آنها چگونه است (البته مصدرها علاوه بر رفتارهای اسمی متمم‌های فعلی را هم به عنوان وابسته می‌پذیرند). برای این منظور به باره گفتارهای زیر توجه کنید:

- (6) a. NP [mivehâye bahâ*ri]
N (1)
- b. NP [?ostâde dâneš*gâh]
N (2)
- c. NP [?ostâde mohtarame dâneš*gâh]
N (1) (2)
- d. NP [barâdaram man*sur]
N (3)

e. NP [tahqiq dar masâ?ele ?ada*bi]
N (4)

f. NP [kâse?i ke še*kast]
N (5)

در تولید بی‌نشان پاره گفتارهای بالا می‌بینیم که همانند وابسته‌های پیشین در وابسته‌های پسین نیز تکیه گروه در جایگاه تکیه واژگانی دورترین وابسته به هسته واقع می‌شود. از تحلیل داده‌های بالا و دیگر داده‌هایی که در ادامه خواهیم دید به این نتیجه می‌رسیم که در همه موارد با گسترش هسته گروه نحوی، تکیه گروه روی دورترین وابسته قرار می‌گیرد و این مسئله ما را به اصلی رهنمون می‌سازد که ما در اینجا از آن به عنوان «اصل هسته‌گزینی» یاد می‌کنیم.

(۷)

اصل هسته‌گزینی: اصل هسته‌گزینی ناظر بر این واقعیت است که الگوی برجستگی در تولید بی‌نشان واحدهای نحوی به گونه‌ای است که در آن تکیه گروه روی دورترین وابسته به هسته واحد نحوی قرار می‌گیرد.

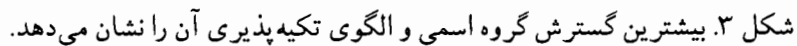
طبق اصل هسته‌گزینی اگر هسته اسمی از دو جهت گسترش پیدا کند در آن صورت گروه اسمی در تولید بی‌نشان خود دارای دو تکیه گروه در دو انتهای خود خواهد بود: مانند:

(8) [*?in šâ?ere bo*zorg]

در اینجا یادآوری چند نکته ضروری است. معمولاً درست قبل و بعد از وابسته درجه ۳ (بدل) یک نواخت گروه (H- یا L-) به چشم می‌خورد و با این کار در درون گروه آهنگی گروه‌های میانی (intermediate phrase) ایجاد می‌شود. این به دلیل وجود مکث کوتاهی است که معمولاً قبل و بعد از وابسته درجه ۳ در گروه اسمی وجود دارد. این مکث کوتاه را با عدد ۳ در لایه فاصله‌نما نشان می‌دهیم. وجود نواخت گروه به این معناست که حتماً قبل از آن یک تکیه زیر و بمی به کار رفته است و چون قبل و بعد از وابسته پسین درجه ۳، نواخت گروه وجود دارد پس خود آن وابسته نیز حتماً دارای تکیه زیر و بمی هست. اگر پس از وابسته پسین درجه ۳ گروه آهنگی ادامه داشته باشد در چارچوب نظریه تحقیق در کنار نواخت مرز نما نیز یک

نواخت گروه دیگر خواهیم داشت. طبق همان پیش‌بینی، دو نواخت گروه اولی بعد از وابسته درجه ۳ و دومی قبل از نواخت مرزنامی توانند در یک گروه آهنگی به صورت متوالی ظاهر شوند، لذا در داده‌هایی که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، بین وابسته درجه ۳ و پایان وابسته درجه ۵ که مرز گروه آهنگی نیز هست حتماً یک تکیه زیر و بمی به کار می‌رود. شکل ۳ این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. لازم به یادآوری است که تکیه گذاری در جایگاه وابسته درجه ۳ و بعد از آن نیز با رعایت اصل هسته‌گریزی صورت می‌گیرد. در شکل ۳ گروه اسمی را می‌بینیم که به صورت بی‌نشان تولید شده است و در آن یک هسته اسمی (pesar) همه انواع وابسته‌های پسین را داراست. در این گروه اسمی سه نواخت گروه از نوع (H-) دیده می‌شود. تکیه گذاری گروه اسمی قبل از اولین نواخت گروه با رعایت اصل هسته‌گریزی صورت گرفته است و در آن هجای تکیه‌بر وابسته درجه ۲ دارای تکیه زیر و بمی (H*) است. وجود دومین نواخت گروه بعد از وابسته درجه ۳ و سومین نواخت گروه در پایان گروه آهنگی و عدم امکان توالی نواخت‌های گروه، ظهور دو تکیه زیر و بمی دیگر را قابل پیش‌بینی می‌کند. در شکل ۳ در درون گروه آهنگی دو گروه میانی وجود دارد که مرز آنها را عدد ۳ در لایه فاصله نما نشان می‌دهد. با نگاهی به شکل ۳ می‌بینیم که سه تغییر معنادار در منحنی زیر و بمی پاره گفتار مورد نظر دیده می‌شود و این سه تغییر معنادار به علت ظهور سه تکیه زیر و بمی در آن گروه آهنگی است.

مسئله دیگری که باید به آن توجه شود این است که همه مقولات نحوی با در نظر گرفتن محدودیت‌های گزینشی و مشخصه‌های زیر مقوله‌ای دارای قابلیت بیشترین گسترش می‌باشند. این بدان معناست که در درون گروه اسمی وابسته‌ها نیز از ویژگی بیشترین گسترش برخوردارند. در مثال‌های زیر این موضوع مشخص می‌شود:



- تحلیل داده‌های تحقیق و نیز تحلیل داده‌های (9) در بالا نشان می‌دهد که اصل هسته‌گزینی در مورد گسترش وابسته‌ها نیز صادق است. البته این حکم کلی دارای

یک استثنا قابل پیش‌بینی است. اگر جهت گسترش وابسته‌ها به سمت دوانتهای گروه باشد (مانند d 9) اصل هسته‌گزیزی در مورد آنها صادق خواهد بود. به این معنا که آخرین وابسته به هسته اصلی تکیه زیر و بمی می‌گیرد، ولی اگر جهت گسترش وابسته‌ها به سمت هسته باشد (مانند a, b, e 9)؛ دیگر اصل هسته‌گزیزی در درون وابسته گسترش یافته رعایت نمی‌شود. الگوی برجستگی پاره گفتارها در مثال (9) توضیحات بالا را کاملتر می‌کند.

حال می‌دانیم که الگوی برجستگی گروه اسمی در تولید بی‌نشان آن به چه صورت است و اگر در یک ساخت نحوی به اسمی برخورد کنیم، باید به دنبال وابسته‌های آن اسم باشیم و اگر اسم وابسته‌ای نداشت، هجای تکیه‌بر آن می‌تواند جایگاه ظهور تکیه زیر و بمی باشد و اگر وابسته‌ای داشت دورترین وابسته به هسته جایگاه تکیه زیر و بمی خواهد بود.

۳-۲ گروه فعلی

در بحث الگوی برجستگی گروه‌های اسمی دیدیم که اسم به عنوان هسته گروه دارای یک صورت واژگانی است که می‌تواند قبل و بعد از خود وابسته‌هایی را بپذیرد. در گروه‌های فعلی نیز باید نخست هسته گروه مشخص شود و بعد از آن فرآیند گسترش معلوم گردد. تعیین صورت واژگانی و انتزاعی فعل برخلاف اسم چندان آسان نیست. این بدان دلیل است که همیشه صورت تصریف شده و عینی فعل به جای صورت واژگانی آن مد نظر محققین پیشین بوده است (فیلات، ۱۹۱۹؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۴۷-۸ و ۱۳۵۷؛ ثمره، ۱۹۷۷؛ و سامعی) و همین مسئله آنها را در مطالعه تکیه فعل دچار مشکل کرده است. فعل نیز همانند اسم و دیگر واحدهای واژگانی یک صورت واژگانی دارد که این صورت واژگانی مبنای گسترش گروه فعلی واقع می‌شود. همان‌طوری که پیش‌تر گفته شد (ر.ک. بخش ۲ در همین نوشته). تکیه واژگانی از یک ماهیت انتزاعی برخوردار است و از آنجایی که صورت تصریف شده فعل اشاره به زمان، وجه، شخص و غیره دارد از حالت انتزاعی خارج می‌شود و این مسئله ما را بر آن می‌دارد که صورت واژگانی فعل را از صورت‌های تصریف شده و گسترش یافته آن متمایز کنیم. این الزام از این واقعیت ناشی می‌شود که در چارچوب نظریه

واج‌شناسی لایه‌ای گفته می‌شود که جایگاه تکیه واژگانی تغییر نمی‌کند و آن تنها می‌تواند در پاره‌گفتار خنثی شود. برای روشن شدن بحث به الگوی برجستگی در پاره‌گفتارهای زیر توجه کنید:

- (10) a. [še*kan]
 b. [*bešekan]
 c. [še*kast]
 d. [*bešekast]

در (10 a,c) برجستگی در هجای آخر است و این بدان معناست که تکیه واژگانی آنها نیز در همان هجای آخر است. در (10 b,d) برجستگی در هجای اول است و هجای آخر فاقد برجستگی است. این واقعیت نشان می‌دهد که نمونه‌های (10 a,c) گسترش پیدا کرده‌اند و نباید (10 a,c) و (10 b,d) را در مثال بالا به‌طور یکسان به عنوان هسته گروه فعلی در نظر گرفت. یعنی (10 a,c) مبنای گسترش واقع شده‌اند و نقش هسته گروه فعلی را بازی می‌کنند. در (10 b,d) چون تکواژ وجه امر و تکواژ وجه التزامی به ترتیب به هسته اضافه شده‌اند، تکیه زیر و بمی روی وابسته گروه فعلی قرار گرفته است. از بحث بالا نتیجه می‌گیریم که فعل نیز یک صورت واژگانی دارد و آنچه که در دستورهای سنتی از آن با عنوان بن مضارع و بن ماضی^۱ یاد می‌شود، صورت واژگانی فعل به حساب می‌آیند. تکیه واژگانی بن مضارع و بن ماضی همانند اسم و صفت در هجای آخر آن است. صورت واژگانی‌ای که نقش هسته گروه فعلی را به عهده دارد اگر عینیت بیابد تکیه زیر و بمی در جایگاه تکیه واژگانی آن امکان ظهور دارد و اگر با وابسته‌پذیری گسترش پیدا کند تکیه زیر و بمی در جایگاه تکیه واژگانی وابسته ظاهر می‌شود. این نتیجه‌گیری به تمام بحث‌های موجود درباره تکیه فعل خاتمه می‌دهد و روشن می‌کند که تکیه فعل نیز در واژگان ثابت است و هیچ‌گاه تکیه واژگانی فعل تغییر نمی‌کند. تغییری که در صورت‌های

۱. اصولاً نباید برای یک واحد واژگانی بیش از یک صورت واژگانی در نظر گرفت و در مورد فعل نیز این حکم صادق است ولی از آنجایی که اثبات اصل بودن بن مضارع و اشتقاق بن ماضی نیازمند ارائه قواعد واجی زیادی است و به هدف این نوشته نیز ارتباط ندارد، لذا برای فعل دو صورت واژگانی جداگانه قائل می‌شویم.

تصریف شده فعل مشاهده می شود مربوط به تکیه گروه فعلی یا همان تکیه زیر و بمی است که به تناسب وابسته پذیری، در تولید بی نشان روی دورترین وابسته به هسته قرار می گیرد.

هسته فعلی نیز همانند هسته اسمی می تواند وابسته هایی را در قبل و بعد از خود داشته باشد و از هر دو جهت گسترش پیدا کند. وابسته های هسته فعلی دو دسته اند: دسته اول وابسته هایی هستند که به تصریف فعل مربوط می شوند و دسته دوم وابسته هایی که در ساختمان افعال پیشوندی و افعال گروهی دیده می شوند. وابسته های دسته اول تکواژهایی را در بر می گیرد که زمان، شخص، وجه و نمود فعل را نشان می دهند و اکثر این تکواژها می توانند قبل و بعد از فعل، به عنوان وابسته های پیشین و پسین به کار روند. با توجه به توضیحات بالا درباره اختصاص صورت واژگانی واحد برای فعل، در زیر گسترش گروه فعلی را با وابسته پذیری از بین تکواژهای بالا نشان می دهیم. البته لازم به یادآوری است که اگر یک واحد واژگانی مشخصات زمان و شخص را در خود داشته باشد حکم یک جمله کامل را دارد، ولی در اینجا فرض بر این است که داده های زیر به عنوان گروه فعلی، بخشی از جمله را تشکیل می دهند. در اینجا هدف ما این است که جایگاه تکیه زیر و بمی را در تولید بی نشان گروه فعلی نشان دهیم. از رهگذر چنین کاری جایگاه های بالقوه تکیه زیر و بمی در درون گروه فعلی روشن می شود. به نمونه های زیر توجه کنید:

- (11) a. ... VP [V [še*kan]] (∅)
 b. ... VP [V [še*kast]] (∅)
 c. ... VP [*be] v[šekan]] (∅)
 d. ... VP [xâ*had] v[šekast]] (∅)
 e. ... VP [[*mi] v[šekan]] (ad)
 f. ... VP [[*mi] v[xâhad] [be] v[šekan]] (ad)
 g. ... VP [[*dâram] [mi] v[šekan]] (am)
 h. ... VP [V [šekas] [*te]] (∅)
 i. ... VP [V [šekas] [*te]] (?am) = vp [v [šekas] [*tam]]
 j. ... VP [V [še*kast]] (am)

k. ... VP [[*dar] [mi] [xâhad] [bi] v[?âvar]] (ad)

L. ... VP [[*šar] [dar] [mi] v[?âvar]] (ad)

m. ... VP [[ša*lâm] v[kard]] (am)

n. ... VP [[qa*zâ] [ra] v[xord]] (am)

در (11 a, b) صورت واژگانی فعل را می‌بینیم که به تنهایی در پاره گفتار به کار رفته‌اند و هجای تکیه بر آنها محل استقرار تکیه زیر و بمی شده است. در (11 c, d, e, f, g) الگوی برجستگی گروه فعلی را به هنگام گسترش می‌بینیم که در آن هسته، وابسته‌های پیشین پذیرفته است. با نگاهی به این داده‌ها در می‌یابیم که اصل هسته گریزی در الگوی برجستگی گروه فعلی کاملاً صادق است. به تناسب گسترش گروه فعلی تکیه زیر و بمی روی دورترین وابسته گروه فعلی ظاهر می‌شود. در (11 h) هسته فعلی وابسته پسین گرفته است و در این مثال نیز اصل هسته گریزی رعایت شده است. در (11 i, j) و نمونه‌های مشابه می‌بینیم که علی‌رغم وابسته‌پذیری هسته فعلی تکیه زیر و بمی روی آخرین وابسته قرار نگرفته است و ظاهراً اصل هسته گریزی نقض شده است. ولی آنچه که در این باره باید گفت این است که شناسه‌ها بخشی از گروه فعلی نیستند، بلکه انعکاس فاعل جمله‌اند و به همین دلیل در مثال‌های بالا آنها را خارج از VP و در درون () گذاشته‌ایم.

در (11 k, i, m, n) نوع دوم وابسته‌های گروه فعلی را می‌بینیم که اگر هسته فعلی این وابسته‌ها را بپذیرد در ردیف فعل‌های پیشوندی (مانند 11 k)، فعل‌های گروهی (مانند 11 m) و یا ترکیبی از آنها (مانند 11 L) قرار می‌گیرد. در فعل‌های پیشوندی و گروهی نیز اصل هسته گریزی تکیه زیر و بمی صادق است. فعل‌های پیشوندی از ترکیب وابسته‌هایی مانند «بر، در، باز، فرو و فرا» با برخی از افعال درست می‌شوند و فعل‌های گروهی از ترکیب اسم، صفت و یا قید با فعل‌هایی مانند کردن، شدن، نمودن، و غیره ساخته می‌شوند (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۵: ۹-۱۱۶).

نتیجه بحث بالا این است که فعل‌ها از نظر ساختن به سه گروه ساده، پیشوندی و گروهی تقسیم می‌شوند. صورت‌های گسترش یافته و نیز الگوی برجستگی هر کدام از انواع فعل‌ها را بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های زیر مقوله‌ای آنها در بالا دیدیم. هر کدام از فعل‌های سه گانه بالا در صورت داشتن شرایط زیر مقوله‌ای می‌توانند

متمم‌هایی را در درون گروه فعلی داشته باشند. در زیر به الگوی برجستگی گروه‌های فعلی می‌پردازیم که هسته آنها دارای متمم‌هایی به شکل زیر است^۱:

- (12) a. ... VP [[*tond] [raft]] (∅)
 AdvP v
- b. ... VP [[*sib rā] [xord]] (∅)
 NP v
- c. ... VP [[be ? a*li] [komak] [kard]] (∅)
 PP v
- d. ... VP [[ke*tâb rā] [be ?ali] [dâd]] (∅)
 NP PP v
- e. ... VP [[mo?al*leme fizik] [?ast]]
 NP v
- f. ... VP [[besi*yâr dâna] [?ast]]
 AP v
- g. ... VP [[dar xâ*ne] [?ast]]
 PP v
- h. ... VP [[biš*tar] [?ast]]
 AdvP v
- i. ... VP [[pe*saraš rā] [?âqel] [mi] [pedâr] [(ad)]]
 NP AP v
- j. ... VP [[pe*saraš rā] [?ali] [nâmid]]
 NP NP v
- k. ... VP [[*pul rā] [dar dâxele ja?be] [gozâšt]]
 NP PP v

فعل لازم فاقد متمم اسمی است ولی می‌تواند همانند فعل‌های متعدی متمم قیدی بگیرد (مانند 12 a). چارچوب زیر مقوله‌ای فعل متعدی تک مفعولی را یک گروه اسمی و یک گروه حرف اضافه‌ای تشکیل می‌دهد (به ترتیب در 12 b,c) که نقش مفعول را دارند. فعل متعدی دو مفعولی دارای دو ظرفیت یعنی گروه اسمی و گروه حرف اضافه‌ای است (مانند 12. d) که به ترتیب نقش مفعول مستقیم و مفعول غیر مستقیم را ایفا می‌کنند. فعل‌های ربطی در چارچوب زیر مقوله‌ای خود دارای

۱. مثالهای ۱۲ بیشتر از دکتر غلامعلی زاده (۱۳۷۴) است.

متمم‌هایی به صورت گروه اسمی، گروه صفتی، گروه اضافه‌ای و گروه قیدی هستند (به ترتیب در 12 e,f,g,h) که نقش مسند را بازی می‌کنند. فعل‌های متعدی مرکب یک گروه اسمی و یک گروه صفتی و یا دو گروه اسمی را به عنوان متمم خود دارند (به ترتیب در 12 i,j) که نقش متمم مفعول و مفعول مستقیم را به عهده دارند. فعل‌های متعدی دارای متمم قیدی از یک گروه اسمی و یک گروه قیدی در مشخصه‌های زیر مقوله‌ای خود برخوردار هستند (مانند 12 k) که به ترتیب نقش مفعول مستقیم و متمم قید را به عهده دارند. در (12 c,d,e,f) می‌بینیم که اصل هسته‌گزینی در بیشترین گسترش وابسته‌ها نیز حاکم است.

۳-۳ گروه حرف اضافه‌ای

به منظور روشن شدن الگوی برجستگی در گروه‌های حرف اضافه‌ای نمونه‌هایی از آن را در زیر می‌بینیم:

- (14) a. [[*?az]]
PP P
- b. [[?az] [xâ*ne]]
PP P NP
- c. [[?az] [xâneye] [re*zâ]]
PP P NP NP
- d. [[dar bâreye] [?ensân*hâ]]
PP P NP

همان‌طوری که در بالا می‌بینیم حرف اضافه نقش هسته گروه حرف اضافه‌ای را به عهده دارد و به عهده دارد و به موازات گسترش هسته، تکیه زیر و بمی در تولید بی‌نشان روی هجای تکیه‌بر دورترین وابسته گروه قرار می‌گیرد. این خود شاهد دیگری در کارآمدی اصل هسته‌گزینی در تعیین جایگاه تکیه زیر و بمی در گروه‌های نحوی است. در (14 a) حرف اضافه به تنهایی یک پاره گفتار است که تکیه زیر و بمی نیز روی تنها عنصر آن پاره گفتار قرار گرفته است. (14 a) می‌تواند در جواب این پرسش باشد «گفتی از یا با؟». قرار گرفتن تکیه زیر و بمی روی حرف اضافه در (14 a) نشان می‌دهد که حروف اضافه نیز در واژگان دارای طرح تکیه واژگانی هستند، زیرا تکیه‌های زیر و بمی تنها روی هجاهای تکیه‌بر واژگانی قرار

می‌گیرند. این مسئله نادرستی این ادعا که حروف اضافه فاقد تکیه‌واژگانی هستند را به اثبات می‌رساند (مانند وحیدیان، کامیار، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۷ و ...).

در (14 d) می‌بینیم که حرف اضافه مرکب نیز همانند حرف اضافه ساده در صورت گسترش، در تولید بی‌نشان، فاقد تکیه زیر و بی‌بی است. حرف اضافه معمولاً یک گروه اسمی بعد از خود دارد و به همین دلیل گروه اضافه را می‌توان به صورت حرف اضافه + گروه اسمی بازنویسی کرد. در (14 d) گروه اسمی به عنوان وابسته گسترش پیدا کرده است و در درون صورت گسترش یافته وابسته نیز اصل هسته‌گریزی حاکم است.

۳-۴ گروه صفتی

گسترش حداکثر گروه صفتی و نیز الگوی برجستگی در تولید بی‌نشان آنها را در مثال‌های زیر می‌بینیم:

- (15) a. [[?â*bi]]
AP A
- b. [[?âbiye] [ro*šan]]
AP A AP
- c. [[[besi*yâr] [?âbi]]]
AP AdvP A
- d. [nâmarde [[bixabar] [?âz xo*dâ]]]
AP A PP
- e. [[[negarâne] [bačče*hâ]]]^۱
AP NP
- f. [[[xošhâl] [ke *raft]]]
AP A S
- g. [[[besi*yâr] [bixabar] [?az xo*dâ]]]
AP AdvP A PP
- h. [[[bozorg] [*tar]]]
AP A

۱. مثالهای (f, e 15) از دکتر سمیعان (۱۹۸۸) است.

همان طوری که در (15 a) می بینیم تکیه واژگانی صفت ها نیز مانند اسم ها و فعل ها در آخرین هجای آنها قرار دارد و به همین دلیل تکیه زیر و بمی نیز در آخرین هجای صفت ها ظاهر می شود. در مثال های بالا می بینیم که صفت می تواند وابسته هایی را به صورت گروه صفتی، گروه قیدی، گروه حرف اضافه ای، گروه اسمی و جمله کامل داشته باشد. اصل هسته گریزی در بیشترین گسترش گروه های صفتی و حتی در درون وابسته های آنها نیز به چشم می خورد. با توجه به نمونه های بالا قواعد ساخت سازه ای گروه صفتی را همانند دیگر گروه ها می توان به دست آورد.

۳-۵ گروه قیدی

گروه قیدی نیز در بیشترین گسترش خود از اصل هسته گریزی پیروی می کند که در مثال های زیر این مسئله روشن می شود:

- (16) a. [[sa*ri?]]
AdvP Adv
- b. [[besi*yâr] [sari?]]
AdvP AdvP Adv
- c. [[sari?tar] [?az *man]]
AdvP Adv PP
- d. [[[besi*yâr] [sari?tar] [?az*man]]]
AdvP AdvP Adv PP

در نمونه های بالا می بینیم که دورترین وابسته به هسته تکیه زیر و بمی پذیرفته است و در گروه های قیدی نیز همانند گروه اسمی و گروه فعلی اگر هسته هردو وابسته پسین و پیشین را داشته باشد در دو انتهای آن دو تکیه زیر و بمی قرار می گیرد.
(16 d)

۳-۶ جمله

در پنج زیر بخش پیش در این بخش الگوی برجستگی در گروه های نحوی مورد بررسی قرار گرفت و جایگاه تکیه زیر و بمی در تولید بی نشان آنها مشخص شد. الگوی برجستگی در جمله به عنوان یک واحد نحوی دیگر، بحث جداگانه ای دارد. در چارچوب نظریه نحوی حاکمیت و وابستگی، جمله یک گروه تصریفی (inflectional)

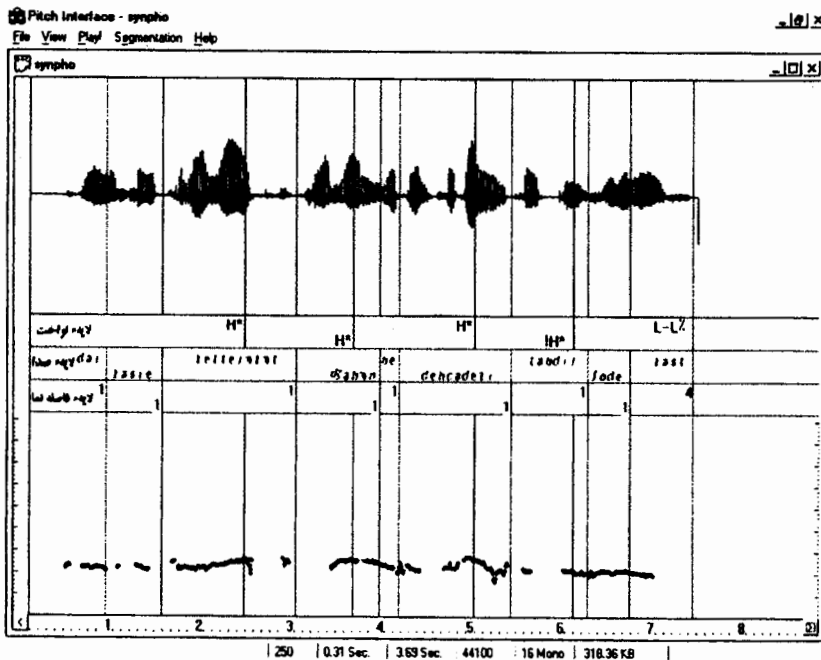
(phrase) قلمداد می‌شود که هسته آن تصریف (inflection = Infl) است. تصریف در قالب گروه فعلی تظاهر پیدا می‌کند. اگر جمله‌ای مرکب از یک گروه اسمی به عنوان فاعل و یک فعل بدون هیچ گونه وابسته‌ای در پاره گفتاری به کار رفته باشد در تولید بی‌نشان تکیه روی فاعل جمله خواهد بود مانند:

- (17) a. ?a*li raft.
 b. bâ*bâ bud.
 c. ?a*li did.

اگر ساخت جمله را تنها به فاعل و فعل محدود کنیم و معتقد باشیم که Infl هسته جمله است و نیز تظاهر Infl را در قالب گروه فعلی بدانیم با توجه به مثال‌های (17) در بالا می‌بینیم که اصل هسته‌گزینی در ساخت جمله نیز حاکم است. البته ساخت جمله و الگوی برجستگی آن همواره به آن سادگی نیست. جمله می‌تواند ساخت بسیار پیچیده‌ای داشته باشد و به لحاظ نظری هیچ محدودیتی برای جمله و گروه آهنگی از نظر گسترش آنها وجود ندارد. به دلیل عدم محدودیت در گسترش جمله نمی‌توان برای آن همانند گروه‌های نحوی ساخت سازه خاصی در نظر گرفت تا از این رهگذر بتوان الگوی برجستگی آن را مشخص کرد. در مقدمه این فصل گفته شد که کلمه‌ها سازه‌های بلافصل جمله نیستند، بلکه آنها در قالب سازه‌های بزرگتری گردهم می‌آیند و در قالب گروه‌های نحوی نقش حلقه پیوند را بین جمله و سازه‌های پایانی ایفا می‌کنند. در داده‌هایی که مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند دیده شده است که در جملات پیچیده، هر کدام از گروه‌های نحوی تشکیل دهنده جمله با رعایت اصل هسته‌گزینی در تولید بی‌نشان تکیه گرفته‌اند؛ لذا تنها کاری که در ارائه الگوی برجستگی برای جمله می‌توان انجام داد این است که ابتدا گروه‌های نحوی سازنده جمله مشخص شوند و سپس با رعایت اصل هسته‌گزینی به هر کدام از آن گروه‌ها تکیه‌ای اختصاص داده شود؛ مانند:

- (18) a. ?a*li ha*san râ did
 NP VP
 b. dar ?asre ?ettelâ*?ât ja*hân be dehka*de?i tab*dil šode ?ast
 PP NP PP VP

در (a 18) در بالا گروه آهنگی را می‌بینیم که از دو گروه نحوی NP و VP تشکیل شده است و تکیه‌پذیری آنها براساس پیش‌بینی نظریه تحقیق و اصل هسته‌گزینی عنوان اصل زبان - ویژه در فارسی صورت گرفته است. در (b 18) به گروه آهنگی از چهار گروه نحوی تشکیل شده است که به ترتیب «در»، «جهان»، «به» و «شد» نقش هسته گروه را بازی می‌کنند و در تکیه‌پذیری آنها اصل هسته‌گزینی رعایت شده است. شکل ۴ الگوی برجستگی گروه آهنگی چهار (b 18) نشان می‌دهد. در شکل ۴ تغییر معنادار در منحنی زیر و بمی دیده می‌شود که هرکدام از این تغییرات نماینده جایگاه تکیه زیر و بمی هستند. آخرین تکیه زیر و بمی در یک گام پایین تر نسبت به آن (downstep) به تکیه قبل از خود تولید شده است و به همین دلیل تغییر مربوط در منحنی زیر و بمی زیاد محسوس نیست.



شکل ۴. نشان می‌دهد که در تولید بی‌نشان گفتار، هرکدام از گروه‌های نحوی سازنده‌های جمله با رعایت اصل هسته‌گزینی تکیه زیر و بمی از نوع «H*» می‌گیرد.

نکته: درباره الگوی برجستگی گروه آهنگی (b 18) و منحنی زیر و بمی مربوط به آن یادآوری این نکته لازم است که اگر گروه فعلی تنها وابسته پسین داشته باشد الزاماً در تأکید کلی وابسته‌ای پسین تکیه‌دار خواهد بود. بررسی داده‌های تحقیق نشان می‌دهد که اگر گروه فعلی به طور همزمان وابسته پسین و پیشین داشته باشد معمولاً وابسته‌های پسین که نماینده زمان فعل می‌باشند فاقد تکیه خواهند بود. در « شکل ۴ می‌بینیم که در منحنی زیر و بمی مربوط « نیامده ast? تغییر معناداری به وجود است.

۴. الگوی آهنگ واحدهای نحوی در تولید بی‌نشان

در بخش الگوی برجستگی در واحدهای نحوی مورد بررسی قرار گرفت. در ارائه الگوی برجستگی تنها جایگاه تکیه زیر و بمی مشخص شد و از نوع تکیه زیر و بمی که از رهگذر آن الگوی آهنگ پاره گفتارها شکل می‌گیرد سخنی به میان نیامد. در تولید بی‌نشان گفتار که نیازمند اطلاعات بافتی و محیطی نیستیم شکل تکیه زیر و بمی ناظر بر نوعی برجستگی از نظر شنیداری و نوعی برآمدگی در منحنی (است. لذا در بازسازی (speech synthesis) زیر و بمی کافی است که با به صورت (استفاده از اطلاعات نحوی و براساس اصل هسته‌گزینی در H^* گفتار پاره گفتار بازسازی شده یک H^* جایگاه‌های خاصی از (ایجاد شود. از ترکیب برجستگی به صورت () با نواخت‌های کناری (نواخت گروه و نواخت فاصله‌نا) دست می‌آید. با استفاده از نشانه text () می‌توان نوع نواخت H^* الگوی آهنگ گفتار به کناری را H^* گذاری خاص در متن () در تولید بی‌نشان گفتار به این معناست که کل گروه نحوی از نظر شنونده اطلاع نو به H^* مشخص کرد. تکیه زیر و بمی () در تأکید ویژه و $L + H^*$ حساب می‌آید. تکیه زیر و بمی (...) به دلیل بافت - بنیاد دیگر تکیه‌های زیر و بمی (مانند بودنشان، در بازسازی گفتار کمتر کاربرد دارند، زیرا هرکدام از آنها در نمایش بافت خاصی را می‌طلبند. صورت‌بندی بافت‌های مختلف و افزودن اطلاعات بافتی به متن کار بسیار دشواری است و اصولاً متن معمولی فاقد چنین اطلاعاتی است. تکیه‌های زیر و بمی بافت - حساس نیز از نظر شنیداری ناظر بر نوعی برجستگی و از نظر صوت شناختی ناظر بر تغییرات معناداری در منحنی زیر و بمی هستند که نشانه

گذاری آنها نوع و جهت تغییر را نشان می‌دهد. از توضیحات بالا نتیجه می‌گیریم که تنها «H*» در بازسازی گفتار بی‌نشان به کار می‌رود و از ترکیب آن با نواخت‌های کناری الگوی آهنگ پاره گفتار ایجاد می‌شود. دیگر تکیه‌های زیر و بمی در بازشناسی گفتار و در تعبیر معنایی آن نقش بسیار مهمی دارند (راس، ۱۹۹۲؛ پیتزلی، ۱۹۹۴).

۵. نتیجه‌گیری

این نوشته نشان داد که حوزه نحو و واج‌شناسی با هم یک سطح مشترک دارند که با استفاده از اطلاعات سطح مشترک آنها می‌توان جایگاه تکیه زیر و بمی را به عنوان یک عنصر آهنگی مهم در بافت‌های بی‌نشان پیش‌بینی کرد. این نوشته با معرفی یک اصل زبان - ویژه در امر تکیه‌گذاری در گفتار فارسی، امکانی فراهم می‌کند که با استفاده از آن می‌توان کیفیت گفتار بازسازی شده ماشینی را بهبود بخشید. در تبدیل ماشینی متن به گفتار (text to speech synthesis / TTS) با استفاده از دادن گان‌های گفتاری، صدای مربوط به رشته واجی متن ورودی مشخص می‌شود، ولی مسائل مربوط به نوای گفتار (prosody) مهمترین بخش آن محسوب می‌شود که باید روی زنجیره صدایی سوار شوند. یکی از مسائل نوایی مهم در تبدیل متن به گفتار یافتن جایگاه و نوع تکیه‌های زیر و بمی است که در این نوشته تا حد امکان این مسئله مورد کنکاش قرار گرفت.

کتابنامه

- اسلامی، محرم (۱۳۷۳)، «توصیف وابسته‌های پسین در گروه‌های اسمی زبان فارسی بر مبنای نظریه ایکس-تیره»، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران.
- اسلامی، محرم و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۷۸)، «جایگاه تکیه زیروبی و اهمیت آن در پردازش گفتار»، پنجمین کنفرانس بین‌المللی سالانه انجمن کامپیوتر ایران، ۱۷ الی ۱۹ اسفند ماه ۱۳۷۸، دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- اسلامی، محرم (۱۳۷۹)، «شناخت نوای گفتار زبان فارسی و کاربرد آن در بازسازی و بازشناسی رایانه‌ای گفتار»، پایان نامه دکتری، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران.
- اسلامی، محرم و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۷۹)، «ارائه یک انگاره شناختی از واژگان ذهنی گویشور فارسی»، اولین کنفرانس بین‌المللی علوم شناختی، ۳-۱۳ اسفند ماه ۱۳۷۹.
- اسلامی، محرم و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۷۹)، «نظام آهنگ زبان فارسی»، پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۲۳-۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۹.
- بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۷۴)، «بازنمایی واجی و آوایی زبان فارسی و کاربرد آن در بازشناسی کامپیوتری گفتار پیوسته»، پایان نامه دکتری، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران.
- جواندل صومعه‌سرای، نرجس (۱۳۷۳)، چکیده پایان نامه‌های زبان‌شناسی (۷۲-۱۳۵۴)، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۵۶)، آواشناسی، ج ۱، تهران، انتشارات آگاه.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۷۸)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، انتشارات سخن، تهران.
- سامعی، حسین (۱۳۷۴)، «تکیه فعل در زبان فارسی، بررسی مجدد»، نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۴، ص ۲۱-۶.
- سپنتا، ساسان (۱۳۵۱)، «بررسی فونتیکی خصوصیات واج‌های زبان فارسی»، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران.
- ____ (۱۳۶۵)، «تقد و معرفی نوای گفتار در زبان فارسی»، تألیف دکتر تقی وحیدیان کامیار. مجله زبان‌شناسی، س ۳، ش ۱، ص ۸۸-۸۵.
- صادق، علی اشرف (۱۳۶۸)، «عوض شدن جای تکیه در بعضی کلمات فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۶، ش ۱، ص ۲۸-۲۳.
- صادق، علی اشرف و غلامرضا ارزنگ (۱۳۶۵)، دستور زبان فارسی، سال چهارم آموزش متوسطه عمومی، فرهنگ و ادب، سازمان کتابهای درسی ایران، تهران.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۴)، ساخت زبان فارسی، احیای کتاب، تهران.

فؤادی، حسین (۱۳۱۲)، «آهنگ زبان فارسی»، مجله مهر، س ۱، ص ۸-۹۶۴.
 کشانی، خسرو (۱۳۷۱)، اشتقاق‌پسوندی در زبان فارسی امروز، ج ۱، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
 محمدو، ع (۱۳۵۴)، «ویژگی‌های تکیه در زبان فارسی معاصر»، در گفتارهایی پیرامون مسائل زبان‌شناسی ایران، اقتباس و ترجمه ح. صدیق، تهران، بامداد، ص ۱۳۰-۷۲.
 ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۳)، وزن شعر فارسی، ج ۶، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۳۷.
 وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۴۷-۸)، «تکیه در زبان فارسی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
 — (۱۳۵۷)، نوای گفتار در زبان فارسی، دانشگاه جندی شاپور، اهواز.
 وزیری، علینقی (۱۳۰۱)، تعلیمات موسیقی، ج ۱، چاپخانه کاویانی برلین، تهران.
 همایون، همداخت (۱۳۷۱)، واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

- Akamatsu, Tsutomu (1996), *The Linguistics Encyclopedia*, Edited by Kirsten Malmkjar, London and New York, Routledge.
- Bauer, Laurie (1989), *English Word Formation*, Cambridge: CUP.
- Beckman, Mary E. and Janet B. Pierrehumbert (1986), "Intonational Structure in English and Japanese", *Phonology Yearbook*, 3: 255-315.
- Bloomfield, Leonard (1933), *Language*, New York: Holt, Rinehart, Winston.
- Bolinger, Dwight (1958), "A theory of pitch accent in English", *Word* 14: 109-49.
- (1972), "Accent is Predictable (if you're a mind-reader)", *Lg.* 48: 633-44.
- (1998), "Intonation in American English", in *Intonation Systems*, Edited by Daniel Hirst and Albert Di Cristo, Cambridge University Press.
- Bresnan, Joan (1971), "Sentence Stress and Syntactic Transformations", *Lg.* 47: 254-80.
- (1972), "Stress and Syntax: A Reply", *Lg.* 48: 326-42.
- Bruce, Gösta (1977), "Swedish Word Accents in Sentence Perspective", Lund: Gleerup.
- Catford, J. C (1992), *A Practical Introduction to Phonetics*, Oxford University Press.
- Chodzko, Alexander (1852), *Grammaire Persane ou Principes de l'iranien moderne*, Paris, Maisonneuve and Cie.
- Chomsky, N and Morris Halle (1968), *The Sound Pattern of English*, New York: Harper and Row.
- Crystal, David (1969), *Prosodic Systems and Intonation in English*, CUP.
- (1988), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Basil Blackwell.
- Fang, A. C. et al (1998), "Investigating the syntactic characteristics of English tone units", *ICSLP: CD*.
- Ferguson, Charles A (1957), "Word Stress in Persian", *Language*, 33: 123-135.
- Fox, Anthony (1996) "Generative Phonology", in *the Linguistics Encyclopedia*, Edited By K. Malmkjar, Routledge.
- Freidin, Robert (1994), *Foundations of generative syntax*, 2nd printing, The MIT Press.
- Gibbon, D. (1988), "Intonation in German", in *Intonation Systems*, Edited by Daniel Hirst and Albert Di Cristo, Cambridge University Press.
- Goldsmith, John (1976), "Autosegmental Phonology", PhD thesis, MIT.
- Haegeman, Liliane (1991), *Introduction to Government and Binding Theory*, Oxford: Basil Blackwell.
- Haliday, M. A. K. (1967), *Intonation and grammar in British English*, Mouton.
- Harlow, s. and Vincent, N. (1988), "Generative linguistics: an overview", *Linguistics: The Cambridge Survey*, vol. 1. Edited by F. J. Newmeyer, CUP.

- Hayati, A. Majid (1997), "A Contrastive Analysis of English and Persian Stress", *PSiCL*, 32: 51-56.
- Hirst, Daniel (1998), "Intonation in British English", in *Intonation Systems*, Edited by Daniel Hirst and Albert Di Cristo, Cambridge University Press.
- Hirst, D. J. and Di Cristo, A. (1998), *Intonation Systems*, A survey of twenty languages, Cambridge: CUP.
- Hokge, C. T. (1957), "Some Aspects of Persian Style", *Language*, 33: 355-370.
- Inkelas, Sharon, and Draga Zec (1995), "syntax - phonology interface", *The Handbook of Phonological theory*, Edited by John A. Goldsmith, Blackwell publishers Ltd, pp. 535-549.
- Jackendoff, Ray (1972), *Semantic Interpretation in Generative Grammar*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Jazayery, M. A. and Paper, H. H. (1961), *A Reference Grammar of Modern Persian*, University of Michigan.
- Kaisse, Ellen (1985), "Connected Speech: The Interaction of Syntax and Phonology", San Diego: Academic Press.
- Ladd, D. Robert (1980), *The Structure of Intonational meaning: evidence from English*, Bloomington: Indiana University Press.
- (1983), "Phonological Features of Intonational Peaks", *Lg*, 59: 721-59.
- (1996), *Intonational Phonology*, Cambridge University Press.
- Lambton, A. K. S. (1953), *Persian Grammar*, Cambridge, CUP.
- Lamrecht, Knud (1996), *Information Structure and Sentence Form*, CUP.
- Liberman, Mark (1975), "The intonational System of English", PhD thesis, MIT.
- Malmkjar, Kirsten (1996), *The linguistics Encyclopedia*, London and New York, Routledge.
- Nye, Gertrude E. (1955), "The Phonemes and Morphemes of Modern Persian: A Descriptive Study", Diss. University of Michigan.
- Obolensky, S. et al. (1963), *Persian Basic Course Units 1-12*, Washington, Modern Language Association of America.
- Phillott, Douglas Graven (1919), *Higher Persian Grammar*, Calcutta: The University Press.
- Pierrehumbert, Janet (1980), "The Phonology and Phonetics of English Intonation", PhD thesis, MIT.
- Pierrehumbert, Janet and Mary E. Beckman (1988), "Japanese Tone Structure", MA: MIT Press, Cambridge.
- Pitrelli, John F. et al. (1994), "Evaluation of prosodic transcription Labeling Reliability in the TOBI Framework", *ICSLP*: 123-126.
- Pullum, Geoffrey K. and Zwick, Arnold M. (1988), "The Syntax - Phonology Interface", *The Cambridge Survey*, Edited by Frederick Newmeyer, vol. 1, CUP, pp. 255-280.
- Ross, K. et al. (1992), "Factors affecting pitch accent placement", *ICSLP*, pp. 365-368.
- Samareh, Yadollah (1977), *A Course in Colloquial Persian*, Tehran, Tehran University.
- Samiian, Vida (1983) "Structure of Phrasal Categories in Persian", University of California, Los Angeles.
- Scott, C. T. (1969), "Syllable Structure in Tehran Persian", *Anthropological Linguistics*, 6: 27-31.
- Sheikh Zadeh, H. et al. (1999), "Farsi Language Prosodic Structure, Research and Implementation Using A Speech Synthesizer", *Eurospeech*, 999, pp. 1647-1650.
- Silckirk, Elisabeth (1995), "Sentence prosody: Intonation, stress, and phrasing", *The Handbook of Phonological Theory*, edited by John A. Goldsmith, Blackwell.
- Silverman, Kim. et al. (1992), "ToBI: a standard for Labeling English prosody", *Proceedings, Second International Conference on Spoken Language Processing*, 2: 867-70. Banff, Canada.

- Steedman, Mark (1991), "Structure and Intonation", *Language*, 67: 260-296.
- Taglicht, Josef (1998), "Constraints on Intonational Phrasing in English", *J. Linguistics*, 34: 181-211.
- Trask, R. L. (1993), *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*, Routledge.
- Towhidi, J. (1974), *Studies in Phonetics and Phonology of Modern Persian*, Humburg: Helmut Buske Verlag.
- Windfuhr, L. Gernot (1979), *Persian Grammar: History and State of Its Study*, The Hague: Mouton.
- Yarmohammadi, L. (1964), "A Contrastive study of Modern English and Modern Persian", PhD thesis, Indiana University.

نقشهای نحوی در زبان فارسی:
مطالعه‌ای در چارچوب نظریه نقش‌گرای مارتینه

دکتر پیروز ایزدی

۱. مقدمه

نظریه نقش‌گرای مارتینه یکی از نحله‌های زبان‌شناختی غالب در اروپا و به ویژه در فرانسه به حساب می‌آید. خاستگاه این نظریه را باید در تعالیم ساخت‌گرایانه فردینان دو سوسور^۱ و مکتب پراگ^۲ جستجو کرد. مفهوم «نقش» در این نظریه متضمن «هدفندی» است و هدف زبان چیزی نیست جز برقراری ارتباط. در نتیجه در مطالعه زبان تنها آن دسته از واقعیات قابل مشاهده باید مد نظر قرار گیرند که از «اعتبار ارتباطی» (communicative relevance) برخوردار باشند. تغییر و تحول زبانها نیز تنها در پرتو سازگاری دائمی آنها با نیازهای متحول جوامع بشری قابل تبیین است. در این مقاله پس از شرح مختصر بنیادهای نظریه نقش‌گرا و مفاهیم اولیه آن، مطلوبیت این نظریه را برای توصیف ساخت دستوری زبان فارسی به نمایش می‌گذاریم.

۲. بنیادهای نظریه نقش‌گرا

نظریه نقش‌گرا بر پایه دو مؤلفه اساسی یعنی اعتبار ارتباطی و اقتصاد زبانی استوار گردیده است که در زیر نظری کوتاه بر آنها می‌افکنیم.

۱-۲ اعتبار ارتباطی

پژوهش علمی در حیطه علوم طبیعی مبتنی بر مشاهده پدیده‌هایی است که رفتارشان تابع ویژگیهای ذاتی آنهاست؛ این رفتارها در چارچوب یک ساخت معین صورت می‌گیرند. این در حالی است که در زمینه مطالعات فرهنگی، پژوهش علمی

1. Ferdinaun de Saussure

2. Prague School

براساس یک دیدگاه خاص انجام می‌پذیرد و بر مبنای این دیدگاه تنها آن دسته از واقعیات مورد مشاهده قرار می‌گیرند که در این چارچوب معتبر و مربوط هستند. اصولاً پدیده‌های فرهنگی در پاسخ به نیازهای زندگی مشترک شکل می‌گیرند و در نتیجه در حوزه مطالعات فرهنگی نباید در پی احکام کلی و جهانی بود، بلکه باید ویژگی‌های متمایز هریک از پدیده‌های فرهنگی را جستجو کرد (رک. مارتینه، ۱۹۸۵: ۸).

با توجه به اینکه اساسی‌ترین نقش زبان ایجاد ارتباط است، مطالعه علمی زبان نیز باید از همین دیدگاه صورت گیرد و این همان چیزی است که «اعتبار ارتباطی» خوانده می‌شود.

مفهوم اعتبار برای نخستین بار توسط کارل بوهلر^۱ (۱۹۶۳-۱۸۷۹) فیلسوف اتریشی ارائه گردید و همان گونه که مارتینه ابراز داشته است اصلی را تشکیل می‌دهد که در تدوین نظریه نقش‌گرا عاملی اساسی به شمار می‌آید (مارتینه، ۱۳۵۰: ۱۴). وجود اعتبار مشترک عاملی است که عناصر یک مجموعه را به هم پیوند داده و یک ساخت را تشکیل می‌دهد. بر اساس دیدگاه ساخت‌گرایان، زبان در واقع، یک ساخت است. تعریف عناصر در ساخت تنها از رهگذر روابط آنها با دیگر عناصر میسر است. این همان مفهومی از ساخت است که نظریه گشتالت^۲ بر مبنای آن بنا گردیده است. از سوی دیگر، ماهیت هریک از عناصر بستگی به ماهیت عناصر دیگر دارد، به عبارتی رابطه‌ای علت و معلولی بین اجزای ساخت وجود دارد. این دو برداشت متفاوت از ساخت، هریک تلویحاً به دو جنبه ایستا و پویای ساخت اشاره دارند. براساس برداشت نخست، توصیف عناصر زبانی برحسب روابط آنها و به صورت همزمانی صورت می‌گیرد و بنابر برداشت دوم، هرگونه تغییر در جایگاه و ماهیت هریک از عناصر زبانی بر جایگاه و ماهیت دیگر عناصر زبانی در ساخت تأثیر می‌گذارد. همان‌طور که مارتینه (همان: ۱۸) تأکید می‌کند: «زبان بدون آنکه هیچ‌گاه از ایفای نقش خود بازماند باید ساخت خود را با تحولات محیط منطبق سازد. زبان ساختی است که از یک رشته عادات تشکیل شده است و می‌تواند تحت

1. Karl Buhler

2. Gestalt theory

فشار نیازهای متحول جامعه‌ای که زبان در آن تکلم می‌شود، تغییر یابد». اعتبار ارتباطی زبان در این میان به اعتبار واجی یا تمایز دهنده و اعتبار معنایی تجزیه می‌گردد (مارتینه، ۱۹۸۵: ۱۰) و اینها در واقع اعتبارهای خاص زبان به شمار می‌آیند که به ترتیب ناظر بر نظام واجی و نشانه‌های زبانی می‌باشند. پیامد این گفته این است که گونه‌های مختلف صورتهای زبانی که نقشی در کارکرد نظام زبانی ندارند از هیچ‌گونه اعتباری برخوردار نیستند.

۲-۲ اقتصاد زبانی

تضادی دائمی در زبان بین نیازهای ارتباطی از یک سو و آنچه که اصل «کم‌کوشی» (least effort) نامیده می‌شود، از سوی دیگر وجود دارد: نیازهای ارتباطی حکم می‌کند که حتی‌الامکان از عناصر بیشتری استفاده به عمل آید تا پیام با صراحت و دقت بیشتری به مخاطب انتقال یابد، در حالی که به موجب اصل «کم‌کوشی» مصرف انرژی باید تا جایی که ممکن است به حداقل تقلیل داده شود، بدین معنی که از تعداد صورتهای مختلف تا آنجا که امکان دارد، باید کاسته شود.

مارتینه این تضاد را اقتصاد زبانی نام می‌نهد که در دو سطح همنشینی (syntagmatique) و جانشینی (paradigmatique) تجلی می‌یابد. اگر واحدها معانی خاص را انتقال ندهند، برای جبران این ضعف در رساندن پیام باید واحدهای واحدهای دیگری که دارای معنای عام هستند به آنها افزوده شوند. برای مثال «دستگاه شمارش پول» را در نظر بگیرید که هریک از واحدهای تشکیل دهنده آن خود به تنهایی از معنای عام برخوردارند، اما هنگامی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، دلالت به یک شی خاص دارند. همچنین می‌توان از یک واحد با معنای خاص استفاده کرد، برای مثال، «پول شمار». مورد اول، مثالی از اقتصاد جانشینی است، چون یک واحد دیگر را به واژگان اضافه نمی‌کند و از بار حافظه می‌کاهد و مورد دوم نمونه‌ای از اقتصاد همنشینی است که از یک واحد به جای سه واحد استفاده کرده است. آنچه که در این میان تعیین‌کننده انتخاب نهایی یک راه حل است، بسامد کاربرد است. اگر شی مزبور به دفعات فراوان ذکر شود، اقتصادی‌تر خواهد بود که از یک صورت کوتاه برای دلالت به آن شی استفاده شود. اما اگر به ندرت ذکر شود از آن به عمل آید،

اقتصاد حکم می‌کند که صورت بلندتر مورد استفاده قرار گیرد. در واقع، اقتصاد زبانی، جستجوی همیشگی تعادل میان نیازهای متناقضی است که باید برآورده گردند: نیازهای ارتباطی از یک سو و سکون و بی‌حرکتی به لحاظ حافظه و تولید از سوی دیگر (مارتینه، ۱۹۹۶: ۱۷۸).

۲-۳ ساخت زبان

حال باید دید که ساخت زبان از چه ویژگی‌هایی برخوردار است، آن گونه که محمودیان می‌گوید:

زبان‌شناسی نقش‌گرا بر پایه دو اصل بنیادی استوار گردیده است: ۱. مفهوم ابزاری زبان - زبانها ابزارهایی برای ایفای نقش و کارکرد خاص خود به شمار می‌آیند و ساخت زبانها به گونه‌ای طراحی می‌شود که با نقش‌هایشان سازگار باشد. از آنجا که زبان نقشهایی چندگانه دارد باید بین این نقشها سلسله مراتب قائل شد. از نظر نقش‌گرایان، نقش ارتباطی بر سایر نقش‌های زبان اولویت دارد و ۲. سلسله مراتب نقشی بدین معنی که اجزای ساختهای پیچیده‌ای که همانا زبانها هستند، براساس معیارهای نقشی از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. به عبارتی براساس نقش و جایگاهی که در ارتباط زبانی دارا هستند. به سخن دیگر، این اجزا از اهمیتی یکسان برخوردار نیستند و اهمیت آنها بنا بر نقش‌شان تغییر پیدا می‌کند.

(محمودیان، ۱۹۷۹: ۲)

در همین راستا و به منظور متمایز ساختن زبان از سایر نظام‌های ارتباطی، مارتینه تعریفی از زبان ارائه می‌دهد که در آن مشخصه‌های جهانی و تمایز دهنده زبان ذکر شده است:

زبان ابزاری ارتباطی است که به موجب آن تجربه انسانی در هر جامعه‌ای به گونه‌ای متفاوت به واحدهایی تجزیه می‌شود که دارای محتوای معنایی و صورت آوایی هستند و تکواژ (moneme) نامیده می‌شوند، صورت آوایی تکواژها به نوبه خود به واحدهایی متمایز دهنده و متوالی تجزیه می‌شود که واج (phoneme) نام دارند و تعدادشان در هر زبانی معین است و نیز ماهیت و روابط متقابل‌شان نیز در هر زبانی متفاوت است.

(مارتینه، ۱۹۸۵: ۲۷)

مارتینه با طرح مفهوم «تجزیه دوگانه» (double articulation) تنها تمایز بین معنی دار بودن و تمایز دهنده بودن را مهم و اساسی به شمار می آورد و در ضمن ساز و کار بسیاری جالبی برای خلاقیت زبانی فراهم می سازد چرا که با فراهم آوردن امکان قرار دادن واحدهای زبانی به گونه ای غیر منتظره در کنار یکدیگر انعطاف پذیری خاصی به ساخت زبان می بخشد که خود زمینه ساز انتقال اندیشه های بکر بشری است.

۳. دستور نقش گرا

دستور نقش گرا به کار شناسایی و طبقه بندی و تعیین نقش واحدهای معنی دار زبان می پردازد. واحد زبانی کمینه که ترکیبی از صورت به لحاظ آکوستیکی محسوس و اشاره به جنبه ای از تجربه است تکواژ خوانده می شود (آشر، ۱۹۹۳: ۱۳۲۴). پاره گفتارها به کمک «آزمون جانشینی» (commutation) به تکواژها تجزیه می شوند؛ آزمون جانشینی عبارت است از مقایسه پاره گفتارهایی که تنها برحسب یک زنجیره معنی دار کمینه با یکدیگر متفاوت هستند.

تکواژها را می توان به دو نوع آزاد و هم پیوند تقسیم کرد: «گل» در جمله «به من یک گل هدیه کرد» یک تکواژ آزاد است، در حالی که در «گلدان» و «گلخانه» تکواژی هم پیوند محسوب می شود. ترکیب هم پیوندها «هم نهشت» (syntheme) خوانده می شود. تکواژهای ساده و هم نهشت ها رفتار نحوی یکسانی دارند و می توانند وابسته بپذیرند: «گل سرخ»، «گلخانه بزرگ».

ساماندهی تکواژها برای ساخت پاره گفتارها به شیوه های خاصی صورت می پذیرد. معمولاً یکی از تکواژها و یا دو یا چند تکواژ همپایه هسته (nucleus) پاره گفتار را تشکیل می دهند و بقیه تکواژها در حکم اقمار (satellites) آن هستند. این وضع در سطوح مختلف یعنی در سطح گروه و نیز در سطح جمله حاکم است. به مثال زیر توجه کنید:

حسن کتاب می خواند.

برای به نمایش درآوردن روابط حاکم در این جمله آن را به صورت نمودار به تصویر می کشیم:

حسن ↔ خواندن → کتاب

در اینجا فاعل یعنی «حسن» دارای موقعیت ویژه‌ای است و به همین دلیل پیکانی که آن را به هسته متصل می‌سازد دو سویه است. موقعیت ویژه فاعل از آنجا ناشی می‌شود که در بسیاری از زبانها، از جمله فارسی و انگلیسی و فرانسه، انتقال پیام تنها با یک عنصر امکان‌پذیر نیست بلکه برای آنکه پیام واقعیت زبانی پیدا کند باید عنصر دیگری نیز به نام «تحقق بخش» (actualizer) وجود داشته باشد تا عنصر اول را با واقعیت پیوند زند. در نتیجه پیام زبانی برای اینکه بتواند به صورت عینی بیان شود لزوماً از دو عنصر تشکیل می‌گردد (مارتینه، ۱۹۹۶: ۱۲۴).

بنابراین جمله کمینه از «فاعل» یا «نهاد» و نیز «گزاره» یا همان هسته جمله تشکیل می‌شود و در واقع نهاد یا فاعل گزاره را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درمی‌آورد. اما باید توجه داشت که افعال همواره گزاره‌ها را تشکیل نمی‌دهند بلکه طبقات دیگر از جمله صفت نیز می‌توانند به صورت گزاره ظاهر شوند. معمولاً در جملاتی که دارای افعال رابطه‌ای هستند، این وضعیت ظاهر می‌شود مثلاً در جمله «این کتاب خواندنی است» که می‌توان آن را به صورت زیر نمایش داد:

کتاب ↔ خواندنی

این

برخی تکواژها هرگز در مقام هسته قرار نمی‌گیرند. این تکواژها «وابسته‌های دستوری» (modalities) هستند. پایانه‌های دستوری، حروف تعریف، صفات ملکی در زمره «وابسته‌های دستوری» قرار دارند. از سوی دیگر، برخی تکواژها در زمره «عناصر نقش‌ما» (functionals) قرار می‌گیرند که وظیفه‌شان عبارت است از ایجاد ارتباط بین تکواژها یا گروه‌های تکواژها. معمولاً حروف اضافه و حروف ربط و نیز پایانه‌های دستوری می‌توانند به عنوان عناصر نقش‌ما عمل کنند. نقش‌ماها نقش دستوری یا نحوی عناصر جمله را مشخص می‌سازند.

به طور کلی، نقش عناصر در جمله به سه طریق نشان داده می‌شود: یکی از طریق جایگاه آنها در جمله، در زبانی مانند فارسی که ترتیب متعارف عناصر در آن به صورت sov است، فاعل و مفعول و فعل به ترتیب مزبور در جمله قرار می‌گیرند، اما

باید توجه داشت که در موارد نادر جایگاه نشان‌دهنده نقش در زبان فارسی است چرا که مفعول معمولاً با نشانه «را» مشخص می‌شود و در مواردی نیز که مفعول اسم جنس است و بدون نشانه را در جمله ظاهر می‌شود معمولاً معنی تکواژها نقش آنها را مشخص می‌سازد؛ مثلاً در جمله «حسن گل داد» حتی اگر آن را به صورت «گل حسن داد» در بیاوریم، حسن نقش خود را به عنوان فاعل حفظ می‌کند، تنها در مواردی مانند «اتومبیل راننده دارد» و «راننده اتومبیل دارد» که مؤلفه‌های معنایی فاعل و مفعول در رابطه با فعل «داشتن» ویژگی‌های یکسانی دارند و مفعول با نشانه «را» مشخص نشده است و نیز به علت سوم شخص بودن فاعل حضور آن در فعل مربوطه نیز انعکاس پیدا نمی‌کند، می‌توان گفت که جایگاه تعیین‌کننده نقش دستوری است.

دوم، از طریق عناصر نقش نما که هریک وظیفه نشان دادن نقش عنصر پس از خود و یا در مواردی پیش از خود را دارند. در زبان فارسی حروف اضافه که قبل از اسم قرار می‌گیرند و نشانه «را» که پس از اسم قرار می‌گیرد، در زمره عناصر نقش نما قرار می‌گیرند. در زبان فارسی به کارگیری عناصر نقش نما ابزاری اساسی برای نمایش نقش‌ها به شمار می‌رود و به دلیل عدم اعتبار جایگاه، وظیفه تعیین نقش‌های نحوی بیشتر بر عهده این عناصر است. حروف اضافه در زبان فارسی وظیفه تعیین نقش‌های گوناگون زمانی، مکانی، همراهی، ابزارنا، منظورنا، علتنا، استثنا، تعارضنا، جنبهنا، موضوعنا، سلبی، شرطنا، توزیعنا، معادلنا و جنسنا را بر عهده دارند.

در بخش بعدی در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

البته در تحلیل جملات باید میان نقشهای اجباری و غیر اجباری و نیز نقشهای خاص و غیر خاص تمایز قائل شد. نقشهای خاص نقشهایی هستند که براساس ظرفیت فعل حضورشان در جمله جنبه اجباری پیدا می‌کند. برای مثال، فعل «دادن» علاوه بر مفعول مستلزم وجود یک بهره‌ور است، در نتیجه جمله «احمد کتاب را به علی داد» متضمن حضور دو عنصر «کتاب» در نقش مفعولی و «علی» در نقش «به‌ای» (dative) است، در حالی که نقش‌های غیر خاص برای ارائه توضیح بیشتر وارد جمله می‌شوند. در نتیجه می‌توان گفت که ظرفیت گزاره نقش اساسی و تعیین

کننده در تعیین نقشهای جمله بازی می‌کند. فاعل نیز که به موقعیت ویژه‌اش در بالا اشاره شد نقش غیر خاص اما اجباری دارد.

سوم، عناصر یا تکواژهای خود سامان (monemes autonomes) هستند که معنی‌شان نقش آنها را تعیین می‌کند و برای تعیین نقش نه لازم دارند که در جایگاه خاصی قرار گیرند و نه مستلزم حضور عناصر نقش‌نا هستند. قیود، معمولاً در زمره این تکواژها قرار دارند، چراکه در هر جای جمله قرار گیرند، نقش خود را به همراه دارند. برای مثال، تکواژ «فردا» را در نقش قید زمان در نظر بگیرید:

فردا به مدرسه خواهم رفت.

به مدرسه فردا خواهم رفت.

به مدرسه خواهم رفت فردا.

۴. نقشهای نحوی در جملات ساده زبان فارسی

در این بخش قصد داریم در چارچوب نظریه نقش‌گرای مارتینه به شناسایی نقشهای نحوی در جملات ساده فارسی بپردازیم، عناصر نقش‌نمایی را که این نقشها را وارد جمله می‌سازند، برشمریم و جایگاه آنها را نسبت به یکدیگر مشخص کنیم. مثالهایی که با ذکر شماره صفحه در داخل پرانتز در مقابل هر مثال ارائه می‌شوند از کتاب بامداد خمار^۱ برگرفته شده‌اند. مثالهای دیگری که بدون شماره صفحه آورده می‌شوند از منابع دیگری جمع‌آوری شده‌اند و یا با استفاده از شم زبانی نگارنده ارائه گردیده‌اند.

۱-۴ کلیاتی پیرامون نقشهای نحوی

در بخش قبلی پیرامون نقشهای نحوی بحث شد، در اینجا به منظور روشن‌تر گردیدن آنچه که در پی می‌آید کلیاتی را در این زمینه به اختصار بیان می‌کنیم. آنچه که در تحلیل نحوی باید توجه اصلی را به خود معطوف سازد روابطی است که میان طبقات گوناگون تکواژها وجود دارد. این روابط از ماهیتی متنوع برخوردار

۱. فتانه حاج سید جوادی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۵، چاپ هفتم.

هستند و تحت عنوان «نقشهای دستوری» یا «نقشهای نحوی» شناخته می‌شوند. نقشهای نحوی خود در زمره واحدهای زبان (همانند تکواژها) قرار می‌گیرند. ضروری است که با تلاش فکری سعی در تمایز قائل شدن میان تکواژها و واحدهایی کرد که روابط میان آنها را نشان می‌دهند. این روابط معمولاً همراه با نشانه‌های صوری هستند و یا به طور صریح از طریق عناصر نقش نما و یا از طریق جایگاه واحدها مشخص می‌شوند.

با توجه به مطالب فوق، لازم به ذکر است هنگامی که بین دو طبقه، برای مثال فعل و اسم روابط گوناگونی برقرار می‌شود که ما از آنها به عنوان نقشهای گوناگون یاد می‌کنیم، درمی‌یابیم که یکی از واحدهای متعلق به یکی از طبقات یعنی یک فعل خاص ممکن است با چندین واحد از طبقه دیگر یعنی چندین اسم همراه شود و هریک از این اسم‌ها رابطه‌ای خاص با فعل مربوطه برقرار کنند. بنابراین می‌توان گفت که فلان اسم دارای فلان نقش است، برای مثال، در «باران می‌آید» «باران» نقش «فاعل» را به عهده دارد، همان‌طور که «تهران» در جمله «او از تهران می‌آید» نقشی را به عهده دارد که توسط «از» نشان داده می‌شود. اما معمولاً گفته می‌شود که «باران» فاعل «می‌آید» است و در «او روزنامه می‌خواند»، «روزنامه» مفعول «می‌خواند» است. در این موارد هیچ‌گونه عنصر نقش نمایی وجود ندارد. اما هیچ‌گاه نمی‌گوییم که در «او از تهران می‌آید»، «تهران» نقش از ی «می‌آید» است.

با این حال، این نوع بیان روابط دستوری معمول و جا افتاده است و به مقابله برخاستن با آن سودی در بر ندارد. تنها این نکته را نباید فراموش کرد که همان‌طور که مارتینه (۱۹۷۹: ۱۵۵) بیان می‌کند نقش دستوری رابطه بین دو عنصر است و نه شیوه رفتار یک عنصر و هنگامی که صحبت از «ارزش» یک نقش می‌کنیم، اشاره‌مان به همین رابطه است و نه به عناصری که در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته‌اند.

گفتیم که نقشها واحدهای زبانی هستند و در نتیجه دارای صورت و ارزش خاص خود می‌باشند، در میان این نقشها می‌توان نقشهای خاص را از نقشهای غیر خاص متمایز ساخت. نقشهای خاص نقشهایی هستند که از خصوصیات معنایی فعل ناشی می‌شوند و در واقع همان ظرفیت افعال هستند، در حالی که نقشهای

غیر خاص تنها برای توضیحات بیشتر وارد جمله می‌شوند، از سوی دیگر تمایزی نیز بین نقشهای مستقیم و نقشهای غیر مستقیم وجود دارد به گونه‌ای که نقشهای غیر مستقیم نقشهایی هستند که با حروف اضافه همراهند به این دلیل که برخی افعال گسترشهای خود را به کمک عناصر نقش‌نمای خاصی وارد جمله می‌سازند و یا در صورت استعمال بدون عنصر نقش‌نما دارای معنای متفاوتی می‌گردند.

نقشهایی که دارای ماهیت یکسان هستند معمولاً می‌توانند با یکدیگر همپایه شوند و از این معیار می‌توان برای تشخیص نقشها از یکدیگر استفاده کرد.

عناصر نقش‌نما که نشانه‌های اصلی برای نمایش نقشهای نحوی هستند معمولاً در زبان فارسی پیش از اسم واقع می‌شوند جز در مورد نشانه «را» که پس از مفعول صریح قرار می‌گیرد و نقش آن را مشخص می‌سازد. حروف اضافه ساده، مرکب و گروهی معمولاً در زبان فارسی در حکم عناصر نقش‌نما عمل می‌کنند.

حروف اضافه ساده صورتی بسیط دارند و قابل تجزیه به اجزای کوچکتر نیستند و فهرست بسته‌ای را در زبان فارسی تشکیل می‌دهند و می‌توان عناصری چون از، به، برای، تا، در، پی، جز، مگر، چو (ن)، بر را در زمره حرف اضافه ساده قرار داد. حروف اضافه گروهی عناصری هستند که از چند جزء تشکیل شده‌اند اما اجزای متشکله آنها دارای انسجام درونی نیستند و می‌توان اجزای دیگری را در بین آنها وارد ساخت، برای مثال اگر «به وسیله» را در نظر بگیریم می‌توانیم اجزای دیگری مانند «این» و یا «هر» را در بین دو جزء آن وارد کرد و ترکیباتی چون «به این وسیله» و یا «به هر وسیله» را ساخت. این دسته از حروف اضافه شامل «حرف اضافه + اسم + کسره اضافه» مانند «از حیث»؛ «صفت + حرف اضافه» مانند «گذشته از»؛ «اسم + حرف اضافه + کسره اضافه» مانند علاوه بر می‌گردند و این در حالی است که حروف اضافه مرکب متشکل از دو حرف اضافه مانند بجز و یا حرف اضافه به علاوه حرف ربط می‌باشد مانند چون + که یا چونکه (برای توضیح بیشتر، رک. صادقی، ۱۳۴۸: ۴۷ - ۴۴۱). برای تشخیص حروف اضافه گروهی از حروف اضافه ساده‌ای که پیش از مضاف و مضاف‌الیه واقع می‌شوند، صادقی و ارژنگ (۱۳۵۸: ۶۶ - ۶۵) معیارهایی را ارائه کرده‌اند تا به کمک آنها بتوان مرز بین حرف اضافه و عنصر بعد از آن را مشخص کرد:

۱. هرگاه بتوانیم کم و بیش یک حرف اضافه ساده را جایگزین آنچه که حرف اضافه گروهی پنداشته‌ایم، بکنیم، با حرف اضافه گروهی سروکار داریم: (۱) به مجرد رسیدن نامه شما حرکت خواهم کرد. = به رسیدن نامه شما حرکت خواهم کرد.

۲. هرگاه پس از حرف اضافه، گروه اسمی معنی‌داری باقی بماند که بتواند بدون تغییر مفهوم اول، نقشی را عهده‌دار شود با حرف اضافه ساده سروکار داریم:

(۲) درباره نظام پولی جهان چه می‌دانید؟ ← *بارة نظام پولی جهان
 نظام پولی جهان عادلانه نیست.
 پس در جمله بالا «درباره» را باید مجموعاً یک حرف اضافه گروهی دانست.

(۳) در اطراف خانه او می‌گشتم. ← ؟خانه او را جستجو کردم.
 اطراف خانه او را جستجو کردم.
 پس در این جمله «در» به تنهایی یک حرف اضافه ساده است.
 ۳. با تبدیل گروه اسمی بعد از حرف اضافه به یک جمله، مرز بین حرف اضافه و این گروه اسمی شناخته می‌شود:

(۴) در خصوص علل تبعیض نژادی هنوز هم باید مطالعه کرد = هنوز هم باید مطالعه کرد که علل تبعیض نژادی چیست؟
 همچنین باید توجه داشت که ممکن است آنچه در یک جمله، حرف اضافه گروهی است، در جمله دیگر حرف اضافه گروهی نباشد مانند: «در اطراف» در دو مثال زیر:

(۵) الف) در اطراف این مسئله به قدر کافی بحث شد. = این مسئله به قدر کافی مورد بحث قرار گرفت.

ب) در اطراف آن خانه درخت بسیار کاشته بودند. = اطراف آن خانه پر از درخت بود.

گاهی برخی اسمها نیز با ترکیب با کسره اضافه در زمره عناصر نقش‌نما قرار می‌گیرند مانند بین +، پای +، پیش +، روی +، محض +، مطابق + و غیره.

در ادامه ضمن برشردن نقشهای نحوی در جملات ساده زبان فارسی و شرح نحوه شناسایی، عناصر نقش نمای مربوطه و ارزش شناسی معنایی آنها، عناصر نقش نمای مربوطه ذکر می شوند و در هر مورد مثالهایی ارائه می گردد.

۲-۴ فهرست نقشهای نحوی در جملات ساده

در بخش پیش پیرامون نقشهای نحوی فاعل و مفعول در جملات ساده فارسی اشاراتی صورت گرفت، در این بخش به بررسی و مطالعه سایر نقشهای نحوی می پردازیم.

۱-۲-۴ نقشهای غیر مستقیم

۱-۱-۲-۴ شناسایی: نقشهای غیر مستقیم، نقشهایی هستند که توسط بعضی افعال و لزوماً با کمک عناصر نقش معنای خاص وارد جمله می شوند. اگر فعل «فکر کردن» را در نظر بگیرید. بدون استعمال عنصر نقش نما به معنی «اندیشیدن» است:

(۶) من فکر می کنم پس هستم.

اگر پس از آن بندی وابسته واقع شود و یا اینکه همراه با آن عنصری واقع شود که جانشین بند وابسته باشد به معنی «اعتقاد داشتن» است:

(۷الف) فکر می کنم که دموکراسی بهترین شیوه حکومت کردن است.

ب) چنین فکر می کنم.

اما اگر مراد از فکر کردن معطوف ساختن توجه خود به کسی یا چیزی باشد لزوماً با عنصر نقش نمای «به» پیش از گروه اسمی مربوطه همراه است.

(۸) به او فکر می کنم.

در نتیجه می توان گفت که پیوندی ناگسستنی میان «فکر کردن» و «به» در این حالت وجود دارد به گونه ای که هردو با هم یک واحد را تشکیل می دهند.

نکته ای که در مورد این نقش وجود دارد عبارت از این است که بعضی افعال تنها با نقش نماها یا حروف اضافه خاصی گسترش می پذیرند و گوینده هنگام کاربرد آنها برای وارد کردن گسترش در جمله در انتخاب خود آزاد نیست.

در این حالت نیز با نقش غیر مستقیم سروکار داریم.

۲-۱-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقشهای غیر مستقیم معمولاً با عناصر نقش‌نمای «به» و «از» وارد جمله می‌شوند.

(۹) تنها از روی لبخند ملیحش پی به شادمانیش می‌بردیم. (۱۴۴)

(۱۰) از هوش و ذکاوت او تعجب کردم. (۸۳)

۳-۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: ارزش معنایی مشترکی که می‌توان برای این نقشها قائل شد همانا تخصیص یافتن‌شان به افعال خاص است.

۲-۲-۴ نقش مبدا نما

۱-۲-۲-۴ شناسایی: این نقش همواره به کمک عنصر نقش‌نمای «از» و با گسترشهای اسمی همراه است و در زمره نقشهای خاص به شمار می‌رود.

(۱۱) حرمتی را که برای زندگی خانوادگی قائل بود از پدر خویش به ارث برده

بود. (۱۳۴)

(۱۲) نقاش در آثار خود از مکتب کویسم الهام گرفته است.

این نقش با نقش غیر مستقیم همپوشی دارد و تشخیص این دو با استفاده از معیارهای صوری امکان‌پذیر نیست. می‌توان این گونه تصور کرد که نقش ازی (ablative) که آن هم توسط عنصر نقش‌نمای «از» وارد جمله می‌شوند گونه مکانی یا زمانی نقش مبدا نما به شمار می‌آید چرا که نقش ازی در پاسخ به پرسش از کجا؟ و از کی (چه موقع)؟ وارد جمله می‌شود در حالی که نقش مبدا نما در پاسخ به پرسش از کی (چه کسی)؟

۲-۲-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: این نقش تنها با عنصر نقش‌نمای «از» وارد جمله می‌شود.

۳-۲-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: بین این نقش و نقش موضوع نما نوعی نزدیکی و گاه همپوشی وجود دارد اما «از» در کاربرد خود به عنوان عنصر نقش‌نما در نمایش نقش موضوع نما قابلیت جانشینی با عناصر نقش‌نمای دیگری را دارد.

(۱۳) مادرش از عروس مرحومش زیاد حرف می‌زند. (۷۲)
می‌توان در مثال فوق به جای «از» از «درباره» استفاده کرد. همچنین در این گونه موارد کاربرد «از» نوعی انتخاب را از میان اقلام گوناگون انتقال می‌دهد که متفاوت از کاربرد «از» در نقش مبدا نما است چرا که در این نقش کلیت گروه اسمی مورد نظر است.

۴-۲-۳ نقش به‌ای

۴-۲-۳-۱ شناسایی: نقش «به‌ای» با «به» که پیش از اسم واقع می‌شود مورد شناسایی قرار می‌گیرد. این نقش در زمره نقشهای خاص قرار دارد. این نقش ممکن است تنها نقش اجباری یک فعل باشد،
(۱۴) پلیس به او اخطار داد.
اما همچنین می‌تواند در کنار یک نقش اجباری دیگر در جمله ظاهر شود:
(۱۵) عاقبت دایه بچه را به دست خجسته داد. (۱۴۳)

۴-۲-۳-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: این نقش تنها توسط عنصر نقش‌نمای «به» وارد جمله می‌شود.

۴-۲-۳-۳ ارزش‌شناسی معنایی: ارزش معنایی اصلی این نقش ارزش توزیعی است که معادل با حرکت به سمت چیزی یا کسی است یعنی همان نقشی که «به» در نقش مکانی خود به نمایش درمی‌آورد؛ در نقش «به‌ای» نیز عملی که انجام می‌شود به سمت و سوی یک دریافت‌کننده گرایش دارد، درست همان طور که در نقش مکانی رفتن به سمت جا و مکانی مطرح است. باید توجه داشت که عمل مزبور لزوماً به نفع دریافت‌کننده نیست چنانچه در مثال (۱۴) نیز مشاهده می‌شود.

۴-۲-۴ نقش عامل نما

۴-۲-۴-۱ شناسایی: این نقش در جملات مجهول مشاهده می‌شود و برای کلیه افعال متعددی که امکان مجهول شدن را دارند، نقشی خاص محسوب می‌شوند. این نقش

ممکن است بیان نشود چرا که یکی از کارکردهای جملات مجهول این است که امکان مسکوت گذاشتن نام انجام دهنده کار را فراهم می آورند:

(۱۶) درختان بادام ردیف به ردیف تا بی نهایت کاشته شده بود. (۷۵)

طریقه شناسایی این نقش کاربرد آن در جملات مجهول و همراهی با عناصر نقش‌نمای خاص است:

(۱۷) حسن توسط پلیس دستگیر شد.

(۱۸) به قول مادرم از دست این زن دق مرگ شده بود. (۱۵۶)

۲-۴-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: عناصری مانند «توسط» «به دست»، «به وسیله» در زمره نقش‌نمائی قرار دارند که این نقش را به نمایش درمی آورند.

۳-۴-۲-۴ نقش عامل نما دقیقاً دارای همان ارزش نقش فاعلی در زمانی است که یک اسم توسط این نقش با فعلی متعدی ارتباط پیدا می کند.

۵-۲-۴ نقش منظور نما

۱-۵-۲-۴ این نقش در پاسخ به سؤال «چرا» و «برای چه» وارد جمله می شود و مستقل از انتخاب فعل است و بنابراین نقشی غیر خاص محسوب می شود.

(۱۹) باغبان از صبح زود برای هرس درختان و سمپاشی آمده بود. (۶)

(۲۰) فکر نکنی فقط به خاطر تو بودها! (۴۳۶)

۲-۵-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نمائی از قبیل «برای»، «به منظور» «به

قصد»، «به هدف»، «واسه»، «(به جهت»، «به خاطر»، «در راه»، «از برای»، «از بهر»، «به مقصد»، «از باب»، «من باب»، «به عزم» این نقش را وارد جمله می سازند.

(۲۱) کاش پدرم تهدید می کرد و مرا به قصد کشت می زد. (۱۱۱)

۳-۵-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش بسیار به نقش علت نما که در زیر خواهد آمد نزدیک است به گونه ای که حتی می توان نقش علت نما را گونه ای از نقش

منظور نما به حساب آورد. همپایگی این دو نقش در مثال زیر می‌تواند تأییدی بر این مدعا باشد:

(۲۲) او را برای توانایی‌هایش در زمینه باغبانی و برای مرمت باغچه‌های اطراف برکه استخدام کردند.

با این حال به لحاظ ارزش معنایی این دو نقش با یکدیگر تفاوت دارند و هرچند هر دو در پاسخ به سؤال «چرا» می‌توانند وارد جمله شوند اما به دلیل وجود عناصر نقش‌نمایی که قابلیت جانشینی در دو نقش را ندارند و نیز به دلیل تمایز معنایی و اینکه در پاسخ به سؤال چرا هر کدام از منظری متفاوت به پاسخگویی می‌پردازند، تفکیک میان این دو نقش ضروری جلوه می‌کند. البته در مواردی همپوشی دو مفهوم غایت و علت را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. به مثال زیر توجه کنید:

(۲۳) او برای عبرت دیگران مجازات شد.

۶-۲-۴ نقش علت نما

۶-۲-۴-۱ شناسایی: در زمره نقش‌های غیر خاص قرار دارد و در پاسخ به سؤالاتی نظیر «چرا؟»، «برای چه؟»، «به چه دلیل؟»، «به چه علت؟» وارد جمله می‌شوند.

(۲۴) زن فیروز درشکه‌چی که به خاطر پوست تیره‌اش به او داده خانم می‌گفتم جعبه بزرگ مادرم را آورد. (۲۳)

چنانکه در بالا گفته شد گاه تمایز قائل شدن بین نقش علت نما و نقش منظور نما دشوار است، اما برخی از نقش‌نماهایی که برای نقش علت نما به کار می‌روند برای نقش منظور نما نمی‌توانند به کار برده شوند.

(۲۵) از سماجت او عاصی بودم. (۱۱۸)

(۲۶) مادرم از سر خوشبختی و بی‌حالی و ناز و ادا لبخندی زد. (۶۰)

همان گونه که مشاهده می‌شود نقش‌نماهای «از» و «از سر» برای نقش منظور نما به کار برده نمی‌شوند.

۶-۲-۴-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «برای»، «به خاطر»، «از»، «از سر»، «به دلیل»، «به علت»، «به سبب»، «بر اثر»، «در اثر»، «(به) جهت»، «از روی»

برای به نمایش درآوردن این نقش به کار برده می‌شوند.

(۲۷) صدای ساییده شدن برگ درخت‌های چنار در اثر باد بهاری بود. (۵۲۶)

(۲۸) کروک کالسکه را کشیده بودند یا به علت شرمندگی پدرم یا به دلیل خنکی

هوای اول پاییز. (۱۷۳)

(۲۹) مرا از روی چادرم می‌شناسد. (۴۴)

۳-۶-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: به کمک این نقش مفهوم «علیت» وارد جمله می‌شود و چنانکه در بخش پیشین گفته شد گاه تمایز قائل شدن میان «غایت» و «علیت» به دشواری صورت می‌گیرد و مراجعه به بافت ضرورت پیدا می‌کند.

۷-۲-۴ نقش وجه نما

۱-۷-۲-۴ شناسایی: این نقش در زمره نقشهای غیر خاص قرار دارد و در پاسخ به «چگونه» و «چطور» وارد جمله می‌شود و بیانگر شکل و حالت عمل، وضعیت و یا رفتار در یک موقعیت مشخص است.

(۳۰) زهت با حرص دستش را تکان داد. (۲۹)

این نقش در صورت به کار برده شدن با نقش‌های «با» از طریق قرار گرفتن در کنار سایر نقشهایی که به کمک «با» وارد جمله می‌شوند مانند نقشهای ابزارنما و همراهی باز شناخته می‌شود.

(۳۱) علی با ناراحتی با دوستش با اتومبیل به مجلس ترحیم عمویش رفت.

۲-۷-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی که این نقش را وارد جمله می‌سازند عبارت‌اند از «با»، «به»، «به شکل»، «به صورت»، «به طریق»، «به نحو» و «به طور».

(۳۲) چشمان مادرم به آرامی از خشم و ناباوری گود شدند. (۹۳)

(۳۳) دو تخته پهن و بلند به صورت ضربدر به آن در بسته با میخ کوبیده شده بود.

(۱۱۶)

۳-۷-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دارای همان ارزشی است که معمولاً قیدها

از آن برخوردار هستند یعنی توصیف‌کننده گزاره فعلی است.

۴-۲-۸ نقش ابزار نما

۴-۲-۸-۱ شناسایی: این نقش نیز معمولاً مستقل از انتخاب فعل است و می‌توان آن را در زمره نقشهای غیر خاص به حساب آورد چرا که انجام هر عملی با کمک عنصر دیگری جدا از فاعل هم می‌تواند امکان‌پذیر باشد. این نقش بیشتر به کمک نقش‌نمای «با» و در پاسخ - «چگونه؟»، «چطور؟» «با چه؟» یا در گونه محاوره‌ای «با چی؟»، «با کی؟» وارد جمله می‌شود:

(۳۴) در عرض یک هفته دوبار با کالسکه از برابر دکان نجاری رد شدم. (۲۸)
چنانکه ملاحظه می‌شود این نقش نیز همانند نقش وجه نما در پاسخ به «چگونه؟» و «چطور؟» می‌تواند وارد جمله می‌شود اما چون می‌تواند بدون همپایه شدن در کنار نقش وجه نما قرار گیرد باید آن را نقشی متمایز دانست:
(۳۵) او با خوشحالی با چاقو کیک تولدش را برید.

در نتیجه «با چه؟» و «با چی؟» به نحوی روشن‌تر بیانگر این نقش در جمله هستند.

نکته قابل توجه در مورد این نقش این است که گاه همراه با افعال خاصی که گسترش مفعولی خود را به صورت نقشهای غیر مستقیم وارد جمله می‌سازند، به صورت اجباری وارد جمله می‌شوند. البته این افعال خاص به لحاظ معنایی مستلزم گسترش اجباری هستند که هم‌ارزش با نقش ابزار نما است. این دو دارای قابلیت جانشینی با یکدیگر هستند:

(۳۶) الف) دیوارها همه با پوستر پوشانده شده بودند.

ب) دیوارها همه از پوستر پوشانده شده بودند.

گاه همین نقش را در جمله یک گروه از کلمات که گاه به صورت اصطلاح نیز درآمده‌اند ایفا می‌کنند و البته با گروهی که به کمک نقش‌نمای «با» وارد جمله شده است قابل جانشین است:

(۳۷) الف) حسن دوچرخه را یکدستی می‌راند.

ب) حسن دوچرخه را با یکدست می‌راند.

۲-۸-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: علاوه بر نقش‌نمای با نقش‌نماهای «(به) وسیله»، «(به کمک)»، «(با کمک)»، «(به) توسط»، «(به) دستیاری»، این نقش را وارد جمله می‌سازند.

(۳۸) خواهرازم به کمک یکدیگر چراغ‌های گردسوز را روشن کردند. (۹۸)

۳-۸-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: نقش ابزار نما متضمن استفاده از یک شیء یا یک شخص برای یک منظور خاص است و صرف حضور شیء یا شخص مزبور این نقش را وارد جمله نمی‌شود. در جمله

(۳۹) او با حسن به محل کارش رفت.

با نقش ابزار نما سروکار نداریم و «(با)» نقش همراهی را به نمایش درمی‌آورد، در حالی که در جمله

(۴۰) او با حسن اتومبیل را تعمیر کرد.

نقش‌نمای «(با)» نقش ابزار نما را وارد جمله می‌کند. به طور کلی، موضوع استفاده از کسی یا چیزی در انجام عملی بیانگر ارزش اصلی این نقش است.

۹-۲-۴ نقش همراهی

۱-۹-۲-۴ شناسایی: این نقش نیز معمولاً توسط عنصر نقش‌نمای «(با)» وارد جمله می‌شود:

(۴۱) پدرم با عمو جان و منصور به شکار کبک رفته بودند. (۱۲۶)

این نقش نیز در زمره نقشهای غیر خاص قرار دارد چرا که هر عملی و یا هر وضعیتی می‌تواند همراه با مشارکت عناصر دیگری جدا از فاعل باشد. این نقش در پاسخ به «(با چه؟)» و «(با کی؟)» وارد جمله می‌شود. برخلاف نقشهای به لحاظ صوری تقریباً مشابه ابزار نما و حالت نما، این نقش در پاسخ به «چگونه» و «چطور» وارد جمله نمی‌شود.

۲-۹-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: علاوه بر «(با)» نقش‌نماهایی از قبیل «(به اتفاق)»، «(به) همراه»، «(در معیت)»، این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۴۲) یکی دو نفر کوله کش هم همراه آنها بودند. (۱۲۷)

۳-۹-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: نقش همراهی حضور عناصر دیگری را علاوه بر فاعل در عمل یا وضعیت نشان می‌دهد. در مورد تفاوت آن با ارزش نقش ابزار نما در بخش پیشین بحث گردید.

۱۰-۲-۴ نقش سلبی

۱-۱۰-۲-۴ شناسایی: این نقش نیز مستقل از انتخاب فعل است چرا که هر عملی یا هر وضعیتی ممکن است فاقد مشارکت عنصر دیگری جز فاعل باشد.

(۴۳) بدون هیچ کلامی مشغول چیدن میز شدم. (۴۱)

(۴۴) خدمه می‌کوشیدند بی‌صدارفت و آمد کنند. (۱۴۰)

نقش سلبی در تضاد با نقشهای همراهی و ابزاری قرار می‌گیرد، اما با به کارگیری نقش‌نماهایی که این نقش را وارد جمله می‌سازند نمی‌توان تمایز فوق را نشان داد.

۲-۱۰-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «بدون»، «بی»، «بلا»، «با نبود»، «در نبود»، «در غیاب» این نقش را وارد جمله می‌سازند.

۳-۱۰-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: چنانکه ملاحظه شد می‌توان گفت که مفهوم سلب به نوعی تقابل میان مشارکت‌کننده‌ای دیگر جدا از فاعل و ابزار را خنثی می‌سازد.

(۴۵) مکانیک اتومبیل را در غیاب شاگرد خود و بدون ابزارآلات کافی تعمیر کرد.

به همین شکل، مفهوم سلب به نظر می‌رسد که تقابل میان مشارکت‌کننده دیگر جدا از فاعل و حالتی که عمل در آن انجام می‌گیرد را نیز خنثی می‌سازد:

(۴۶) او بدون همسرش و بی‌هیچ بیم و هراسی منزل را ترک کرد.

۱۱-۲-۴ نقشهای مکانی

۱-۱۱-۲-۴ شناسایی: نقشهای مکانی در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کجا؟» و «از

کجا؟» و «در کجا؟» و یا «به کجا؟» وارد جمله می‌شوند. نقش‌نماهای زیادی وظیفه وارد کردن این نقش را در جمله به عهده دارند. انتخاب نقش‌نمای مناسب معمولاً بستگی به هسته گسترشی دارد که نقش مربوطه را در جمله عهده‌دار می‌شود. (۴۷) روزی صد دفعه خدا را شکر می‌کنم که تو در این خانه هستی. (۱۳) (۴۸) عمه جان چانه را روی عصا نهاد و به باغ یخزده خیره شد. (۱۵) (۴۹) اگر باب طبع نیست، بیندازید زیر پایتان خردش کنید. (۴۴) (۵۰) زندگی با بچه هوو آسان نیست، حالا چه توی یک خانه باشند، چه نباشند. (۵۲)

اغلب این نقش‌نماهای مکانی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، برای مثال، «روی بخاری»، «توی بخاری»، «زیر بخاری»، «دم بخاری» و غیره. اما باید توجه داشت که نقش‌نمایی مانند «نزد» تنها نقش یک موجود انسانی را به نمایش درمی‌آورد و یا نقش‌نمایی مثل «بین» مستلزم آن است که گسترش مربوطه‌اش یا دارای صورت جمع باشد و یا اینکه دو عنصر همپایه باشد. می‌توان آن دسته از نقش‌های مکانی را که در پاسخ به «از کجا؟» وارد جمله می‌شوند به عنوان نقش «ازی» تلقی کرد. نقش‌نماهای «از»، «از پشت»، «از جلو»، «از زیر» که با «از» ساخته می‌شوند، می‌توانند دارای ارزش «ازی» باشند. در صورتی که نقش‌نمای «از» دلالت بر عبور از مکانی داشته باشد و با ترکیباتی نظیر «از میان» و «از بین» هم‌ارز باشد، می‌تواند به عنوان نقش «گذرنا» (translative) تلقی شود.

۲-۱۱-۲-۴ نقش‌نماهای مربوطه: نقش‌نمایی بسیاری متعددی از قبیل «از»، «در»، «بر»، «به»، «تا»، «(به) نزد»، «(به) پیش»، «(به) سراغ»، «دم»، «پای»، «(در) حضور»، «درون»، «داخل»، «توی»، «بیرون»، «بیرون از»، «خارج»، «خارج از»، «(به) سوی»، «(به) طرف»، «(به) سمت»، «(به) جانب»، «(به) صوب»، «از جانب»، «از سوی»، «از طرف»، «از جهت»، «از سمت»، «روی»، «بر روی»، «(در) بین»، «(در) میان»، «از میان»، «در مقابل»، «پیش از»، «پس از»، «قبل از»، «بعد از»، «(به) دنبال»، «زیر»، «تحت»، «روبروی»، «لای»، «برای» و غیره این نقش را وارد جمله می‌سازند.

۲-۴-۱۱-۳ ارزش‌شناسی معنایی: در زبان فارسی تقابلی بین نقشهای «حرکت نما» (allative) و نقشهای «مکان نما» (locative) وجود دارد. نقشهای «حرکت نما» دلالت بر جابه‌جایی دارند و نقشهای «مکان نما» نشان‌دهنده حضور در یک مکان هستند.

(۵۱) دایه خانم بیشتر به خانه ما می‌آمد. (۲۱۷)

(۵۲) تنها دلخوشی من آرامش روحی‌ای بود که دوباره در خانه پدرم به چنگ آورده بودم. (۳۸۵)

ارزش اصلی هریک از نقشهای مکانی از مقایسه نقشهای گوناگون ناشی می‌شود. نقشها را می‌توان به کمک نقش‌نماها مشخص کرد.

نقش‌نمای «در» نشانگر نقش گسترشی است که دلالت بر قسمتی از فضا صرف نظر از ابعاد آن دارد و به عبارتی یک نقطه معین در فضا را نشان می‌دهد: «در شهر»، «در خیابان». این در حالی است که نقش‌نمای «به» حرکت به مکانی خاص را نشان می‌دهد. از سوی دیگر نقش‌نمایی نظیر «داخل» و «درون» قرار داشتن در مکانی را در تقابل با بودن در خارج از آن مکان روشن می‌سازند و در نتیجه در تقابل با نقش‌نمایی نظیر «بیرون» و «خارج» قرار می‌گیرند.

همین طور، نقش‌نمهای «پیش از»، «پس از»، «قبل از»، «بعد از»، دلالت بر تقدم و تأخر مکانی دارند؛ در حالی که نقش‌نمهای «زیر» و «روی» به لحاظ فوقانی و تحتانی بودن در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

نقشهای مکانی «حرکت نما» بنابر نسبت بین حرکت فاعل و مقصد خود تقسیم‌بندی می‌شوند. نقش‌نمهایی مانند «به سوی»، «به طرف»، «به سمت» «جهت نما» هستند، عناصری نظیر «به» و گاه در برخی کاربردهای عامیانه «برای» در بافتی که متضمن عزیمت به مکانی هستند، دارای نقش «جهت نما» و «مقصد نما» هستند، «تا» دارای نقش «جهت نما» و «مقصد نما - مرز نما» است:

(۵۷) احمد به سوی تهران حرکت کرد. (جهت نما)

(۵۴) احمد به تهران عزیمت کرد. (جهت نما - مقصد نما)

(۵۵) احمد رفت برای اصفهان. (جهت نما - مقصد نما)

(۵۶) احمد تا کرج پیاده رفت. (جهت نما - مقصد نما - مرز نما)

«روبرو» و «مقابل» «نقش» «تقابل نما» را نمایش می‌دهند و «بین» و «میان» نقش

«فاصله نما» را به نمایش می‌گذارند. «در میان» ویژگیهای نقشی «داخل یک مکان بودن» و «گزینش» را توأماً با خود دارد. «از» هنگامی که به عنوان نقش‌نمای مکانی عمل می‌کند، نقشهای «ازی» و «گذرنا» را به نمایش می‌گذارد. نقش‌نمایی، نظیر «خارج از» ویژگی‌های نقشی «ازی» و «خارج از یک مکان بودن» را توأماً با هم دارد.

حال به تفصیل درباره هریک از نقشهای مکانی صحبت خواهیم کرد.

۴-۱۱-۲ نقش مکانی معین

۴-۱۱-۲-۴ شناسایی: باید میان نقش‌نماهای مکانی معین «مکان نما» و «حرکت نما» تمایز قائل شد. نقش‌نماهای «مکان نما» که معمولاً در زبان فارسی با نقش‌نمای «در» و در گفتار عامیانه با «توی» نشان داده می‌شوند:

(۵۷) رایحه عطر ملایمی از او در اتاق به جا ماند. (۷)

(۵۸) اگر دلت می‌خواهد خودت را توی آتش بیندازی، بینداز. (۶)

نقش‌نمای «در» دارای کاربردهای مجازی نیز می‌باشد و گسترشهایی را وارد جمله می‌سازد که دارای مفاهیم ذهنی هستند:

(۵۹) گیسوان آشفته و پریشانی که در چشم من صوفی‌وش بود، از دید پدرم

جلف بود. (۱۵۴)

نقش‌نمای «به» که یک نقش‌نمای مکانی «حرکت نما» است، در عین حالی که جهت حرکت به سمت چیزی را نشان می‌دهد، مقصد معینی را نیز در نظر دارد.

(۶۰) باید به حمام بیرون می‌رفتم.

نقش‌نمای «بر» برای نمایش نقش مکانی معین در گونه ادبی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

(۶۱) بر در خانه او فرود آمدم.

نقش‌نمای «(به) نزد» هنگامی به جای «به» استفاده می‌شود که هسته گسترش دلالت بر یک شخص داشته باشد:

(۶۲) به دلیل بیماری نزد پزشک رفتم.

اما در بعضی از بافتها به جای «نزد» از «به» می‌توان استفاده کرد.

(۶۳) چون موهایم بلند شده بود به سلیمانی رفتم.

۴-۲-۱۱-۵-۱ عناصر نقش‌نمای مربوطه: عناصری مانند «در»، «داخل»، «توی»، «درون» این نقش را به نمایش می‌گذارند:

(۶۴) محبوب جان، عمو جانت و منصور پیش آقا جانت رفته‌اند و از تو خواستگاری کرده‌اند. (۷۲)

(۶۵) باید فیروزخان و حاج علی را به سراغش بفرستم تا سیاه و کبودش کنند. (۵۸)

۴-۲-۱۱-۴-۳ ارزش‌شناسی معنایی: نقش‌نمای «(به) نزد» در واقع نقطه معینی را در فضا مشخص می‌کند که منظور از آن همان شخصی نیست که به نظر ایفا کننده نقش می‌رسد بلکه اقامتگاه او، مکانی که تحت ملکیت او قرار دارد و یا افکار و آثار اوست. همین وضع کمابیش در مورد نقش‌نماهای «(به) پیش» و «(به) سراغ» هم مصداق دارد:

(۶۶) در فامیل نزد همه از احترام و محبت بیشتری برخوردار بود. (۸۱)

نقش‌نمای «در» که نشان‌دهنده یک نقش مکانی معین است، در صورتی می‌تواند جای خود را به نقش‌نمایی نظیر «داخل» و «درون» بدهد و یا با ارزشی مترادف با ارزش آنها به کار برده شود که فضای مورد نظر محوطه‌ای بسته و یا فضایی سه بعدی باشد و همچنین تقابل آن با فضای بیرونی نیز مدنظر باشد:

(۶۷) احمد داخل شهر خانه‌ای اجاره کرده است.

۴-۲-۱۱-۵-۱ نقش مکانی درون نما

۴-۳-۱۱-۵-۱ عناصر نقش‌نمای مربوطه: عناصری مانند «در»، «داخل»، «توی»، «درون» این نقش را به نمایش می‌گذارند:

(۶۸) فقط او می‌توانست گل را درون چهارچوب دکانش ببیند. (۵۶)

۴-۲-۱۱-۵-۲ ارزش‌شناسی معنایی: چنانکه در بالا گفته شد، این نقش دلالت بر محوطه‌های بسته و محصور و فضاهای سه بعدی به ویژه در هنگامی دارد که تقابل با

محیط بیرونی نیز مدنظر باشد. می‌توان این گونه تصور کرد که این نقش موردی خاص از نقش مکانی معین «مکان نما» است. البته به کمک این نقش نما در کاربردهای مجازی نیز می‌توان این نقش را نمایش داد:

(۶۹) او در نو میدی روزگار را سپری می‌کرد.

۶-۱۱-۲-۴ نقش مکانی برون نما

۶-۱۱-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «خارج»، «بیرون»، «خارج از»، «بیرون از» این نقش را در جمله نشان می‌دهند.

(۷۰) عده زیادی از مردم خارج ساختمان دادگاه اجتماع کرده بودند.

(۷۱) احمد خانه خارج از شهر خود را فروخت.

۶-۱۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: خارج از یک مکان خاص قرار داشتن در تقابل با داخل آن مکان خاص بودن قرار می‌گیرد. البته در زبان فارسی می‌توان در هر دو حالت این نقش را به کمک نقش‌نمای «در» نشان داد:

(۷۲) عده زیادی از مردم در خارج ساختمان دادگاه اجتماع کرده بودند.

(۷۳) علی در داخل اتاق نشسته بود.

که در این صورت می‌توان ترکیباتی را که با «خارج» و یا «داخل» ساخته می‌شوند، مضاف و مضاف‌الیه تصور کرد. با این حال، از آنجا که نقش‌نمای «در» خود می‌تواند به تنهایی ارزش بودن در یک محوطه بسته یا فضای سه بعدی را در تقابل با خارج از آن بودن داشته باشد و در این حالت قابلیت جانشینی با نقش‌نماهایی مانند «داخل» و «درون» را دارد. همین دلیل نقش‌های مکانی «درون نما» و «برون نما» را که در تقابل یکدیگر قرار دارند می‌توان بازشناخت:

(۷۴) هنگامی که به خانه آنها رسیدم، علی در اتاق نشیمن نشسته بود اما

همسرش بیرون از آن اتاق مشغول انجام کارهای خود بود.

بنابراین، در ترکیباتی که «در» با «خارج» یا «خارج از» و یا «داخل» تشکیل می‌دهد، تنها به تقویت نقش «درون نما» یا «برون نما» می‌پردازد.

همچنین ترکیباتی نظیر «خارج از» و «بیرون از» در عین حالی که ارزش خارج

بودن از یک محیط بسته و محصور را دارند، فاصله از یک مبدأ را نیز نشان می‌دهند، در نتیجه می‌توان گفت که در این ترکیبات نقش مکانی «برون‌نما» با نقش «ازی» ترکیب شده است.

۷-۱۱-۲-۴ نقش مکانی جهت نما

۱-۷-۱۱-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی نظیر «به سوی»، «(به) طرف»، «(به) سمت»، «(به) جانب»، «(به) صوب»، «رو به»، «نسبت به»، «از طرف»، «از سوی»، «از جهت»، «از سمت»، «از جانب» این نقش را به نمایش می‌گذارند. (۷۵) مادرم با شگفتی آهسته به سوی من چرخید و با دهان باز به من خیره شد. (۹۳)

(۷۶) بی‌اراده برگشتم و به طرف خانه راه افتادم. (۱۱۶)

(۷۷) باد خنکی از طرف شیران می‌وزید. (۱۶۲)

۲-۷-۱۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: ارزش نقش «جهت‌نما» در موارد استعمال با افعال «حرکتی» متضمن رسیدن به هدف و مقصد نیست و از این لحاظ با نقش مکانی مقصد‌نما و مرز‌نما که با نقش‌نمای «تا» نشان داده می‌شود و مقصد را با تعیین حد و مرز آن می‌نمایاند، در تقابل قرار می‌گیرد. این در حالی است که این نقش هنگام استعمال با افعال «غیر حرکتی» تنها جهت را نشان می‌دهد:

(۷۸) عمویم روی تختی که کنار حوض کوچک بود و رویش گلیم انداخته بودند

نشسته بود و رویش به سمت من بود. (۱۵۱)

استعمال نقش‌نمای «برای» به جای «به» همراه با افعال حرکتی در گفتار عامیانه به لحاظ اینکه متضمن رسیدن به مقصد نیست، می‌تواند نقشی هم‌ارز با نقش مکانی «جهت‌نما» را در این موارد خاص ایفا کند.

(۷۹) او رفت برای اصفهان.

عنصر عدم قطعیتی که به طور ذاتی در این نقش وجود دارد می‌تواند ارزش

تقریب و نزدیکی داشته باشد:

(۸۰) منزل او طرف میدان تجریش است.

در موارد کاربرد مجازی نقش‌نمای «نسبت به» این نقش را به نمایش می‌گذارد:

(۸۱) نسبت به او خشمگین شدم. (۲۷)

همچنین این نقش در ترکیب با نقش «ازی» می‌تواند کاربردهای مجازی نیز داشته

باشد:

(۸۲) خیالشان از جانب نجار محله راحت است. (۱۱۹)

(۸۳) پدرم که از طرف من وکالت تام داشت، گفت... (۴۱۶)

۸-۱۱-۲-۴ نقش مکانی مرز نما

۱-۸-۱۱-۲-۴ شناسایی: عنصر نقش‌نمای «تا» که این نقش را به نمایش می‌گذارد

ویژگی‌های «جهت نما» و «مقصد نما - مرز نما» را وارد جمله می‌سازد.

(۸۴) مانند روز عقد من سرش را به پشتی مبل تکیه داده و پاها را تا وسط اتاق

دراز کرده بود. (۳۸۳)

۲-۸-۱۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: نقش‌نمای «تا» که حد و مرز را نشان می‌دهد،

علاوه بر کاربردهای مکانی دارای کاربردهای زمانی نیز هست که در موقع خود

درباره آن بحث خواهد شد. همچنین این نقش نما کاربردهای مجازی نیز دارد:

(۸۵) تا آنجا که من می‌دانم، منصور در تمام دنیا فقط یک زن را دوست دارد.

(۴۳۲)

۹-۱۱-۲-۴ نقش مکانی تقابل نما

۱-۹-۱۱-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «روبروی»، «در مقابل»، «در

برابر»، «(بر) علیه»، «(بر) ضد»، «به جای» و «(در) عوض»، «(به) عوض» «در

ازای»، «به ازای» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۸۶) روبروی در ورودی پلکانی از گوشه حیاط بالا می‌رفت. (۱۷۴)

(۸۷) در برابر چشم دایه مثل دو مجسمه، مؤدب و دست به زانو نشستیم. (۱۷۴)

(۸۸) این گفتار مردارخوار را که اینجا در مقابل چشمانم نشسته و این طور

وقیحانه می‌خندد، هرگز نمی‌خواهم. (۲۷۶)

۲-۹-۱۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش نشان‌دهنده تقابل است و هنگامی به کار می‌رود که دو مکان در مقابل و یا روبروی یکدیگر قرار داشته باشند. در کاربرد مجازی هنگامی می‌توان با استفاده از نقش‌نمایی نظیر «(بر) علیه» یا «(بر) ضد» این نقش را نمایش داد که رو در رویی و منازعه در کار باشد.

(۸۹) دو کشور علیه یکدیگر وارد جنگ شدند.

(۹۰) ملت بر ضد حکومت دیکتاتوری قیام کرد.

همچنین این نقش در کاربرد مجازی می‌تواند نشان‌دهنده جانشینی و جایگزینی دو عنصر با یکدیگر باشد.

(۹۱) انگار یک نفر دیگر این جمله را به جای من ادا کرد. (۵۱)

(۹۲) در عوض رفتن به دانشگاه، مشغول کار در یک کارگاه شد.

۱۰-۱۱-۲-۴ نقش مکانی فاصله نما

۱-۱۰-۱۱-۲-۴ نقش‌نماهای مربوطه: عناصری نظیر «بین»، «میان» این نقش را به نمایش می‌گذارند:

(۹۳) صندلی بین دیوار و میز قرار داشت.

(۹۴) از شدت درد گردن را میان شانه‌هایش فرو بردم. (۱۴۳)

۲-۱۰-۱۱-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش جایگاهی را در فاصله دو چیز یا دو کس نشان می‌دهد. این فاصله ممکن است در مکان (بین دو صندلی) و یا در زمان (بین ساعت چهار و پنج) باشد. گاه این فاصله میان بیش از دو چیز (بین چهار چرخ) و در کاربرد مجازی، بیش از دو کس (بین رفقا) می‌باشد. به طور کلی، در این نقش تأکید بر روی محیط اطراف است، در حالی که نقش‌نمایی مانند «در بین» و «در میان» نقشی را به نمایش می‌گذارند که بر روی یک چیز یا کس خاص در ارتباط با محیط تأکید قائل می‌شود.

۱۱-۱۱-۲-۴ نقش مکانی تقدم و تأخر نما

۱-۱۱-۱۱-۲-۴ شناسایی: این نقش توسط نقش‌نمایی نظیر «پیش از»، «پس از»،

«قبل از» و «بعد از» به نمایش درمی آید و ملاحظات گوناگونی را درمورد آنها می توان برشمرد:

(۹۵) مغازه حسن قبل از چهارراه واقع است.

(۹۶) پیش از دکان نانوايي یک قصابی وجود دارد.

نقش‌نماهای «پیش از»، «پس از»، «قبل از»، «بعد از» در واقع نقش مکانی را همراه با نقش «ازی» به نمایش می گذارند.

۲-۱۱-۱۱-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «پیش از»، «پس از»، «قبل از»،

«بعد از»، «به دنبال»، «در پی»، «از پی» این نقش را به نمایش می گذارند.

(۹۷) به دنبال او حرکت کردم.

۲-۱۱-۱۱-۳ ارزش‌شناسی معنایی: نقش‌نماهای «پیش از»، «پس از»، «قبل از» و «بعد از» در واقع اصولاً نقش‌نماهایی زمانی هستند که هنگامی واجد ارزش مکانی می شوند که زمانی را که برای دسترسی به چیزی یا کسی از یک نقطه خاص باید طی شود به مسافت بدل می کنند در واقع آنها وظیفه تعیین وضعیت مکانی یا شی یا فرد را نسبت به یک شی یا فرد دیگر دارند. تکواژهای «جلد» و «عقب» به لحاظ معنایی ارزشی مشابه با عناصر نقش‌نمای فوق می توانند داشته باشند، اما با توجه به اینکه این تکواژها اغلب همراه با نقش‌نمای «در» ظاهر می شوند و با تکواژ پس از خود یک ترکیب اضافی می سازند و نیز در نقشهای قیدی و صفتی ظاهر می شوند، نمی توان آنها را عناصر نقش‌نما به حساب آورد. همین استدلال در مورد تکواژ «پشت» نیز صدق می کند.

همین طور عناصر نقش‌نمای «به دنبال» و «در پی» این نقش را نمایش می دهند که نشان‌دهنده حرکت یک عنصر در پشت سر حرکت یک عنصر دیگر باشند و در صورت داشتن ارزش تعقیب یک هدف خاص تکواژهای مشابهی هستند که در نقشهای دیگری به کار می آیند.

۴-۲-۱۱-۱۲ نقش مکانی بالا و پایین نما

۴-۲-۱۱-۱۲-۱ شناسایی: این نقش عمدتاً با نقش نماهای «روی» و «زیر» که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، به نمایش گذاشته می‌شود و در مفهوم مکانی خود در پاسخ به پرسشهایی نظیر «روی چه چیزی» و یا «زیرا چه چیزی» وارد جمله می‌شود و مستقل از انتخاب فعل است.

(۹۸) پدرم خسته و بی‌حال درست زیر چلچراغ روی یک صندلی رو به حیاط نشسته بود. (۱۶۳)

(۹۹) اگر باب طبع نیست، بیندازید زیر پایتان خردش کنید. (۴۴)
نقش‌نمای «روی» در بسیاری از ترکیباتی که شکل اصطلاح را پیدا کرده‌اند، ظاهر می‌شود و در این گونه موارد نشان‌دهنده نقش غیر مستقیم است:
(۱۰۰) شما از آن پدرها نیستید که دست روی او بلند کنید. (۱۵۹)
همچنین گاه با نقش‌نماهای دیگری نظیر «به»، «بر» و «از» ترکیب می‌شود که در مورد اخیر شاهد ترکیب این نقش با نقش «ازی» هستیم.

(۱۰۱) خود را بر روی پشتی انداختم. (۱۱۷)

(۱۰۲) از روی مشتی الوار که در عقب مغازه چیده بودند، پایین پرید. (۴۳)

(۱۰۳) کلفتش را صدا می‌کرد تا شربت‌ها را از روی زمین پاک کند. (۸۳).

گاه نیز نقش‌نمای «بر» به ویژه در گونه ادبی جانشین «روی» می‌شود.

(۱۰۴) سینی را بر میز نهاد.

۴-۲-۱۱-۱۲-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «روی»، «زیر»، «بر»، «برفراز»، «تحت» و «ذیل» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۴-۲-۱۱-۱۲-۳ ارزش‌شناسی معنایی: نقش‌نمای «روی» ارزش فوق چیزی قرار داشتن را داراست صرف نظر از اینکه سطحی که شی مورد نظر بر روی آن قرار می‌گیرد با آن تماس داشته باشد یا خیر و یا اینکه به حالت افقی، عمودی و یا مورب باشد.
(۱۰۵) تابلوهای زیبایی روی دیوار آویزان کرده بودند.

همین امر در مورد نقش‌نمای «زیر» نیز صدق می‌کند. گاه در مواردی که دو شیء

در فاصله نسبتاً دوری از هم قرار دارند می‌توان به جای نقش‌نمای «روی» از «برفراز» استفاده کرد.

(۱۰۶) هواپیا برفراز تهران حرکت می‌کرد.

به طور کلی نقش‌نمای «روی» در صورتی که در تقابل با «زیر» قرار نگیرد می‌تواند قابلیت جانشینی با نقش‌نماهای مکانی «در»، «بر» و «به» را به ویژه برای نشان دادن وضعیت یک شی به روی یک سطح داشته باشد:

(۱۰۷) الف) در جاده آشغال انداخته بودند.

ب) روی جاده آشغال انداخته بودند.

(۱۰۸) الف) بار را بر زمین گذاشت.

ب) بار را روی زمین گذاشت.

(۱۰۹) الف) تابلو را به دیوار نصب کرد.

ب) تابلو را روی دیوار نصب کرد.

مطالبی که در بخش نقش تقدم و تأخر نما درباره «جلو» و «عقب» ذکر شد در مورد «بالا» و «پایین» در این نقش صدق می‌کند و در نتیجه نمی‌توان آنها را به عنوان عناصر نقش‌نما معرفی کرد.

در مورد نقش‌نمای «روی» لازم به ذکر است که «روی» در زمرهٔ تکواژهایی است که در حال از دست دادن معنای واژگانی خود و گذار از طبقه «اسم» به طبقه «حروف اضافه» است. این امر به ویژه با توجه به اصطلاحاتی که در آنها وارد شده است روشن تر می‌گردد توجه کرد:

(۱۱۰) مردم هزار ننگ می‌کنند، فامیل رویش سرپوش می‌گذارند. (۱۵۷)

نقش‌نماهای «تحت» و «ذیل» صرفاً نشان‌دهنده کاربردهای مجازی این نقش هستند.

۴-۲-۱۱-۱۳ نقش مکانی انتخاب نما

۴-۲-۱۱-۱۳-۱ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «در میان»، «در بین»، «از میان»، «از بین»، «از خلال» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۱۱۱) در میان شاگردان کلاس از همه باهوش تر بود.

(۱۱۲) عمه‌جان قاب را از میان خرت و پرت‌های درون جعبه برداشت و به دست سودابه داد. (۴۶)

۲-۴-۱۱-۱۳-۲ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دو ویژگی «داخل مجموعه‌ای قرار داشتن» و «انتخاب» را همراه با یکدیگر دارد و در نتیجه گسترشی که این نقش را بر عهده می‌گیرد باید یا حالت جمع داشته باشد و یا جمع بسته شده باشد. نقش‌نمای «از خلال» برای کاربردهای مجازی این نقش مورد استفاده قرار می‌گیرد. (۱۱۳) از خلال صحبت‌هایش به نکته مهمی پی بردم.

۲-۴-۱۲ نقش ازی

۲-۴-۱۲-۱ شناسایی: نقش «ازی» که تنها با نقش‌نمای «از» معرفی می‌شود غالباً مستقل از انتخاب فعل است، اما در مواردی که حرکت از مبدایی را نشان می‌دهد، بسیاری از اوقات، ضرورتاً ذکر می‌شود. (۱۱۴) هروقت از بیرون می‌آیی و از اتومبیل مادرت پیاده می‌شوی، ده دفعه قربان صدقه قد و بالایت می‌روم. (۱۳)

این نقش را نباید با نقش غیرمستقیم که در موارد زیادی با «از» همراه است، اشتباه گرفت. همین‌طور باید میان این نقش و نقش گذرنا که عبور از جایی را می‌رساند تفاوت قائل شد.

نقل «ازی» اغلب با نقش‌های مکانی توأم می‌گردد: از روی، از زیر، از پیش، از پس.

۲-۴-۱۲-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: همان‌طور که گفته شد این نقش تنها با «از» نشان داده می‌شود.

۲-۴-۱۲-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش در واقع نقطه شروع و دور شدن و جدا شدن از چیزی یا مکانی را نشان می‌دهد:

(۱۱۵) از پنجره به بیرون می‌نگریست. (۱۱)

نقش ازی در واقع گونه مکانی نقش مبدا نماست که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت. نقشهای غیر مستقیم نیز گاه از نقش نمای «از» استفاده به عمل می آورند. اما «از» در این نقشها پیوندی مستحکم با فعل مربوطه دارد:

(۱۱۶) داداش از ما دعوت کرده اند. (۷۴)

به همین دلیل باید میان نقش «ازی» و نقشهای غیر مستقیم تفاوت قائل گردید و این نکته را در نظر داشت که نقش «ازی» ارتباط بسیار تنگاتنگی با فعل ندارد. همچنین نقش «گذر نما» نیز معمولاً از نقش نمای «از» استفاده می کند در این نقش «از» عبور از مکانی را نشان می دهد. در بخش بعدی درباره این نقش صحبت خواهیم کرد.

۴-۲-۱۳ نقش گذر نما

۴-۲-۱۳-۱ شناسایی: این نقش عمدتاً توسط نقش نمای «از» به نمایش درمی آید و معمولاً مستقل از انتخاب یک فعل خاص است و در نتیجه در زمره نقشهای غیر خاص قرار دارد. نقش «گذر نما» در پاسخ - پرسش «از کجا؟» وارد جمله می شود.

(۱۱۷) آخر از خانه ما قنات رد می شد. (۱۶)

(۱۱۸) راه افتادم و بلا تکلیف از کنار سقاخانه گذشتم. (۷۷)

این نقش غالب اوقات با نقشهای مکانی توأم می شود.

(۱۱۹) در عرض یک هفته دوبار با کالسکه از برابر دکان نجاری رد شدم. (۲۸)

(۱۲۰) از صدقه سر قناتی که از زیر خانه ما عبور می کرد، آب حوض شفاف و

پاک بود. (۷۵)

(۱۲۱) تازه قدغن کرد که هیچ کس از اهل این خانه حق ندارد از طرف بازارچه

رفت و آمد کند. (۱۰۹)

(۱۲۲) از توی حیاط خانه مان می آیم آخر باغ و برایت کاغذ می اندازم. (۱۲۴)

۴-۲-۱۳-۲ عناصر نقش نمای مربوطه: این نقش با نقش نماهایی نظیر «از»، «از میان»، «از بین» نشان داده می شود.

(۱۲۳) از میان پستی بلندی‌های پر خار و خاشاک که بر چادر می‌گرفت...
می‌دویدم. (۱۲۴)

۴-۲-۱۳-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش عبور از یک مکان را نشان می‌دهد و
می‌تواند کاربردهای مجازی نیز داشته باشد:

(۱۲۴) احساس اشتیاق و محبت از لابه‌لای کلمات نامه، از میان غبار زمان، به
قلب سودابه منتقل شد. (۱۱۸)
لازم است که بین این نقش و نقش «ازی» و نقشهای غیر مستقیمی که با «از» به
نمایش درمی‌آیند، تمایز قائل شد.

۴-۲-۱۴ نقشهای زمانی

۴-۲-۱۴-۱ شناسایی: نقشهای زمانی معمولاً مستقل از انتخاب فعل هستند و در زمره
نقشهای غیر خاص قرار می‌گیرند. باید میان آن دسته از نقشهای زمانی که یک نقطه
معینی از زمان را نشان می‌دهند و یا طول یا مدت زمان سپری شده در مورد آنها
مطرح نیست و دسته دیگر که مدت یا طول زمان را نشان می‌دهند تفکیک قائل شد.
دسته اول با پرسشهایی نظیر «کجا؟»، «در چه موقع؟» و دسته دوم با پرسشهایی نظیر
«از چه هنگام؟»، «از کجا؟» وارد جمله می‌شوند.

۴-۲-۱۴-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی نظیر «در»، «(در) ظرف»، «قبل
از»، «بعد از»، «پیش از»، «پس از»، «(در) پی»، «به دنبال»، «طرف»، «حدود»،
«بالغ بر»، «در آستانه»، «در شرف»، «از»، «به مجرد»، «به محض»، «(در) طی»، «(در)
طول»، «تا»، «الی»، «(در) بین»، «در خلال»، «در ضمن»، «(در) عرض» این نقش را
به نمایش می‌گذارند.

(۱۲۵) تازه در عهد شاه وزوزک هم خیلی از دخترها از خود اراده نشان
می‌دادند. (۳)

(۱۲۶) بعد از ناشتایی می‌خواستم به بهانه دیدار خاله‌ام از خانه بیرون بروم. (۷۵)

(۱۲۷) در عرض یک هفته دوبار با کالسکه از برابر دکان نجاری رد شدم. (۲۸)

(۱۲۸) فردا عصر قبل از اذان مغرب خودم می‌برم در منزلشان. (۷۷)

۴-۲-۱۴-۳ ارزش‌شناسی معنایی: ارزش اصلی هریک از نقشهای زمانی را می‌توان در مقایسه با سایر نقشها مشخص کرد.

نقش زمانی معین که معمولاً با «در» نمایش داده می‌شود یک نقطه معین از زمان و یا یک محدوده زمانی را بدون اشاره به مدت آن مشخص می‌کند: «در ساعت پنج»، «در تابستان»، «در پاییز».

نقش زمانی تقدم و تأخر نما که دو ویژگی «قبل» و «بعد» را در تقابل با یکدیگر نشان می‌دهد: «قبل از ظهر»، «بعد از ناهار».

نقش زمانی تقریب نما که زمان را به صورت تقریبی نشان می‌دهد: «حدود ظهر»، «در آستانه عید نوروز».

نقش زمانی مبدأ نما که گونه زمانی نقش مبدأ نما است همان گونه که نقش «ازی» گونه مکانی آن است: «از صبح»، «از دیروز».

نقش زمانی مدت نما که یک محدوده زمانی را نشان می‌دهد. «طی هفت سال»، «در طول سالها».

نقش زمانی مرز نما که یک فاصله زمانی معین تا رسیدن به یک زمان خاص را نشان می‌دهد: «تا فردا».

نقش زمانی فاصله نما که نشان‌دهنده یک فاصله زمانی میان دو نقطه شروع و پایان است: «بین ساعت چهار و پنج»، «در خلال این سالها».

۴-۲-۱۴-۴ نقش زمانی معین

۴-۲-۱۴-۱-۴ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کی؟»، «چه موقع؟»، «چه هنگام؟»، «(در) چه وقت؟» وارد جمله می‌شود.

(۱۲۹) در یک لحظه دیدم که چیزی از دستش افتاد. (۶۲)

۴-۲-۱۴-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «در» و «به» این نقش را به نمایش می‌گذارند و گاه بعد از آنها تکواژهایی نظیر «هنگام»، «موقع»، «وقت» قرار

می‌گیرند که با تکواژهای پس از خود یک ترکیب اضافی را تشکیل می‌دهند و در گفتار عامیانه معمولاً حذف می‌شوند.

(۱۳۰) یک روز، هنگام برگشتن از منزل عمه‌ام، درست نزدیک دکان رحیم، درست در همان هنگام که نفس من سنگین می‌شد و قلبم می‌خواست از گلو بیرون بیاید، مادرم روبه من کرد و خنده‌کنان گفت... (۶۶)

چنانکه در مثال فوق ملاحظه می‌شود، حرف اضافه قبل از تکواژ «هنگام» در مورد اول حذف شده است و همین‌طور مشاهده می‌شود که بین «در» و «هنگام» عنصر دیگری نیز می‌تواند واقع شود که مؤید این ادعاست که بین «در» و «هنگام» انسجام معنایی وجود ندارد.

۴-۲-۱۴-۳ ارزش‌شناسی معنایی: همان‌طور که گفته شد این نقش نقطه معینی از زمان و یا یک محدوده زمانی را صرف نظر از طول و مدت آن (داشتن نقطه شروع و پایان مشخص) نشان می‌دهد.

۴-۲-۱۴-۵ نقش زمانی تقدم و تأخر نما

۴-۲-۱۴-۵-۱ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کی؟» «چه هنگام؟»، «چه موقع؟» یا «چه وقت؟» وارد جمله می‌شود. این نقش می‌تواند توأم با تعیین یک مدت زمان مشخص باشد؛

(۱۳۱) بعد از دو روز به اصفهان رسیدیم.

در نتیجه می‌توان «بعد از دو روز» را نقش زمانی معین فرض کرد.

۴-۲-۱۴-۵-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نمایی نظیر «قبل از»، «بعد از»،

«پیش از»، «پس از»، «به دنبال»، «در پی» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۱۳۲) بعد از این همه سال چهار صبح هم آب خوش از گلویم پایین برود. (۱۰۵)

(۱۳۳) پس از این شوخی مشغول پک زدن به قلیان شد. (۸۱)

۴-۲-۱۴-۵-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش از یک سو تقدم و تأخر نسبت به یک

لحظه از زمان و یا رویدادی را نشان می‌دهد که به عنوان یک نقطه معین در زمان فرض می‌شود:

(۱۳۴) او قبل از ساعت هشت به خانه رسید.

(۱۳۵) او بعد از سخنرانی افتتاحیه جلسه را ترک کرد.

و از سوی دیگر تقدم یک عنصر را بر دیگر عناصر و یا عکس این مطلب را نشان می‌دهد:

(۱۳۶) رئیس جمهور پیش از دیگر اعضای کابینه وارد جلسه شد.

(۱۳۷) رئیس جمهور پس از سایر مدعوین وارد سالن کنفرانس گردید.

۴-۲-۱۴-۶ نقش زمانی تقریب نما

۴-۲-۱۴-۱۶ شناسایی: این نقش نیز در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کی؟»، «چه هنگام؟»، «چه موقع؟» یا «چه وقت؟» وارد جمله می‌شود.

(۱۳۸) حسن حدود ساعت هفت بعد از ظهر از منزل ما خارج شد.

۴-۲-۱۴-۲۶ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نمایی نظیر «طرف»، «حدود»،

«نزدیک»، «بالغ بر»، «در آستانه»، «در شرف» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۱۳۹) نزدیک ظهر خانه را ترک کردم.

۴-۲-۱۴-۳۶ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش تقریب را با توجه به تعیین یک نقطه

معین در زمان نشان می‌دهد، در حالی که گونه مکانی آن جهت را مشخص می‌سازد و

نقش مکانی «جهت‌نا» نام گرفته است.

۴-۲-۱۴-۷ نقش زمانی مبدأ نما

۴-۲-۱۴-۱۷ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «از کجا؟»، «از چه

موقع؟»، «از چه هنگام؟» وارد جمله می‌شود:

(۱۴۰) دو ساعت از ظهر گذشته بود. (۱۱۷)

(۱۴۱) انگار از قبل اجازه شخص مرا هم تحصیل کرده بود. (۱۳۲)

۲-۴-۱۴-۷ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نمای «از» این نقش را وارد جمله می‌سازد.

۲-۴-۱۴-۷ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش مدت زمانی را که از یک نقطه زمانی خاص سپری شده و مبدأ یا نقطه شروع فرض می‌شود، به نمایش درمی‌آورد و در واقع گونه زمانی نقش مبدأنا است، همان طور که نقش «ازی» را می‌توان گونه مکانی آن به حساب آورد.

(۱۴۲) این بچه از زمان تولد مریض احوال بود.

۲-۴-۱۴-۸ نقش زمانی لحظه نما

۲-۴-۱۴-۸ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کجا؟»، «چه هنگام؟»، «چه موقع؟» و غیره وارد جمله می‌شود:
(۱۴۳) به محض رسیدن رئیس مدرسه، به او اطلاع می‌دهم.

۲-۴-۱۴-۸ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی نظیر «به محض»، «به مجرد» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۲-۴-۱۴-۸ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش نقطه‌ای از زمان را نشان می‌دهد که همزمان با آغاز یک فرآیند است و مدت در آن مطرح نیست.

۲-۴-۱۴-۹ نقش زمانی مدت نما

۲-۴-۱۴-۹ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «کجا؟»، «در طی چه مدتی؟»، «چه زمانی؟»، «چه مدت؟» وارد جمله می‌شود:
(۱۴۴) در طی دوران تحصیل همیشه شاگرد زرنگی بود.
(۱۴۵) در جریان جنگ به جبهه رفته بود.

۲-۴-۱۴-۹ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی نظیر «(در) طی»، «(در) طول»،

«در جریان»، «در عرض»، «(در) ظرف»، «در خلال»، «در اثنای»، این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۳-۹-۱۴-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش انجام کار یا فرآیندی را در طی یک مدت زمان مشخص نشان می‌دهد و در آن مدت زمان طی شده برای انجام یک کار خاص مطرح است.

(۱۴۶) ظرف پنج ساعت، همه کارها را انجام دادیم.

(۱۴۷) در خلال این مدت، ابراز ناراحتی می‌کرد.

۱۰-۱۴-۲-۴ نقش زمانی مرز نما

۱-۱۰-۱۴-۲-۴ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی نظیر «تا کی؟»، «تا چه موقع؟»، «تا چه مدت؟» وارد جمله می‌شود:

(۱۴۸) اگر تا دیشب نمی‌دانستم حالا خوب می‌دانم. (۴۷)

(۱۴۹) تا دو روز در پشت در کوچکی که از ته باغ به کوچه باز می‌شد، جمعیت دو

پشته جمع شده بود. (۶۱)

۲-۱۰-۱۴-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «تا» و «الی» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۱۵۰) مجلس ترحیم آن مرحوم از ساعت دو الی چهار بعد از ظهر منعقد می‌گردد.

۳-۱۰-۱۴-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش همانند نقش مشابه مکانی خود یک فاصله زمانی تا نقطه‌ای معین را نشان می‌دهد و گاه در جمله آغاز و مبدأ این محدوده زمانی نیز به کمک نقش‌نمای «از» نمایش داده می‌شود.

۱۱-۱۴-۲-۴ نقش زمانی فاصله نما

۱-۱۱-۱۴-۲-۴ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «چه مدت؟»، «و یا «چند وقت؟» وارد جمله می‌شود.

(۱۵۱) مسافرت من بین دو تا چهار روز طول می‌کشد.

۲-۴-۱۱-۱۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «بین» و «مابین» این نقش را به نمایش درمی‌آورند.

۲-۴-۱۱-۱۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش فاصله زمانی را نشان می‌دهد و دارای گونه‌های مکانی و اندازه‌نماست: «بین دو صندلی»، «بین چهار تا پنج کیلو».

۲-۴-۱۵ نقش همزمانی

۲-۴-۱۵-۱ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی نظیر «کی؟»، «چه موقع؟»، «چه وقت؟» وارد جمله می‌شود.

(۱۵۲) مثل زنی بودم که برای نخستین بار می‌چ همسر خود را در حین ارتکاب خیانت می‌گیرد. (۴۲۳)

۲-۴-۱۵ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «(در) ضمن»، «(در) حین» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

(۱۵۳) این فعالیتها را ضمن خدمت در ارتش انجام دادم.

۲-۴-۱۵-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش انجام یک کار را همزمان با جریان داشتن یک فرآیند دیگر و نیز تلاقی آنها را نشان می‌دهد. در واقع، تأکید در این نقش بر همزمانی انجام دو کار قرار دارد.

۲-۴-۱۶ نقش اندازه‌نما

۲-۴-۱۶ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «چه قدر؟»، «چه اندازه؟»، «چه میزان؟» وارد جمله می‌شود. البته گاه پاسخ به این سؤاها بدون هیچ‌گونه نقش‌نمایی صورت می‌گیرد، اما در این حالت نیز وجود این نقش کاملاً قابل تشخیص است:

(۱۵۴) الف) این پارچه دو متر طول دارد.

ب) این پارچه به اندازه دو متر طول دارد.
در مثال فوق گسترش «دو متر» کاملاً از مفعول یعنی «طول» متمایز است. و
نقش نمای «به اندازه» می تواند پیش از آن قرار گیرد.
(۱۵۵) خودم را در حد کوکب دیدم. (۳۹۵)
(۱۵۶) انگار هرگز از این همه تنقلات به اندازه آن یک مشت قند و نبات لذت
نمی بردند. (۲۷۷)
(۱۵۷) با این یک جمله به اندازه یک کتاب حرف زد. (۵۹)

۲-۴-۱۶ عناصر نقش نمای مربوطه: نقش نماهایی نظیر «به اندازه»، «به میزان»، «به
قدر»، «در حد»، «بین» این نقش را به نمایش درمی آورند.

۲-۴-۱۶ ارزش شناسی معنایی: این نقش برای تعیین اندازه بها، وزن، مسافت،
طول، عرض، ارتفاع و زمان مورد استفاده قرار می گیرد.

۲-۴-۱۷ نقش جنس نما

۲-۴-۱۷-۱ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «از چه درست شده؟»،
«با چه ساخته شده؟» وارد جمله می شود:
(۱۵۸) با گوشه کمر بند لباسم بازی می کردم، کمر بند پهن از همان پارچه تافته ولی
به رنگ سفید. (۸۲)

۲-۴-۱۷-۲ عناصر نقش نمای مربوطه: نقش نماهای «از» و «با» این نقش را به نمایش
می گذارند.
(۱۵۹) این کاردستی با چوب گردو ساخته شده است.

۲-۴-۱۷-۳ ارزش شناسی معنایی: این نقش نشان دهنده موادی است که در ساخت
یک شیء به کار رفته است. تمایز میان این نقش و نقش ابزار نما و نقش همراهی را
می توان با کنار هم قرار دادن آنها بدون همپایه ساختنشان نشان داد:

(۱۶۰) من این میز را با حسن، با اره و رنده، با چوب گردو ساختم.

۱۸-۲-۴ نقش معادل نما

۱-۱۸-۲-۴ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی «مثل چه؟»، «مانند چه؟» و «در ازای چه؟» وارد جمله می‌شود و مستلزم این است که ضرورتاً دو تکواژ و یا دو گروه از تکواژها وجود داشته باشند تا میان آنها رابطه متعادل برقرار شود.

(۱۶۱) ما دو خانواده مثل دو خط موازی هستیم. (۲)

(۱۶۲) خواهرم مانند تعزیه گردانی چیره‌دست گوش به صدای پاها و چرخ‌های درشکه که دور می‌شدند، سپرده بود. (۹۱)

(۱۶۳) پدرم با صدایی که در حکم آرامش قبل از طوفان بود... گفت... (۱۰۳)

۲-۱۸-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نمایی نظیر «(به) مثل»، «(به) مانند»، «چون»، «همچون»، «به سان»، «به علامت»، «در حکم»، «به عنوان»، «به مثابه»، «به عنوان» این نقش را به نمایش درمی‌آورند.

(۱۶۴) درخت چنار همچون بارویی دور تا دور حیاط ششصد متری را پوشانده بود. (۶)

(۱۶۵) این جمله را فقط به عنوان تأکیدی بر گنجی و حواس پرتی من به کار برده بود. (۸۲)

۳-۱۸-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دارای ارزش همانند و معادل فرض کردن است و بین و چیز یا دو کس یا دو موضوع رابطه تعادل و همانندی برقرار می‌کند. از سوی دیگر این نقش می‌تواند دارای ارزش رفتار متقابل هم باشد. (۱۶۶) به ازای هردو گروگانی که آزاد شود، یک زندانی از زندان آزاد خواهد شد.

۱۹-۲-۴ نقش شرط نما

۱-۱۹-۲-۴ شناسایی: این نقش در پاسخ به پرسشهایی مانند «به چه شرطی؟»،

«تحت کدام شرایط؟» و غیره وارد جمله می‌شود:

(۱۶۷) به شرط قبولی در دانشگاه، می‌توانی به مسافرت تفریحی بروی.

(۱۶۸) در صورت اخذ مدرک، برای استخدام صلاحیت پیدا خواهی کرد.

۲-۱۹-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهایی نظیر «به شرط»، «در صورت» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۳-۱۹-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دارای ارزش شرط است و بر احتمال وقوع رویدادی دلالت دارد که در صورت وقوع شرط محقق می‌شود.

۲۰-۲-۴ نقش استثنا

۱-۲۰-۲-۴ شناسایی: این نقش توضیحی را به جمله می‌افزاید که به موجب آن عنصری از یک مجموعه کنار گذاشته می‌شود.

(۱۶۹) جای هیچ سؤال و گفت و گویی نیست و غیر از این هم نباید باشد.

(۱۲۸)

(۱۷۰) به جز این جعبه یک تار نیز به دیوار اتاق عمه آویخته بود. (۹)

(۱۷۱) در ادب و متانتش هم جای ایرادی وجود نداشت و وقتی به همه اینها

ثروت سرشار عموجان و القاب او هم افزوده می‌شد، روشن می‌شد که چرا همه دخترهای دم بخت آرزوی ازدواج با او را دارند، همه الاّ من. (۱۲۷)

۲-۲۰-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «(به) جز»، «(به) غیر از»، «الاّ»،

«سواى»، «به استثنای» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۳-۲۰-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش جدا کردن یک عنصر از یک مجموعه را نشان می‌دهد و یا با جدا کردن یک عنصر بر وجود یک عنصر دیگر صحّه می‌گذارد و با نقش سلبی از این لحاظ تفاوت دارد که نقش اخیر بر عدم مشارکت عنصر دیگری جز فاعل در فرآیند مربوطه دلالت دارد. البته، عناصر نقش‌نمایی نیز که این

دو نقش را نمایش می‌دهند به کلی از یکدیگر متمایزند و هیچ‌گونه همپوشی در میان آنها وجود ندارد.

۴-۲-۲۱ نقش جنبه نما

۴-۲-۲۱-۱ شناسایی: این نقش که مستقل از انتخاب فعل است و در زمره نقشهای غیر خاص قرار دارد در پاسخ به سؤالاتی نظیر «از چه لحاظ؟» و «از کدام نظر؟» وارد جمله می‌شود:

(۱۷۲) این کتاب به لحاظ آموزشی پیامدهای مفیدی در بر دارد.

(۱۷۳) باید شخصیت او را از نظر روان‌شناختی مورد بررسی قرار دهیم.

۴-۲-۲۱-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «از نظر»، «به لحاظ»، «از لحاظ»، «از حیث»، این نقش را به نمایش درمی‌آورند.

۴-۲-۲۱-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دارای ارزش مورد برای قرار دادن یک موضوع از یک جنبه خاص است و در واقع جنبه خاصی از یک موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۴-۲-۲۲ نقش موضوع نما

۴-۲-۲۲-۱ شناسایی: این نقش مستقل از انتخاب فعل وارد جمله می‌شود و در پاسخ به پرسشهایی نظیر «درباره چه چیزی؟»، «در چه مورد؟» و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد:

(۱۷۴) پدر و مادر بیچاره سودابه حتی جرئت نداشتند تا درباره سابقه این

خانواده تحقیق کنند. (۴)

(۱۷۵) در مورد دسته گلی که دخترت به آب داده... (۱۵۱)

(۱۷۶) صحبت آنها در خصوص مسائل خانوادگی بود.

۴-۲-۲۲-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «در مورد»، «پیرامون»، «درباره»،

«در زمینه»، «در خصوص»، «(در) اطراف»، «در باب»، «راجع به»، «بر روی»، «بر سر»، این نقش را وارد جمله می‌سازند.

(۱۷۷) می‌خواستم راجع به امتحان شیمی صحبت کنم.

۳-۲۲-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش دارای ارزش تعیین موضوع صحبت، بحث، نوشته، تحقیق و غیره است. عنصر نقش‌نمای «بر روی» که یکی از عناصر نمایش دهنده این نقش است گونه مجازی نقش‌نمایی است که نقش مکانی را وارد جمله می‌سازد و در این حالت کاملاً ارزش مجازی دارد.

(۱۷۸) او مشغول تحقیق بر روی این بیماری است.

۳-۲۳-۲-۴ نقش تعارض نما

۱-۲۳-۲-۴ شناسایی: این نقش تعارض و تقابل میان دو قضیه یا موضوع را مطرح می‌سازد و حضور آن مستلزم وجود نوعی تضاد و یا وقوع رویدادی خلاف انتظار است.

(۱۷۹) یادش ندهید که برخلاف میلش عمل کند. (۵)

(۱۸۰) سودابه و خواهر و برادرش به رغم وجود کلفت و پرستار، به رغم سینما و تلویزیون و کتاب‌های گوناگونی که در خانه بود، به اتاق عمه‌جان می‌رفتند و پایین تخت‌خواب او کنار پاهای لاغرش می‌نشستند تا برایشان قصه بگوید. (۸)

۲-۲۳-۲-۴ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «برخلاف»، «برعکس»، «علی‌رغم»، «به رغم»، «با وجود»، «با وصف»، «به عکس»، «در عین» این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۳-۲۳-۲-۴ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش نشان‌دهنده تعارض و تقابل است و عملی را نشان می‌دهد که در تضاد و تناقض با موضوع و مسئله‌ای دارد که در جمله مطرح می‌شود و بدین ترتیب میان دو موضوع تعارض و تقابل را به نمایش می‌گذارد.

۴-۲-۲۴ نقش مطابقه نما

۴-۲-۲۴-۱ شناسایی: این نقش مستقل از انتخاب فعل است و تطابق میان موضوع مطروحه و یک عقیده و نظر و یا رویه‌ای خاص را به نمایش درمی‌آورد. (۱۸۱) فقط برحسب عادت و آهسته از جا برخاستم و از اتاق خارج شدم. (۱۰۰)

(۱۸۲) من آهسته دامن لباسم را بر طبق عادت تکان دادم. (۱۰۰)
(۱۸۳) عبوس نبود، بدخلق نبود، ولی به قول نزهت مثل عصا قورت داده‌ها بود (۳۹۰)

۴-۲-۲۴-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «به نظر»، «به قرار»، «به عقیده»، «به زعم»، «به خیال»، «به دستور»، «به امر»، «به گمان»، «به فرمان»، «به قول»، «از نظر»، «براساس»، «بر پایه»، «(بر) طبق»، «بر مبنای»، «برحسب»، «بر وفق»، «بنابر»، «عطف به» این نقش را وارد جمله می‌سازند.
(۱۸۴) خیلی سخت است آدم را بنابر ملاحظاتی تحمل کنند. (۱۲)
(۱۸۵) حتی عبور کالسکه که مدتی به دستور پدرم از آن سمت انجام می‌گرفت، به خاطر باریکی کوچه با سختی توأم بود. (۱۱۹)
(۱۸۶) به فرمان خجسته حاج علی از مطبخ بیرون آمد و حیاط را آب و جارو کرد. (۹۸)

۴-۲-۲۴-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش نشان‌دهنده مطابقت میان یک موضوع یا مطلب و یک نظر، عقیده و یا راه و روش است. نقش‌نمای «از نظر» که در فهرست عناصر نشان می‌دهند، این نقش آمده است همنام با عنصری است که نقش جنبه‌نما را وارد جمله می‌سازد اما از آن متمایز است چرا که می‌تواند در کنار آن قرار گیرد:

(۱۸۷) از نظر نویسنده این کتاب از نظر تاریخی حائز اهمیت است.
مشاهده می‌شود که این دو نقش بدون همپایه شدن در یک جمله در کنار یکدیگر ظاهر شده‌اند و در نتیجه دو نقش متمایز از یکدیگر هستند.

۴-۲-۲۵ نقش افزایش نما

۴-۲-۲۵-۱ شناسایی: این نقش در زمره نقشهای غیر خاص قرار دارد و برای توضیح بیشتر در زمینه مواردی که اضافه بر فرآیند اصلی صورت می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

(۱۸۸) او علاوه بر شنا در کوهنوردی و فوتبال نیز مهارت دارد.

۴-۲-۲۵-۲ عناصر نقش‌نمای مربوطه: نقش‌نماهای «علاوه بر»، «افزون بر»، «اضافه بر»، این نقش را به نمایش می‌گذارند.

۴-۲-۲۵-۳ ارزش‌شناسی معنایی: این نقش نشان‌دهندهٔ مواردی است که افزون بر امری که فرآیند یا وضعیت بر آن دلالت دارد، در جمله حاضر است. (۱۸۹) اضافه بر تعمیرات، بسیاری از قطعات نیز تعویض شدند.

۵. نتیجه‌گیری

نقشهای نحوی فوق که با عناصر نقش‌نمای مربوط به خود به نمایش درمی‌آیند تابع ملاحظات هستند که ذکر آنها در اینجا ضروری است. نخست اینکه با توجه به تحول زبان و با در نظر گرفتن این نکته که هر روز نقشهای جدیدی در حال ورود به زبان هستند آنچه که شرح آن آمد به هیچ‌وجه نمایانگر تمامی امکانات زبان فارسی جهت نمایش نقشهای نحوی نیست. دوم اینکه عناصری که از آنها به عنوان نقش‌نما یاد شد، در بسیاری از موارد هنوز به صورت منفرد و یا همراه با حرف اضافه مربوطه خود معنای واژگانی‌شان را از دست نداده‌اند و شاید به اعتقاد بسیاری از زبان‌شناسان و خود مارتینه بهتر باشد که آنها را در حوزه واژگان قرار داد و وارد حوزه دستور نکرد، اما نکته‌ای که به ویژه در مورد زبان فارسی وجود دارد تعداد بسیار زیاد نقش‌نماهای هم‌نهشت است که در تعدادی از آنها یکی از عناصر متشکله همچنان معنای واژگانی خود را حفظ کرده است و هم‌نهشت دارای شفافیت معنایی است در حالی که برخی دیگر در حال گذار به حوزه دستور هستند و به تدریج در حال از دست دادن معنای اصلی خود می‌باشند، نقش‌نماهایی مانند «به شرط»، «به اندازه»،

«به دلیل» در زمره نقش‌نماهای دسته اول و نقش‌نماهایی نظیر «از قبیل»، «در خلال»، «(در) ظرف» در زمره نقش‌نماهای دسته دوم قرار دارند و از سوی دیگر جدا ساختن عنصر واژگانی از نقش‌نماهای هم نهشت و وارد کردن آن در یک ترکیب اضافی با تکواژ پس از آن همواره نتایج دلخواه را بیار نمی‌آورد. برای مثال در جمله زیر:

(۱۹۰) به دلیل بپاریش نتوانست به سر کار خود حاضر شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود تقطیع میان «به» و «دلیل» و شکل‌گیری ترکیب اضافی «دلیل بپاریش» و حذف احتمالی «به» نتیجه‌ای رضایتبخش نیست. مع‌هذا، در موارد متعددی نقش‌نماهای هم نهشتی ذکر شدند که در آنها حرف اضافه قابل حذف بود و عناصر واژگانی به تنهایی حکم نقش‌نما را ایفا می‌کردند. مانند جمله زیر:

(۱۹۱) طبق عادت همیشگی زود به رختخواب رفت.

اینها مواردی هستند که حرف اضافه در آنها بیشتر به دلیل پیدا کردن وضعیت حشو مانند قابل حذف بوده و عنصر واژگانی قادر به ورود در ترکیب اضافی با تکواژ پس از خود است و در نتیجه نقش‌نمای هم نهشت فاقد انسجام درونی است و شاید هنوز نتوان آن را عنصر نقش‌نما به حساب آورد، مع‌هذا اینها را باید مواردی بینابین تصور کرد و احتمال ورود کامل عنصر واژگانی مربوطه به حوزه دستور در آینده را بسیار محتمل شمرد. سوم اینکه کثرت عناصر نقش‌نما و نیز نقشهای نحوی در زبان فارسی که توسط عناصر نقش‌نما وارد جمله می‌شوند و با در نظر گرفتن موارد نادری که جایگاه تکواژها در زبان فارسی تعیین‌کننده نقش است، در چارچوب جملات ساده باید گفت که در زبان فارسی عناصر نقش‌نما در تعیین نقشهای نحوی سهمی به مراتب تعیین‌کننده‌تر از جایگاه تکواژها دارند.

کتابنامه

صادقی، علی اشرف (۱۳۴۸)، «نظریه زیانشناسی آندره مارتینه و زبان فارسی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۷.

صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۸)، دستور، تهران، سازمان کتابهای درسی ایران.

Asher. R. E. (1993), *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Amsterdam: Elsevier Science.

Mahmoudian, Morteza (1979), "Presentation". In: Morteza Mahmoudian (ed), *Linguistique Fonctionnelle: Debats et Perspectives*, Paris: Presse Universitaire de France.

Martinet, André (1970), "Function and Structure in Linguistics", *Literature and Human Science Faculty Journal, University of Tehran*, n. 25, pp. 4-32.

Martinet, André (1979), *Grammaire Fonctionnelle du Français*, Paris: Credif.

Martinet, André (1985), *Syntaxe Generale*, Paris: Armand Colin.

Martinet, André (1996), *Elements de Linguistique générale*, Paris: Armand Colin.

Van Valin and HaPolla (1997), *Syntax*, London: Cambridge University Press.

کسرۀ اضافه از دیدگاه معنایی

دکتر محمود بی جن خان

(استادیار گروه زبان شناسی دانشگاه تهران)

چکیده

در این مقاله کسره اضافه از دیدگاه معنایی تجزیه و تحلیل می‌شود. کسره اضافه یک صورت‌ساز دستوری است که به صورت پی‌چسب کلمه‌ای را به کلمه دیگر اضافه می‌کند و یک ترکیب اضافه‌ای می‌سازد. هدف مقاله عبارت است از تعیین ضابطه‌ای که براساس آن بتوان به لحاظ معنایی ترکیب‌های اضافه‌ای خوش ساخت را از بدساخت متمایز کرد. برای این منظور ابتدا با استفاده از شاخص الگوی نوایی گفتار، کسره اضافه در دو حالت بی‌نشان و نشاندار معرفی می‌شود. سپس معنی مصداقی کسره اضافه در دو حالت، با استفاده از مفهوم کلان و خرد کلمات سازنده یک ترکیب اضافه‌ای مشخص می‌شود. در ادامه، براساس نظریه عالم مقال، کسره اضافه به صورت مجموعه زوج‌های مرتبی که عناصر سازنده ترکیب اضافه‌ای را به هم ربط می‌دهد، تعریف می‌شود. همچنین صورت منطقی کسره اضافه، در حالت کلی، به صورت یک گزاره شرطی که در حوزه عملکرد سورهای وجودی و عمومی است، تجزیه و تحلیل شده است. هشت ترکیب اضافه‌ای نمونه برای تعیین صورت منطقی کسره اضافه ارائه شده است. سرانجام برای نزدیک شدن به هدف مقاله، رابطه معنایی کلمات سازنده در هشت ترکیب نمونه از رهگذر سه پارامتر انعکاس، تقارن و تعدی و یک مشخصه معنایی [انسان] مشخص شده‌اند. با استفاده از همین ضابطه پیشنهاد شده، تمایز پالم در اضافه ملکی انتقالی و غیرانتقالی توضیح داده شده است.

کلید واژه‌ها

الگوی نوایی، عالم مقال، محمول مرتبه دو، سور، صورت منطقی، انعکاسی، متقارن، متعدی.

مقدمه

یکی از تکواژهای دستوری که در ساخت گروه‌های نحوی زبان فارسی کاربرد فراوان دارد، تکواژ اضافه است. در واقع، تکواژ اضافه یک صورت ساز (formative) است که کلمات زبان را به یکدیگر جوش می‌دهد تا از این رهگذر ساخت‌های بزرگتر از کلمه ساخته شوند. به این اعتبار، تکواژ اضافه یک پی‌چسب (enclitic) است که به انتهای کلماتی با مقولۀ اسم، صفت، حروف اضافه و سور اضافه می‌شود. تکواژ اضافه از نظر واجی یک واکه متوسط پیشین $e//+e//$ است، به همین دلیل در تحقیقات زبانی تحت عنوان «کسرۀ اضافه» مطرح می‌شود. هجایی که مرکز آن کسرۀ اضافه است، تکیه بر نیست. از نظر آوایی، برحسب اینکه کلمه‌ای که کسرۀ اضافه به انتهای آن می‌چسبد، به همخوان یا واکه ختم شده باشد، به صورت واکه $[e]$ یا زنجیرۀ آوایی $[je]$ ظاهر می‌شود. کسرۀ اضافه‌ای که به صورت $[e]$ تظاهر آوایی داشته باشد، در خط فارسی فاقد نشانه است. اما از نظر معنایی، کسرۀ اضافه برحسب رابطۀ معنایی کلماتی که به یکدیگر ربط می‌دهد، تعریف و مشخص می‌شود. به این اعتبار در دستور زبان فارسی انواع ترکیب‌های اضافه‌ای مانند اضافه ملکی، اضافه استعاری، اضافه تخصیصی، اضافه توضیحی، اضافه جنسی و اضافه تشبیهی را تعریف کرده‌اند. سابقۀ تحقیق درباره کسرۀ اضافه تقریباً غنی است. این تحقیقات را می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: (۱) تحقیقاتی که به جنبۀ معنایی ترکیب‌های اضافه‌ای پرداخته‌اند، و عمدتاً متعلق به رویکردهای سنتی در مطالعۀ زبان است. (محمد معین ۱۹۵۲، به نقل از ویندفور ۱۹۷۹)، (۲) تحقیقاتی که به جنبۀ نحوی ساخت‌های اضافه‌ای پرداخته‌اند، که بیشتر مبتنی بر پیش‌بینی‌های انگارۀ دستور زایشی درباره ساخت گروه اسمی است (ویدا سمیعان ۱۹۸۳)، و (۳) تحقیقاتی که به هردو جنبۀ نحوی و معنایی ساخت‌های اضافه‌ای پرداخته‌اند، که متعلق به رویکرد ساخت‌گرایی در مطالعۀ زبان است (ویندفور ۱۹۷۹، صادقی و ارژنگ ۱۳۶۳ و شفایی ۱۳۶۳).

معیار خوش ساخت بودن معنایی یک ترکیب اضافه‌ای موضوع بسیار جالبی است که تحت تأثیر مطالعات نحوی فراموش شده یا کمتر به آن پرداخته می‌شود. در این مقاله، ابتدا با استفاده از معیار الگوی نوایی به تعریف ترکیب اضافه‌ای نشان‌دار

و بی‌نشان پرداخته شده است. سپس صورت منطقی انواع ترکیب اضافه‌ای با استفاده از منطق محمولات توضیح داده شده است. برای این منظور انواع ترکیب اضافه‌ای صادقی و ارزنگ (۱۳۶۳) را مبنای کار قرار داده‌ایم. و سرانجام درباره محدودیت‌های معنایی حاکم بر کلمات سازنده یک ترکیب اضافه‌ای بحث شده است. هدف نگارنده این است که به مطالعه امکان ارائه ضابطه یا ضوابطی برای تعیین خوش ساخت بودن معنایی یک ترکیب اضافه‌ای بپردازد.

طرح سه سؤال

گروه‌های اسمی زیر را در نظر بگیریم (صادقی و ارزنگ ۱۳۶۳، ص ۲۰-۱۲):
(۱) دانشجوی زرنگ، کتاب محمود، دست روزگار، سفره نان، خانم احمدی، انگشتر طلا، ابروی کمان، دست حسن

در داده‌های (۱) کسره اضافه دو کلمه را به هم ربط داده است. کلمه اول همواره اسم و کلمه دوم اسم یا صفت است. شفایی (۱۳۶۳، ص ۱۳۹) برحسب ساخت صرفی کلمات اول و دوم، ترکیب‌های اضافه‌ای را به هجده گروه تقسیم کرده است. صادقی و ارزنگ (۱۳۶۳، ص ۲۰-۱۸) در بخش وابسته‌های پسین اسم، انواع اضافه را برحسب رابطه معنایی کلمه اول و دوم به شش گروه تقسیم کرده است.

اگر تعداد کلماتی که می‌توانند در جایگاه کلمه اول قرار گیرند با M و تعداد کلماتی که می‌توانند در جایگاه کلمه دوم قرار گیرند با N نشان دهیم، تعداد کل بالقوه ترکیب‌های اضافه‌ای برابر با $M \times N$ ترکیب خواهد بود. اما واضح است که تعداد بالفعل ترکیب‌های اضافه‌ای به مراتب کمتر از $M \times N$ ترکیب است. به عنوان مثال اگر جای کلمات را در داده‌های (۱) عوض کنیم، بعضی از ترکیب‌های به دست آمده بدساخت خواهند بود:

(۲) *زرنگ دانشجو، *محمود کتاب، *روزگار دست، نان سفره، احمدی خانم،

طلای انگشتر، کمان ابرو، *حسن دست

آنچه که از نظر معنی‌شناسی اهمیت دارد این است که ضابطه‌ای به دست دهیم تا براساس آن بتوان خوش ساخت بودن یک ترکیب اضافه‌ای را پیش‌بینی کرد. تعریف چنین ضابطه‌ای کار ساده‌ای نیست. در این مقاله سعی بر این است که ابعاد

این موضوع تا حدی روشن شود. در این باره طرح سه سؤال ضرورت تام دارد:
 سؤال اول - ترکیب‌های اضافه‌ای از چه الگوی نوایی تبعیت می‌کنند؟
 سؤال دوم - صورت منطقی ترکیب‌های اضافه‌ای چیست؟
 سؤال سوم - محدودیت‌های ناشی از روابط معنایی حاکم بر کلمات اول و دوم کدام‌اند؟
 نگارنده در این مقاله گزارشی از تلاش اولیه خود را برای پاسخ به سؤالات فوق ارائه می‌کند.

الگوی نوایی

منظور از الگوی نوایی (prosodic pattern)، پوش (envelope) منحنی تغییرات بسامد پایه (fundamental frequency) در جریان تولید یک واحد زبانی است. اولین سؤال تحقیق این است که کدام الگوی نوایی نشانگر حالت بی‌نشان ترکیب اضافه‌ای است. اگر به این سؤال پاسخ دهیم، آنگاه می‌توان یکی از معانی ترکیب اضافه‌ای را به عنوان معنی بی‌نشان، مبنای تجزیه و تحلیل معنایی کسره اضافه قرار داد. در این صورت، از الگوی نوایی به عنوان یک پارامتر واجی (در حوزه واج‌شناسی آهنگ (intonational phonology)) برای تعیین حالت بی‌نشان (و نشان‌دار) ترکیب اضافه‌ای استفاده شده است.

به طور کلی برحسب اینکه اهل زبان در قالب یک ترکیب اضافه‌ای، چه نوع اطلاعی را بخواهند القا کنند، سه نوع برجستگی یا تکیه زیرویمی در الگوی نوایی قابل تصور است، به طوری که هرکدام یک معنی زبانی در بر دارد:

- (۱) تکیه زیرویمی روی هجای پایانی کلمه اول باشد.
- (۲) تکیه زیرویمی روی هجای پایانی کلمه دوم باشد.
- (۳) تکیه زیرویمی روی هجای پایانی کلمه دوم و هجای ماقبل آخر کلمه اول باشد.

شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه الگوی (۲) را می‌توان به عنوان حالت بی‌نشان ترکیب اضافه‌ای فرض کرد. شاهد اول، اینکه چون تکیه زبانی در کلمات فارسی ثابت و روی هجای پایانی است، یعنی از الگوی W^S تبعیت می‌کند (W نشانگر

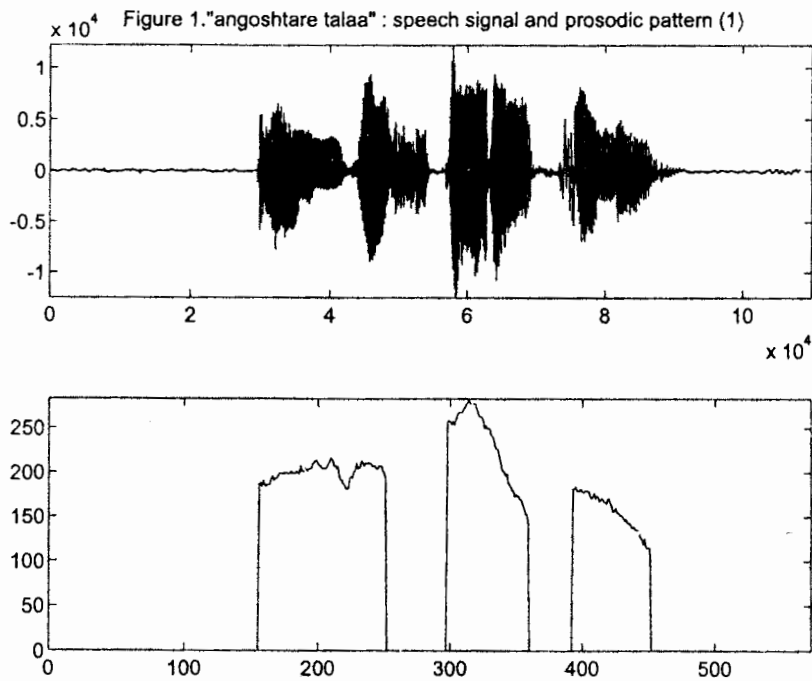
هجای ضعیف و بدون تکیه، s نشانگر هجای قوی و تکیه‌بر، و n نشانگر تعداد هجا است)، بنابراین تکیه زیرویمی هرگروه نحوی در حالت بی‌نشان تابع الگوی (۲) است. شاهد دوم، نتیجه حاصل از یک آزمون تولید گفتار است. برای این منظور از سه گویشور فارسی زبان خواسته شد داده‌های (۱) را با یک مکث کوتاه بین هردو ترکیب تولید کنند. با مشاهده پوش منحنی بسامد پایه، الگوی (۲) به صورت پوش صعودی تقریباً در همه موارد ظاهر شد. شکل ۱، ۲ و ۳ پوش منحنی بسامد پایه ارتعاش تار آواها را در جریان تولید «انگشتر طلا»، در حالات سه‌گانه نشان می‌دهد.

شاهد سوم این است که در زبان فارسی وقتی یک گروه از کلمات در اثر تحول تاریخی یا کثرت استعمال حالت واژگانی پیدا می‌کند، یعنی مدخل واژگانی می‌شود، تکیه زبانی آن روی هجای آخر ترکیب جدید قرار می‌گیرد. به عنوان مثال در بسیاری از گروه‌های اسمی با تغییر جایگاه صفت و موصوف ترکیب جدیدی به دست می‌آید که اگرچه با حذف کسره اضافه همراه است، اما تکیه زبانی در ترکیب جدید روی هجای پایانی کلمه دوم (موصوف) قرار می‌گیرد. علاوه بر آن و مهم‌تر از آن، بعضی از الگوهای اسمی از نوع مضاف - مضاف الیه هستند که با حذف کسره اضافه به صورت یک ترکیب نحوی باقی می‌مانند، اما تکیه زیرویمی روی هجای پایانی کلمه دوم قرار می‌گیرد، مانند «قطره طلا، چرخ خیاطی، کره اسب، هیئت امناء، رئیس جمهور، ...». فرآیند مزبور در رویکرد سنتی با عنوان «فک اضافه» مطرح بوده است (ویندفور، ص ۵۸). نکته مهم این است که می‌توان این‌گونه ترکیب‌های نحوی را با کسره اضافه نیز تولید کرد، به عبارت دیگر کسره اضافه به طور اختیاری حذف می‌شود.

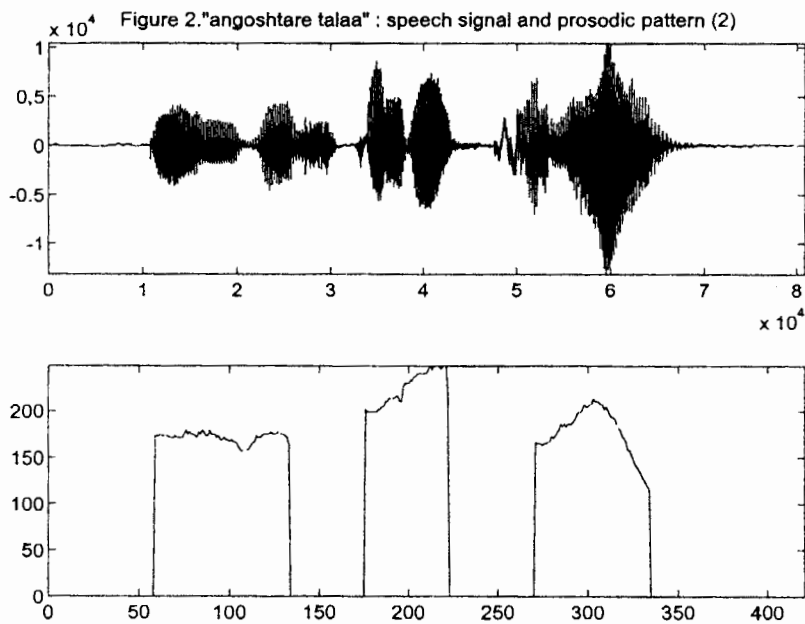
شاهد چهارم اینکه اگر کلمه اول را هسته و کلمه دوم را وابسته ترکیب اضافه‌ای در نظر بگیریم (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۳، ص ۱)، آن‌گاه برطبق اصل هسته‌گریزی (اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹)، الگوی نوایی (۲) به دست خواهد آمد، زیرا در این صورت تکیه زیرویمی روی هجای پایانی کلمه دوم که دورترین هجا از هسته است، قرار می‌گیرد.

بنابراین یک گرایش زبانی در فصل مشترک واج‌شناسی و نحو زبان فارسی

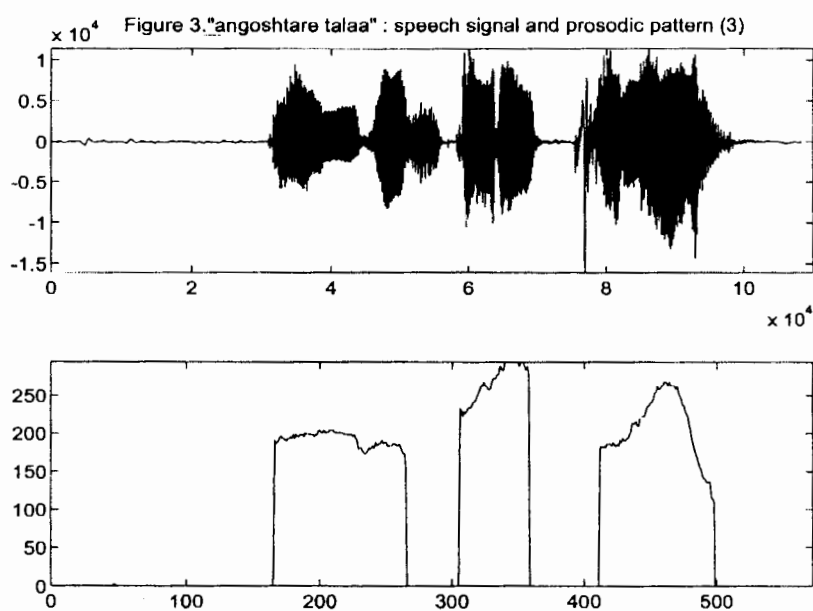
وجود دارد که براساس آن جایگاه تکیه، اعم از زبانی و زیروبمی، برطبق الگوی (۲)، در حالت بی‌نشان بر روی هجای پایانی واژه‌های ساده، مرکب و ترکیب‌های نحوی قرار دارد.



شکل ۱. سیگنال گفتاری و منحنی زیروبمی ترکیب «انگشتر طلا»
برطبق الگوی نوایی (۱).



شکل ۲. سیگنال گفتاری و منحنی زیروبی ترکیب «انگشتر طلا» بر طبق الگوی (۲).



شکل ۳. سیگنال گفتاری و منحنی زیروبی ترکیب «انگشتر طلا» بر طبق الگوی نوایی (۳).

بدین ترتیب الگوهای (۱) و (۳) نشانگر حالت نشاندار ترکیب اضافه‌ای هستند، یعنی اگر یک ترکیب اضافه‌ای با الگوی نوایی (۱) یا (۳) تولید شود، این تولید نشاندار است (اما رجوع کنید به اسلامی (۱۳۷۹)). در این مقاله به تجزیه و تحلیل معنایی کسره اضافه در حالت بی‌نشان و حالت نشاندار (الگوی ۱) می‌پردازیم.

معنی مصداقی

حال این سؤال مطرح می‌شود که به طور کلی چه تفاوت معنایی بین صورت بی‌نشان و نشاندار یک ترکیب اضافه‌ای وجود دارد؟

در حالت بی‌نشان (الگوی ۲)، تکیه زیرویمی روی کلمه دوم است، بنابراین کانون توجه اهل زبان بر کلمه دوم متمرکز است. اگر چنین باشد، در این حالت معنی کسره اضافه دلالت بر انتساب یک مفهوم خرد از مفهوم کلان کلمه دوم به مفهوم کلمه اول دارد. به عنوان مثال، ترکیب «انگشتر طلا» را با الگوی (۲) در نظر بگیریم. مفهوم کلان کلمه دوم [فلز] است، زیرا طلا نوعی فلز است. در این صورت، کسره اضافه یکی از مفاهیم خرد [فلز] را که [طلا] است، به مفهوم [انگشتر] نسبت می‌دهد. اگر همین ترکیب در یک موقعیت گفتاری تولید شود، معنی کسره اضافه دلالت بر انتساب یک مصداق معین از مفهوم [فلز]، که طلای فیزیکی است، به مصداق از مفهوم [انگشتر]، که یک انگشتر معین در جهان خارج است، دارد.

در حالت نشان‌دار (الگوی ۱)، تکیه زیرویمی روی $n-1$ امین هجای کلمه اول قرار دارد (با توجه به این که کسره اضافه به آخر کلمه اول اضافه شده و در نتیجه هجابندی مجدد resyllabification اتفاق می‌افتد)، بنابراین کانون توجه اهل زبان بر کلمه اول متمرکز است. در این حالت معنی کسره اضافه دلالت بر انتساب یک مفهوم خرد از مفهوم کلان کلمه اول به مفهوم کلمه دوم دارد. به عنوان مثال، ترکیب «انگشتر طلا» را با الگوی (۱) در نظر بگیریم. مفهوم کلان کلمه اول می‌تواند [شیئی بی‌جان] باشد، زیرا انگشتر یک شیئی بی‌جان است. در این صورت کسره اضافه یکی از مفاهیم خرد [شیئی بی‌جان] را که [انگشتر] است به مفهوم [طلا] نسبت می‌دهد. اگر همین ترکیب در یک موقعیت گفتاری تولید شود، معنی کسره اضافه دلالت بر انتساب یک مصداق معین از مفهوم [شیئی بی‌جان]، که یک انگشتر معین در جهان

خارج است، به مصداق از مفهوم [طلا]، که طلای فیزیکی است، دارد. با همین روش می توان معنی همه ترکیب های اضافه ای (دو کلمه ای) را در دو حالت بی نشان و نشاندار توضیح داد.

نتیجه بحث ما تا اینجا این است که کسره اضافه یک صورت ساز است که از رهگذر آن کلمه ای به کلمه دیگر اضافه می شود یا مرتبط می شود و بدین ترتیب یک ترکیب اضافه ای از نوع گروه اسمی یا صفتی ساخته می شود که در حالت بی نشان، تکیه زیروبی روی هجای پایانی کلمه دوم و در حالت نشاندار، روی $n-1$ امین هجای کلمه اول قرار دارد. به عبارت دیگر، الگوی نوایی یک شاخص واجی برای تعیین نشانداری در ترکیب اضافه ای است. معنی کسره اضافه در حالت بی نشان ناظر بر انتساب مفهوم کلمه دوم به کلمه اول و در حالت نشاندار ناظر بر انتساب مفهوم کلمه اول به کلمه دوم است.

صورت منطقی

اساساً توصیف معنایی یک ساخت نحوی با استفاده از خود زبان منجر به ابهام معنایی می شود. به عبارت دیگر نمی توان با استفاده از زبان طبیعی (زبان فارسی، انگلیسی، ...) معنای زبانی را دقیق توصیف کرد. بنابراین باید مجهز به ابزاری بجز زبان طبیعی شد تا بتوان بدون ابهام، معنی ساخت های نحوی را توضیح داد. چارلز ساندرس پیرس، فیلسوف آمریکایی، می نویسد: «اولین درسی که منطق به ما می آموزد این است که چگونه افکار خود را به وضوح توضیح دهیم، ...» (به نقل از سوا، ۱۹۹۶، ص ۱). گوتلب فرگه، فیلسوف آلمانی، نیز درباره تفاوت بین منطق محمولات (predicate logic) و زبان های طبیعی معتقد است که منطق محمولات سوء تفاهم های ناشی از به کارگیری زبان طبیعی را از بین می برد (به نقل از سوا، ۱۹۹۶، ص ۱۰).

بنابراین «صورت منطق» یک ابزار توصیفی لازم برای تعبیر معنایی هر ترکیب نحوی است. روش نگارنده این است که یافته های بخش قبل را به زبان منطق محمولات ترجمه کرده، تا بدین ترتیب با دقیق تر شدن بازنمایی معنایی، گام مؤثری برای نیل به سوی تعبیر معنایی کسره اضافه برداشته شود.

نتیجه گرفته شد که کسره اضافه به طور کلی کلمه‌ای را به کلمه دیگر نسبت می‌دهد. بنابراین صورت منطقی کسره اضافه از نوع محمول مرتبه دو است. اگر کسره اضافه را با $kasre - ezafe$ ، کلمه اول را با a و کلمه دوم را با b نشان دهیم، اولین صورت منطقی کسره اضافه را خواهیم داشت:

(3) $kasre - ezafe (a, b)$

قاعده (۳) نشان می‌دهد که کسره اضافه چیزی نیست جز استناد یا حمل b بر a . و b متغیرهایی هستند که مقادیر آنها هر دو کلمه مجاز فارسی است که با هم می‌توانند یک ترکیب اضافه‌ای بسازند. به عنوان مثال، «انگشتر طلا» را بر طبق (۳) می‌توان به صورت زیر بازنمایی کرد:

$kasre - ezafe (angoshtar, tala)$

به عبارت دیگر، بر طبق قاعده (۳)، کسره اضافه مجموعه زوج‌های مرتبی است که عناصر سازنده آن را کلمات مجاز فارسی در هر ترکیب اضافه‌ای تشکیل می‌دهد. چنین مجموعه‌ای یک مجموعه شمارش پذیر (countable) است. نگارنده به دنبال ضابطه یا انگاره‌ای است که عناصر این مجموعه را به درستی پیش‌بینی کند. اگرچه قاعده (۳) دقیق است اما کارآیی ندارد زیرا ساخت منطقی آن برای توصیف یافته‌های ما درباره حالت بی‌نشان و نشان‌دار کسره اضافه ناقص است. بنابراین باید در معنی حالت بی‌نشان و نشان‌دار کسره اضافه دقیق‌تر شد.

الف) صورت منطقی حالت بی‌نشان

در عالم مقال اهل زبان موجود یا موجوداتی چون x با خاصیت a وجود دارد به طوری که اگر موجود یا موجوداتی چون y وجود داشته باشد که در بین خواص ممکن B دارای خاصیت b باشند و b زیرمجموعه B باشد: $b \subset B$ ، آن‌گاه x ها و y ها در یک ارتباط معنایی با یکدیگر هستند. این ارتباط معنایی با استفاده از کسره اضافه در ترکیب‌های اضافه‌ای مشخص می‌شود. اگر این گزاره را به زبان منطق محمولات ترجمه کنیم، قاعده (۴) را خواهیم داشت:

(4) $\exists x, a(x), \forall y, B(y) (b(y) \rightarrow kasre - ezafe (x,y)); b \subset B$

قاعده (۴) را چنین بخوانیم: حداقل یک x با خاصیت a وجود دارد به طوری که به

ازای هر y با خواص ممکن B ، اگر آن y خاصیت b را داشته باشد، آن گاه x و y در نوعی ارتباط معنایی با یکدیگر هستند که با استفاده از کسره اضافه به هم مرتبط می‌شوند. هر خاصیت با یک محمول مرتبه اول بازنمایی شده و بُرد (scope) سورهای وجودی و عمومی شامل کل گزاره شرطی است.

به عنوان مثال، «انگشتر طلا» را در حالت بی‌نشان در نظر می‌گیریم. بر طبق قاعده (۴)، صورت منطقی «انگشتر طلا» به صورت (۵) است:

$$(5) \exists x, \text{angoshtar}(x), \forall y, \text{felez}(y) (\text{tala}(y) \rightarrow \text{kasre} - \text{ezafe}(x,y)); b\text{Tala} \subset \text{Felez}$$

صورت منطقی (۵) بیانگر این معنی است که در عالم مقال اهل زبان موجودی چون x با خاصیت «انگشتر» وجود دارد، یا به عبارت دیگر در ذهن اهل زبان یا در جهان خارج انگشتری وجود دارد، به طوری که اگر فلزاتی چون y با خاصیت «طلا» موجود باشد، آن گاه x ها و y ها در نوعی ارتباط معنایی با یکدیگر هستند.

ب) صورت منطقی حالت نشان‌دار

در عالم مقال اهل زبان موجود یا موجوداتی چون y با خاصیت b وجود دارد، به طوری که اگر موجود یا موجوداتی چون x وجود داشته باشد که در بین خواص ممکن A دارای خاصیت a باشند و a زیرمجموعه A باشد: $a \subset A$ ، آن گاه x ها و y ها در یک ارتباط معنایی با یکدیگر هستند. این ارتباط معنایی با استفاده از کسره اضافه در ترکیب اضافه‌ای مشخص می‌شود. اگر این گزاره را به زبان منطق محمولات ترجمه کنیم، قاعده (۶) را خواهیم داشت:

$$(6) \exists y, b(y), \forall x, A(x) (a(x) \rightarrow \text{kasre} - \text{ezafe}(x,y)); a \subset A$$

قاعده (۶) را چنین بخوانیم: حداقل یک y با خاصیت b وجود دارد، به طوری که به ازای هر x با خواص ممکن A ، اگر آن x خاصیت a را داشته باشد، آن گاه x و y در نوعی ارتباط معنایی با یکدیگر هستند که با استفاده از کسره اضافه به هم مرتبط می‌شوند. هر خاصیت با یک محمول مرتبه اول بازنمایی شده و بُرد سورهای وجودی و عمومی شامل کل گزاره شرطی است.

به عنوان مثال، «انگشتر طلا» را در حالت نشان‌دار در نظر می‌گیریم. بر طبق

قاعده (۶)، صورت منطقی ترکیب مزبور در این حالت به صورت (۷) خواهد بود:

$$(7) \exists y, \text{tala}(y), \forall x, \text{bijan}(x) (\text{angoshtar}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Angoshtar} \subset \text{Bijan}$$

صورت منطقی (۷) بیانگر این معنی است که در عالم مقال اهل زبان موجوداتی چون y با خاصیت «طلا» وجود دارد، یا به عبارت دیگر در ذهن اهل زبان یا در جهان خارج شیئی طلایی وجود دارد، به طوری که اگر اشیاء بیجانی چون x با خاصیت «انگشتر» موجود باشند، آن گاه x ها و y ها در نوعی ارتباط معنایی با یکدیگر هستند.

حال صورت منطقی سایر ترکیب‌های اضافه‌ای را در (۱) در دو حالت بی‌نشان (الف) و نشان‌دار (ب) می‌نویسیم. نوع ارتباط معنایی برای هر مثال براساس طبقه‌بندی صادقی و ارژنگ (۱۳۶۳، ص ۲۰-۱۲) مشخص شده است:

(۱) «دانشجوی زرنگ»: ارتباط معنایی از نوع «صفت بیانی» است:

$$(الف) \exists x, \text{daneshju}(x), \forall y, \text{sefat}(y) (\text{zerang}(y) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Zerang} \subset \text{Sefat}$$

$$(ب) \exists y, \text{zerang}(y), \forall x, \text{ensan}(x) (\text{daneshju}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Daneshju} \subset \text{Ensan}$$

(۲) «کتاب محمود»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه ملکی» است:

$$(الف) \exists x, \text{ketab}(x), \forall y, \text{ensan}(y) (\text{mahmud}(y) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Mahmud} \subset \text{Ensan}$$

$$(ب) \exists y, \text{mahmud}(y), \forall x, \text{bijan}(x) (\text{ketab}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Ketab} \subset \text{Bijan}$$

(۳) «دست روزگار»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه استعاری» است:

$$(الف) \exists x, \text{dast}(x), \forall y, \text{dast-dar}(y) (\text{ruzegar}(y) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Ruzegar} \subset \text{Dast-dar}$$

$$(ب) \exists y, \text{ruzegar}(y), \forall x, \text{shey}(x) (\text{dast}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Dast} \subset \text{shey}$$

(۴) «سفره نان»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه تخصیصی» است:

$$(الف) \exists x, \text{sofre}(x), \forall y, \text{bijan}(y) (\text{nan}(y) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Nan} \subset \text{Bijan}$$

$$(ب) \exists y, \text{nan}(y), \forall x, \text{zarf}(x) (\text{sofre}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Sofre} \subset \text{zarf}$$

(۵) «خاتم احمدی»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه توضیحی» است:

$$(الف) \exists x, \text{xanom}(x), \forall y, \text{nam}(y) (\text{ahmadi}(y) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Ahmadi} \subset \text{Nam}$$

$$(ب) \exists y, \text{ahmadi}(y), \forall x, \text{laghab}(x) (\text{xanom}(x) \rightarrow \text{kasre-ezafe}(x,y)); \text{Xanom} \subset \text{Laghab}$$

(۶) «انگشتر طلا»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه جنسی» است که صورت منطقی آن

در دو حالت تحت قواعد (۵) و (۷) ارائه شدند.

(۷) «ابروی کمان»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه تشبیهی» است:

(الف) $\exists x, abru(x), \forall y, halat(y) (kaman(y) \rightarrow kasre - ezafe(x,y)); Kaman \subset Halat$

(ب) $\exists y, Kamand(y), \forall x, shey(x) (abru(x) \rightarrow kasre - ezafe(x,y)); Abru \subset shey$

(۸) «دست حسن»: ارتباط معنایی از نوع «اضافه ملکی» است:

(الف) $\exists x, dast(x), \forall y, nam(y) (hasan(y) \rightarrow kasre - ezafe(x,y)); Hasan \subset Nam$

(ب) $\exists y, hasan(y), \forall x, shey(x) (dast(x) \rightarrow kasre - ezafe(x,y)); Dast \subset Shey$

اگرچه استخراج صورت منطقی، گام مؤثری در جهت تبیین معنایی ترکیب‌های نحوی است، اما صرفاً ساخت درونی ترکیب‌های نحوی را با زبان منطق ریاضی به طور دقیق توصیف می‌کند، ولی قادر نیست رابطه معنایی موجود بین عناصر سازنده ترکیب اضافه‌ای را با کفایت قابل قبولی توضیح دهد. به عبارت دیگر در صورت منطق داده‌های (۱)، که در بالا ارائه شدند، ماهیت معنایی محمول *kasre - ezafe* با توجه به نوع ترکیب متغیر است. در رویکردهای سنتی، به همین منظور، براساس نوع ارتباط معنایی عناصر ترکیب، نام مناسبی انتخاب شده است؛ مانند: اضافه ملکی، اضافه توضیحی و ... ما نیز به همین روش می‌توانیم، نام محمول *kasre - ezafe* را با توجه به رابطه معنایی *x* و *y* تغییر دهیم. به عنوان مثال، برای داده‌های ۱ تا ۸ در بالا و داده‌های مشابه هر کدام، به ترتیب از محمول‌های زیر استفاده کنیم:

sefat (x,y) , *melk (x,y)* , *estear (x,y)* , *taxis (x,y)*

tozih (x,y) , *jens (x,y)* , *tashbih (x,y)* , *melk (x,y)*

اما اولاً این روش چیزی جز تغییر نام‌گذاری محمول نیست و مسأله‌ای را حل نمی‌کند، ثانیاً طبقه‌بندی انواع اضافه در رویکرد سنتی دلبخواهی است و این امکان به وفور وجود دارد که دو ترکیب اضافه‌ای در یک طبقه قرار گیرند، در حالی که رابطه معنایی حاکم بر عناصر ترکیب کاملاً متفاوت باشد.

به عنوان مثال، ویندفور (۱۹۷۹، ص ۵۹-۵۸) به نقل از آدریان اس. پالمر به بحث درباره اضافه ملکی به عنوان یکی از ساخت‌های اضافه‌ای پرداخته است. وی معتقد است که پالمر اولین کسی است که بین دو نوع اضافه ملکی انتقالی (*alienable*) و غیرانتقالی (*inalienable*) تمایز قائل شده است. ترکیب «کتاب حسن» از نوع انتقالی و ترکیب «دست حسن» از نوع غیرانتقالی است. استدلال وی این است که فقط اضافه

ملکی انتقالی را می‌توان به صورت یک بند موصولی تحدیدی (restrictive) نوشت. بنابراین خواهیم داشت:

کتابی که حسن دارد ، ولی *دستی که حسن دارد

(برای توضیح بیشتر به منبع مراجعه کنید). این در حالی است که براساس طبقه‌بندی صادقی و ارژنگ (۱۳۶۳) چنین تمایزی وجود ندارد و هر دو ترکیب صرفاً در همان طبقه اضافه ملکی قرار می‌گیرند. سؤال این است که چگونه می‌توان ترکیب‌هایی از نوع ۲ و ۸ را در بالا از یکدیگر متمایز ساخت؟ با استفاده از کدام پارامتر یا پارامترها می‌توان رابطه معنایی حاکم در یک ترکیب اضافه‌ای را، که از رهگذر کسره اضافه ساخته می‌شود، مشخص کرد؟

رابطه معنایی

در بخش قبل به این نتیجه رسیدیم که کسره اضافه به عنوان یک محمول مرتبه دو، مجموعه زوج‌های مرتب (x, y) است به طوری که x و y کلمات مجاز هستند. منظور از مجاز بودن کلمات این است که x و y باید در یک نوع ارتباط معنایی خاص باشند تا کسره اضافه بتواند آنها را به هم ربط داده و یک ترکیب اضافه‌ای ساخته شود. بنابراین تغییر معنایی کسره اضافه در ارتباط x و y نهفته است.

سؤال اساسی این است که با چه ضابطه صوری می‌توان رابطه معنایی x و y را کشف کرد، و به این ترتیب ترکیب‌های اضافه‌ای را طبقه‌بندی کرد تا از این رهگذر بتوان خوش ساخت بودن یک ترکیب اضافه‌ای داده شده را پیش‌بینی کرد. برای پاسخ به این سؤال نگارنده سه پارامتر انعکاسی (reflexivity)، تقارن (symmetry) و تعدی (transitivity) را پیشنهاد می‌کند (ینس آل‌وود و دیگران، ۱۸۹۸، ص ۹۳-۸۸). با استفاده از این پارامترها می‌توان محدودیت‌های حاکم در ترکیب‌های اضافه‌ای را از نظر معنایی تا حدی به دست آورد.

تعریف ۱: رابطه معنایی را انعکاسی (R) گوئیم، اگر در مورد هر x چنین باشد که x به خودش بازگردد. به عنوان مثال، رابطه «شبيه بودن» یک رابطه انعکاسی است زیرا هر چیز مانند x شبیه به خودش است.

تعریف ۲: رابطه معنایی را متقارن (S) گوئیم، اگر رابطه مزبور بین x و y برقرار

باشد، و بتوان نتیجه گرفت که بین y و x نیز برقرار است. به عنوان مثال، رابطه «ملاقات کردن» متقارن است، زیرا اگر x y را ملاقات کرد، قطعاً y نیز x را ملاقات می‌کند.

تعریف ۳: رابطه معنایی را متعدی (T) گوئیم، اگر رابطه مزبور بین x و y و همچنین y و z برقرار باشد، و بتوان نتیجه گرفت که بین x و z نیز برقرار است. به عنوان مثال، رابطه «بزرگتر بودن» متعدی است، زیرا اگر x از y بزرگتر باشد، و همچنین y از z بزرگتر باشد، آنگاه قطعاً x از z بزرگتر است.

حال با استفاده از پارامترهای انعکاس، تقارن و تعدی به بررسی داده‌های ۱ تا ۸ در بخش قبل می‌پردازیم:

(۱) «دانشجوی زرنگ»

در این ترکیب، کسره اضافه یک رابطه انعکاسی است، زیرا به ازای x برابر با «دانشجو»، ترکیب «دانشجوی دانشجو» و x برابر با «زرنگ»، ترکیب «زرنگی زرنگ» خوش ساخت هستند. در این دو ترکیب، «دانشجو» و «زرنگ» در جایگاه کلمه اول، اسم و در جایگاه کلمه دوم صفت هستند. ترکیب اول به معنی «دانشجوی حقیقی» و ترکیب دوم به معنی «بسیار زرنگ» به کار می‌روند.

اما در این ترکیب کسره اضافه متقارن نیست ولی متعدی است. متقارن نیست، چون به ازای x برابر با «دانشجو»، y برابر با «زرنگ»، ترکیب «زرنگی دانشجو» به نظر نمی‌رسد خوش ساخت باشد. اما متعدی است چون به ازای همان x و y ، و به ازای z برابر با «خوشنویس»، اگر ترکیب «زرنگی خوشنویس» را داشته باشیم، ترکیب «دانشجوی خوشنویس» خوش ساخت است.

نتیجه ۱: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع صفت بیانی است، یک رابطه انعکاسی نامتقارن و متعدی است، مشروط بر اینکه مفهوم کلان کلمه اول ویژگی [+ انسان] را داشته باشد، یعنی محمول (x) *ensan* همواره صادق باشد.

(۲) «کتاب محمود»

در این ترکیب، کسره اضافه یک رابطه انعکاسی نیست، زیرا به ازای x برابر با «کتاب» یا «محمود» ترکیب‌های «کتاب کتاب» و «محمود محمود» بد ساخت هستند.

همچنین کسره اضافه متقارن نیست، زیرا به ازای x برابر با «کتاب» و y برابر با «محمود»، ترکیب «محمود کتاب» خوش ساخت نیست. همچنین کسره اضافه یک رابطه متعدی نیست. ممکن است چنین بحث شود که به ازای x برابر با «نوشته»، y برابر با «کتاب» و z برابر با «محمود»، اگر داشته باشیم، «نوشته کتاب»، آن گاه ترکیب «نوشته محمود» خوش ساخت است. اما باید توجه داشت که رابطه معنایی کلمات در «نوشته کتاب» با همین رابطه در «کتاب محمود» متفاوت است. زیرا مالکیت برای اشیاء بی جان (کتاب) و جاندار (محمود) دو معنای یکسان ندارد. علاوه بر این ممکن است چنین بحث شود که به ازای x برابر با «کتاب»، y برابر با «محمود» و z برابر با «شما»، اگر ترکیب «محمود شما» را، به معنی «محمود که متعلق به خانواده شماست»، داشته باشیم، آن گاه ترکیب «کتاب شما» خوش ساخت است. اما باز هم رابطه معنایی کلمات در «کتاب محمود» و «محمود شما» تغییر کرده است: از نظر جاننداری ترکیب «کتاب محمود» از الگوی بی جان - جاندار و ترکیب «محمود شما» از الگوی جاندار جاندار تبعیت می کند.

نتیجه ۲: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه ملکی انتقالی است، یک رابطه غیر انعکاسی، غیر متقارن و غیر متعدی است.

(۳) «دست روزگار»

واضح است که کسره اضافه در این ترکیب نه انعکاسی است و نه متقارن. علاوه بر آن به ازای x برابر با «دست»، y برابر با «روزگار» و z برابر با «جوانی»، اگر داشته باشیم: «روزگار جوانی»، ترکیب «دست جوانی» خوش ساخت نیست، بنابراین این ترکیب متعدی نیز نیست.

نتیجه ۳: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه استعاری است، یک رابطه غیر انعکاسی، غیر متقارن و غیر متعدی است.

(۴) «سفره نان»

در این ترکیب، کسره اضافه انعکاسی نیست. اما به ازای x برابر با «سفره» و y برابر با «نان»، ترکیب «نان سفره» خوش ساخت است، ولی رابطه ای که بین دو کلمه در «نان

سفره» وجود دارد، در «سفره نان» وجود ندارد. بنابراین در این ترکیب، کسره اضافه غیر متقارن است. اما به ازای همان x و y و z برابر با «خوردن»، اگر ترکیب «نان خوردن» را در نظر بگیریم، ترکیب «سفره خوردن» (به معنی سفره‌ای که برای خوردن غذا به کار می‌رود) خوش ساخت است و رابطه دو کلمه نیز تغییر نکرده است. بنابراین کسره اضافه در این ترکیب متعدی است.

نتیجه ۴: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه تخصیصی است، یک رابطه غیر انعکاسی غیر متقارن و متعدی است.

(۵) «خانم احمدی»

کسره اضافه در این ترکیب انعکاسی نیست. اما متقارن و متعدی است. متقارن است، چون به ازای x برابر با «خانم» و y برابر با «احمدی»، ترکیب «احمدی خانم» خوش ساخت است. در هر دو ترکیب رابطه معنایی بین دو کلمه نیز یکسان است. متعدی است، چون به ازای همان x و y و به ازای z برابر با «اصفهانی» (به عنوان قسمت دوم نام خانوادگی)، اگر ترکیب «احمدی اصفهانی» را داشته باشیم، ترکیب «خانم اصفهانی» نیز خوش ساخت است.

نتیجه ۵: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه توضیحی است، یک رابطه غیر انعکاسی، متقارن و متعدی است، مشروط بر اینکه مفهوم کلان کلمه دوم دارای ویژگی [+ انسان] باشد، یعنی محمول $ensan(y)$ صادق باشد.

(۶) «انگشتر طلا»

غیر انعکاسی بودن کسره اضافه در این ترکیب نیز واضح است. اما به ازای x برابر با «انگشتر» و y برابر با «طلا»، ترکیب «طلای انگشتر» نیز خوش ساخت است، ولی رابطه بین کلمات در این ترکیب با ترکیب «انگشتر طلا» یکسان نیست. بنابراین کسره اضافه در این ترکیب غیر متقارن است. اما به ازای همان x و y و به ازای z برابر با «فلز» اگر ترکیب «طلای فلز» (به معنای طلایی که فلز است نه مایع) را داشته باشیم، آن‌گاه ترکیب «انگشتر فلز» به نظر می‌رسد خوش ساخت باشد. بنابراین کسره اضافه در این ترکیب متعدی است.

نتیجه ۶: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه جنسی است، یک رابطه غیر انعکاسی، غیر متقارن و متعدی است.

(۷) «ابروی کمان»

واضح است که کسره اضافه به ازای هر x در این گونه ترکیب‌ها غیر انعکاسی است. اما به ازای x برابر با «ابرو» و y برابر با «کمان»، ترکیب «کمان ابرو» خوش ساخت است، که نوعی مبالغه در تشبیه است (صادقی و ارژنگ، ۱۳۶۳، ص ۲۰)، بنابراین کسره اضافه در این گونه ترکیب‌ها متقارن است.

همچنین به ازای همان x و y و به ازای z برابر با «هلال»، اگر ترکیب «کمان هلال» را به عنوان تشبیه مبالغه‌ای کمان به هلال ماه در نظر بگیریم، آنگاه ترکیب «ابروی هلال» به عنوان تشبیه به هلال ماه به نظر خوش ساخت می‌رسد. بنابراین، کسره اضافه در این ترکیب متعدی است.

نتیجه ۷: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه تشبیهی است، یک رابطه غیر انعکاسی، متقارن و متعدی است.

(۸) «دست حسن»

با توجه به بحثی که برای ترکیب «کتاب محمود» شد، واضح است که کسره اضافه در این ترکیب نیز غیر انعکاسی و غیر متقارن است. اما به ازای x برابر با «انگشت»، y برابر با «دست» و z برابر با «حسن»، اگر ترکیب «انگشت دست» را داشته باشیم، آنگاه ترکیب «انگشت حسن» خوش ساخت است. در این حالت معقول است که x و y را موجود جاندار بدانیم زیرا «انگشت» و «دست» عضو بدن حسن هستند (کروس، دی، ای، ۱۹۹۷، ص ۱۶۰).

نتیجه ۸: رابطه معنایی کلماتی که ترکیب آنها از نوع اضافه ملکی غیر انتقالی است، یک رابطه غیر انعکاسی، غیر متقارن و متعدی است.

برطبق طبقه‌بندی صادقی و ارژنگ (۱۳۶۳) دو ترکیب «کتاب محمود» و «دست حسن» هر دو از نوع اضافه ملکی هستند، در حالی که به عقیده پالمر نوع مالکیت در این دو و مثال‌های مشابه متفاوت است و لذا یکی را انتقالی و دیگری را غیر انتقالی

می‌نامد. اما با توجه به نتایج ۲ و ۸ که در بالا به دست آوردیم، تفاوت این دو نوع مالکیت در این است که کسره اضافه در «کتاب محمود» غیر متعدی و در «کتاب حسن» متعدی است.

بحث و بررسی

هدف نگارنده این است که ضابطه‌ای به دست دهد تا براساس آن بتوان از نظر معنایی قادر به تمایز ساخت‌های اضافه‌ای (دو کلمه‌ای) خوش ساخت از بد ساخت شد. برای این منظور کانون توجه خود را معطوف به این سؤال کردیم که چه محدودیت معنایی باعث می‌شود تا کسره اضافه دو کلمه را در یک ترکیب اضافه‌ای به هم ربط دهد. برای پاسخ به این سؤال، کسره اضافه را به عنوان یک صورت‌ساز دستوری با استفاده از شاخص الگوی نوایی در دو حالت نشاندار و بی‌نشان در نظر گرفتیم. همچنین با استفاده از صورت منطقی، کسره اضافه را به عنوان یک محمول مرتبه دو که عالم مقال اهل زبان را از رهگذر مفهوم کلمه دوم (برای حالت بی‌نشان) و مفهوم کلمه اول (برای حالت نشاندار) مشخص می‌کند، معرفی کردیم. سرانجام با استفاده از پارامترهای انعکاس، تقارن و تعدی و همچنین مشخصه معنایی [انسان] ضابطه‌ای به دست دادیم تا بتوان به سؤال اساسی تحقیق برای هشت ترکیب اضافه‌ای نمونه پاسخ داد. نگارنده با استفاده از این ضابطه یک معیار صوری برای تمایز آنچه که پالمر اضافه ملکی انتقالی و غیر انتقالی می‌نامد، تعریف کرد.

جدول ۱ ضابطه پیشنهادی نگارنده را برای تمایز انواع اضافه صادقی و ارژنگ (۱۳۶۳) نشان می‌دهد، با این تغییر که اضافه ملکی به پیشنهاد پالمر در دو حالت انتقالی و غیر انتقالی در نظر گرفته شده است.

[انسان]	متعدی	مقارن	انعکاسی	کسره اضافه
+	+	-	+	صفت بیانی
+(کلمه دوم)	-	-	-	اضافه ملکی انتقالی
+	+	-	-	اضافه ملکی غیر انتقالی
-	+	-	-	اضافه تخصیصی
+	+	+	-	اضافه توضیحی
-	+	-	-	اضافه جنسی
+ یا -	-	-	-	اضافه استعاری
+ یا -	+	+	-	اضافه تشبیهی

جدول ۱. ضابطه پیشنهادی نگارنده برای تمایز انواع ترکیب اضافه‌ای برحسب پارامترهای انعکاسی، تقارن، متعدی و مشخصه [انسان].

در جدول ۱ مشخصه [انسان] یک شرط معنایی است برای اینکه روابط انعکاسی، مقارن و متعدی با مقادیر + یا -، بدان گونه که مشخص شده، برقرار باشند. به عنوان مثال ترکیب «خانه زیبا» که از نوع صفت بیانی است، لزوماً انعکاسی نیست، زیرا «خانه» دارای مشخصه [-انسان] است.

همان طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، کسره اضافه فقط برای صفت بیانی خاصیت انعکاسی دارد. همچنین برطبق ضابطه پیشنهادی نمی‌توان اضافه تخصیصی و جنسی را از هم متمایز کرد. علاوه بر آن، در صورتی که کلمات سازنده ترکیب اضافه‌ای دارای مشخصه [+انسان] باشند، ضابطه مورد نظر نمی‌تواند اضافه توضیحی را از تشبیهی متمایز کند. همچنین تمایز اضافه ملکی انتقالی از اضافه استعاری، به شرطی امکان‌پذیر است که کلمات سازنده اضافه استعاری دارای مشخصه [-انسان] باشد. اضافه ملکی غیر انتقالی و اضافه تخصیصی نیز به شرط مشخصه‌های [+انسان] و [-انسان]، از یکدیگر قابل تمایز هستند.

به هر حال به نظر می‌رسد برای پاسخ کافی به سؤال تحقیق یا باید به تعداد مشخصه‌های معنایی افزود، یا باید از سایر روابط معنایی در حوزه معنی‌شناسی واژگانی، در کنار پارامترهای انعکاسی، تقارن و تعدی استفاده کرد.

نتیجه

در این مقاله با استفاده از الگوی نوای گفتار، کسره اضافه بی‌نشان و نشاندار را تعریف کردیم. همچنین معنی مصداقی کسره اضافه را توضیح دادیم و صورت منطقی کسره اضافه را در دو حالت با استفاده از یک گزاره شرطی که در حوزه عملکرد آن یک سور عمومی و وجودی است، صورت‌بندی کردیم. سرانجام براساس پارامترهای انعکاس، تقارن و تعدی در منطق محمولات، یک ضابطه صوری برای متمایز کردن انواع اضافه صادقی و ارژنگ (۱۳۶۳) به دست دادیم و کارآیی این ضابطه پیشنهادی را محک زدیم.

کتابنامه

اسلامی، محرم (۱۳۷۹) «شناخت نوای گفتار زبان فارسی و کاربرد آن در بازسازی و بازشناسی رایانه‌ای گفتار»، پایان‌نامه دکتري، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران.
شفایی، احمد، مبانی علمی دستور زبان فارسی، تهران، چاپخانه خوشه، چاپ اول، ۱۳۶۳.
صادق، علی‌اشرف و ارزنگ، غلامرضا، دستور (سال سوم آموزش متوسطه عمومی) فرهنگ و ادب، چاپ میرصادق، ۱۳۶۳.

Allwood, J, Andersson. L. G. and Dahl, Ö., *Logic in linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.

Cruse, D. A., *Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1977.

Samiian, V., *Structure of Phrasal Categories in Persian: an X-Bar Analysis*, University of California Los Angeles, 1983.

Sowa F. S., *Knowledge Representation*, PWS Publishing co., Boston, Massachusetts, 1997.

Windfuhr, Gernot., *Persian Grammar, History and State of its Study*, Mouton Publishers, The Hague. NewYork, 1979.

فعل‌های کمکی در زبان دری [فارسی افغانستان]*

باریس آستروفسکی

دانشیار گروه فقه اللّغه ایرانی در دانشگاه مسکو

ترجمه محسن شجاعی

* این مقاله برگرفته از منبع زیر است:

Issledovaniia po iranskoi filologii, vypusk perviy. Moskva: Institut stran Azii i Afriki pri MGU, 1997, str. 93-120.

یادآوری می‌شود که معادل‌های انگلیسی و توضیحاتی که در قلاب آمده، همگی افزوده‌های مترجم‌اند. همچنین در جملات نمونه، تنها آوانویسی جملاتی آمده که متعلق به سبک گفتاری‌اند و در مقاله نیز با نشانه «گف.» مشخص شده‌اند.

۱. همان گونه که می‌دانیم، منظور از فعل‌های کمکی، فعل‌های وابسته‌ای است که با کمک آنها صیغه‌های شخصی تحلیلی [analytical finite word-form] ساخته می‌شود (به عنوان نمونه نک. ماسلوف، ۱۹۹۰: ۱۰۴).^۱

پژوهشگران مختلفی که زبان فارسی دری را بررسی کرده‌اند، فعل‌هایی مانند بودن (که هم یک فعل مستقل به معنای «وجود داشتن» است و هم یک فعل ربطی)، شدن، گشتن و گردیدن، رفتن، خواستن $x(w)\text{āstan}$ ، آمدن، گرفتن، توانستن $t(w)\text{ānestan}$ و داشتن را در زمره فعل‌های کمکی به شمار آورده‌اند (از جمله نک دارافی‌یوا، ۱۹۶۰: ۴۸-۴۹؛ کیسلووا، ۱۹۸۵: ۹۰؛ فرهادی، ۱۹۷۴: ۱۲۴؛ ارسلان بکوف، ۱۹۸۰: ۷).

بدیهی است که هنگام تعیین فعل‌های کمکی نکته مهم آن است که بدانیم دقیقاً منظور از صیغه شخصی چیست. ما صیغه شخصی را بخش فعلی گزاره می‌دانیم که دارای یکپارچگی ساخت‌وازی بوده و به‌طور منظم مطابق با هنجارهای زبان امروزی ساخته می‌شود. صیغه‌های ببخشین گف. در (۱) و پوشیده شده بود در (۲) از این دست‌اند. (۱) مالم سایب [معلم صاحب = جناب معلم] مره ببخشین. گف.

mālem sāyeb, ma-ra bobaxšēn. (NT 138)

(۲) آسمان با ابر خاکستری رنگی پوشیده شده بود. اد. (ZĀ 191)^۲

۱. بجاست یادآوری شود که در برخی از توصیف‌های قدیمی زبان‌های ایرانی (و عمدتاً فارسی) اصطلاح «فعل کمکی» در معنایی نیز به کار می‌رود که امروزه به جای آن اصطلاحات «فعل ترکیب‌ساز» و «فعل وجه‌نما» رایج شده است. منظور از «فعل ترکیب‌ساز» جزء فعلی فعل‌های مرکب است و منظور از «فعل وجه‌نما» آن جزء ساخت‌های فعلی ترکیبی است که بیشتر مفهوم نمود [aspect] را می‌رساند.

۲. در اینجا و نیز از این پس نشانه‌های نمادین «گف.» و «اد.» نشانگر آن‌اند که متن مشخص شده با این نشانه‌ها به ترتیب به سبک گفتاری و یا ادبی تعلق دارد؛ قس.: گف. mērom و اد. mērawam. نبود این نشانه بیانگر آن است که یا متن مورد نظر در هر دو سبک به کار می‌رود و یا آنکه تفاوت‌های سبکی با استفاده از کمانک نشان داده شده‌اند؛ مثلاً به جای گف. rafti، اد. rafti نوشته می‌شود rafti (تو) رفتی و به

در توصیف صیغه‌های شخصی که در بالا فرمول‌بندی شد، ویژگی‌های زیر نیز که برای بحث‌های بعدی مهم‌اند، تلویحاً گنجانده شده است. نخست، صیغه شخصی دارای ویژگی فعلی است (زیرا صیغه شخصی دقیقاً بخش فعلی متن است) که این ویژگی متضمن فقدان عناصر غیر فعلی در ساختار آن است. دوم آنکه صیغه شخصی دارای ویژگی غیر نحوی بودن است (زیرا از نظر ساختوازی یکپارچه است) و این نیز به معنای فقدان روابط نحوی زنده میان اجزاء صیغه شخصی است. سوم، صیغه شخصی دارای ویژگی زایایی است (زیرا به طور منظم ساخته می‌شود) که این ویژگی به معنای جدایی این صیغه‌ها از صیغه‌هایی است که ساخت آنها تنها مختص برخی فعل‌ها (یا حتی مختص فقط یک فعل) است. چهارم آن که صیغه شخصی دارای ویژگی امروزی بودن است (چرا که مطابق هنجارهای زبان کاملاً امروزی ساخته می‌شود) و این نکته متضمن فقدان ویژگی‌های آشکار کهنگی در صیغه‌های شخصی است.

۲. ما معتقدیم که در فارسی دری امروز تنها پنج فعل کمکی وجود دارد: شدن (قس. (۳)، (۴)، رفتن (قس. (۵)، (۶)، توانستن t(aw)ānestan (قس. (۷)، (۸)، بودن (قس. (۹)، (۱۰) و خواستن اد. x(w)āstan (قس. (۱۱)، (۱۲)).

(۳) آگه خانه آمدی کشته می‌شی. گف.

Age xāna āmadi Košta miši (NWM 62)

(۴) باید آن آب مثل شوربا خورده شود و در دیگر غذاها انداخته شود. اد. (RX36)

(۵) آگه شما بمی لهجه هنوزام امرای مه گپ زده برین، آخر گپ به مسخرگی می‌رسه. گف.

Age šomā b-ami lāja anōz-ām amrā-ye ma gap zada boren, āxer gap ba masxaragi mērasa (FT 145)

[آگه شما با همین لهجه هنوز هم همراه من (با من) به حرف زدن ادامه بدهید، آخر صحبت به مسخرگی می‌رسد]

(۶) هوا روز به روز گرم شده می‌رفت و خوشه‌های سبز گندم‌زارها به زردی می‌گرایید. اد.

(MWM 63)

→ جای گف. mēri. و اد. mērawi نوشته می‌شود mēr(aw)i (در این حالت قرار بر آن است که بخش درون کمانک به سبک ادبی تعلق دارد). نشانه‌ها و شماره‌های درون کمانک در برخی از نمونه‌های ذکر شده به سرچشمه مثال و شماره صفحه اشاره می‌کنند (نک. فهرست سرچشمه‌ها در پایان مقاله).

(۷) نانای ای مردم چیزای حرام زیات داره، خورده نتانستم. گف.

Nānā-ye i mardom čizā-ye arām zyāt dāra, xorda natānestom (AR 19)

[نان‌های این مردم چیزهای حرام زیاد دارد، نتوانستم بخورم]

(۸) اگر صبح [به] وقت از خواب برخیزی هم ورزش کرده می‌توانی و هم درس‌هایت را با

خاطر آرام خوانده می‌توانی. اد. (RX 4)

(۹) تو چرا ای کودک خرده زدی؟... - والا اگه زده باشم، پدر. گف.

Tu čera i kōdak-e xord-a zadi?... - Wallā - ga zada bāšam, padar (NWM 8)

[تو چرا این کودک نحیف را زده‌ای؟ والله اگر زده باشم، پدر]

(۱۰) در فکر آن بودم که باید کلمه «بلی» را استعمال نکنم، چون شرط بسته بودم و سوگند

یاد کرده بودم. اد. (NW 72)

(۱۱) روز جمعه به افتخار عروسی پسر رسول‌بای بزکشی بزرگی در دشت شادیان برپا خواهد

شد و در این بازی تمام پهلوانان نامدار شرکت خواهند کرد. اد. (AD 160)

(۱۲) مریم، چه وقت این شب‌های یلدا روز خواهد شد؟ چه وقت به روزهای آفتابی و پرنور

خواهیم رسید؟ اد. (NWM 77)

چنانچه صیغه شخصی تنها دارای یک فعل کمکی باشد، آنگاه جایگاه این فعل

در ساختار صیغه شخصی از روی قاعده زیر تعیین می‌شود: فعل خواستن اد. x(w)āstan

همواره جایگاه اول را اشغال می‌کند (قس. (۱۱)، (۱۲))، اما هر فعل کمکی دیگر

(شدن، رفتن، توانستن (aw)ānestan یا بودن) جایگاه پایانی را به خود اختصاص

می‌دهد (قس. (۳) - (۱۰)). اما در واقع در سبک گفتاری و هنگام تأکید (-ی که به

طور صوری و با کمک جابه‌جایی بیان می‌شود) فعل شدن یا توانستن گف. tānestan

می‌تواند در جایگاه اول نیز قرار گیرد؛ قس. (۱۳)، (۱۴).

(۱۳) ای خط می‌شه خوانده؟ گف. I xat mēšā xānda?

[این خط خوانده می‌شود؟]

(۱۴) مه قطعاً نتانستم رفته! گف. Ma qatan nātānestom rafta!

[من قطعاً نتوانستم بروم.]

اما اگر صیغه شخصی شامل چند فعل کمکی باشد (تا آنجا که بتوان از روی

مواد گردآوری شده ما قضاوت نمود، این مورد تنها در سه مثال آمده است)،

آن‌گاه جایگاه آنها در ساختار صیغه شخصی از روی قاعده زیر تعیین می‌گردد:
 فعل خواستن *ad. x(w)āstan* همواره جایگاه ماقبل آخر را به خود اختصاص
 می‌دهد، اما دیگر فعل‌های کمکی پس از فعل اصلی و به ترتیب زیر قرار
 می‌گیرند:

شدن - رفتن - توانستن - بودن - بودن.^۱

(۱۵) ذرات بخارات آب آن‌قدر خرداند که به چشم دیده شده نمی‌توانند *ad. (LA75)*

(۱۶) شاید اونا کدام جای برده شده باشن *gaf.*

Šāyad unā kodām jāy borda šoda bāšan.

[شاید آنها به جایی برده شده باشند.]

(۱۷) تپه‌های اطراف کابل آباد شده رفته بود *ad.*

(۱۸) درست به وختی که مه با کمال اضطراب منتظر مجازات بودم به مه *am* مکافاتۀ دادن که
 مه با همه خدمت و فداکاری به دست آورده نتانسته بودم *gaf.*

*Dorost ba waxt-ē ke ma bā kamāl-e ezterāb montazer-e mojāzāt budam ba ma amu
 mokāfāt-a dādan ke ma bā ama xedmat-o fedākāri ba dest āworda natānesta
 budom (FT 207)*

[درست به وقتی که من با کمال اضطراب منتظر مجازات بودم به من همان پاداشی را
 دادند که من با همه خدمت و فداکاری نتوانسته بودم (آن را) به دست آورم.]

(۱۹) صدای من صدای ابدیست، تا ابد شنیده خواهد شد *ad. (ZÂ 98)*

(۲۰) اگر وظیفه را چنین بفهمیم، پس هرگز کاری را انجام داده نخواهیم توانست *ad. (HÂ)*

57)

(۲۱) به گمان این چاکر اگر حسن ... اعدام شود شهزاده رضای خاطر درباریان را حاصل کرده

خواهد بود *ad. (HÂ 143)*

۱. فعل بودن تنها فعل کمکی است که می‌تواند دوبار در ساختار صیغه شخصی به کار رود (نک. بند ۷).
 [در مورد فعل‌های دیگر این زنجیره باید گفت] از آنجا که فعل‌های کمکی رفتن و توانستن *t(aw)ānestan* در
 مواد گردآورده ما در ساختار هیچ صیغه شخصی به طور یکجا دیده نشده‌اند (و نمی‌دانیم که آیا این دو
 فعل اصلاً می‌توانند همراه یکدیگر در یک صیغه شخصی به کار روند یا نه)، نمی‌توان با اطمینان کامل ادعا
 نمود که دقیقاً اولین فعل از این دو [رفتن] پیش از دومی [توانستن] می‌آید و نه برعکس.

(۲۲) ولی آن وقت دیگر زمین فروخته شده خواهد بوداد.

۳. از آنجا که فهرست ذکر شده در بالا (بند ۲) که شامل پنج فعل کمکی است تا اندازه‌ای متفاوت با فهرست‌هایی است که در توصیف‌های دیگر آمده، ما در اینجا برخی از دلایلی را که دقیقاً براساس آنها این دیدگاه را پذیرفته‌ایم، بیان می‌کنیم. در آغاز (بندهای ۴-۸) فعل‌هایی را که در اینجا برخلاف برخی دیگر از توصیف‌ها فعل کمکی دانسته شده‌اند، و نیز ساخت‌های دارای این فعل‌ها را که باز در اینجا برخلاف برخی دیگر از توصیف‌ها صیغه‌های شخصی دانسته شده‌اند، بررسی می‌کنیم. سپس (در بند ۹) فعل‌هایی را که در برخی توصیف‌ها و نه در اینجا فعل کمکی دانسته شده‌اند، و نیز ساخت‌های دارای این فعل‌ها را که باز در برخی از توصیف‌ها و نه در اینجا صیغه‌های شخصی دانسته شده‌اند، بررسی می‌کنیم. همچنین از این پس در کنار توصیف فارسی دری و هنگام بررسی، توصیف‌های دو زبان خویشاوند نزدیک آن، یعنی فارسی ایران و فارسی تاجیکی را نیز به طور کامل به کار خواهیم گرفت.

۴. فعل شدن عملاً در همه توصیف‌ها به عنوان یک فعل کمکی پذیرفته شده است. معمولاً اشاره می‌شود که این فعل در ساخت‌های مجهول مانند گفته می‌شود (می‌شه) gofta mēš(aw)a(d) به کار می‌رود؛ قس. (۲۳)، (۲۴).

(۲۳) ده مکتب خو علم یاد گرفته می‌شه گف.

Da maktab-xu elm yād gerefta meša (HD 47)

[در مکتب خُب علم یاد گرفته می‌شود.]

(۲۴) آهنگ آستابرو نواخته شداد. (NI 59)

در این حالت ساخت‌هایی که می‌توان آنها را به صورت قراردادی ساخت‌های اجازه‌ای [permissive] و ساخت‌های نهی کننده [prohibitive] نامید و از نظر صوری نیز به هیچ وجه تفاوتی با ساخت‌های مجهول ندارند (مانند: شنیده می‌شد در (۲۵)، گفته نمی‌شه گف. در (۲۶))، باز هم معمولاً متفاوت با ساخت‌های مجهول به شمار می‌آیند: جزء آغازی آنها نه به عنوان صفت مفعولی زمان گذشته، بلکه به عنوان مصدر کوتاه II تفسیر و تعبیر می‌شود، همچنین جزء پایانی آنها ساخته شده از فعل کمکی شدن به شمار نمی‌آید، بلکه به عنوان فعل مستقلی در معانی «شدن» و «امکان پذیر شدن»

تحلیل می شود (از جمله نک. کیسلووا، ۱۹۸۵: ۵۹؛ راستارگویا و کریمووا، ۱۹۶۴: ۱۵۶).^{*۱}

(۲۵) آواز ریختن قطرات آب شنیده می شد. (XZ 10)

(۲۶) می فامی که امرای ای آدمایک و دو گفته نمی شه گف.

Mēfāmi ke amrā-ye i ādamā yak-o-du gofta namēše (NI 84)

[می فهمی که همراه (با) این آدم ها یگی به دو نمی شود کرد.]

در واقع ساخت های اجازه ای و نهی کننده از نظر معنایی همانند ساخت های غیر شخصی دارای مصدر کوتاه I مانند می شود گفت. اد. و نمی شود گفت. اد. هستند که در فارسی دری تنها در سبک ادبی دیده می شوند (احتمالاً به تأثیر فارسی ایران که در آن این گونه ساخت ها به مراتب بیشتر به کار می روند)؛ قس. (۲۷)، (۲۸). شاید هم ساخت های اجازه ای و نهی کننده از نظر تاریخی به ساخت های غیر شخصی بازمی گردند.

(۲۷) از صدای سلاح ها می شد حدس زد که دشمن از یک و نیم - دو صد نفر کم نیست. اد.

(HÂ 78)

(۲۸) آدم ها دو نوع هستند. آدم های سهمناک که نمی شود روی گپ شان گپ زد... (NW)

116)

اما در زبان امروز ساخت های اجازه ای و نهی کننده که جزء آغازی آنها از فعل

۱. اما در این باره نظر دیگری نیز وجود دارد: مثلاً فیلات به صراحت می گوید: «توانستن می تواند با ساخت مجهول نیز بیان شود» (فیلات، ۱۹۱۹: ۲۵۳)؛ «ساخت مجهول گاهی نیز برای بیان امکان یا عدم امکان به کار می رود» (همان جا: ۲۸۶).

* ظاهراً منظور نویسنده از ساخت های «اجازه ای» ساخت هایی است که در آنها فعل شدن به صورت مثبت به کار می رود: شنیده می شد یعنی «می شد آن را شنید». همچنین منظور وی از ساخت های «نهی کننده»، احتمالاً ساخت هایی است که در آنها فعل شدن به صورت منفی به کار می رود: شنیده نمی شود یعنی «نمی شود شنید». برای تعریف دیگری از ساخت اجازه ای در فارسی ایران نک. دکتر محمد دبیر مقدم. «ساخت های سببی در زبان فارسی». مجله زبان شناسی، سال اول، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۶۷، ص. ۷۶-۱۳. منظور از «مصدر کوتاه II» نیز، همان گونه که در زیرنویس شماره ۲ صفحه ۱۹۱ به اشاره آمده، صورت هایی مانند گفته در گفته می توانم (= می توانم بگویم) یا رفته در رفته نتانستم (= نتوانستم بروم) است که البته مختص فارسی افغانستان و فارسی تاجیکی است. در بخش های بعدی نویسنده از «مصدر کوتاه I» نیز سخن می گوید که باز، مطابق آنچه در زیرنویس شماره ۲ صفحه ۱۹۱ آورده، منظور از این نوع مصدر، صورت هایی مانند می توانم گفت است که در فارسی قدیم کاملاً رایج بوده است. (مترجم)

گذرا ساخته شده است، برخلاف ساخت‌های غیر شخصی از نظر صوری با نهاد همگون‌اند و از این رو غیر شخصی نیستند: قس. (۲۹) - (۲۹a)، (۳۰) - (۳۰a). به همین دلیل مشکل بتوان برای تفاوت صوری ساخت‌های اجازه‌ای و نهی کننده از یک سو و ساخت‌های مجهول از سوی دیگر دلائلی قائل شد، هرچند که طبیعتاً وجود برخی تفاوت‌های معنایی میان آنها تردیدناپذیر است.^۱

(۲۹) این خط را می‌شود خواند اد.

(۲۹a) این خط خوانده می‌شود اد.

(۳۰) شما را نمی‌شود دید اد.

(۳۰a) شما دیده نمی‌شوید اد.

اما در واقع این مسئله، مسئله بغرنجی است، زیرا چه در فارسی تاجیکی و چه در فارسی دری می‌توان در ساخت‌های اجازه‌ای و نهی کننده نه تنها فعل‌های گذرا، بلکه فعل‌های ناگذر را نیز به کار برد؛ قس. (۳۱)، (۳۲) (نک. دارافی‌یوا، ۱۹۶۰: ۵۹). هرچند که در این مورد همان گونه که به نظر می‌رسد، می‌توانیم تأثیر روند قیاس را نیز بپذیریم؛ قس. (۳۳) = (۳۳a) و بر پایه قیاس با آن: (۳۴) = (۳۴a).

(۳۱) از ای راه رفته می‌شه گف. *Az i rā rafta mēša.*

[از این راه می‌توان رفت.]

(۳۲) ده او چوکی شیشه نمی‌شد گف. *Da u Čawki šešta namēšod.*

[در آن صندلی نمی‌شد نشست.]

(۳۳) آدم گپشه فامیده می‌تانه گف. *Ādam^۲ gap-eše-a fāmida mētāna.*

[آدم صحبتش را می‌تواند بفهمد.]

(۳۳a) گپش فامیده می‌شه گف. *Gap-eš fāmida mēša.*

[حرفش فهمیده می‌شود.]

۱. گذشته از این، اگر بخواهیم از روی توصیف‌های موجود قضاوت کنیم، در فارسی تاجیکی وضعیت احتمالاً به صورت دیگری است: ساخت‌های بالقوه در فارسی تاجیکی غیر شخصی هستند: قس. ... خود را به نادانی زده نشود ... = نباید خود را به نادانی زد (راستارگویا و کرییوا، ۱۹۶۴: ۱۵۶).
۲. اگر بخواهیم دقیق سخن بگوییم، در این مورد و جمله‌های مانند آن، اسم آدم جایگزین ضمیر شده است [Pronominalized] و به عنوان مثال مانند ضمیر انگلیسی one ضمیر آلمانی man و ضمیر فرانسوی on به کار می‌رود. اما این نکته را به سختی می‌توان در ترجمه روسی منعکس کرد.

(۳۴) آدم ده ای باران گشته نمی‌تانه گف. *Ādam da i bārān gašta namētāna.*

[آدم در این باران نمی‌تواند بگردد / گردش کند.]

(۳۴a) ده ای باران گشته نمی‌شه گف. *Da i bārān gašta namēša.*

[در این باران نمی‌شود گشت / گردش کرد.]

در ارتباط با همه مطالبی که در بالا ذکر شد، ما ساخت‌های مجهول و اجازه‌ای (یا نهی کننده) را که از نظر صوری بر یکدیگر منطبق‌اند، صیغه‌های شخصی یکسان به شمار می‌آوریم، و فعل شدن را نیز در ترکیب هردو ساخت مذکور فقط فعل کمکی می‌دانیم.

۵. فعل رفتن در برخی از توصیف‌های مربوط به فعل‌های فارسی دری به عنوان فعل کمکی‌ای که تنها در سبک گفتاری به کار می‌رود، معرفی شده است؛ همچنین، گمان می‌رود که ساخت‌های دارای این فعل، یا ساخت‌های به اصطلاح «دیرنده» [durative] نیز منحصرأً متعلق به سبک گفتاری فارسی دری هستند (از جمله نک. فرهادی، ۱۹۷۴: ۱۲۴-۱۲۶؛ کیسلووا، ۱۹۸۵: ۹۷-۹۸؛ فیلات، ۱۹۱۹: ۲۶۳). در سبک ادبی، به نظر کیسلووا، این فعل را می‌توان تنها به عنوان فعل وجه‌نما در نظر گرفت، اما ساخت دیرنده «به صورت پراکنده مشاهده می‌شود و در حاشیه نظام نمود — زمان قرار دارد» (کیسلووا، ۱۹۸۵: ۹۷).^۱

ما نیز معتقدیم که فعل مورد بحث در ترکیب ساخت‌های دیرنده یک فعل کمکی است که نه تنها در سبک گفتاری، بلکه در سبک ادبی نیز به کار می‌رود، زیرا تا آنجا که می‌توان از روی مواد در دسترس قضاوت نمود، میان این دو سبک از نظر ویژگی‌های صوری و معنایی و میزان کاربرد ساخت‌های دیرنده، تفاوت‌های چشم‌گیری دیده نمی‌شود (این نکته در نوشته‌های باگدانوف، ۱۹۳۰: ۳۷؛ میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۳۳۸ نیز تأیید شده است)؛ حتی ممکن است وضعیت کاملاً

۱. لازم به یادآوری است که کیسلووا (دارافی‌یوا) در یکی از آثار قدیمی‌تر خود نوشته بود که فعل وجه‌نمای رفتن در سبک ادبی رواج گسترده‌ای دارد و دیگر تا حد فراوانی دستوری شده است (نک. دارافی‌یوا، ۱۹۶۰: ۵۱)، اما در جای دیگری از همان اثر بدون هیچ گونه اشاره به سبک، نوشته است: «با کمک فعل رفتن گروهی از صورت‌ها [ی فعلی] به وجود می‌آید که بیان‌کننده عمل استمرار می‌موس‌اند» (همان‌جا، ۴۹).

برعکس باشد: این ساخت‌ها در سبک ادبی بیشتر به چشم می‌خورند تا در سبک گفتاری؛ قس. (۳۵) - (۳۷).

(۳۵) روز به روز پندیده می‌رم گف. Rōz - bā rōz pondida mērom. (NW 149)

[روز به روز دارم باد می‌کنم / چاق می‌شوم.]

(۳۶) سواری‌ها کم‌کم پایین شده می‌رفتند تا این که موتر خالی شد و او هم رفت اد. (MR)

(114)

[مسافران داشتند کم‌کم پیاده می‌شدند تا اینکه اتوبوس خالی شد و او هم رفت.]

(۳۷) دخترک... نامرتب و گریه‌آلود این جمله‌ها را ادا کرده رفت... اد. (HS 40)

[دخترک داشت نامرتب و گریه‌آلود این جمله‌ها را ادا می‌کرد.]

درباره ساخت‌های دیرنده این نظر نیز ابراز شده است که «درباره میزان دستوری شدن این ساخت‌های فعلی، یعنی درباره آنکه که آیا این ساخت‌ها تبدیل به صورت‌های خاص فعل شده‌اند یا آنکه تنها ترکیب‌های تحلیلی‌ای هستند که شبیه به فعل وصفی* مرکب در فارسی تاجیکی می‌باشند،... هنوز نمی‌توان قضاوت کرد» (بفیموف و راستارگویا و شارووا، ۱۹۸۲: ۱۸۳). در ارتباط با این مسئله ضروری است که به توصیف فعل‌های وصفی مرکب در فارسی تاجیکی بپردازیم.

فعل‌های وصفی مرکب به این صورت توصیف شده‌اند: «ساخت‌های فعلی مرکب که از دو فعل ساخته شده‌اند و نخستین فعل از آن میان در حالت قید فعلی زمان گذشته قرار می‌گیرد... اجزاء سازنده فعل‌های وصفی مرکب توسط یک تکیه به یکدیگر می‌پیوندند. این تکیه بر روی آخرین هجای دومین جزء قرار می‌گیرد.^۱ در این حالت این فعل‌ها تقریباً به شکل پیوسته و با اندکی بالا رفتن آهنگ در هجای

* این فعل‌ها را در کتاب‌های تاجیکی «فعل حال» می‌خوانند. اما به سبب نزدیکی آنها به افعالی که در کتاب‌های دستور مدارس ایران «فعل وصفی» نامیده می‌شوند، اصطلاح «فعل وصفی» برای نامیدن آنها ترجیح داده شد. (مترجم)

۱. این نکته که چرا دقیقاً آخرین هجای دومین جزء تکیه‌دار دانسته شده، چندان مفهوم نیست. در واقع محل تکیه در جزء دوم از روی قاعده‌های کلی تعیین می‌شود و از این رو تکیه ممکن است ظاهراً روی هر هجایی قرار گیرد. احتمالاً این سوء تفاهم ناشی از آن است که در مقاله نقل شده، مثال‌ها تنها به شکل سوم شخص مفرد زمان گذشته ساده آمده‌اند (مانند: خنده کرده فرستاد = زیر خنده زد، خنده سر داد) که در این حالت تکیه در واقع بر روی آخرین هجای جزء پایانی قرار می‌گیرد.

پایانی قید فعلی تلفظ می‌شوند» (راستارگویا و کریمووا، ۱۹۶۴: ۲۱۱). ساخت‌های مذکور را عموماً به دو گروه تقسیم می‌کنند: در ساخت‌های گروه اول اجزاء هم‌ارز نیستند (جزء آغازین، جزء اصلی است و جزء پایانی، وجه‌فا است)، اما در ساخت‌های گروه دوم، اجزاء هم‌ارزند (نک. همان‌جا، ۲۱۱ و بعد).

در فارسی دری نیز ساخت‌های مشابه با فعل‌های وصفی مرکب در فارسی تاجیکی — عمدتاً گروه دوم این فعل‌ها — دیده می‌شود؛ مانند: پریده رفت، گرفته ییاد؛ قس. (۳۸)، (۳۹).

(۳۸) به تعقیب این آواز بلستی‌ها دویده رسیدند اد. (BQ 60)

[به دنبال این صدا کوتوله‌ها دوان دوان رسیدند.]

(۳۹) شاید او را هم گریختانده برده‌اند اد. (HD 16)

[شاید او را هم گریزانده (دزدیده) و برده‌اند.]

ساخت‌های دیرنده نیز، از نظر تاریخی احتمالاً به فعل‌های وصفی مرکب بازمی‌گردند — البته نه به گروه دوم، بلکه به گروه اول این فعل‌ها (یعنی گروهی که دارای فعل وجه‌فا است). در گروه دوم فعل‌های وصفی مرکب تاجیکی، تا آنجا که می‌توان از روی توصیف‌های موجود قضاوت کرد، فعل وجه‌فای رفتن در دو نقش اصلی به کار می‌رود: این فعل یا ۱) «بر کامل بودن و پایان یافتگی عمل» (راستارگویا و کریمووا، ۱۹۶۴: ۲۳۹) دلالت می‌کند و یا ۲) «بر تداوم تدریجی یک روند» (همان‌جا، ۲۳۷؛ همچنین نک. یفیموف و راستارگویا و شارووا، ۱۹۸۲: ۱۹۳-۱۹۴). ظاهراً فعل وجه‌فا در ساخت‌های دیرنده فارسی دری، تا پیش از آنکه این ساخت‌ها به سطح صیغه‌های شخصی برسند، در یکی از دو نقش پیش گفته به کار می‌رفته است.

اما ساخت دیرنده در زبان فارسی دری اکنون دیگر به تدریج به عنوان یک صیغه شخصی «کامل» به کار می‌رود. گواه این نکته از جمله آن است که در زبان امروز ساخت‌های دیرنده صرفاً از روی نشانه‌های صوری از فعل‌های وصفی مرکب متمایز می‌شوند: تکیه اصلی در آنها، همچون فعل‌های وصفی مرکب بر روی جزء پایانی نیست، بلکه مانند صیغه‌های فعلی شخصی بر روی نخستین جزء قرار می‌گیرد؛ قس.: دویده رفت = dawida raft = گریخت، فرار کرد (فعل وصفی مرکب از گروه اول) —

دویده رفت *dawidā raft* = به دویدن ادامه داد (ساخت دیرنده) ([از نظر جای تکیه] مانند دویده بود *dawidā bud* — صیغه شخصی).^۱

بدین ترتیب ما دلائل قاطعی در ردّ این نکته که فعل رفتن در ترکیب ساخت‌های دیرنده یک فعل کمکی است و نیز در ردّ اینکه خود این ساخت‌ها صیغه‌های شخصی هستند، در دست نداریم (قس. تحلیل مشابهی در اثر میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۳۳۹).

اما درباره ساخت‌هایی که روان فرهادی به آنها اشاره کرده و گویا دارای دو فعل کمکی رفتن هستند (مانند زده رفته میرم گف: قس. (۴۰)، (۴۱) که مثال‌های فرهادی هستند؛ نک.: فرهادی، ۱۹۷۴: ۱۲۸-۱۳۰)، باید گفت که ظاهراً تنها یکی از دو جزء پایانی را می‌توان در این ساخت‌ها فعل کمکی به شمار آورد، اما جزء دیگر را باید به عنوان یک فعل وجه‌نا بپذیریم (که در یکی از دو نقش اصلی که در مورد زبان فارسی تاجیکی ذکر شد، به کار می‌رود - نک. بالاتر).^۲

(۴۰) ده بهار پیشینانه باریده رفته می‌ره گف.

Da baār pešināna bārīda rafta mēra.

[در بهار بعد از ظهر باران می‌بارد.]

(۴۱) ما که رسیدیم از نل هنوز او چکیده رفته می‌رفت گف.

Mā ke rasidēm az nal anōz aw čakīda rafta mēraft.

[ما که رسیدیم از شیر هنوز داشت آب می‌چکید.]

۶. فعل توانستن *t(aw)ānestan* در توصیف‌های کنونی فعل‌های فارسی دری و فارسی تاجیکی معمولاً به عنوان فعل کمکی در نظر گرفته نمی‌شود و ساخت‌هایی نیز که دارای این فعل هستند و در اینجا به طور قراردادی ساخت‌های امکانی

۱. ترکیب ثابت فعل راهی بودن *rāyi budan* گف. که مطابق آنچه در بعضی توصیف‌ها ذکر شده، می‌تواند به همان معنی رهن نیز به کار رود (نک. از جمله دارابی‌یوا، ۱۹۶۰: ۵۱؛ فرهادی، ۱۹۷۴: ۱۲۵)، برخلاف رهن یک عبارت وجه‌نمای نمونه است که تکیه‌پردازی ساخت‌های متناظر آن نیز همین را نشان می‌دهد؛ قس.: خورده رایستی *xorda rayf-sti* = به خوردن ادامه می‌دهی، هی می‌خوری.

۲. ما نمی‌توانیم قضاوت روشن‌تری در این باره بکنیم، زیرا حتی یک ساخت از این نوع نیز در مثال‌های ما ثبت نشده است.

[Potential constructions] نامیده می‌شوند، صیغه‌های شخصی به شمار نمی‌آیند.^۱ استدلال مشروح مربوط به این دیدگاه در ارتباط با فارسی تاجیکی در کتاب [راستارگویا و کریمووا، ۱۹۶۴: ۱۵۵-۱۵۶] به دست داده شده است؛ از این رو در بیان دلایل دیدگاهی که در اینجا اتخاذ نموده‌ایم و مخالف دیدگاه بالا است، به جا است که از استدلال‌های ذکر شده در اثر پیش گفته آغاز کنیم.

استدلال اول می‌گوید: «فعل توانستن در این ترکیب‌ها معنای خود را کاملاً حفظ می‌کند و همچون یک واژه آزاد به نظر می‌رسد، حال آنکه فعل کمکی در صورت‌های فعلی مرکب معنای خود را از دست می‌دهد و عملاً تبدیل به یک سازه دستوری می‌شود» (همان‌جا، ۱۵۵). اما در واقع تقریباً همه فعل‌های کمکی که معمولاً در توصیف‌های مربوط به فارسی دری و زبان‌های خویشاوند نزدیک آن [فارسی ایران و فارسی تاجیکی] بر شمرده می‌شوند، تا حدی ارتباط معنایی خود را با فعل مستقل متناظر خود حفظ می‌کنند؛ قس.: ساخته می‌شود، آمده بودیم. احتمالاً از میان همه فعل‌های کمکی، توانستن t(aw)ānestan این ارتباط را در بالاترین حد خود حفظ کرده است، اما این تفاوت [با دیگر فعل‌های کمکی] ویژگی کیفی ندارد، بلکه تنها دارای ویژگی کمی است و به خودی خود به سختی می‌تواند به عنوان دلیل کافی برای حذف فعل توانستن از فهرست فعل‌های کمکی به شمار آید.

در اثبات استقلال فعل توانستن در ساخت‌های امکانی راستارگویا و کریمووا این نکته را پیش می‌کشند که «هنگام پاسخ به سؤال نوشته می‌توانی [می‌توانی بنویسی] تنها یک واژه می‌توانم به کار می‌رود، به سخن دیگر ترکیب به اجزاء سازنده خود تقطیع می‌شود. [در حالی که] در صورت‌های فعلی مرکب چنین چیزی کاملاً ناممکن است» [همان‌جا]. در واقع چنین تقطیعی در صیغه‌های شخصی همیشه امکان‌پذیر نیست. اما در ساخت‌های مجهول (نک. بند ۴) که تعلق آنها به صیغه‌های شخصی ظاهراً مورد اعتراض کسی نیست، این گونه تقطیع فراوان دیده می‌شود؛ قس. (۴۲).

۱. در توصیف‌هایی که از آنها آگاهیم، تنها در (نگهت، ۱۳۴۸: ۴۱) فعل توانستن t(aw)ānestan (همراه با بودن، شدن، خواستن اد. x(w)āstan) به عنوان فعل کمکی پذیرفته شده است. همچنین قس. تحلیل میکالایچیک را که مطابق آن فعل توانستن t(aw)ānestan «می‌تواند ساخت وجه‌نمای خاصی تشکیل دهد که از روی نشانه‌های صوری همانند یک صورت تحلیل است» (میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۲۴۶).

بدین ترتیب، فعل توانستن *t(aw)ānestan* از این نظر نیز منحصر به فرد نمی‌باشد.
(۴۲) خانه ساخته می‌شه؟ - نی، نمی‌شه. گف.

Xāna sāxta mēša? - Ne, namēša.

استدلال دیگر در اثبات استقلال فعل توانستن در ساخت‌های امکانی عبارت از آن است که این فعل می‌تواند «به دو فعل که با حرف ربط و به یکدیگر پیوسته‌اند، مربوط باشد. حال آنکه در صورت‌های فعلی مرکب چنین ساختی امکان‌پذیر نیست» (همان‌جا).

در واقع هم در فارسی دری و نیز در فارسی تاجیکی، ساخت‌های هم‌پایه از نوع خوانده و نوشته می‌توانم اد. [= می‌توانم بخوانم و بنویسم] دیده می‌شود؛ قس. (۴۳). اما ساخت‌های هم‌پایه نظیر این ساخت می‌توانند با کمک فعل‌های قطعاً کمکی نیز ساخته شوند؛ مانند: خوانده و نوشته می‌شود اد.، خوانده و نوشته بود اد.؛ قس. (۴۴) - (۴۶). از این رو فعل توانستن *t(aw)ānestan* از هیچ نظر متفاوت با دیگر فعل‌های کمکی نیست.

(۴۳) در ملا بودنش شک و تردید وجود داشت، زیرا همین قدر سواد داشت که خط‌های عربی و دری را به مشکل خوانده و نوشته می‌توانست اد. (MWM 82)

(۴۴) هفت شب و روز در هیچ نقطه‌ای به جز خنده و خوشی، داد و دهش، ساز و سرود دیده و شنیده نمی‌شد اد. (BQ 25)

(۴۵) کتاب‌هایشان در سرتاسر دنیا خوانده و آموخته می‌شود. (L 412)

(۴۶) زیرا اکثر جوانانی از این قبیل را دیده و شنیده بود که بازن گرفتن صلاح شده‌اند. اد.

(NWM 96)

راستارگویا و کریمووا سپس اشاره می‌کنند: «نشانه استقلال معنایی هردو بخش در ترکیب مصدر کوتاه II با فعل توانستن این نکته است که در صورت لزوم هریک از آنها می‌تواند ادات نفی *na-* بگیرد» (همان‌جا، ۱۵۵-۱۵۶). در فارسی دری نیز ساخت‌های امکانی دارای دو منفی دیده می‌شود، اما ساخت‌های نهی‌کننده دارای دو منفی نیز کم به کار نمی‌روند؛ قس.: نرفته نمی‌تانه گف. *narafta nametāna* (نمی‌تواند نرود)، نرفته نمی‌شه گف. *narafta namēša* [نمی‌شود نرفت]. اگر فعل شدن را در ترکیب ساخت نهی‌کننده یک فعل کمکی بدانیم (نک. بند ۴)، آنگاه مجاز بودن کاربرد دو

منفی نمی تواند دلیلی بر فعل توانستن *t(aw)ānestan* از فهرست فعل های کمکی باشد.^۱ یک دلیل دیگر بر استقلال فعل توانستن در ساخت های امکانی را نویسندگان اثر نقل شده در آن می دانند که این فعل «می تواند توسط واژه هم از فعل پیوسته به آن جدا شود» (همان جا، ۱۵۶). در واقع هم این ادات می تواند میان اجزاء ساخت بالقوه قرار گیرد، اما همین ادات می تواند میان اجزاء ساخت مجهول نیز که در صیغه شخصی دانستن آن شکی وجود ندارد، به کار رود؛ قس.: ساخته هم نتانسته گف. *natānesta* *sāxt(a) - ām* [نتوانسته هم بسازد] و ساخته هم نشده گف. *sāxt(a) - ām našoda*. بنابراین، از روی این نشانه فعل توانستن را از هیچ نظر نمی توان متمایز با فعل قطعاً کمکی شدن به شمار آورد.

دومین دلیل را راستارگویوا و کریووا بدین صورت بیان کرده اند: «فعل توانستن در ترکیب با مصدر کوتاه II می تواند در هر زمان [دستوری]، جهت و وجه به کار رود ... پس این ترکیب ها خارج از صیغگان فعلی قرار می گیرند. ترکیب های مذکور گویی بر فراز صیغگان جای دارند» (همان جا، ۱۵۶). نویسندگان این استدلال ظاهراً بر این گمان اند، که صیغگان فعلی گویا از پیش به دست داده شده است. اما در واقع صیغگان فعلی در روند بررسی آشکار می شود و در بسیاری از موارد نیز می توان چند صورت موازی برای آن در نظر گرفت. به عنوان مثال به علت آن که فعل کمکی بودن یا شدن در ترکیب با صفت مفعولی زمان گذشته، می تواند در همه صورت هایی به کار رود که صیغگان فعل مستقل بودن یا شدن را نیز می سازند، پس این امکان نیز وجود دارد که در صورت تمایل بتوان ادعا نمود: «این ساخت ها خارج از صیغگان فعلی قرار دارند». چنین ادعایی به هیچ وجه کمتر از استدلال مورد بحث، منطقی نیست و اگر آن را در هیچ یک از توصیف ها نمی بینیم، بیشتر به خاطر سنتی است که

۱. در حقیقت در همه ساخت های نهی کننده دارای فعل شدن نمی توان کاربرد دو منفی را مشاهده نمود، بلکه تنها در ساخت های غیر شخصی دو منفی به کار می رود. از این نظر فعل توانستن *t(aw)ānestan* در میان فعل های کمکی که در ترکیب صیغه های شخصی دیده می شوند، منحصر به فرد است. اما روشن است که این نکته به خودی خود دلیل کافی برای آن نیست که وجود فعلی کمکی توانستن *t(aw)ānestan* را نفی کنیم. دلایلی وجود دارد که بر پایه آنها می توان تصور نمود که ویژگی مورد بحث در این فعل به تأثیر روندهای قیاس به وجود آمده است؛ قس.: می توانی بزنی - زده می توانی، نمی توانی بزنی - زده نمی توانی، نمی توانی نزنی - نزده نمی توانی.

دیگر شکل گرفته و نه بر پایه ملاحظه ویژگی‌های ساخت درونی زبان. بدین ترتیب، از این نظر نیز فعل توانستن را نمی‌توان به هیچ‌وجه جدا از اکثریت دیگر فعل‌های قطعاً کمکی در نظر گرفت.

و بالاخره در سومین استدلال راستارگویوا و کریمووا گفته می‌شود: «در زبان گفتاری ... جابه‌جایی اعضای جمله در حالتی مجاز است که در جایگاه اول فعل توانستن قرار گیرد و در جایگاه دوم فعل چسبیده به آن به شکل مصدر کوتاه» (همان‌جا). در سبک گفتاری فارسی دری نیز چنین جابه‌جایی مجاز است (نک. بند ۲)، اما ساخت‌های جابه‌جا شده نه تنها می‌توانند ساخت‌های امکانی (دارای فعل توانستن) باشند، بلکه می‌توانند ساخت‌های اجازه‌ای و نهی‌کننده و احتمالاً ساخت‌های مجهول (دارای فعل شدن) نیز باشند؛ قس.: نمی‌تانه گفته گف. *námēšana* [gofta نمی‌تواند بگوید] و نمی‌شه گفته گف. *námēša gofta* [نمی‌شود گفت]. بدین ترتیب از این نظر نیز فعل توانستن *t(aw)ānestan* تفاوتی با شدن ندارد.

کلاً این نکته پذیرفته‌ای است که در ساخت‌های امکانی (دارای فعل توانستن *t(aw)ānestan*)، همچون ساخت‌های اجازه‌ای (دارای فعل شدن) این صفت مفعولی زمان گذشته نیست که در نقش جزء اول این ساخت‌ها به کار می‌رود، بلکه مصدر به اصطلاح کوتاه II است.^۱ در واقع ساخت‌های امکانی همچون ساخت‌های اجازه‌ای و نهی‌کننده به ساختِ دارای مصدر کوتاه I بازمی‌گردند (یعنی رفته می‌توانی *rafta met(aw)āni* به می‌توانی رفت اد. بازمی‌گردد) که گاه در زبان امروز هم مشاهده می‌شوند (البته در متن‌های کهنه‌گرایانه)^۲؛ قس. (۴۷)، (۴۸). اما از آنجا که صفت مفعولی زمان گذشته و مصدر کوتاه II از نظر صوری تفاوتی با یکدیگر ندارند، پس در سطح همزمانی دلایل جدی برای آنکه بر این مبنا فعل کمکی توانستن را در تقابل با

۱. اما نظر مخالفی نیز وجود دارد: از جمله میکالایچیک در ترکیب ساخت امکانی دقیقاً صفت مفعولی زمان گذشته را می‌یابد (نک. میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۳۴۶).

۲. نکته ساخت‌های مانند می‌توانم گفت اد. (یعنی ساخت‌های دارای مصدر کوتاه I) را «صورت‌های کهنه (نوشتاری)» می‌نامد و ساخت‌های مانند گفته می‌توانم اد. (دارای مصدر کوتاه II) را «صورت‌های نو (نوشتاری و گفتاری)» (نک. نکته، ۱۳۴۷: ۳۶؛ همچنین قس. میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۴۷؛ فیلات، ۱۹۱۹: ۲۵۲).

دیگر فعل‌های کمکی قرار دهیم، وجود ندارد.^۱

(۴۷) آیامی توانید گفت که تقدیر من به چی رفته است؟ اد. (WA 100)

(۴۸) ستاره‌ها که پاسخی نمی‌توانستند داد. اد. (ZÂ 21)

بدین ترتیب فعل توانستن t(aw)ānestan در ترکیب ساخت‌های امکانی، تفاوت اساسی چندانی با دیگر فعل‌های کمکی (و پیش از همه با فعل کمکی شدن) که سنتاً در فارسی دری و زبان‌های خویشاوند نزدیک آن به عنوان فعل کمکی پذیرفته شده‌اند، ندارد. از این رو ما فعل توانستن را در ساخت‌های نام برده یک فعل کمکی و خود این ساخت را یک صیغه شخصی می‌دانیم.

۷. فعل بودن عملاً در همه توصیف‌ها به عنوان فعل کمکی تعبیر می‌شود. تنها تفاوت اساسی میان تحلیل ما با تحلیل رایج در آن است که فعل به اصطلاح ربطی در نقش کمکی که تنها در سبک ادبی به کار می‌رود (مانند: زده‌ام اد، زده است اد؛ قس. (۴۹) - (۵۲))، در اینجا همچون عضو صیغگان فعل کمکی بودن در نظر گرفته می‌شود، حال آنکه عملاً در همه توصیف‌های دیگر این فعل همچون یک فعل کمکی خاص تعبیر می‌شود.

۱. این فعل می‌تواند مستقیماً با بخش نامی ترکیب ثابت فعلی ترکیب شود (از جمله قس. فیلات، ۱۹۱۹: ۲۵۲؛ باگدانوف، ۱۹۳۰: ۳۴)؛ مانند: آخر طاقت نتوانستم، رستم نزد داکتر اد. (QZ 47). (قس. ترکیب ثابت طاقت کردن = طاقت آوردن). در اصل ترکیبات اینچنین را می‌توان به عنوان ساخت‌های امکانی در نظر گرفت، البته ساخت‌هایی که در آنها فعل کردن یک زنجیره صفر [zero segment] می‌سازد و نه زنجیره مثبت (موارد مشابه را نیز ما دقیقاً به همین صورت آستروفسکی، ۱۹۹۱: ۸۰ تفسیر کرده‌ایم)؛ قس. کاربرد ساخت امکانی «کامل» و «کوتاه» را در موقعیت‌های یکسان و در یک اثر واحد: برو بابا جان، برو ای بچه کار کده نمی‌تانه... گفتم، بابا، که این بچیت کار نمی‌تانه. گف.

Boro, babajān, boro, i bacā kar kada nametāna... Goftom, bāba ke i bačē-t kar nametāna (MR 118)

برو بابا جان، برو، این بچه کار نمی‌تواند بکند... گفتم، بابا، که این بچه‌ات کار نمی‌تواند (بکند)؛ البته در اینجا به خاطر حفظ سادگی این نکته پذیرفته می‌شود که در ترکیب چنین ساخت‌های «کوتاهی»، برخلاف ساخت‌های «کامل» فعل کمکی توانستن به کار نمی‌رود، بلکه فعل مستقل متناظر آن به کار می‌رود (اما فعل کردن طبیعتاً محذوف است).

۲. در سبک گفتاری صیغه‌های متناظر [با صیغه‌های بالا] فعل ربطی ندارند، بلکه دارای پایانه به اصطلاح فرعی (تکیه‌بر) هستند: zadēm (= زده‌ام)، zadī (= زده‌ای)، zadā (= زده است) و مانند آن (نک. فرهادی، ۱۹۷۴: ۱۲۲-۱۲۳).

(۴۹) برای به دست آوردن این کتاب خیلی رنج کشیده‌ام. به گوشه‌های دور دست سفر کرده‌ام. به هر دری زده‌ام. و بعد شب‌ها بیدار خوابی کشیده‌ام، مطالعه و کار کرده‌ام تا دریابم که این نسخه اصل هست یا نی. اد. (ZÂ 76)

(۵۰) تو در حق من و خانم احسان بزرگی نموده‌ای. اد. (BQ 9)

(۵۱) تاکنون چندین بار اتفاق افتاده است که مرد ناشناسی در نبودن صاحب خانه در را کوبیده و خودش را ملازم دفتر و یا دوست او نامیده و بالاپوشش را برده است. اد. (HÂ 37)

(۵۲) شما خجالت نمی‌کشید که بالای مَرکَب دونفره سوار شده‌اید؟ اد. (NW 99)

مسئله این است که تحلیل ما مستقیماً از آنجا سرچشمه می‌گیرد که هم فعل ربطی مستقل و هم فعل موجودیت (یعنی: است، هست، هستی، استی، -ای) را که عملاً با فعل ربطی مستقل یکی است و هر دو معمولاً به عنوان فعل مستقل «ناقص» در نظر گرفته می‌شوند (نک. از جمله راستارگویا، ۱۹۵۴: ۵۵۲-۵۵۳؛ ۱۹۶۰: ۶۳۸) چه در سبک ادبی و چه در سبک گفتاری در صیغگان فعل مستقل بودن می‌گنجانیم. در زیر دلایل این تصمیم بیان می‌شود.

اول آنکه از نظر معنای واژگانی فعل ربطی و فعل بودن کاملاً برهم منطبق‌اند؛ قس.

(۵۳a) - (۵۳b)، (۵۴a) - (۵۴b).

(۵۳a) ناصر ایجه [اینجا] است گف. Nāser ija - s(t).

(۵۳b) ناصر ایجه بود، گف. Nāser ija bud.

(۴۳a) تو عسکری اد. [تو سربازی]

(۵۴b) تو عسکر خواهی بود اد. [تو سرباز خواهی بود]

دوم آنکه در سبک گفتاری با صیغه‌های زمان حال - آینده بیشتر فعل‌ها (مثلاً: می‌ره گف.) در مواردی صیغه‌های فعل ربطی مطابقت دارند (است گف. (as(t) (قس. (۵۵a) - (۵۵b)) و در موارد دیگر، صیغه‌های زمان حال - آینده فعل بودن (می‌باشه گف.) (قس. (۵۶a) - (۵۶b)). در این حالت این صیغه‌ها نمی‌توانند بدون تغییر مفهوم جایگزین یکدیگر شوند.

۱. در برخی از توصیف‌ها برای فعل ربطی حتی مصدر خاص * هستن (استن) را بازسازی می‌کنند؛ برای مثال (نک. فیلات، ۱۹۱۹: ۲۱۹؛ حمیدی، ۱۳۴۷: ۱۰۰).

(۵۵a) پدرش آمی آلی [همین حالا] دفتر می‌ره گف.

Padar-eš amy-āli daftar **mera**.

(۵۵b) پدرش آمی آلی [همین حالا] دفتر است گف.

Padar-eš amy-āli daftar **as(t)**.

(۵۶a) پدرش سبا [= صبح = فردا] دفتر می‌ره گف.

Padar-eš sabā daftar **mēra**.

(۵۶b) پدرش سبا [= صبح = فردا] دفتر می‌باشه^۱ گف.

Padar-eš sabā daftar **mēbaša**.

از آنجا که صیغه‌های فعل ربطی مستقل و صیغه‌های زمان حال - آینده فعل مستقل بودن در سبک گفتاری قابل جایگزینی نیستند، می‌توان به طور مستدل ادعا نمود که این دو فعل نسبت به یکدیگر صورت‌های مکمل [suppletive] اند. پس همه صیغه‌ها [ی این دو فعل] در یک صیغگان مشترک قرار دارند که آن نیز صیغگان فعل مستقل بودن است.

البته در سبک ادبی گاه قابلیت جایگزینی صیغه‌های فعل ربطی مستقل و صیغه‌های زمان حال - آینده فعل مستقل بودن مشاهده می‌شود؛ قس. کاربرد هردو دسته صیغه را در موقعیت‌های کاملاً یکسان در (۵۷) و (۵۸). اما امکان جایگزینی این صیغه‌ها در سبک ادبی به نظر ما قضیه را تغییر نمی‌دهد، زیرا در مواردی که میان این دو سبک تضادی مشاهده می‌شود، برای حلّ کلی این تضاد ما ناچار سبک گفتاری را به عنوان نمونه خوش ساخت تر و منطقی تر ترجیح می‌دهیم.

(۵۷) شهزاده جافار در این قلعه محبوس می‌باشد... میل دارم شهزاده سغدی را که در این قلعه محبوس است، از نزدیک ببینم. اد. (RQ 40-41)

(۵۸) سلجوقی‌های بعدی شعبه‌ای از همین ترکمان‌ها هستند، در حالی که ازبک‌ها از جمله ترکان شرقی می‌باشند. اد. (GA 56)

چنانچه صیغه‌های فعل ربطی مستقل را جزئی از صیغگان فعل مستقل بودن

۱. بدیهی است که جمله پدرش سبا [= فردا] دفتر است گف. Padar-eš sabā daftar **ast**. همچون جمله (۵۵b) دارای وجه مشخصه صحت دستوری است، هرچند هردوی این جمله‌ها از نظر نواختار [tonality] به شدت متفاوت با یکدیگرند.

بدانیم، آن‌گاه مستدلاً می‌توانیم صیغه‌های فعل ربطی مستقل را نیز در صیغگان فعل کمکی بودن بگنجانیم.

بدین ترتیب می‌توان گفت که در صیغه‌هایی از نوع زده بوده است اد. (قس. (۵۹)، (۶۰)) فعل کمکی بودن دوبار به کار رفته است: یک بار به عنوان صفت مفعولی زمان گذشته [بوده] و یک بار به عنوان فعل ربطی [است].

(۵۹) از گفته‌هایش همین قدر فهمیده می‌شد که دیروز معلّم برای سَبَق دادن [درس دادن] پسر خان نرفته بوده است. اد. (HÂ 1)

(۶۰) از آنچه گفتیم ثابت می‌شود که زبان‌شناسی در آریانا سابقه طولانی داشته و در عصر پانینی به مرحله تکامل رسیده بوده است. اد.

۸. فعل خواستن اد. x(w)āstan نیز عملاً در همه توصیف‌ها به عنوان فعل کمکی تحلیل می‌شود؛ از این رو در اینجا ضرورتی برای تشریح مفصل آن وجود ندارد.

۹. در کنار فعل‌های کمکی که در بالا بدانها پرداخته شد، در توصیف‌ها گاهی حداقل پنج فعل دیگر به عنوان فعل کمکی معرفی می‌شوند که عبارت‌اند از: گرفتن، آمدن، گردیدن، گشتن و داشتن (نک. بند ۱).

فعل گرفتن را ظاهراً می‌توان در ساخت‌هایی از سبک ادبی از نوع زدن گرفت اد. که در اینجا آنها را «ساخت‌های آغازی» [inchoative] می‌نامیم، به عنوان فعل کمکی در نظر گرفت^۱: قس. (۶۱)، (۶۲). در واقع فعل گرفتن در این ساخت‌ها بیشتر به عنوان عنوان فعلی که «در نقش غیر مستقل» به کار می‌رود، توصیف می‌شود و نه به عنوان فعل کمکی (از جمله نک. کیسلووا، ۱۹۸۵: ۹۰)؛ اما در ضمن، تفاوت دیگر فعل‌های «غیر مستقل» با فعل‌های کمکی در هیچ جا مشخص نمی‌شود.^۲

(۶۱) ناگهان زمین لرزیدن گرفت. اد. (XZ 19)

۱. میکالایچیک این ساخت‌ها را «صورت‌های آغاز» می‌نامد، اما از اینکه آنها را به صورت قطعی به عنوان صیغه‌های فعلی شخصی توصیف کند، خودداری می‌ورزد (نک. میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۳۴۳).

۲. در توصیف ساخت‌های آغازی (همراه با برخی ساخت‌های دیگر) اصطلاحات «ساخت واژگانی - دستوری» (دارافی‌بوا، ۱۹۶۰: ۵۱) و «عبارت توصیفی دستوری شده» (کیسلووا، ۱۹۸۵: ۷۸) نیز به کار می‌رود؛ اما به هیچ وجه روشن نیست که آیا در اینجا منظور صیغه فعلی شخصی است یا چیز دیگری. فیلات ساخت آغازی را اصطلاح [idiom] می‌نامد (نک. فیلات، ۱۹۱۹: ۲۵۵).

(۶۲) قلبش به شدت تبیدن گرفت. اد. (ZÂ 108)

اما همان گونه که در انطباق با زبان فارسی ایران نیز یادآوری می شود، این فعل می تواند «در نقش غیر مستقل» و تقریباً منحصرأ «به شکل سوم شخص مفرد زمان گذشته ساده» به کار رود (روبینچیک، ۱۹۶۰: ۸۱). به سخن دیگر برخلاف تقریباً همه فعل های کمکی، این فعل از نظر صورت های نمود و زمان بسیار محدود است و باز برخلاف همه فعل های کمکی از نظر صورت های شخص و شمار که می تواند در آنها به کار رود نیز، بسیار محدود است.^۱

این نکته پذیرفته شده است که فهرست فعل های مستقلی هم که جزء آغازین ساخت های خواستاری را می سازند، محدود است (نک. پی سیکوف، ۱۹۵۹: ۳۲۱؛ روبینچیک، ۱۹۶۰: ۸۱). اما در فارسی دری، اگر از روی مواد در دسترس مان قضاوت کنیم، فهرست این گونه فعل ها چندان کوتاه نیست و به احتمال فراوان حتی فهرست بسته ای هم نیست؛ قس. (۶۱) - (۷۱).*

(۶۳) فضا پر غلغله گردید و باران مشّت و لگد بر دلدار باریدن گرفت. اد. (MR 125)

(۶۴) دانه های عرق بر پیشانی اش درخشیدن گرفت. اد. (QZ 31)

(۶۵) لذا غم و اندوه وصف ناپذیری گلویش را فشردن گرفت. اد. (NWM 56)

۱. در مواد گردآورده ما تنها یک مثال وجود دارد که در آن این فعل در شکل جمع (اما باز سوم شخص زمان گذشته) به کار رفته است: مردم نیز که بی سواد و خوش باور بودند، دروغ های دشمنان ناصر را پذیرفتند و از هر سو برضد او شوریدن گرفتند. اد. (LA 29) جدا از این نکته نیز کاربرد این فعل را در زبان امروز در شکل زمان حال - آینده امکان پذیر می داند (مثلاً: وزیدن می گیرد اد.) و در تأیید آن مثالی از یک ترانه عامیانه (محلی) می آورد: نامت شوم دلم تبیدن گیرد. اد. (که در آن صورت زمان حال بدون پیشوند [می -] به کار رفته است) (نگهت، ۱۳۴۸: ۳۹). اما مواردی مانند این را ظاهراً باید به موارد کاملاً نادر منسوب دانست. لازم به یادآوری است که محدودیت های ذکر شده در بالا در کاربرد صیغه های شخصی فعل گرفتن در ساخت های آغازی که بی شک مختص فارسی ایران و فارسی دری هستند، به هیچ وجه در تاجیکی وجود ندارند. در فارسی تاجیکی فعل گرفتن در ساخت های مورد توصیف عملاً می تواند در هر صیغه شخصی به کار رود (نک. راستارگویا و کریمووا، ۱۹۶۴: ۱۴۷-۱۵۱).

* به رغم نظر نویسنده (که بر پایه نظرات پی سیکوف و روبینچیک اظهار شده است)، به نظر نمی رسد که در فارسی ایران نیز فعل هایی که می توانند با گرفتن ساخت آغازی بسازند، چندان کم شمار باشند. همه فعل هایی نیز که در جمله های (۶۱) تا (۷۱) به کار رفته اند (به استثنای فعل پالیدن به معنای گشتن، جستجو کردن که امروز کلاً در فارسی ایران به کار نمی رود) در فارسی ایران نیز می توانند در ساخت آغازی (همراه با فعل گرفتن) به کار روند. (مترجم)

(۶۶) وقتی نگاه‌هایش به کنیزی افتاد متوقف شد و آلاشه‌اش [گونه‌اش] را مالیدن گرفت. اد.

(AD 111)

(۶۷) سگ با خوشحالی با زبان پهنش دست‌های دخترک را لیسیدن گرفت. اد. (ZÂ 186)

(۶۸) او تا جایی که دستش می‌رسید، زمین را پالیدن [گشتن، جستجو کردن] گرفت. اد. (HS)

(50)

(۶۹) در کنجی نشست و ستون‌های فرسوده چَت [سقف] را شمردن گرفت. اد. (ZÂ 108)

(۷۰) گَدالَش [کلنگش] را برداشت و پس از یک اُف [نفس] عمیق طولانی به پهلوی قبر

کوبیدن گرفت. اد. (HS 30)

(۷۱) دختر با دَوُش [دویدن] به سوی ما آمد و سراپای دهقان را نگریستن گرفت. اد. (ZY)

(34)

اما این نکته به مراتب مهم‌تری است که در فارسی دری جزء آغازین این ساخت‌ها (یعنی مصدر) می‌تواند پسایند مفعولی (را. اد.) بگیرد؛ قس. (۷۲)، (۷۳). نشاندار شدن با پسایند مفعولی برای بخش‌های نامی گفتار [اسم، صفت، ضمیر] کاملاً طبیعی است، اما برای فعل به هیچ‌وجه معمول نیست. اگر ساخت‌های مورد بررسی در بالا را صیغه شخصی بدانیم، آن‌گاه این نکته در تضاد با ویژگی فعلی خواهد بود [که در آغاز مقاله از ویژگی‌های صیغه شخصی دانسته شده است] (نک. بند ۱).

(۷۲) ناگهان برادرم رویش را در بالشت فرو برد و گریستن را گرفت. اد. (ZÂ 48)

(۷۳) آن روز هنگامی که چاشت [ظهر] شد، خورشید با قدرت بی‌نظیری تابیدن را گرفت.

اد. (ZÂ 176)

با توجه به آنچه گفته شد، ساخت‌هایی از نوع مورد بررسی را در اینجا سیغه‌های فعلی شخصی نمی‌دانیم و فعل گرفتن را نیز (در ترکیب با مصدر) در شمار فعل‌های کمکی قرار نمی‌دهیم.

فعل آمدن گاه در ساخت مجهول گفته آمد. اد. به عنوان فعل کمکی تحلیل می‌شود؛ قس. (۷۴). اما در فارسی دری امروز فعل آمدن همچون فعل گرفتن که در بالا بررسی شد، تنها در شکل سوم شخص مفرد زمان گذشته ساده در این ساخت به کار می‌رود، و جزء آغازین این ساخت نیز تقریباً به طور انحصاری فعل گفتن است.^۱ بدین

۱. فعل نوشتن و برخی فعل‌های ترکیب‌ساز به شکل ترکیب‌های ثابتی که روش‌های گوناگون انتقال

ترتیب، انگاره‌ای که براساس آن این ساخت شکل گرفته است، شرط زایایی را [که در آغاز مقاله از آن سخن رفت] تأمین نمی‌کند (نک. بند ۱).

(۷۴) البته برای اثبات آنچه در بالا گفته آمد دلایل زیاد موجود است. اد. (نگهت، ۱۳۴۸:

(۴۳)

در زبان قدیم این ساخت‌ها ظاهراً فاقد محدودیت‌هایی بوده‌اند که در بالا ذکر شد و از این رو احتمالاً آنها را [در زبان قدیم] می‌توان به عنوان صیغه‌های شخصی تعبیر نمود. اما چنین تعبیری در انطباق با وضعیت کنونی زبان، منجر به نقض ویرژگی امروزی بودن خواهد شد (نک. بند ۱).^۱

با توجه به آنچه گفته شد، ساخت مورد بررسی را در اینجا نمی‌توان صیغه شخصی به شمار آورد و فعل آمدن را نیز نمی‌توان در شمار فعل‌های کمکی گنجانند.

فعل گردیدن و گشتن در ترکیب ساخت‌های مجهول گاه به عنوان مترادف‌های فعل کمکی شدن تحلیل می‌شود (نک. مثلاً کیسلووا، ۱۹۸۵: ۹۶؛ ارسلان بکوف، ۱۹۸۰: ۷).^۲ در واقع نیز این فعل‌ها در بسیاری موارد جانشین فعل ترکیب‌ساز شدن در ترکیب‌های ثابت فعلی دارای معنای مجهول می‌شوند و نه جانشین فعل کمکی شدن؛ قس. (۷۵). اما این فعل‌ها بسیار به ندرت در نقش فعل کمکی (به آن معنی که ما این اصطلاح را به کار می‌بریم) به کار می‌روند، چرا که در مواد گرد آورده ما نیز تنها دو نمونه از این دست به چشم می‌خورد؛ قس. (۷۶)، (۷۷).

(۷۵) به این موضوع توجه زیادی معطوف شد (یا گردید، یا گشت). اد.

→ اطلاعات را بیان می‌کنند، مانند ذکر کردن و یاد کردن، تحریر داشتن اد. و مانند اینها بسیار به ندرت (عمدتاً در متن‌های کهنه‌گرایانه) در نقش جزء آغازین ساخت مورد بررسی که دارای فعل آمدن است، عمل می‌کنند. بنابر گفته نگهت، ساخت‌های مجهول دارای فعل آمدن و نیز فعل‌های گردیدن و گشتن که در زیر به بررسی آنها خواهیم پرداخت، در زبان امروز صورت‌های منسوخ هستند (نک. نکهت، ۱۳۴۸: ۴۳).

۱. تصادفی نیست که در زبان گفتاری امروز ساخت دارای فعل گفتن که مورد بحث ما است، اغلب مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، به نحوی که جزء صرف شونده آن [فعل آمدن] از نظر صوری نه با مفعول، بلکه با فاعل عمل همگون می‌شود (یعنی نه با آنچه گفته شده، بلکه با گوینده)؛ مثلاً: ... طوری که فوقاً گفته آمدیم اد. ۲. گاه فعل‌های گردیدن و گشتن در فارسی ایران نیز دقیقاً به همین صورت تحلیل می‌شوند (نک. برتلس، ۱۹۲۶: ۶۵؛ لازار ۱۹۵۷: ۱۳۵، ۱۵۴؛ لمبتون، ۱۹۵۷: ۵۴). از سوی دیگر روبینچیک اشاره می‌کند که «فعل کمکی شدن... نمی‌تواند جای خود را به فعل‌های مترادف خود، یعنی گردیدن و گشتن بدهد» (روبینچیک، ۱۹۶۰: ۹۲).

(۷۶) در یکی از این قیام‌های مردم در قسطنطنیه در ۵۳۲ سی هزار نفر کشته گردید. اد.

(GA 61)

(۷۷) رشته دوستی آنها برای مدتی بریده گشت. ^۱ اد. (KW 81)

به احتمال فراوان، این کاربرد نامعمول فعل‌های مورد بحث ناشی از قیاس با ترکیب‌های ثابت فعلی است. به هر حال، میزان وقوع فوق‌العاده اندک ساخت‌های از نوع کشته گردید. اد. و بریده گشت. اد. (به ترتیب نک. (۷۶)، (۷۷)) این امکان را می‌دهد که از گنجاندن فعل‌های گردیدن و گشتن در فهرست فعل‌های کمکی امتناع کنیم و خود این ساخت‌ها را به طور قراردادی ترکیب‌های آزاد نحوی به شمار آوریم که شکل دهنده گزاره اسمی هستند (یعنی کشته گردید، اد. بریده گشت. اد.).

فعل داشتن در سبک ادبی فارسی دری گاه در ترکیب ساخت‌هایی مانند دارم می‌زنم. اد. و داشتم می‌زدم. اد. دیده می‌شود؛ قس. (۷۸).

(۷۸) بریگاد داشت فقیر را فراموش می‌کرد. اد. (AD 84)

این ساخت‌ها در فارسی دری به تأثیر روشن فارسی ایران راه یافته‌اند (نک.: میکالایچیک، ۱۹۸۰: ۳۳۸)؛ قس. ساخت‌های بسیار رایج در فارسی ایران مانند دارم می‌زنم و داشتم می‌زدم. در توصیف‌های مربوط به فعل‌های فارسی ایران، این ساخت‌ها معمولاً صیغه‌های شخصی دانسته می‌شوند که نشان دهنده زمان‌های به اصطلاح حال ملموس یا گذشته استمراری هستند (مثلاً نک. روبینچیک، ۱۹۶۰: ۸۷، ۸۸؛ ۱۹۷۰: ۸۳۱-۸۳۲؛ پی‌سیکوف، ۱۹۵۹: ۲۸۲-۲۸۳؛ راستارگویا، ۱۹۶۰: ۶۴۰؛ برتلس، ۱۹۲۶: ۶۵؛ لازار، ۱۹۵۷: ۱۵۱-۱۵۲).

اگر بپذیریم که ساخت‌هایی از این دست در فارسی دری نیز صیغه‌های شخصی هستند، آن‌گاه باید امکان وجود دو جزء صرف شونده در ترکیب یک صیغه را نیز مجاز بدانیم. اما سؤال در این است که آیا مجاز دانستن این امر به جا است؟ ما این را نادرست می‌دانیم، زیرا در صورتی که صیغه‌های دارای دو جزء صرف

۱. جا دارد یادآوری کنیم که مثالی که کیسلوا برای کاربرد فعل گردیدن در ساخت مجهول آورده است، یعنی هدف شما برآورده گردید. اد. (نک. کیسلوا، ۱۹۸۵: ۹۶) ظاهراً ناشی از سوء تفاهم است؛ در واقع در این مثال فعل برآوردن وجود ندارد، بلکه ترکیب ثابت فعلی برآورده شدن به کار رفته است (نک. کیسلوا و میکالایچیک، ۱۹۷۸: ۱۰۷).

شونده را مجاز بدانیم، آن گاه لازم می شود ساخت هایی را که جزء اول آنها فعل های گرفتن، زدن، آمدن، رفتن و برخی فعل های دیگر هستند نیز از همین صیغه ها بدانیم؛^۱ قس. (۷۹) - (۸۲). علاوه بر این، آن گاه باید ساخت هایی را نیز که از چند جزء شکل گرفته از یک فعل واحد ساخته شده اند، از صیغه های شخصی بدانیم؛ مانند رفت، رفت، رفت...؛ قس. (۸۳) - (۸۵). اما اگر همه ساخت های ذکر شده در بالا را به عنوان صیغه های شخصی تعبیر کنیم، آن گاه این تعبیر در تضاد با ویژگی غیر نحوی بودن (نک. بند ۱) خواهد بود و از این رو نپذیرفتنی است.

(۷۹) بگی به رویم کتی قفاق بزَن. گف.

Begi ba ru-yam kati qafāq bezan. (HD 2)

[بگیر به رویم کشیده بزَن.]

Zadom koll-e paysa-ra xarč kadom. (۸۰) زدم کلّ پسه ره خرچ کدُم. گف.

[زدم کلّ پول را خرچ کردم.]

(۸۱) اکنون بیا و چاره آن را پیداکن. اد. (BJ 21)

(۸۲) اما گپ های [حرف های] مرا کم شنید و رفت صاحب منصب شد. اد. (NWM 62)

(۸۳) خوشیم، سایب، چی عرض کنم، از سوب تا شام می گه و می گه و می گه. گف.

Xošu-yem, sāyb, či arz konom, az sōb tā šām mēga-w mēga-w mēga. (NI 107)

[مادر زَنم، صاحب (ارباب)، چه عرض کنم، از صبح تا شام می گه و می گه و می گه]

(۸۴) بچه خُرد بابه دهقان... ده یک رارفت و رفت و رفت تا که ناوختای شو دید که ای را به طرف کوه بالا می شه. گف.

Bače xord-e Bāba-dēqān... da yag rā raft-o raft-o raft, tā ke nāwaxtā-ye šaw did ke i rā ba taraf-e kō bālā mēša. (SA 69)

[بچه کوچک بابا دهقان... در یک راه رفت و رفت و رفت تا که ناوقت های شب

۱. فیلات ضمن بحث از ساخت های دارای فعل گرفتن، اشاره می کند که این فعل در اینجا «به صورت حشوگونه» [pleonastically] به کار می رود (نک. فیلات، ۱۹۱۹: ۲۵۵). [منظور ساخت هایی مانند: دلاک گرفت خواهید و یا بگیر بخواب است که فیلات به عنوان نمونه هایی از کاربرد حشوگونه فعل گرفتن ذکر کرده است.]

(شب دیر هنگام) دید که این راه به طرف کوه بالا می‌رود].

(۸۵) بعد هردو لوټک زنان [معلّق زنان] در برف‌ها روی هم می‌غلطند، می‌غلطند و می‌غلطند.

اد. (MR 29)

اما درباره فعل‌های گرفتن، زدن و آمدن باید گفت که این فعل‌ها در ساخت‌های مورد بررسی باید ظاهراً به عنوان فعل‌های وجه‌ما توصیف شوند (قس. تحلیل مشابه تحلیل ما را در انطباق با فارسی ایران در کتاب پی‌سیکوف، ۱۹۵۹: ۳۰۳-۳۰۴). از این رو اصل ضرورت در پیش گرفتن روش یکسان در برخورد با موارد مشابه اقتضا می‌کند که فعل داشتن نیز در این ساخت‌ها نه یک فعل کمکی، بلکه یک فعل وجه‌ما به شمار آید.^۱

بدین ترتیب در صیغه‌های فعلی شخصی فارسی دری، به نظر ما حتی یک فعل کمکی دیگر را بیش از پنج فعلی که مشخص شدند، نمی‌توان پذیرفت.

۱. به نظر می‌رسد که چنین تحلیلی در انطباق با همین فعل در فارسی ایران نیز به جا و منطقی باشد. در این صورت در فارسی ایران تنها سه فعل کمکی خواهیم داشت: شدن، بودن، و خواستن. در فارسی تاجیکی نیز که در آن فعل رفتن به عنوان فعل کمکی عمل نمی‌کند، فعل کمکی ایستادن وجود دارد که همیشه همراه با فعل بودن به کار می‌رود [مانند خواننده ایستاده‌ام = دارم می‌خوانم و یا خواننده ایستاده بودم = داشتم می‌خواندم]. پس در تاجیکی ظاهراً پنج فعل کمکی وجود دارد (یعنی همان تعداد که در فارسی دری است): شدن، ایستادن، توانستن، بودن و خواستن.

سرچشمه‌ها

- ببرک ارغند، دفترچه سرخ، کابل، ۱۳۶۳: AD.
- ببرک ارغند، راه سرخ، کابل، ۱۳۶۳: AR.
- عبدالغفور برشنا، جاده افیون، کابل، BJ.
- عبدالغفور برشنا، قصه‌ها و افسانه‌ها، کابل، ۱۳۵۲: BQ.
- مارسل پانیول، توپاز، ترجمه روان فرهادی، کابل، ۱۳۵۱: FT.
- اسدالله حبیب، آخرین آرزو، کابل، ۱۳۶۴: HÂ.
- اسدالله حبیب، داس‌ها و دست‌ها، کابل، ۱۳۶۲: HD.
- اسدالله حبیب، سه مزدور، کابل: HS.
- خلیل‌الله خلیلی، زمرد خونین، کابل، ۱۳۵۵: XZ.
- عبدالرزاق رویین، عبدالغفور فارغی؛ عنایت‌الله همدرد، خوانش دری ۳، کابل، ۱۳۶۵: RX.
- اعظم رهنورد زریاب، آوازی از میان قرن‌ها، کابل، ۱۳۶۲: ZÂ.
- اعظم رهنورد زریاب، «یادداشت‌های یک مرغ»، مجله هنر، ۱۳۵۹، شماره اول: ZY.
- نورالله صحرائی، «اوسانه باب‌ه دهقان»، مجله فولکلور، شماره ۲ و ۳، ۱۳۵۲: SA.
- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۳۴۶: ĞA.
- نوریکی قیوم، زنجیر گناه، کابل، ۱۳۶۸: QZ.
- کوزه‌گر (اکرم عثمان)، وقتی که نی‌ها گل می‌کنند، کابل: KW.
- لسان ۴، کابل: L4.
- کریم میثاق، راه سبز، کابل، ۱۳۵۷: MR.

دستگیر نایل، و مادر حماسه آفرید، کابل، ۱۳۶۴: NWM.

جلال نورانی، ای همو بیچاره گک اس، کابل، ۱۳۵۷: NI.

جلال نورانی، تیاتر کودک، کابل: NT.

جلال نورانی، و غیره نویسی، کابل، ۱۳۶۳: NW.

محمد شفیق وجدان، ادبیات مردم، کابل: WA.

کتابنامه

- Arslanbekov, A. I. (1980), *Kategoriia zaloga v sovremennom persidskom iazyke i iazyke dari Afganistana (opyt sopostavitel'nogo analiza grammaticheskoi kategorii v dvukh blizkorodstvennykh iazykakh)*. Avtoref. diss. ... kand. filol. Nauk. M.
- Bertel's, E. E. (1926), *Grammatika persidskogo iazyka*. L.
- Bogdanov, L. (1930), «Stray Notes on Kabuli Persian», *Journal and Proceedings. Asiatic Society of Bengal (New Series)*. vol. XXVI. no. 1.
- Dorofeeva, L. N. (1960), *Iazyk farsi-kabuli*. M.
- Efimov, V. A., Rastorgueva, V. S., SHarova, E. N. (1982), «Persidskii, tadzhikskii, dari». *Osnovy iranskogo iazykoznanii: Novoiranskie iazyki: Iugo - zapadnaia grupa, prikaspiiskie iazyki*. M.
- Farkhadi, R. (1974), *Razgovorni farsi v Afganistane*. M.
- Hamidi, Abdolhabib 1347 (1968), *عبدالحمید حمیدی. دستور زبان دری. کابل*.
- Kiseleva, L. N. (1985), *Iazyk dari Afganistana*. M.
- Kiseleva, L. N., Mikolaichik, V. I. (1978), *Dari - russkii Slovar'*. M.
- Lambton, A-K. S. (1957), *Persian Grammar*, Cambridge.
- Lazard, J. (1957), *Grammaire du persan contemporain*, Paris.
- Maslov, IU. S. (1990), «Glagol», *Lingvisticheskii entsiklopedicheskii slovar'*. M.
- Mikolaichik, V. I. (1980), *Osnovy teoreticheskoi grammatiki persidskogo iazyka / Kurs leksii*. M.
- Neghat, M. N. 1348 (1969), *محمد نسیم نگهت سعیدی، دستور زبان معاصر دری، کابل*.
- Ostrovskii, B. IA. (1991), *Grammaticheskie znacheniiia lichnykh form glagola dari*. M.
- Peisikov, L. S. (1959), *Ocherki po sintaksisu persidskogo iazyka*. M.
- Phillott, D. (1919), *Higher Persian Grammar*, Calcutta.
- Rastorgueva, V. S. (1954), «Kratkii ocherk grammatiki tadzhikskogo iazyka», *Tadzhiksko - russkii slovar'*. Pod red, M. V. Rakhimi i L. V. Uspenskoi.
- Rastorgueva, V. S. (1960), «Kratkii ocherk grammatiki persidskogo iazyka», *Persidsko - russkii slovar'*, Sost. B. V. Miller. Izd. III. M.
- Rastorgueva, V. S., Kerimova, A. A. (1964), *Systema tadzhikskogo glagola*. M.
- Rubinchik, IU. A. (1960), *Sovremennyi persidskii iazyk*. M.
- Rubinchik, IU. A. (1970), «Grammaticheskii ocherk persidskogo iazyka», *Persidsko - russkii slovar' v dvukh tomakh*. Pod red. IU. A. Rubinchika. M.

ترکیب از دیدگاه نظریه نحوی ایکس تیره

دکتر علاءالدین طباطبائی

ترکیب از دیدگاه نظریه نحوی ایکس تیره

پیش از آغاز بحث اصلی لازم است با چند مفهوم بنیادین آشنا شویم. نخست باید منظورمان را از کلمه مرکب روشن سازیم. در تعریف کلمه مرکب گفته‌اند «اگر دو یا چند پایه به هم پیوندند کلمه مرکب ساخته می‌شود» (کاتامبا، ۱۹۹۳، ص ۲۹۱). حال باید ببینیم «پایه» چگونه عنصری است. از آنجا که مفهوم «پایه» در ارتباط با مفهوم «ریشه» مطرح شده است، بهتر است این دو مفهوم را با هم توصیف کنیم.

ریشه و پایه

ریشه آن صورتی از کلمه است که هیچ وندی، خواه تصریفی و خواه اشتقاقی،^۱ به آن نجسبیده باشد و قابل تجزیه به هیچ عنصر معنی‌دار دیگری نباشد. برای مثال، کلمه «نامردمیا» را در نظر می‌گیریم. این کلمه از عناصر زیر ساخته شده است:

نا: پیشوند اشتقاقی

مردم: ریشه

ی: پسوند اشتقاقی

ها: پسوند تصریفی

اگر از کلمه «نامردمیا» همه وندهای تصریفی و اشتقاقی را بزداییم، آنچه می‌ماند ریشه کلمه است، که در اینجا «مردم» است.

پایه عنصری است که وندها، خواه وندهای تصریفی و خواه وندهای اشتقاقی، به آن می‌پیوندند. برای مثال، در کلمه «مردها» و «مردانه» مرد پایه است، زیرا پسوند

۱. برای بحثی نسبتاً مبسوط درباره وندهای تصریفی و اشتقاقی نک. علاءالدین طباطبایی (۱۳۷۶)، ص ۱۴-۱۸.

تصریفی «-ها» و پسوند اشتقاقی «-انه» به آن افزوده شده است. فرق ریشه و پایه در این است که ریشه لزوماً باید تجزیه‌ناپذیر باشد، اما پایه می‌تواند از بیش از یک تکواژ هم ساخته شده باشد. مثلاً «هنرمند» در واژه‌های «هنرمندانه» و «هنرمندان» پایه به شمار می‌آید. به بیان دیگر، همه ریشه‌ها پایه هستند، اما همه پایه‌ها ریشه نیستند. اینکه گفتیم واژه مرکب حاصل به هم پیوستن دو یا چند پایه است، به این دلیل بود که می‌خواستیم کلماتی مانند «هنرمند پرور» نیز در شمول تعریف مان قرار گیرد. اگر می‌گفتیم کلمه مرکب حاصل به هم پیوستن دو ریشه است، فقط کلمه‌هایی مانند «هنر پرور» و «گلخانه» در شمول تعریف مان قرار می‌گرفتند.

انواع کلمه مرکب از نظر معنا

کلمه‌های مرکب از نظر معنا به سه دسته تقسیم می‌شوند که در زیر آنها را شرح می‌دهیم.

۱. **درون مرکز (endocentric):** درون مرکز کلمه مرکبی است که معنای کل آن در شمول یکی از کلمات سازنده‌اش قرار می‌گیرد. برای مثال، در واژه «گلخانه» کل واژه در شمول معنایی «خانه» قرار دارد، یعنی «گلخانه» نوعی «خانه» است. به بیان دیگر، در کلمه مرکب درون مرکز یک هسته معنایی وجود دارد که کلمه دیگر آن را محدود می‌کند (اسپنسر، ۱۹۹۲، ص ۳۱۰). این نوع واژه مرکب در فارسی بسیار فراوان است:

فرهنگ سرا: نوعی سرا

شکایت نامه: نوعی نامه

کمک فتر: نوعی فتر

گل فروش: نوعی فروشنده

در همه مثالهای بالا هسته معنایی همان است که در زیر آن خط کشیده‌ایم و چنانکه می‌بینیم در پایان واژه قرار دارد. اما در فارسی همه واژه‌های درون مرکز چنین نیستند. برای نمونه مثالهای زیر را در نظر می‌گیریم:

بچه مدرسه‌ای

مداد رنگی

صاحب خانه

در مثال اول، «بچه مدرسه‌ای» نوعی «بچه» است. در مثال دوم، «مداد رنگی» نوعی «مداد» است. در مثال سوم، «صاحب خانه» نوعی «صاحب» است. پس هسته معنایی این سه کلمه مرکب در آغاز آنها قرار دارد. به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که کلمات مرکب از نظر جایگاه هسته بر دو نوع‌اند: «هسته آغاز» و «هسته پایان».

مفهوم هسته‌داری فقط به اسمهای مرکب محدود نمی‌شود و در مورد صفت‌های مرکب نیز صادق است. برای مثال، از صفت بسیط «بد» چندین صفت مرکب ساخته می‌شود، از جمله:

بد سیرت	بد اخلاق
بد نام	بد ساخت
بد عکس	بد ذات

در همه این صفت‌ها هسته معنایی همان صفت «بد» است که وابسته، یعنی جزء غیر هسته، معنایش را محدود کرده است. به بیان دیگر، صفت‌های «بد سیرت» و «بد نام» و مانند آنها، همگی در ذیل صفت «بد» قرار دارند.

۲. برون مرکز (exocentric): مراد از واژه برون مرکز واژه مرکبی است که معنای کل آن در شمول هیچ یک از عناصر سازنده‌اش قرار ندارد (بائر، ۱۹۸۹، ص ۳۱). در واژه‌هایی مانند «خارپشت» و «هنرپیشه» و «سیاه‌گوش» چنین وضعیتی وجود دارد: «خارپشت» نه نوعی «پشت» است، نه نوعی «خار»، بلکه حیوانی است که خار بر پشت دارد؛ «هنرپیشه» نه نوعی «هنر» است، نه نوعی «پیشه»، بلکه فردی است که «هنر» را پیشه خود ساخته است؛ و «سیاه‌گوش» نه نوعی «رنگ سیاه» است و نه نوعی «گوش»، بلکه حیوانی است که گوش‌هایش سیاه است. کلمات برون مرکز از نظر معنایی بدون هسته‌اند.

۳. متوازن (dvandva): منظور از کلمه متوازن کلمه مرکبی است که هیچ یک از عناصر سازنده‌اش در مقام هسته آن قرار ندارد و معنای کل واژه سر جمع معانی

واژه‌هایی است که هم‌تراز با هم در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (اسپنسر، ۱۹۹۱، ص ۳۱۱). در کلمات متوازن معمولاً همه کلمات سازنده به یک مقوله نحوی تعلق دارند، مانند:

گاومیش: اسم + اسم

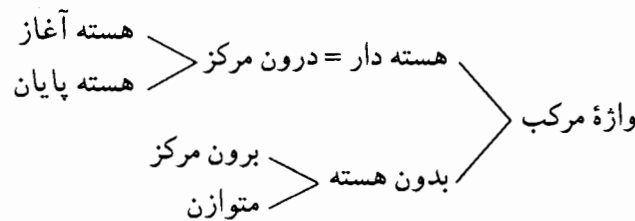
پسر بچه: اسم + اسم

اقتصادی - سیاسی: صفت + صفت

گفتنی است که برخی زبان‌شناسان میان کلمه‌های متوازن و عطفی (appositional) تمایز قائل شده‌اند (بائر، ۱۹۸۹، ص ۳۰ و ۳۱)؛ ولی ما برای دست یافتن به تعمیم بیشتر و به پیروی از اسپنسر (۱۹۹۱، ص ۳۱۱) و کاتامبا (۱۹۹۳، ص ۳۲۱) کلمات عطفی را هم در ذیل کلمات متوازن قرار داده‌ایم.

در فارسی تعداد کلمات متوازن چندان زیاد نیست، ولی می‌توان در صورت لزوم برحسب قیاس چنین کلماتی ساخت.

خلاصه آنچه در بالا آوردیم این است که واژه‌های مرکب به طور کلی به دو گروه «هسته‌دار» و «بدون هسته» تقسیم می‌شوند. واژه‌های هسته‌دار برحسب جایگاه هسته‌شان بر دو نوع‌اند: «هسته آغاز» و «هسته پایان». کلمات بدون هسته نیز دو نوع‌اند: «برون مرکز» و «متوازن». تقسیم‌بندی کلمات مرکب را در نمودار زیر نشان داده‌ایم:



چارچوب نظری

براساس نظریه نحوی ایکس تیره همه گروههای نحوی، مانند گروه اسمی و گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌ای، دارای هسته‌اند. به بیان دیگر، همه گروههای نحوی «درون مرکز»‌ند (همگن، ۱۹۹۲، ص ۹۵). معنای این سخن این است که در همه

گروههای نحوی عنصری وجود دارد که کل گروه را با خود «هم مقوله» می‌سازد. این «هم مقوله سازی» را «تراوش» (percolation) می‌نامند و منظور از آن این است که هسته ویژگیهای مقوله‌ای خود را به درون گروهی که خودش هسته آن است می‌تراود (اسپنسر، ۱۹۹۱، ص ۱۸۶). برای مثال، گروه اسمی زیر را در نظر می‌گیریم:

این کتاب جالب

این گروه از یک صفت اشاره (این) و یک اسم (کتاب) و یک صفت (جالب) ساخته شده است. کل این گروه مقوله خود را از هسته خود، که همان کتاب است، می‌گیرد.

در مورد گروههای صفتی نیز وضع به همین منوال است. برای مثال، در عبارت «خیلی درسخوان»، که یک گروه صفتی است، «درسخوان» که صفت است مقوله نحوی خود را به درون کل گروه می‌تراود.

برخی زبان‌شناسان، از جمله سلکرک (۱۹۸۲) و ویلیامز (۱۹۸۱a و ۱۹۸۱b)، بر آنند که پدیده تراوش در ساختواژه نیز مطرح است. سلکرک می‌گوید: تراوش «موجب می‌شود که سازه‌ای از انواع کلمه همان ویژگیهایی را داشته باشد که هسته‌اش دارد» (۱۹۸۲، ص ۲۱).

لیبر اعتقاد دارد که همه کلمات پیچیده (complex) (خواه مشتق و خواه مرکب) دارای هسته‌اند و مقوله هر کلمه پیچیده را بیرونی‌ترین وند آن تعیین می‌کند. برای مثال، در کلمه «declaration» پسوند «-ation» است که مقوله آن را تعیین می‌کند (کارستیرز - مک کارتی، ۱۹۹۲، ص ۱۰۴). ویلیامز با الهام از همین نظر لیبر «قاعده هسته پایان»^۱ بودن کلمات را مطرح می‌سازد:

در ساختواژه هسته یک کلمه پیچیده صرفی آخرین عنصر آن کلمه است
(ویلیامز، ۱۹۸۱a، ص ۲۴۸)

۱. Right-hand Head Rule، ما برای انطباق این قاعده در مورد خط فارسی Right-hand Head را «هسته پایان» ترجمه کرده‌ایم.

دی‌شیولو و ویلیامز، با این ادعا که «قاعده هسته پایان» بودن کلمات در مورد کلمات مشتق نیز صادق است، می‌گویند آخرین پسوند هر کلمه از طریق «تراوش» ویژگیهای خود را بر کل واژه تحمیل می‌کند:

«برای اینکه یک وند ویژگیهای یک کلمه را تعیین کند باید در جایگاه هسته نهایی قرار گیرد (یعنی هسته هسته هسته... باشد)» (دی‌شیولو و ویلیامز، ۱۹۸۷، ص ۲۵).

بر آنچه ویلیامز و دی‌شیولو می‌گویند انتقادهایی وارد است که ما در اینجا به اختصار تمام به آنها اشاره می‌کنیم. نظر این دو حتی در زبان انگلیسی هم در همه موارد صائب نیست. درست است که در این زبان در غالب موارد پسوندها مقوله واژه را تعیین می‌کنند و غالب واژه‌های مرکب «درون مرکز» و «هسته پایان» هستند، ولی همواره چنین نیست. برای مثال، در افعال enrich و ennoble و entitle به روشنی می‌بینیم با اضافه شدن پیشوند «en-» به صفت یا اسم، فعل ساخته شده است. پس پیشوند است که مقوله این کلمات را مشخص کرده (نک. کارستیرز - مک کارتی، ۱۹۹۲، ص ۱۰۴). این قاعده در زبانهای فرانسه و ایتالیایی نیز معتبر نیست (نک. کاتامبا، ۱۹۹۳، ص ۳۱۹-۳۱۱)؛ و در زبان فارسی نیز فاقد اعتبار است. برای مثال، در زبان فارسی در بسیاری موارد، نه آخرین وند بلکه اولین وند است که مقوله واژه را تعیین می‌کند. مثلاً در کلمه‌های «بی‌پول» و «بجا» پیشوندهای «بی-» و «ب-» اسمهای «پول» و «جا» را به صفت تبدیل کرده‌اند.

انتقاد دیگری که بر ویلیامز و دی‌شیولو وارد است این است که آنان تمایز میان اشتقاق و تصریف را نادیده می‌گیرند و مدعی می‌شوند که وندهای اشتقاقی و تصریفی هر دو قادرند مقوله کلمه را تعیین کنند (نک. دی‌شیولو و ویلیامز، ۱۹۸۷، ص ۲۵). حال آنکه می‌دانیم که وندهای تصریفی معمولاً در واژه‌پردازی به کار می‌روند، نه واژه‌سازی؛ و در مقوله کلمه تغییری پدید نمی‌آورند. برای مثال، با افزوده شدن پسوند تصریفی «-ها» به یک اسم، مقوله آن تغییر نمی‌کند: کتابها، درختها.

هسته نحوی در کلمات مرکب

از مسائل مهمی که در کلمات مرکب مطرح است این است که هسته نحوی کدام است؟

به بیان دیگر، کدام عنصر مقوله نحوی خود را به درون کل واژه مرکب می‌تراود؟ بیش از این گفتیم که کلمه مرکب عبارت است از دو یا چند پایه. حال باید ببینیم کدام یک از پایه‌ها هسته نحوی به شمار می‌آید. سلکرک در کتاب نحو کلمات (۱۹۸۲) با آوردن مثالهایی ساختار کلمات مرکب زبان انگلیسی را مشخص کرده است. به ادعای او واژه‌های مرکب انگلیسی براساس «قواعد بازنویسی» (rewriting rules) زیر تولید می‌شوند:

$$N \rightarrow \left\{ \begin{matrix} N \\ A \\ V \\ P \end{matrix} \right\} N \quad A \rightarrow \left\{ \begin{matrix} N \\ A \\ P \end{matrix} \right\} A \quad N \rightarrow PV$$

سلکرک در اثبات ادعای خود مثالهای متعددی شاهد می‌آورد (نک. ص ۱۶، همان کتاب)، که ما برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

<u>NN</u>	<u>AN</u>	<u>PN</u>	<u>VN</u>	الف) اسم
schoolteacher	smallpox	inland	swearword	
<u>NA</u>	<u>AA</u>	<u>PA</u>		ب) صفت
heartbroken	icy cold	overwide		
<u>PV</u>				ج) فعل
overdo				

با نگاهی به قواعد و مثالهای بالا درمی‌یابیم که کلمات مرکب زبان انگلیسی «هسته پایان» هستند، یعنی کل کلمه مرکب با آخرین کلمه هم‌مقوله است. اینک به وضعیت کلمات مرکب در زبان فارسی می‌پردازیم.

در فارسی اسم و صفت مرکب معمولاً از دو پایه تشکیل می‌شود و هریک از این دو پایه به یکی از مقوله‌های «اسم» یا «صفت» یا «فعل» یا «ضمیر مشترک» و یا «قید» تعلق دارد، مانند مثالهای زیر:

اسم مرکب	صفت مرکب
کتاب سرا	پر آب
مادر بزرگ	خود سر
سیاهرگ	خود بین
جامعه‌شناس	
زیرپوش	

اینک باید ببینیم اسمها و صفتهای مرکب در زبان فارسی چه ساختاری دارند و هسته نحوی آنها کدام است. نخست به مثالهای زیر توجه می‌کنیم:

خوش طینت: صفت + اسم ← صفت مرکب

بد اخلاق: صفت + اسم ← صفت مرکب

زشت رو: صفت + اسم ← صفت مرکب

چنانکه می‌بینیم در همه این مثالها صفت مقوله خود را بر کل واژه مرکب تحمیل کرده است، یعنی از ترکیب «صفت + اسم» صفت ساخته شده است. بنابراین، هسته نحوی این کلمات همان صفتی است که در آغاز کلمه آمده است.

اما نباید گمان کنیم که در فارسی همیشه از ترکیب «صفت + اسم» صفت حاصل می‌آید. مثالهای زیر خلاف این تصور را نشان می‌دهند:

پیرمرد: صفت + اسم ← اسم

خشکه‌رود: صفت + اسم ← اسم

سفیدرود: صفت + اسم ← اسم

در همه این مثالها اسم است که مقوله خود را به کل کلمه مرکب تحمیل کرده و آن را با خود هم مقوله ساخته است.^۱

پیش از این دیدیم که در زبان فارسی هسته معنایی واژه‌های مرکب ممکن است در آغاز یا پایان واژه قرار گیرد. حال می‌بینیم که هسته نحوی این کلمات نیز چنین وضعیتی دارد. بنابراین، واژه‌های مرکب فارسی، در عرصه نحو نیز بسته به اینکه هسته نحوی آنها در چه جایگاهی قرار می‌گیرد، به دو دسته تقسیم می‌شوند: «هسته آغاز» و «هسته پایان».

۱. تفاوت میان این دو ساخت به بررسی و تحلیلی احتیاج دارد که از حوصله این مقاله خارج است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که میان هسته معنایی و هسته نحوی چه رابطه‌ای برقرار است؟

رابطه میان هسته نحوی و هسته معنایی

در گروه‌های نحوی هسته نحوی و هسته معنایی یکی است، به این معنی که همان عنصری که ویژگی‌های مقوله‌ای‌اش به درون کل گروه تراوش می‌کند و کل گروه را با خود هم‌مقوله می‌سازد، هسته معنایی آن گروه نیز هست. به همین دلیل است که می‌گویند همه گروه‌های نحوی «درون مرکز»ند (همگن، ۱۹۹۲، ص ۹۵).

ادعای ما این است که در واژه‌های درون مرکز، یعنی واژه‌هایی که دارای هسته معنایی هستند، آن هسته معنایی هسته نحوی نیز هست. و این مسئله نه تنها در کلمات مرکب، بلکه در کلمات مشتق نیز صادق است.

وندها در مقام هسته نحوی و معنایی

همان طور که پیش از این گفتیم، ونداها دو نوعند: تصریفی و اشتقاقی. وندهای تصریفی مقوله‌گذر نیستند، به این معنی که باعث تغییر مقوله کلمه نمی‌شوند. برخی زبان‌شناسان (نک. لانیز، ۱۹۰، ص ۳۲-۳۱) اعتقاد دارند که تقریباً همه وندهای اشتقاقی مقوله‌گذر هستند، اما گاهی کل طبقه را تغییر می‌دهند، مثلاً فعل را به اسم تبدیل می‌کنند، و گاهی در داخل یک طبقه تغییر به وجود می‌آورند، مثلاً اسم را به اسم فاعل تبدیل می‌کنند. اگر این نظر را بپذیریم، آن‌گاه می‌توانیم با اندکی جرح و تعدیل نظر زبان‌شناسانی مانند ویلیامز و دی‌شیولو را قبول کنیم و بگوییم که ونداها (البته نه همه ونداها، بلکه وندهای اشتقاقی) هسته کلمات مشتق‌اند و از رهگذر تراوش مقوله خود را بر کل واژه تحمیل می‌کنند. برای مثال واژه‌های زیر را در نظر می‌گیریم:

(۱) فروشنده: فروش + -نده

آموزنده: آموز + -نده

(۲) خطرناک: خطر + -ناک

شرمناک: شرم + -ناک

(۳) بموقع: ب- - + موقع

بجا: ب- - + جا

(۴) بی‌گناه: بی - + گناه

بی‌مزه: بی - + مزه

چنانکه می‌بینیم در شماره (۱) پسوند «-نده» ریشه فعل را به اسم تبدیل کرده است؛ در شماره (۲) پسوند «-ناک» اسم را به صفت تبدیل کرده؛ و در شماره (۳) و (۴) پیشوندهای «ب-» و «بی-» اسم را به صفت تبدیل کرده‌اند.

روشن است که در مثالهای بالاوندها هسته نحوی محسوب می‌شوند، چون مقوله کلمات را آنها تعیین می‌کنند. حال باید ببینیم که آیا این هسته‌های نحوی هسته معنایی نیز هستند؟ با اندکی دقت در می‌یابیم که پاسخ به این پرسش مثبت است. پیش از این گفتیم که هسته معنایی عنصری است که وابسته (غیر هسته) معنای آن را محدود می‌کند. این کیفیت را در وندهای اشتقاقی نیز می‌بینیم. برای مثال، پسوند «-ناک» به معنای «پُر» و «آمیخته به» است و کلمه‌ای که قبل از آن قرار می‌گیرد معنای آن را محدود می‌کند و مشخص می‌کند که «پر» از چه چیزی است یا «آمیخته با» چه چیزی است؟

در اینجا می‌کوشیم به دو پرسش مقدر پاسخ گوئیم. نخست اینکه ممکن است بپرسند پسوندی مانند «-ی» در واژه‌های «درستی» و «راستی» چگونه می‌تواند هسته معنایی باشد؟ پاسخ این است که معنای چنین پسوندی «مصدریت» است و با پیوستن یک واژه دیگر به آن، معنای مصدریت تعیین می‌یابد و محدود می‌شود. همین‌طور است وضعیت پسوند «-ش» در «کوشش» و «پرورش» که به اصطلاح مصدر شینی می‌سازد. پسوند «-ش» مفهوم کلی مصدریت را در خود دارد و هرگاه ریشه یک فعل به آن افزوده شود، معنای مصدریت تعیین می‌یابد و محدود می‌شود. این ادعا به ویژه زمانی موجه می‌نماید که به این سخن یا کوبسن توجه کنیم:

هر نشانه‌ای از معنایی کلی برخوردار است و این معنای کلی ... ماهیتی عام (generic) دارد. بافت است که باعث تعیین یافتن و تخصیص معنای نشانه می‌شود (یا کوبسن، ۱۹۵۹، ص ۲۶۸).

نکته دیگر اینکه اگر به پسوندهایی مانند «-ستان» و «-زار» و «-کده» و «-مند» در کلمات «هندوستان» و «شنزار» و «دانشکده» و «هنرمند» توجه کنیم، به سهولت درمی یابیم که این پسوندها هسته معنایی این کلمات هستند. برای مثال، پسوند «-مند» به معنای «دارنده» است و کلمه‌ای که قبل از آن قرار می‌گیرد معین می‌کند که مراد دارنده چه چیزی است. با توجه به این واقعیت، از رهگذر تعمیم نیز می‌توانیم به این نتیجه برسیم که پسوندهایی مانند «-ش» و «-ی» هسته معنایی کلماتی مانند «کوشش» و «درستی» هستند.

پرسش دوم به هسته نحوی واژه‌های مشتق مربوط می‌شود. می‌دانیم که شماری از وندهای اشتقاقی مقوله کلمه را تغییر نمی‌دهند. برای مثال، در کلمه‌های «هنرمند» و «آهنگر» پسوندهای «-مند» و «-گر» به اسم افزوده شده‌اند و حاصل‌شان نیز اسم بوده است. به این ترتیب چگونه می‌توانیم بگوییم که وندها هسته نحوی را تعیین کرده‌اند؟ در این مورد به دو مسئله باید توجه داشته باشیم. نخست اینکه در چنین مثالهایی نیز تغییر مقوله صورت می‌پذیرد، ولی تغییر در درون یک مقوله کلی است؛ به عبارت دیگر، تغییر مقوله به صورت تخصیص همان مقوله متجلی می‌گردد. مثلاً درست است که «هنر» و «هنرمند» هردو اسم‌اند، ولی «هنر» اسم معناست و هنرمند اسم فاعل است و افزون بر این صفت هم هست. نکته دیگر اینکه در فارسی وندها در بسیاری موارد مقوله اصلی واژه را عوض می‌کنند، یعنی در اینکه هسته نحوی هستند هیچ تردیدی وجود ندارد، مانند مثالهای زیر:

اسم + -ی ← صفت: هنری، خوردنی، حقیقی

ریشه فعل + -آ ← صفت: دانا، کوشا

اسم + -ناک ← صفت: ترسناک، خطرناک، وحشتناک

صفت + -ی ← اسم: خرابی، راستی، درستی

ریشه فعل + -ش ← اسم: کوشش، پرورش، دانش

با توجه به اینکه در فارسی تعداد چنین واژه‌هایی بسیار زیاد است، می‌توانیم از رهگذر تعمیم به این نتیجه برسیم که در آن واژه‌هایی که وند موجب تغییر مقوله اصلی نشده است، همان عنصری که هسته معنایی است هسته نحوی هم هست. بنابراین، در واژه‌هایی مانند «هنرمند» و «آهنگر» و «بی‌چیز» نیز، مانند دیگر

واژه‌های مشتق، هسته نحوی همان هسته معنایی است، یعنی وند (پیشوند یا پسوند) است که هم مقوله کل واژه را تعیین می‌کند و هم معنایش به وسیله وابسته محدود می‌شود.

هسته نحوی و معنایی در کلمات مرکب

در کلمه‌های مرکب نیز مانند کلمات مشتق و گروه‌های نحوی هسته معنایی و نحوی یکی است. به بیان دیگر، هر کلمه مرکبی که دارای هسته معنایی باشد، آن هسته معنایی هسته نحوی نیز هست، چنانکه در مثالهای زیر می‌بینیم:

- بچه مدرسه‌ای^۱: این کلمه اسم مرکب است و «بچه» هسته معنایی آن است، زیرا «مدرسه‌ای» به عنوان «وابسته» معنای «بچه» را محدود می‌کند. از سوی دیگر، «بچه» هسته نحوی این کلمه نیز هست، زیرا مقوله نحوی کل کلمه از آن گرفته شده است. ساختار این کلمه به صورت زیر است

اسم + صفت ← اسم مرکب

- خوش طینت: این واژه صفت مرکب است و «خوش» هسته معنایی آن و، در عین حال، هسته نحوی آن است. ساختار این کلمه چنین است:

صفت + اسم ← صفت مرکب

- پیرمرد: این کلمه اسم مرکب است و مرد هسته معنایی و هسته نحوی آن است. ساختار این واژه چنین است:

صفت + اسم ← اسم مرکب

با توجه به اینکه در زبان فارسی تعداد کلمه‌هایی که براساس الگوی مثالهای بالا ساخته شده‌اند بسیار زیاد است، نتیجه می‌گیریم که هر هسته معنایی هسته نحوی نیز هست. به این ترتیب، تکلیف کلمات مرکبی که همه اجزای سازنده‌شان به یک مقوله تعلق دارد روشن می‌شود. برای مثال، در واژه‌ای مانند «فرهنگ‌سرا» هر دو سازنده

۱. ممکن است برخی مدعی شوند که «بچه مدرسه‌ای» نوعی گروه نحوی است، نه کلمه مرکب. ولی به نظر اینجانب چنین ساختاری مادام که کسره اضافه آنها محذوف باشد، به دلایل صرفی و نحوی و آواشناختی، کلمه مرکب به شمار می‌آیند.

آن «اسم» است و کل واژه هم «اسم» است و ما نمی‌دانیم کدام سازه مقوله خود را بر کل واژه تحمیل کرده است. در چنین وضعیتی کافی است که هسته معنایی را تشخیص دهیم؛ آن هسته معنایی هسته نحوی نیز هست.

هسته نحوی در کلمات برون مرکز

پیش از این دیدیم که برخی کلمات مرکب فاقد هسته معنایی اند. چنین کلماتی به دو دسته تقسیم می‌شوند. برون مرکز و متوازن.

چنانکه گفتیم، کلمه برون مرکز کلمه مرکبی است که معنای کل آن در شمول معنایی هیچ یک از اعضای سازنده آن قرار نمی‌گیرد؛ به بیان دیگر، در آن جزئی به نام هسته وجود ندارد که جزء دیگر معنای آن را محدود کند. برای مثال، در واژه «خارسر» معنای کل واژه نه در شمول معنایی «خار» قرار می‌گیرد، نه در شمول معنایی «سر». به بیان دیگر، «خارسر» نه نوعی «خار» است، نه نوعی سر، بلکه حیوانی است که «خار» بر سر دارد. چنین کلماتی فاقد هسته معنایی هستند و هسته نحوی نیز ندارند؛ زیرا هر دو جزء آنها اسم است و کل واژه هم اسم است و در نتیجه نمی‌توان گفت که مقوله یکی از اجزای سازنده آنها به درون کل واژه تراوش کرده است.

ممکن است برخی بگویند که در چنین کلماتی آن جزئی که وندهای تصریفی را می‌پذیرد هسته نحوی است، به این دلیل که در گروههای نحوی آن کلمه‌ای که وندهای تصریفی را می‌پذیرد هسته نحوی است. مثلاً در گروه «این کتاب جالب» کتاب را می‌توان جمع بست و گفت «این کتابهای جالب». و چنانکه می‌دانیم در این گروه «کتاب» هسته نحوی است.

براساس این استدلال در کلمه‌ای مانند «چرخ‌بال» هسته نحوی «بال» است، چون در هنگام جمع بستن آن، «بال» است که ونده تصریفی «-ها» را می‌پذیرد: «چرخ‌بالها». اما از آنجا که در فارسی در همه کلمات مرکب در هر حال ونده تصریفی به آخرین سازه افزوده می‌شود، نمی‌توانیم از این ملاک برای تشخیص هسته بهره بگیریم.

خلاصه کلام اینکه واژه‌های مرکب برون مرکز که فاقد هسته معنایی هستند، هسته نحوی نیز ندارند.

هسته نحوی در کلمات متوازن

کلمات متوازن چنانکه گفتیم، کلمات مرکبی هستند که هیچ یک از عناصر سازنده‌شان در مقام هسته آنها قرار ندارد و معنای کل واژه سرجمع معانی واژه‌هایی است که هم‌تراز با هم در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، مانند «گاو میش» و «اقتصادی - سیاسی». این کلمات هسته نحوی نیز ندارند. زیرا کلمات سازنده آنها از یک مقوله‌اند و در نتیجه نمی‌توان گفت که یکی از اجزای سازنده آنها مقوله‌اش را بر کل کلمه تحمیل کرده است. برای مثال، در کلمه «شهری - روستایی» که نوعی صفت است، هریک از کلمات سازنده‌اش نیز صفت است. و در «شتر مرغ» هم هریک از کلمات سازنده آن اسم است و کل واژه مرکب نیز اسم است.

کلمات مرکب دارای معنای استعاری

گروهی از کلمات مرکب معنایی استعاری دارند، مانند تهی دست، هواخواه، دل شکسته، چشم و دل سیر، زبر دست، بلند پرواز. چنین واژه‌هایی که معمولاً صفت هستند از نظر معنایی تیره‌اند، به این معنی که از معنای اجزای سازنده‌شان نمی‌توان به معنای آنها پی برد و در ساختواژه، از نظر معنا، حکم یک واژه بسیط را دارند و از حوزه بحث ما خارج‌اند.

اهمیت هسته معنایی

معنای گروههای نحوی همواره قابل پیش‌بینی است.^۱ این ویژگی از ضرورت‌های دستگاه نحو است. زیرا این دستگاه زایاترین دستگاه زبان است و ساختن گروهها و جملات تازه کار همیشگی گویشوران هر زبان است. بدیهی است که اگر معنای گروههای نحوی قابل پیش‌بینی و قاعده‌مند نبود، زبان از ایفای نقش خود باز می‌ماند.

چنانکه پیش از این گفتیم، گروههای نحوی همگی درون مرکزند، یعنی دارای یک

۱. البته در دستگاه نحوگاهی گروههای مبهم نیز ساخته می‌شود (مانند «زن و مرد جوان»)، ولی وجود چنین گروههایی در کل دستگاه نحو امری فرعی و حاشیه‌ای است.

هسته معنایی اند (که البته آن هسته معنایی هسته نحوی نیز هست). در ساختواژه نیز واژه‌های هسته‌دار (خواه مشتق و خواه مرکب) معنایشان قابل پیش‌بینی است، مگر اینکه واژه‌گردانی (lexicalized) شده باشند. به این ترتیب، می‌توانیم نتیجه بگیریم که وجود هسته معنایی موجب می‌شود که معنا قابل پیش‌بینی باشد. علت این امر آن است که معنای واژه‌های هسته‌دار از یک قاعده کلی پیروی می‌کند: معنای هسته را وابسته محدود و معین می‌کند؛ چنانکه در گروههای نحوی نیز چنین است. در فارسی، چنانکه در فصلهای بعد نشان خواهیم داد، زایاترین فرایندهای واژه‌سازی آنها می‌باشند که واژه‌های هسته‌دار می‌سازند، یعنی واژه‌های مشتق و واژه‌های مرکب درون مرکز.

آنچه در بالا آوردیم به این معنا نیست که معنای واژه‌های بدون هسته به کلی تیره و غیر قابل پیش‌بینی است. معنای واژه‌های متوازن سرجمع معانی عناصر سازنده آنهاست و در نتیجه کاملاً شفاف است. واژه‌های برون مرکز معنایشان قاعده‌مند نیست، اما از آنجا که این کلمات برحسب قیاس ساخته می‌شوند، معنایشان نیز برحسب قیاس قابل درک است. مثلاً با توجه به اینکه فارسی‌زبانان می‌دانند که «خارپشت» حیوانی است که خار بر پشت دارد، و «لاک‌پشت» حیوانی است که لاک بر پشت دارد، درمی‌یابند که «خارسر» حیوانی است که خار بر سر دارد (واژه «خارسران» را در مقابل acanthocephala ساخته‌اند). البته زایایی چنین الگوهایی با الگوهایی که واژه‌های هسته‌دار می‌سازند قابل مقایسه نیست.

قابلیت گسترش واحدهای واژگانی

گسترش گروههای نحوی و جملات، به لحاظ نظری، با هیچ محدودیتی روبه‌رو نیست. البته جمله‌ای که از چندین «بند درونه‌ای» (embedded clause) تشکیل شده باشد، درکش به سهولت میسر نیست و چنین جمله‌هایی، دست کم در سطح گفتار، کمتر تولید می‌شوند؛ ولی در دستوری بودن آنها تردیدی وجود ندارد (نک. چامسکی، ۱۹۶۵، ص ۱۱ به بعد). در عرصه ساختواژه نیز وضع به همین منوال است و طول واژه و تعداد سازه‌های تشکیل دهنده آن به لحاظ نظری محدود نیست، ولی محدود بودن حافظه کوتاه مدت عملاً اجازه نمی‌دهد واژه‌های خیلی طولانی ساخته شود.

در هر حال، مسلم این است که وقتی یک واژه پیچیده ساخته می شود، در دستگاه ساختواژه مقام یک واژه بسیط را پیدا می کند و می تواند در مقام یک پایه یا ستاک، برای اعمال فرایندهای ساختوازی بعدی، به کار گرفته شود. برای مثال، دو واژه مرکب زیر از رهگذر پیوند با پسوندهای «-ی» و «-انه» مقوله نحوی شان تغییر می کند:

گلخانه + -ای ← گلخانه‌ای

جوانگرد + -انه ← جوانگردانه

در دو مثال بالا وند اشتقاقی است که مقوله هر کلمه را تعیین کرده است و هسته نحوی و معنایی کل کلمه به حساب می آید. همچنین یک کلمه مرکب ممکن است خودش به پایه‌ای برای ترکیب با یک کلمه دیگر تبدیل شود، چنانکه در مثال زیر می بینیم:

برف پاک کن + ساز ← برف پاک کن ساز

و باز همین کلمه نیز می تواند به پایه‌ای برای وندهای اشتقاقی تبدیل گردد:

برف پاک کن ساز + -ی ← برف پاک کن سازی.

نتیجه گیری

دو مفهوم «هسته داری» و «تراوش» که در نحو اهمیتی بنیادین دارند، در ساختواژه نیز مطرحند. به این معنی که همه واژه‌های پیچیده (اعم از مشتق یا مرکب) دارای یک هسته نحوی هستند که مقوله خود را بر کل واژه تحمیل می کند. در واژه‌های «مشتق» و واژه‌های «مرکب درون مرکز» هسته نحوی و هسته معنایی یکی است؛ و در گروههای نحوی نیز وضع به همین منوال است. به این ترتیب، چنانکه می بینیم، میان ترکیب و اشتقاق و نحو شباهتهای مهم و معنی داری وجود دارد.

چنانکه می دانیم مهمترین نقش دستگاه واژه سازی هر زبان ساختن واژه‌هایی است که معنایشان شفاف و قابل پیش بینی باشد. و نیز دیدیم که واژه‌های هسته دار معمولاً معنایشان قابل پیش بینی است. با توجه به اینکه هسته داری و پیش بینی پذیری معنایی از مهمترین ویژگیهای هر گروه نحوی است، به سهولت درمی یابیم که در اینجا نیز میان گروههای نحوی و واژه‌های پیچیده شباهت معنی داری وجود دارد.

کتابنامه

بهشتی، علاءالدین (۱۳۵۵)، ساختمان واژه زبان فارسی امروز، تهران، پیروز.
طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۶)، فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، مرکز نشر دانشگاهی.
کشانی، خسرو (۱۳۷۲)، فرهنگ زانسو، مرکز نشر دانشگاهی.

- Bauer, Laurie (1989), *English Word-Formation*, Cambridge University Press.
Carstairs - McCarthy, Andrew (1992), *Current Morphology*, Routledge, London.
Chomsky, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass: MIT Press.
Di Sciullo, A. M. and Williams E. (1987), *On Defining the Word*, Cambridge, Mass: MIT Press
Katamba F. (1993), *Morphology*, MacMilan.
Lyons, John (1990), *Language and Linguistics, An Introduction*, Cambridge University Press.
Silkirk, E. O. (1989), *The Syntax of Words*, Cambridge MA: MIT.
Spencer, A. (1991), *Morphological Theory: an Introduction*, Oxford, Blackwell.
Williams, E. (1981 a), "On the Notions 'Lexically Related' and 'Head of Word'", *Linguistic Inquiry*.
Williams, E. (1981 b), "Argument Structure and Morphology," *Linguistic Review*.

مقایسه امتداد هجاها و مصوتها در فارسی گفتاری، شعر رسمی و شعر عامیانه فارسی

دکتر امید طیب زاده
(استادیار دانشگاه بوعلی سینا، همدان)

مقدمه

دکتر علی اشرف صادقی در تحقیق مهم و موجزی در زمینه تکوین زبان فارسی، نشان داد که تا حدود قرن ۱۰ هـ ق، دستگاه مصوت‌های زبان فارسی، از حیث امتداد بی‌شبهت به دستگاه مصوت‌های زبان عربی نبوده است (صادقی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۹) به این معنا که در فارسی نیز مانند عربی عامل تمایز دهنده بسیاری از مصوت‌ها امتداد بوده است:

متوت‌های فارسی در دوره مورد بحث ما (یعنی قبل از قرن ۱۰ هـ ق) عبارت است از a, i, u, ā, ē, ī, ō, se مصوت کوتاه u, i, a از نظر مخرج مانند فتحه و کسره و ضمه عربی بوده است ولی بعدها در نتیجه تحول، دو مصوت i و u به e و o بدل شده است. سه مصوت بلند ā, ī, ū از نظر مخرج با a, i, u تفاوت نداشته است و تفاوت آنها فقط در امتدادشان بوده است. سه مصوت ā, ī, ū بعدها در نتیجه تحول به ā, i, u, یعنی مصوت‌های پایدار فارسی امروز بدل شده است و این تحول به دلایل مختلف بعد از قرن نهم هجری صورت گرفته است. دو مصورت ē و ō «ی» و «و» مجهول نیز بعدها به i و ey یا ow بدل شده است (صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۲۹)

دکتر صادقی در این مورد نیز که دستگاه مصوت‌های فارسی تا قبل از قرن ۹ هـ ق دقیقاً مانند پهلوی بوده و جز در دو صورت واو و یای مجهول با دستگاه مصوت‌های عربی تفاوتی نداشته دلایل بسیاری آورده است (ر.ک. صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۳۲ - ۱۲۹). اما چنان که می‌دانیم امروزه امتداد مصوت‌ها در زبان فارسی معیار، از حیث واجی به هیچ وجه نقش ممیز ندارد و از نظر آوایی نیز کاربرد آن محدود به جایگاه‌های خاصی است که در طی همین مقاله بدانها خواهیم پرداخت.

نگارنده این سطور در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر تحول مصوت‌ها بر وزن عروضی شعر فارسی» که در سال ۱۳۷۸ در مجله زبان‌شناسی منتشر شد این سؤال را طرح کرد که

تحول مصوتها چه تأثیری بر وزن شعر رسمی فارسی داشته است؟ چنان که می‌دانیم شعر رسمی فارسی، عروضی است، و وزن در شعر عروضی مبتنی بر بلندی و کوتاهی مصوتها، یا به بیان دقیقتر هجاهاست. در آن مقاله نشان دادم که گرچه بر اثر تحول مصوتها، سرایش و حتی قرائت شعر رسمی در دوره‌های متأخر با مشکلات بسیار مواجه شده است، هنوز هم مصوتهای بلند و کوتاه به عنوان طبقاتی طبیعی در زبان فارسی وجود دارند، و حضور این طبقات چه در زبان معیار و چه در گفتار عامیانه چنان برجسته و شاخص است که برنامه‌ریزان زبانی می‌توانند و باید از آن به عنوان مبنای محکمی برای احیای قرائت و نیز سرایش صحیح شعر عروضی فارسی استفاده کنند (طیب‌زاده، ۱۳۷۸، ۴۴-۳۹). در آن مقاله همچنین به این موضوع اشاره کردم که امروزه بدون آموزش مستقیم یا غیرمستقیم عروض به فارسی‌زبانان، نمی‌توان از آنان انتظار داشت که شعری عروضی را از حیث قواعد و تقطیعات وزنی به گونه‌ای صحیح و منطبق با اصول عروضی قرائت کنند، حال اینکه در حالت معمول و طبیعی فراگیری نظام وزنی در هر زبانی بدون آموزش و صرفاً همگام با فراگیری زبان مادری، یعنی به طور خود بخود، صورت می‌پذیرد (ص ۳۹-۳۴).

اما در مورد وزن شعر عامیانه وضع به گونه دیگری است. کودکان فارسی زبان تقریباً همگام با درک و ادای نخستین جملات فارسی، قادر به درک و ادای وزن شعر اشعاری هستند که به اشعار عامیانه معروف‌اند. مثلاً هر کودکی با شنیدن شعر «دس دسی باباش میاد؛ صدای کفش پاش میاد...» یا «گنجشگک اشی‌اشی‌مشی؛ سر بوم ما مشی...» و غیره، نه تنها به وجد می‌آید، بلکه با حرکات موزون خود نشان می‌دهد که وزن آن قطعات را دریافته و گاه با بیان کودکانه خود الگوهای وزنی این اشعار را به درستی تقلید می‌کند. یعنی یادگیری وزن اشعار عامیانه برای فارسی‌زبانان همگام با یادگیری ممیزه‌های زیر زنجیری (suprasegmental) زبان فارسی است و برای یادگیری آن هیچ نیازی به کلاس و آموزش نیست. این همه می‌تواند بدان معنا باشد که وزن شعر عامیانه برخلاف شعر رسمی، مبتنی بر تمایز نهادن میان هجاهای بلند و کوتاه نیست، یا به عبارت ساده‌تر وزن شعر عامیانه عروضی نمی‌باشد.

در این مقاله می‌کوشیم امتداد مصوتها و هجاها را در فارسی گفتاری، شعر عروضی و شعر عامیانه مقایسه کنیم و ببینیم شعر عامیانه از این حیث بیشتر به شعر

عروضی نزدیک است یا به زبان گفتاری. در این مقاله به این نتیجه رسیده‌ایم که شعر عامیانه از حیث امتداد هجا بسیار به زبان فارسی معیار شبیه است و همین امر نشان می‌دهد که اساس وزن در شعر عامیانه باید بر تقابلی غیر از تقابل هجاهای بلند در مقابل هجاهای کوتاه استوار باشد.

در زمینه محاسبه امتداد مصوتها و هجاهای فارسی در شعر رسمی و نیز در زبان معیار تحقیقات آزمایشگاهی ارزشمندی صورت گرفته است. در بخش نخست این مقاله به شرح و تحلیل برخی از مهمترین این تحقیقات می‌پردازیم. در این بخش تحقیقات زیر را بررسی کرده‌ایم: مطالعات خانلری در زمینه امتداد مصوتها و هجاهای شعر رسمی فارسی در آزمایشگاه آواشناسی پاریس (۱۳۳۷)، مطالعات الون ساتن در گروه آواشناسی دانشگاه ادینبورو (۱۹۷۶)، آزمایشهای یریس استرین در زمینه کشش مصوتها در فارسی گفتاری (۱۹۶۹)، و بالاخره تحقیقات محمودا در مورد محاسبه امتداد هجاهای فارسی گفتاری (۱۳۵۴/۱۹۷۴). در بخش دوم مقاله به شرح تحقیق خود در زمینه محاسبه امتداد هجاهای شعر عامیانه فارسی در آزمایشگاه آواشناسی دانشگاه تهران^۱ می‌پردازیم و در نهایت به این سؤال پاسخ می‌دهیم که شعر عامیانه از نظر امتداد هجاها به فارسی گفتاری شبیه‌تر است یا به شعر رسمی. بخش پایانی مقاله شامل چکیده و نیز نتایج و پیامدهایی است که از این تحقیق حاصل می‌آید.

۱. تحقیقات پیشین

۱-۱ خانلری (۱۳۳۷؛ چاپ جدید: ۱۳۷۳)

خانلری به هنگام بحث درباره امتداد فیزیکی و امتداد اداری مصوتها و هجاها تصریح می‌کند که «در زبانهای کمی تفاوت میان مصوت کوتاه و مصوت بلند به ادراک سمع صریح است و همیشه امتداد مصوت بلند بیش از دو برابر حد متوسط امتداد کوتاههاست (۱۳۷۲، ص ۱۴۱). وی برای اندازه‌گیری مصوتها و هجاهای شعر

۱. در اینجا از دوست عزیزم آقای دکتر محرم اسلامی که مرا در انجام تحقیقات صوت‌شناختی یاری رساندند تشکر می‌کنم.

رسمی، ابتدا با استفاده از دستگاه ثبت ارتعاش، ده مصراع شعر را که خود به طریق صحیح و منطبق با اصول عروضی قرائت کرده بوده ثبت کرده و سپس امتداد مصوتها را در هریک از آنها جداگانه محاسبه کرده است.

نتیجه‌ای که به دست آمد نشان داد که امتداد مصوتها بسیار متفاوت و تغییرپذیر است، به این معنی که مصوت کوتاه در یک مصراع، که با مراعات وزن خوانده شده باشد، ممکن است میان ۵ تا ۴۷ صدم ثانیه امتداد داشته باشد و حال آنکه در همان مصراع مصوتهای بلند دارای میانگین ۱۵ الی ۴۷/۵ صدم ثانیه می‌باشد (ص ۱۴۱).

وی از این محاسبات نتیجه می‌گیرد که «امتداد مصوت در تلفظ فارسی امروز اصل نیست» (ص ۱۴۴). پس چگونه می‌توان وزن شعر فارسی را کمی یا عروضی دانست؟ خانلری برای پاسخ به این سؤال راه دیگری را در پیش گرفته و این بار به محاسبه امتداد مصوتها در انواع هجاها پرداخته است. پیش از ذکر نتایج آزمایشهای خانلری لازم است انواع هجاها را از نظر وی شرح دهیم تا از توضیحات او درباره هجاها سر در آوریم.

تعاریف خانلری از انواع هجاهای فارسی تا حد زیادی تحت تأثیر دیدگاه قدما در مورد ترکیب حروف ساکن و متحرک و استفاده از مفاهیم کهنه‌ای چون اسباب و اوتاد و فواصل بوده است (ص ۹۴ - ۹۳). مثلاً خانلری کلمه سرهنگ را تحت تأثیر این مفاهیم، سه هجایی می‌داند و نه دو هجایی (ص ۱۰۰). او در کتاب خود از سه هجای زیر نام برده است:

۱. هجای گشاده: این هجا مختوم به مصوت است. اگر کمیت مصوت این هجا کوتاه باشد کمیت خود هجاهم کوتاه خواهد بود، مانند سه؛ و اگر کمیت آن بلند باشد، کمیت هجا نیز بلند خواهد بود، مانند مو.

۲. هجای بسته: این هجا مرکب از دو صامت است که مصوتی کوتاه در میان آنها آمده است. کمیت این هجا در همه حال بلند است، مانند: کر، تن و شب.

۳. هجای دراز: هجایی است که در آن پس از مصوتی بلند صامتی آمده است، مانند باد (ص ۱۴۲ - ۱۲۷). خانلری در مورد کمیت هجای اخیر توضیحی نداده است اما احتمالاً کمیت آن را مرکب از یک بلند و یک کوتاه می‌دانسته است. به هر تقدیر وی از میان انواع هجاهای موجود در شعر رسمی، یعنی CVCC, CVC, CVCV,

$\bar{CV}$, $\bar{CVCC}$ ، فقط از چهار تای نخست صریحاً یاد کرده است. ضمن اینکه توضیح وی در مورد هجای چهارم چندان روشن نیست. وی از محاسبه امتداد مصوتها در انواع هجاها به جداول (۱) و (۲) رسیده است:

عنوان	حداقل	حداکثر	حد متوسط
۱. مصوت کوتاه در هجای کوتاه ($\bar{CV}=$)، ۲۰ مصوت	۵/۸	۱۰/۸	۷
۲. مصوت کوتاه در هجای بلند ($\bar{CVC}=$)، ۱۵ مصوت	۱۱/۶	۳۰/۸	۱۹/۵
۳. مصوت کوتاه در هجای دراز [کذا]	۳۸/۳	۴۷/۵	۴۳/۵

جدول ۱ (ص ۱۴۲)

عنوان	حداقل	حداکثر	حد متوسط
۱. مصوت بلند در هجای گشاده ($\bar{CV}=$)، ۲۰ مصوت	۱۸/۳	۳۵	۲۶/۵
۲. مصوت بلند در هجای دراز ($\bar{CVC}=$)، ۶ مصوت	۳۴/۱	۴۷/۵	۴۰/۱

جدول ۲ (ص ۱۴۲)

چنان که می بینیم در جدول (۱)، مورد سوم با تعریف خانلری از هجای دراز (هجایی که پس از مصوت بلند صامتی در پی داشته باشد) جور در نمی آید. طبق تعریف وی، در هجای دراز هیچ مصوت کوتاهی وجود ندارد. با بررسی ارقام این دو جدول می بینیم که امتداد مصوت بلند در هر هجا (مثلاً در: $\bar{CV}=$) نزدیک چهار برابر امتداد مصوت کوتاه در همان نوع هجاست (مثلاً در: به $\bar{CV}=$): در حالی که در وزن کمی طبق تعریف، امتداد مصوت بلند باید حدود دو برابر امتداد مصوت کوتاه باشد نه بیشتر. پس این محاسبات هم نشان نمی دهد که چگونه به رغم معتبر نبودن امتداد مصوت در

زبان فارسی، وزن شعر همچنان کمی باقی مانده است.
 خانلری سپس به محاسبه امتداد هجاها پرداخته و این بار به نتیجه رسیده است.
 او ۱۰ مصراع شعر فارسی را در دستگاه ثبت کرده و سپس امتداد هجاهای بلند و
 کوتاه آن مصراعها را محاسبه نموده و در نهایت به جدول (۳) رسیده است:

هجای کوتاه			
حد متوسط	حداکثر	حداقل	
۱۴/۵	۱۷/۵	۱۱/۶	۱.
۱۲/۹	۱۵/۸	۱۰	۲.
۱۵/۱	۱۷/۵	۱۳/۳	۳.
۱۵/۹	۲۰/۸	۱۱/۶	۴.
۱۷/۹	۱۸/۳	۱۷/۵	۵.
۱۷/۱	۱۸/۳	۱۶/۶	۶.
۱۵/۱	۱۷/۵	۱۲	۷.
۱۴	۱۶/۵	۱۱	۸.
۱۷/۶	۲۲/۵	۱۲/۵	۹.
۱۴/۱	۱۷	۱۰	۱۰.

هجای بلند			
حد متوسط		حداکثر	حداقل
۳۶/۳	۴۵	۳۰/۸	۱.
۳۴/۶	۴۱/۶	۲۸/۳	۲.
۳۴/۲	۳۶/۶	۳۳/۳	۳.
۳۵/۵	۴۰	۳۱/۶	۴.
۳۹/۷	۴۶/۶	۳۳/۳	۵.
۳۵/۸	۴۳/۲	۳۱	۶.
۳۷	۴۵	۳۱	۷.
۳۵/۶	۴۷	۳۰	۸.
۴۰/۶	۵۰	۳۴	۹.
۳۸/۷	۵۴	۳۳	۱۰.

جدول ۳ (ص ۱۴۳)

وی از این محاسبات نتیجه گرفته است که:

... حد متوسط امتداد هجای بلند در تمام موارد بیش از دو برابر حد متوسط هجای کوتاه است [و] در هیچ یک از موارد سنجش، نسبت فزونی امتداد هجای بلند به هجای کوتاه به سه برابر نمی‌رسد (ص ۱۴۴).

پس امتداد مصوت‌های فارسی در قرائت شعر رسمی تابع امتداد هجاهایی است که آن مصوت‌ها را در بر دارد، یعنی

امتداد هجاها در وزن شعر فارسی با دقت کافی مراعات می‌شود و این دقت در زبان فارسی بیش از سایر زبان‌هایی است که بنای وزن آنها بر کمیت هجاهاست [تأکید از ما]. ادراک سمعی ما که هجای بلند را دو برابر هجای کوتاه تشخیص می‌دهد تقریباً با حقیقت فیزیکی برابر است و اندک اختلافی که وجود دارد قابل توجه نیست؛ زیرا که در خواندن عادی شعر و ادراک سمعی دقت بیش از این یا میسر نیست، یا در کمال دشواری است (ص ۱۴۴).

۲-۱-۲-۱-۲-۱ (۱۹۷۶)

الول ساتن در آزمایشگاه آواشناسی دانشگاه ادینبورو دست به تحقیقاتی مشابه تحقیقات خانلری زد و پس از بحث مفصلی درباره سرچشمه های دستگاه وزنی شعر فارسی، با این سؤال که الگوهای نظری وزن کمی تا چه حد در قرائت شعر رسمی منعکس می شود، به شرح مطالعات آزمایشگاهی خود پرداخت. پیکره وی در این تحقیق عبارت است از اشعاری که دو تن از اعضای ایرانی سرویس خبرگزاری BBC، سید ابوالقاسم طاهری و حسین بالیوزی، در سال ۱۹۵۷ در اطاقهای صدا برداری BBC قرائت و ضبط کرده اند. ساتن نوارهای صدای آنها را با استفاده از دستگاه سونوگراف گروه آواشناسی دانشگاه ادینبورو تجزیه و تحلیل کرده و رابطه زمانی هجاهای کوتاه (U)، بلند (-) و دراز (U-) را بررسی کرده است.

از همان صفحات نخست می توان برتری مطالعات آزمایشگاهی ساتن را، چه از حیث روش و چه از حیث اصطلاحات فنی و مبادی علمی، بر کار خانلری مشاهده کرد. اول اینکه ساتن با انتخاب سه هجای کوتاه و بلند و کشیده از یک سو تمام شش نوع هجای فارسی (یعنی CV, CVC, CVC, CVCC, CVCC, CVCC) را در دامنه کار خود گنجانده و از سوی دیگر از اغتشاش موجود در کار خانلری احتراز کرده است. چنانکه دیدیم، خانلری تنها به وجود چهار هجا (CV, CVC, CV, CVC) قائل بوده که اولاً از این چهار هجا، دو هجای دوم (یعنی CV و CVC) در عروض کمیت یکسانی دارند، و ثانیاً نظری در مورد وجود مصوت کوتاه در هجای دراز یا کشیده (CVC) اساساً در تناقض با تعریف خودش قرار دارد. دوم اینکه خانلری تنها ۱۰ مصراع را بررسی کرده حال اینکه ساتن تعداد مصراعاتی مورد مطالعه خود را به بیش از صد رسانده است. این امر ضریب اطمینان نتایج کار ساتن را به مراتب بیشتر کرده است. سوم اینکه ساتن از دو گویشور استفاده کرده حال اینکه خانلری خود گویشور خود بوده است. بدیهی است که در چنین آزمایشهایی محقق باید از گویشورانی بهره گیرد که در حین کار از علل و چند و چون آزمایشها بی خبر باشند تا پیش فرضهاشان تأثیری در نتایج تحقیق نداشته باشد. چهارم اینکه خانلری هر مصراع از مصراعات ده گانه خود را جداگانه قرائت و ضبط کرده است، اما ساتن با استفاده از امکانات پیشرفته ای چون اطاقهای صدا برداری و نوارهای حساس،

ابتدا هر قطعه شعر را به طور کامل ضبط کرده و سپس با دستگاه سونوگراف آنها را به مصراعها و عناصر ریز تر تجزیه کرده است. طبیعی است که در شیوه دوم، قرائت شعر طبیعی تر است و در شیوه نخست که فقط یک مصراع قرائت و ضبط می‌شود، قرائت شعر خواه ناخواه با تصنع همراه می‌گردد.

اما قدر مسلم اینکه ساتن پیش از آغاز کار خود به خوبی از روش و نتایج کار خانلری در اندازه گیری کمیت مصوتها آگاه بوده و از این رو از اندازه گیری مصوتها به تنهایی صرف نظر کرده و مستقیماً به محاسبه کمیت خود هجاها پرداخته است. از سوی دیگر تشابه خطوط کلی روش وی با روش خانلری نیز مؤید آگاهی وی از آزمایشهای خانلری است. با این همه ساتن هیچ ذکری از بررسیهای خانلری در این زمینه به میان نیاورده و کوشیده است تا تمام امتیازات این تحقیق، و مهمتر از هر چیز، ابتکار آن را به نام خود ثبت کند! البته برداشتهای بدون ذکر مأخذ ساتن از خانلری بسیار بیشتر از آن است که در اینجا بتوان ذکر کرد (رک. نجفی، ۱۳۵۹).

ساتن امتداد متوسط هر کدام از انواع هجاهای گویشوران خود را در جدول (۴) نشان داده است:

U-			-			U			
تعداد	امتداد کل	میانگین	تعداد	امتداد کل	میانگین	تعداد	امتداد کل	میانگین	
۱۹۰	۳۷۲۲	۲۰	۷۶۷	۱۱۵۶۶	۳۲	۴۶	۲۵۰۶	۵۵	طاهری
۲۷۵	۶۰۸۴	۲۲	۴۳۰	۱۴۴۷۳	۳۴	۷۱	۴۴۹۶	۶۳	بالیوزی

جدول ۴ (ص ۲۰۷)

در این جدول می‌بینیم که نسبت ۳:۲:۱ برای سه نوع کمیت، یعنی (U)، (-)، و (U-) کاملاً مشهود است.

ساتن توضیح می‌دهد که کشش متوسط هجای بلند (-) در این جدول کمتر از دوبرابر هجای کوتاه (U) است، در صورتی که قاعدتاً باید دوبرابر آن باشد. دیدیم که در محاسبات خانلری کشش هجای بلند بیش از دوبرابر هجای کوتاه بود. ساتن این

مشکل را، بی آنکه از اختلاف ارقام خود با ارقام خانلری ذکری به میان آورد، چنین توضیح می‌دهد: اینکه کشش هجای بلند از دوبرابر هجای کوتاه اندکی کمتر است «تا حدی با این امر توجیه پذیر است که مقوله اول [یعنی مقوله اول در جدول (۴)؛ منظور هجای CV یا کمیت U است] شامل هجاهای کوتاه است^۱، اما به اختیار می‌توان از آنها بجای هجای بلند استفاده کرد. اگر این موارد را بتوان تا حد امکان نادیده گرفت، به کشش متوسط هجای بلند حدود ۱/۱ ثانیه افزوده می‌شود» (ص ۱۲۰). عجیب است که ساتن حتی در تأیید نتایج آزمایشهای خودش هم حاضر نبوده از ارقام خانلری یاد کند!

ساتن سپس به بحث درباره مقایسه امتداد هجاها در قرائت شعر رسمی و گفتار معمولی فارسی پرداخته و متذکر شده است که «اگر چنین آزمایشهایی در مورد گفتار معمولی فارسی صورت گیرد، مشخص می‌شود که تفاوت متوسط بین این هجاها، خاصه وقتی پای مصوتهای بلند (i, u, ā) [ساتن از نمادهای دیگری استفاده کرده است] در میان باشد، به مراتب کمتر است. در واقع آنچه امروزه این مصوتهها را از مصوتهای کوتاه (o, e, a) متمایز می‌کند امتداد کمی آنها نیست، بلکه تفاوتشان در محل تولید است» (ص ۲۰۸).

جالب است که پیش از انتشار کتاب اوزان فارسی اثر ساتن، دو زبان‌شناس دیگر در دو مقاله جداگانه به بررسی و محاسبه امتداد مصوتهها در فارسی گفتاری (استرین، ۱۹۶۹) و امتداد هجاها (محمدا، ۱۳۵۴ [۱۹۷۴]) پرداخته بودند. نتایج هردوی این مقالات نظر ساتن را در مورد تفاوت میان امتداد هجاهای شعر فارسی با امتداد هجاهای فارسی گفتاری تأیید می‌کند. ظاهراً ساتن از وجود این دو مقاله بی‌خبر بوده است. در اینجا ابتدا به بررسی مقاله استرین می‌پردازیم تا ببینیم امتداد مصوتهها در فارسی گفتاری چه وضعی دارد، و پس از آن مقاله محمدا را بررسی می‌کنیم تا از وضع امتداد هجاها در فارسی گفتاری مطلع شویم.

۱. ساتن بعداً این گونه موارد را این گونه توضیح می‌دهد: ۱. اضافه، ۲. های مختفی، ۳. واو ربط. یعنی همان مواردی که به ضرورت وزن می‌توان بلند حسابشان کرد (رک. نجفی، ۱۳۵۲).

۳-۱ استرین (۱۹۶۹)

استرین در مقاله مختصر خود کوشیده است تا امتداد مصوت‌های فارسی گفتاری را فقط در لغاتی که دو واج آخر آنها مرکب از یک مصوتِ تکیه‌بر و یک صامت است بسنجد. او این موقعیت را ترکیب‌های «مصوت + صامت پایانی» (final vowel consonant) نامیده است. استرین ابتدا پیکره‌ای از لغات مورد بررسی خود را معرفی کرده و متذکر وجود بعضی جاهای خالی در این پیکره شده است. مثلاً جای ترکیب‌های «مصوت + صامت پایانی» زیر در پیکره او خالی است: -et, -ap, -ep, -eb, -ex, -oh, -of, -ef, -ut, و غیره. از همین تعداد اندک که برشمرديم پیداست که پیکره استرین کامل نیست، زیرا برای بسیاری از جاهای خالی آن می‌توان مثال‌های متعدد یافت: تِلپ، شوت، اوف، بوف، لَش و غیره. گفتنی است که استرین برای انتخاب اقلام پیکره خود مقید به هیچ محدودیتی نبوده و از لغات دخیل و غیر دخیل، یار رسمی و غیر رسمی به یکسان استفاده کرده است. تعدادی از اقلام وی را می‌آوریم: پیپ، پیت، پیک، مِک، مِس، کش، توپ، پوک، لپ، بُت، نُک، پاپ، مات، پاک و غیره.

گوشوری فارسی زبان هریک از این لغات را روی زنجیره «بگویید... به فارسی» یا «به فارسی بگویید...» قرائت کرده و استرین صدای او را ضبط کرده و سپس امتداد مصوت‌های آن لغات را از روی طیف نگاشت آنها (broad band spectrograms) محاسبه نموده است. بخش پایانی مقاله وی به مقایسه امتداد مصوت‌های فارسی با امتداد مصوت‌های انگلیسی اختصاص دارد. هدف استرین از این تحقیق به دست آوردن اطلاعاتی بوده است در مورد مسائل و مشکلات مربوط به آموزش تلفظ ترکیب‌های پایانی «مصوت + صامت» انگلیسی به زبان‌آموزان فارسی زبان.^۱ وی در نهایت امتداد مصوت‌های فارسی را به صورت زیر نشان داده است (ارقام به صدم ثانیه است):

۱. مستند استرین در مورد امتداد مصوت‌های انگلیسی کتاب زیر بوده است:

Dalattre (1965), *Comparing the Phonetic Features of English, French, German, and Spanish: An Interim Report*, Philadelphia, chilton Books, Educational Division.

$$\begin{array}{lll}
 i = ۱۰/۷ & u = ۱۱/۳ & ey = ۱۶/۵ \\
 e = ۹/۸ & o = ۱۰/۲ & ow = ۱۶/۵ \\
 a = ۱۰/۳ & \hat{a} = ۱۵/۵ &
 \end{array}$$

حال اگر امتداد متوسط مصوت‌های کوتاه (a, e, o) را از روی همین ارقام حساب کنیم به رقم ۱۰/۱ می‌رسیم، امتداد متوسط مصوت‌های بلند نیز ۱۲/۰۵ است. یعنی امتداد مصوت‌های بلند فقط اندکی بیش از امتداد مصوت‌های کوتاه است، اما این تفاضل امتداد به هیچ‌وجه معتبر یا معنی‌دار نیست، زیرا همان‌طور که گفتیم تفاوت امتداد زمانی معنادار است که امتداد مصوت‌های بلند اقلاً دو برابر امتداد مصوت‌های کوتاه باشد (خانلری، ۱۳۷۳، ۱۴۱). بنابراین می‌توان گفت که بین مصوت‌های بلند و کوتاه فارسی گفتاری براساس تحقیق استرین تفاوتی از نظر امتداد وجود ندارد.

۴-۱ محمدوا (۱۳۵۴/۱۹۷۴)

حال ببینیم تفاوت فارسی گفتاری از حیث امتداد هجاهای بلند و کوتاه با قرائت شعر عروضی فارسی چگونه است. ع. محمدوا در مقاله‌ای خواندنی با عنوان «ویژگی‌های تکیه در زبان فارسی» (۱۳۵۴)، ضمن بررسی و مقایسه مصوت‌های گوناگون در انواع هجاها، به مقایسه و محاسبه امتداد هجاهای گوناگون در فارسی گفتاری پرداخته است. او از چهار گویشور فارسی زبان استفاده کرده و پیکره‌اش مرکب از ۵۰۰ واژه دو هجایی فارسی بوده است. او آزمایش‌های خود را با استفاده از ضبط صوت مغناطیسی (M. E. Z. 15) و اسیلوگراف یا لرزه‌نگار (N-۱۰) در آزمایشگاه آواشناسی ل. و. شروا وابسته به دانشگاه دولتی لنینگراد دنبال کرده است (ص ۷۴). از جمله نتایجی که می‌توان از مقاله مفصل محمدوا گرفت یکی این است که از میان چهار هجای گوناگون در زبان فارسی (یعنی هجاهای تکیه‌بر بسته و باز و هجاهای بی‌تکیه بسته و باز) تفاوت امتداد میان مصوت‌های بلند و کوتاه، فقط در هجاهای بی‌تکیه باز مشهود است (ص ۷۴). محمدوا نشان داده است که مصوت‌های کوتاه در هجاهای باز و بدون تکیه (مثلاً در هجای اول کلمات ضرر، رُبَاب، شکم) به کمترین میزان امتداد خود می‌رسند حال اینکه امتداد مصوت‌های بلند در هجاهای باز بی‌تکیه (مثلاً در هجای اول کلمات روباه، بازی، بی‌بی) چندان تغییری نمی‌کند.

به عبارت دیگر مصوت‌های بلند در این بافت کمتر از مصوت‌های کوتاه تحت تأثیر بافت آوایی خود قرار می‌گیرند.

پیش از محمدوا، راستارگویوا (۱۹۶۴) نشان داده بود که مصوت‌های فارسی را به اعتبار میزان امتدادشان در هجاهای باز بی‌تکیه می‌توان به دو گروه پایدار (stable = مصوت‌های بلند) و ناپایدار (unstable = مصوت‌های کوتاه) تقسیم کرد. او متذکر شده بود که گروه پایدار در هجاهای باز بی‌تکیه امتداد خود را حفظ می‌کند اما گروه ناپایدار بخش اعظم امتداد خود را از دست می‌دهد. تحقیقات آزمایشگاهی محمدوا کاملاً در تأیید نظرات راستارگویوا بوده است.

پس آنچه شعر رسمی یا عروضی را از گفتار فارسی متمایز می‌کند تفاوت در امتداد هجاهای آنهاست. در شعر فارسی رسمی تقریباً همواره امتداد هجاهای بلند بیش از دوبرابر امتداد هجاهای کوتاه است. اما در فارسی گفتاری، امتداد سه هجا از چهار نوع هجای مورد بحث تقریباً در همه حال یکسان است و فقط در یک مورد (هجای باز بی‌تکیه) می‌توان از هجای بلند و کوتاه سخن به میان آورد. البته از طریق تحلیل‌های واج‌شناختی ساده می‌توان مصوت‌های کوتاه و بلند را در شکل دو طبقه طبیعی (/ā, i, o/ و /a, e, o/) در زبان فارسی نشان داد (رک. طبیب‌زاده، ۱۳۷۷). این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که تمایز میان مصوت‌های بلند و کوتاه که مبنای وزن شعر رسمی را پدید می‌آورد، ریشه عمیقی در تاریخ زبان فارسی دارد و وجود آن به هیچ وجه تصادفی نبوده است.

۲. امتداد هجاها در شعر عامیانه

حال ببینیم امتداد هجاها در شعر عامیانه چه وضعیتی دارد. در این قسمت می‌کوشیم به این سؤال پاسخ دهیم که آیا تفاوت امتداد هجاهای بلند و کوتاه در شعر عامیانه اندک است (مانند زبان گفتاری) یا تفاوت معتبر و معناداری بین هجاهای آن وجود دارد (مانند شعر رسمی)؟ برای یافتن پاسخ این سؤال دست به آزمایش‌هایی در آزمایشگاه آواشناسی دانشگاه تهران زدیم که شرح آن را می‌آوریم.

شش قطعه شعر عامیانه را برگزیدیم (رک. شعرهای ۱ تا ۶ در زیر) و از گویشور خود (آقای سید ضیاءالدین قاسمی، ۲۸ ساله، کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، با

لهجۀ تهرانی) خواستیم تا اشعار را به هر طریقی که خود طبیعی می داند قرائت کند. قبل از ضبط اشعار به هیچ وجه درباره نحوه قرائت اشعار عامیانه از دیدگاه خود برای وی توضیحی ندادیم تا قرائتهای او منطبق با پیش فرضهای ما نباشد:

(۱) ثریا لالا کرده

منو دیونه کرده

ثریا برو گم شو

برو تاکسی سوار شو

اگه تاکسی گرو نه

اتوبوس یقرو نه

(۲) کفتر تو هوا زنگوله بیاشه

رقیه گم شده فاطمه بجاشه

(۳) کچلا جمع شویم تا برویم پیش خدا

یا علاج سر ما کن یا بزن گردن شاه مگسا

(۴) اتل متل توتوله

گاب حسن کوتوله

نه شیر داره نه پستون

گاوشو ببر هندستون

یک زن کردی بستون

اسمشو بذار عمقزی

دور کلاش قرمزی

هاچین و واچین

یه پاتو برچین

(۵) پروین خانوم تمیزه

همیشه پشت میزه

چایی شیرین می ریزه

فوت می کنه تو قلیون

صداش می ره تا میدون

میدون چقدر دوره

آبش چقدر شوره

(۶) رفتم به صحرا

دیدم قورباغه

گفتم قورباغه

دماغت چاقه

رفتم به صحرا

دیدم مارمولک

گفتم مارمولک

عیدت مبارک

رفتم به صحرا

دیدم خرخاکی

گفتم خرخاکی

چقدر ناپاکی

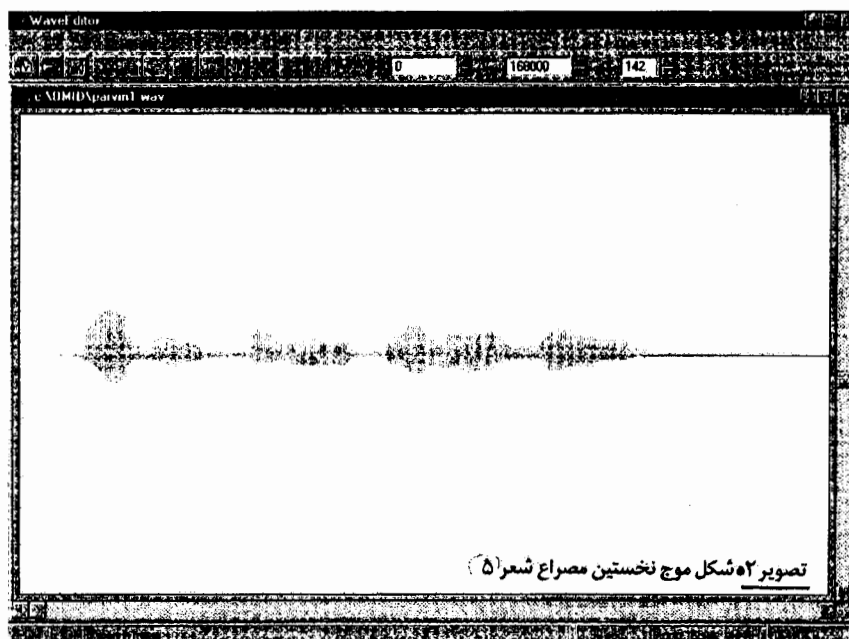
کار ضبط و تقطیع هجاها با استفاده از سیستم عامل ویندوز ۹۵ و با استفاده از سخت افزار ساوند بلاستر (sound blaster) در یک کامپیوتر پنتیوم با فرکانس نمونه برداری ۴۴/۱ کیلوهرتز انجام شد. نمونه ها را به صورت ۱۶ بیتی ذخیره کردیم و سپس با استفاده از امکانات نرم افزاری ساوند بلاستر و نیز با مشاهده سیگنال گفتار (شکل موج) امتداد هجاها را در محیط ویواستدیو (wave studio) اندازه گیری کردیم. برای ضبط نمونه ها از میکروفون شور (shure) کاردیئوید با پاسخ بسامدی ۲۰ تا ۴۰

کیلوهرتز استفاده کردیم. فاصله دهان گویشور با میکروفون ۱۵ سانتی متر و با زاویه ۶۰ درجه بوده است.

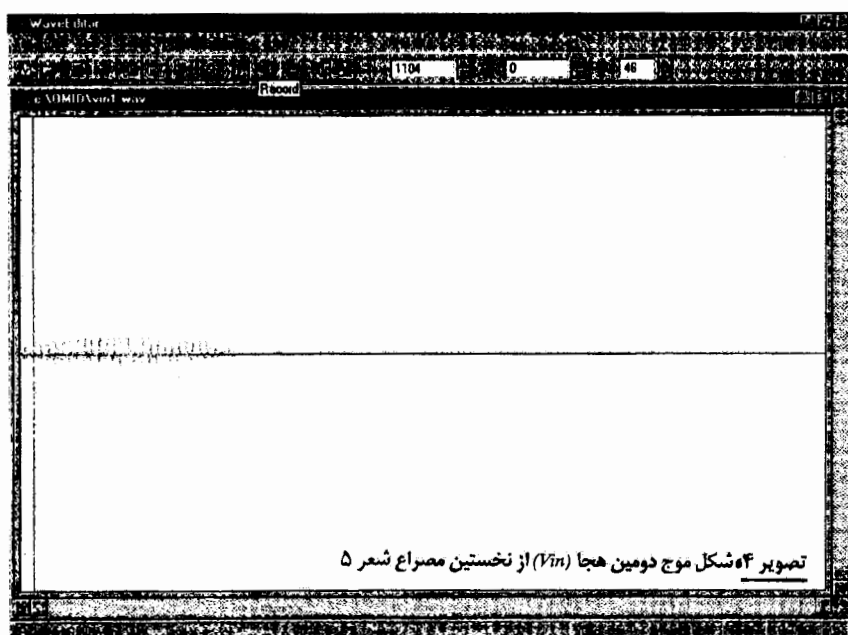
در تصویر ۱، شکل موج تمام مصراعهای شعر ۵ (پروین خانوم تمیزه...) را می بینیم. چنانکه در ارقام پای تصویر مشاهده می شود قرائت این شعر ۱۲/۹۷ ثانیه به طول انجامیده است.



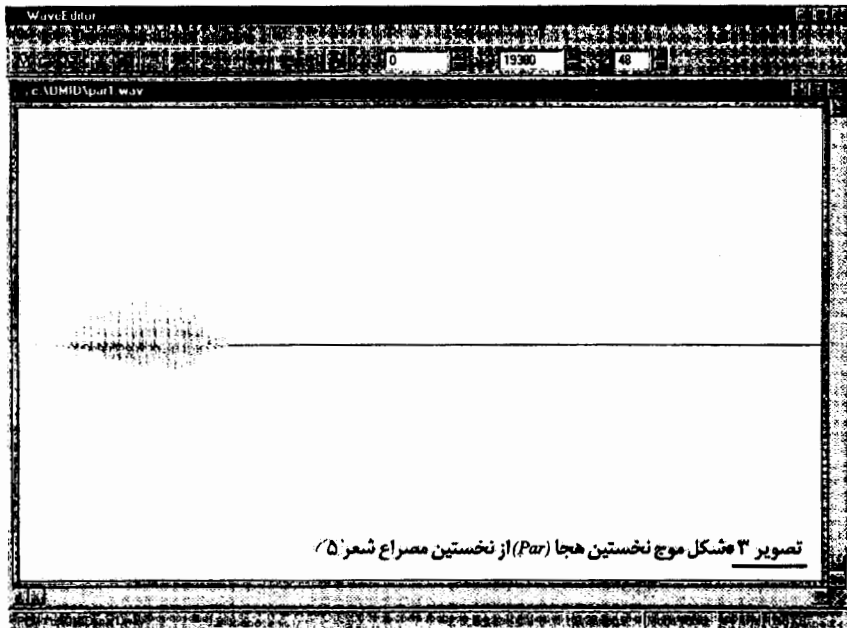
در تصویر ۲ شکل موج اولین مصراع این شعر (پروین خانوم تمیزه) مشاهده می‌شود. این مصراع دارای سه وقفه (چهار پایه) است که وجود آنها را به راحتی می‌توان در این تصویر مشاهده کرد. قرائت این مصراع $۱/۹$ ثانیه به طول انجامیده است.



در تصویر ۳، شکل موج هجای اول در مصراع فوق (پَر) را می بینیم. برای کسانی که آشنایی مختصری با آواشناسی آکوستیکی دارند، سه واج این هجا به وضوح در تصویر ۳ قابل مشاهده است. امتداد این هجا ۰/۲۲ ثانیه به طول انجامیده است.



در تصویر ۴ دومین هجای مصراع فوق (-وین) را می بینیم. امتداد این هجا ۰/۲۱ ثانیه است.



ما تمام ۶ قطعه شعر فوق را به همین روش به مصراعها و هجاها تقطیع کردیم و پس از محاسبه کشش تک تک هجاها، هجاهای هر شعر را به طور مستقل ذیل ۶ گروه هجا (یعنی هجاهای CV, C $\bar{V}$, CVC, C $\bar{V}$ C, CVCC و C $\bar{V}$ CC) طبقه بندی کردیم و سپس میانگین هر گروه را محاسبه نمودیم (رک. جدولهای ۶ تا ۱۱). سپس میانگین هریک از گروههای هجایی در شش جدول فوق را، به طور جداگانه در جدول ۱۲ آوردیم و میانگین میانگینهای هر گروه را در پایین جدول محاسبه کردیم و نشان دادیم. مثلاً چنانکه در جدول ۱۲ می بینیم، میانگین امتداد هجای CV در تمام شش شعر فوق ۰/۲۱ ثانیه است، و میانگین هجای C $\bar{V}$ در این اشعار ۰/۲۴ ثانیه است، و میانگین هجای CVC نیز ۰/۲۷ ثانیه است و غیره.

در جدول ۱۳ کوشیده‌ایم تا محاسبات جدول ۱۲ را به روش ال‌ساتن (رک. جدول ۴) نمایش دهیم. یعنی در جدول ۱۳ شش نوع هجا را به سه نوع کوتاه (U)، بلند (-) و دراز (U-) تقلیل داده‌ایم و میانگین آنها را آورده‌ایم. طبق این جدول میانگین هجاهای کوتاه ($CV = U$) در شش شعر فوق ۰/۲۱ ثانیه، میانگین هجای بلند ($- = CV$) در این اشعار ۰/۲۶ ثانیه، و بالاخره میانگین هجای دراز ($U- = C\bar{V}C$) ۰/۳۴ ثانیه است.

جدول ۶. شعر (۱) ثریا لالا کرده...

زمان CV	زمان C $\bar{V}$	زمان CVC	زمان C $\bar{V}$ C	زمان CVCC	زمان C $\bar{V}$ CC
so . / ۳۱	yā . / ۳۲	ray . / ۲۳	tāk . / ۲۵	—	—
de . / ۳۶	lā . / ۲۲	kar . / ۳۳	vār . / ۲۱		
ma . / ۲۲	lā . / ۱۸	kar . / ۳۴	tāk . / ۲۲		
no . / ۲۸	di . / ۱۸	ray . / ۲۲	bus . / ۳۱		
ne . / ۱۳	vu . / ۲۲	gom . / ۲۸	میانگین . / ۲۵		
de . / ۳۰	yā . / ۳۲	میانگین . / ۲۸			
so . / ۲۷	si . / ۱۸				
bo . / ۱۸	si . / ۲۱				
ro . / ۱۳	ru . / ۱۷				
šo . / ۳۷	ru . / ۱۷				
bo . / ۲۱	میانگین . / ۲۲				
ro . / ۲۴					
sa . / ۲۳					
šo . / ۲۷					
?a . / ۲۱					
ge . / ۲۵					
ge . / ۲۱					
ne . / ۴۳					
?o . / ۱۲					
to . / ۲۴					
ye . / ۱۵					
qe . / ۱۷					
ne . / ۲۲					
میانگین . / ۲۴					

۱. زمان در این جدولها به صدم ثانیه است.

جدول ۷. شعر (۲) گفتار تو هوا زنگوله بپاشه...

زمان CV	زمان C $\bar{V}$	زمان CVC	زمان C $\bar{V}$ C	زمان CVCC	زمان C $\bar{V}$ CC
ha . / ۱۶	tu . / ۱۷	kaf . / ۳۱			
le . / ۱۴	va . / ۲۹	tar . / ۲۱			
be . / ۱۵	gu . / ۰۹	zan . / ۲۷			
še . / ۶۶	pā . / ۲۹	qay . / ۲۱			
ro . / ۱۶	fā . / ۲۳	gom . / ۲۳			
ye . / ۱۶	ġā . / ۲۴	میانگین . / ۲۵			
šo . / ۲۳	میانگین . / ۲۲				
do . / ۲۵					
te . / ۱۳					
me . / ۱۴					
be . / ۱۵					
še . / ۲۷					
میانگین . / ۲۲					

جدول ۸. شعر (۳) کچلا جمع شویم تا برویم پیش خدا...

زمان CV	زمان CṼ	زمان CVC	زمان CṼC	زمان CVCC	زمان CṼCC
ka . / ۱۸	lā . / ۲۳	kon . / ۲۵	vim . / ۲۳	Ĵam? . / ۴۴	
ča . / ۱۸	tā . / ۲۹	zan . / ۳۲	vim . / ۳۰	میانگین . / ۴۴	
ša . / ۲۳	pi . / ۲۳	gar . / ۲۷	میانگین . / ۲۷		
be . / ۱۹	dā . / ۳۹	میانگین . / ۲۸			
ra . / ۱۵	yā . / ۲۰				
še . / ۱۹	lā . / ۲۷				
xo . / ۲۲	mā . / ۲۹				
?a . / ۱۲	jā . / ۱۸				
Ĵe . / ۱۹	ša . / ۳۲				
sa . / ۳۰	sā . / ۳۵				
re . / ۱۰	میانگین . / ۲۸				
be . / ۱۳					
da . / ۱۶					
ne . / ۱۳					
he . / ۲۰					
ma . / ۱۹					
ga . / ۱۶		میانگین . / ۱۸			
میانگین . / ۱۸					

جدول ۹. شعر (۴) اتل متل توتوله...

زمان CV	زمان C $\bar{V}$	زمان CVC	زمان C $\bar{V}C$	زمان CVCC	زمان C $\bar{V}CC$
?a . / ۱۲	tu . / ۱۸	tal . / ۳۱	šir . / ۳۰		
ma . / ۲۰	tu . / ۲۸	tal . / ۳۰	tun . / ۲۶		
le . / ۲۱	gā . / ۳۲	san . / ۳۲	tun . / ۲۱		
be . / ۱۶	ku . / ۱۶	pes . / ۳۲	tun . / ۱۵		
ha . / ۱۴	tu . / ۳۱	bar . / ۲۹	zār . / ۲۹		
le . / ۳۰	dā . / ۱۷	hen . / ۲۰	lāš . / ۳۴		
na . / ۲۰	gā . / ۱۰	des . / ۳۲	čin . / ۳۹		
re . / ۲۴	di . / ۱۴	yek . / ۱۶	čin . / ۲۲		
na . / ۱۶	zi . / ۴۲	kor . / ۳۳	میانگین . / ۲۷		
ve . / ۰۹	zi . / ۲۳	bes . / ۳۳			
šo . / ۱۹	hā . / ۱۷	zes . / ۱۶			
be . / ۱۷	čo . / ۲۰	zam . / ۳۰			
za . / ۲۴	vā . / ۱۹	dow . / ۳۵			
ne . / ۱۳	pā . / ۱۸	qer . / ۲۱			
me . / ۱۲	میانگین . / ۲۲	bar . / ۲۵			
šo . / ۱۶		میانگین . / ۲۷			
be . / ۱۶					
qe . / ۱۵					
re . / ۱۵					
ke . / ۱۵					
me . / ۱۹					
no . / ۲۱					
ye . / ۱۵					
to . / ۱۹					
میانگین . / ۱۸					

جدول ۱۰. شعر (۵) پروین خانوم تمیزه...

زمان CV	زمان C $\bar{V}$	زمان CVC	زمان C $\bar{V}C$	زمان CVCC	زمان C $\bar{V}CC$
ta ` . / ۱۹	xa . / ۲۱	par . / ۲۲	vin . / ۲۱	qadr . / ۵۵	
ze . / ۳۸	mi . / ۲۵	poš . / ۳۶	num . / ۲۶	qadr . / ۴۳	
ha . / ۱۹	mi . / ۲۱	qel . / ۲۳	rin . / ۲۲	میانگین . / ۴۹	
še . / ۱۹	mi . / ۲۴	mey . / ۲۸	fuf . / ۲۷		
te . / ۰۹	čā . / ۳۰	mey . / ۱۸	yun . / ۴۲		
ze . / ۴۱	?i . / ۱۱	beš . / ۲۵	dāš . / ۳۰		
ze . / ۳۷	ši . / ۲۵	میانگین . / ۲۵	dun . / ۲۸		
ko . / ۲۰	mi . / ۱۹		dun . / ۲۲		
ne . / ۲۲	ri . / ۲۴		میانگین . / ۲۷		
se . / ۲۲	mi . / ۱۵				
re . / ۲۲	tu . / ۱۷				
če . / ۱۸	mi . / ۱۶				
re . / ۳۸	tā . / ۱۸				
če . / ۱۷	du . / ۲۵				
re . / ۲۳	?ā . / ۱۷				
میانگین . / ۲۴	šu . / ۳۷				
	میانگین . / ۲۲				

جدول ۱۱. شعر (۶) رفتیم به صحرا...

زمان CV	زمان C $\bar{V}$	زمان CVC	زمان C $\bar{V}C$	زمان CVCC	زمان C $\bar{V}CC$
be ./.۰۹	rā ./.۵۹	raf ./.۲۲	qur ./.۲۴	qadr ./.۳۳	میانگین ./.۳۳
qe ./.۳۰	di ./.۱۳	tam ./.۲۴	qur ./.۲۴		
qe ./.۳۸	bā ./.۲۰	sah ./.۳۴	mār ./.۲۷		
da ./.۱۷	bā ./.۲۳	dam ./.۲۸	mār ./.۲۴		
qe ./.۲۳	mā ./.۱۹	gof ./.۲۶	میانگین ./.۲۵		
be ./.۰۸	čā ./.۳۶	tam ./.۲۴			
mo ./.۱۶	rā ./.۷۱	qet ./.۲۲			
be ./.۰۹	di ./.۱۶	raf ./.۲۵			
če ./.۱۹	mu ./.۲۳	tam ./.۲۱			
میانگین ./.۱۹	mu ./.۲۱	sah ./.۳۰			
	bā ./.۲۱	dam ./.۱۸			
	ra ./.۵۶	lak ./.۴۷			
	di ./.۱۴	gof ./.۲۹			
	xā ./.۲۶	tam ./.۱۹			
	ki ./.۳۳	lak ./.۳۸			
	xā ./.۲۲	?ey ./.۲۰			
	ki ./.۳۶	dat ./.۲۴			
	nā ./.۲۲	rak ./.۴۵			
	pā ./.۲۴	raf ./.۲۴			
	ki ./.۳۲	tam ./.۲۲			
	میانگین ./.۲۹	sah ./.۲۹			
		dam ./.۲۴			
		xar ./.۲۹			
		gof ./.۲۶			
		tam ./.۱۹			
		xar ./.۲۸			
		میانگین ./.۲۷			

جدول ۱۲. میانگین های انواع شش هجا در شش قطعه شعر

شعر	۱) CV	۲) C $\bar{V}$	۳) CVC	۴) C $\bar{V}$ C	۵) CVCC	۶) C $\bar{V}$ CC
۱)	./۲۴	./۲۲	./۲۸	./۲۵	—	—
۲)	./۲۲	./۲۲	./۲۵	—	—	—
۳)	./۱۸	./۲۸	./۲۸	./۲۷	./۴۴	—
۴)	./۱۸	./۲۲	./۲۷	./۲۷	—	—
۵)	./۲۴	./۲۲	./۲۵	./۲۷	./۴۹	—
۶)	./۱۹	./۲۹	./۲۷	./۲۵	./۳۳	—
میانگین	./۲۱	./۲۴	./۲۷	./۲۶	./۴۲	—

جدول ۱۳. میانگین های انواع سه کمیت در شش قطعه شعر

۱) CV = U	۲) C $\bar{V}$ / CVC = _	۳) C $\bar{V}$ C / CVCC / C $\bar{V}$ CC = _ U
./۲۴	./۲۲	./۲۵
./۲۲	./۲۲	./۲۷
./۱۸	./۲۸	./۲۷
./۱۸	./۲۲	./۲۷
./۲۴	./۲۲	./۲۵
./۱۹	./۲۹	./۴۴
./۲۱: میانگین	./۲۸	./۴۹
	./۲۵	./۳۳
	./۲۸	./۳۴: میانگین
	./۲۷	
	./۲۵	
	./۲۷	
	./۲۶: میانگین	

از مقایسه ارقام جدول ۱۳ با جدول ۴ (یعنی جدول الول ساتن) به راحتی درمی‌یابیم که نسبت هجاهای کوتاه و بلند و کشیده (یعنی سه نوع کمیت عروضی) در شعر عروضی به هیچ وجه مانند نسبت این هجاها در شعر عامیانه نیست. در جدول ۱۴ به اجمال میانگین کشش کمیت‌ها را در مورد شعر عروضی (تحقیقات ساتن) با میانگین کشش کمیت‌ها در شعر عامیانه (تحقیقات خودمان در جدول ۱۳) مقایسه کرده‌ایم:

	$CV = U$	$C\bar{V} / CVC = _$	$C\bar{V}C / CVCC / C\bar{V}CC = _ U$
شعر عروضی	۰/۲۱	۰/۳۳	۰/۵۹
شعر عامیانه	۰/۲۱	۰/۲۶	۰/۳۴

جدول ۱۴

چنانکه در این جدول مشاهده می‌شود تفاوت میان کشش هجاهای کوتاه و بلند و دراز در شعر عروضی تفاوتی معنی‌دار و معتبر است. یعنی نسبت ۳:۲:۱ در مورد سه گروه هجایی مورد بحث به خوبی مشاهده می‌شود. اما این تفاوت در مورد سه گروه هجای فوق در شعر عامیانه مطلقاً معنی‌دار و مهم نیست. به عبارت دیگر وضع امتداد هجاها در شعر عامیانه بیشتر به گفتار فارسی نزدیک است تا به شعر عروضی.

شاید بیشتر بودن امتداد هجاهای دراز نسبت به هجاهای کوتاه و بلند در شعر عامیانه این شبهه را پدید آورد که کمیت هجاها در شعر عامیانه نیز به نوعی دارای اهمیت است. اما باید توجه داشت که اولاً بیشتر بودن امتداد هجاهای دراز (خاصه هجاهای $CVCC$ و $C\bar{V}CC$) نسبت به باقی انواع هجاها امری طبیعی است و ضرورتاً به تقسمند بودن این تفاوت در وزن شعر مربوط نمی‌شود. ثانیاً چنانکه در جدولهای ۶ تا ۱۱ نشان داده‌ایم تعداد هجاهای دراز ($CVCC$ و $C\bar{V}CC$) در اشعار عامیانه به قدری ناچیز است که می‌توان وجود آنها را نادیده گرفت. ثالثاً در قریب به اتفاق موارد، همین تعداد کم نیز به ضرورت وزن بخشی از کشش خود را به پاره بعد از خود می‌دهند. رابعاً گرچه امتداد هجاهای دراز در شعر عامیانه کمی بیشتر از باقی هجاهاست، تفاضل امتداد آن قدر نیست که به اعتبار آن بتوان مبنای شعر عامیانه را

عروضی دانست. مثلاً طبق برآورد ساتن در شعر رسمی فارسی (رک. جدول ۱۴) امتداد هجاهای دراز (۵۹/۰ ثانیه) تقریباً سه برابر امتداد هجای کوتاه (۲۱/۰ ثانیه) و کمی کمتر از دو برابر هجای بلند (۳۳/۰) است. یعنی این تفاوت کمیت آنقدر زیاد هست که بتواند مبنای وزنی عروضی قرار گیرد. حال اینکه هجای دراز در شعر عامیانه (۳۴/۰ ثانیه) تنها ۱۳/۰ ثانیه بلندتر از هجای کوتاه (۲۱/۰ ثانیه) و ۰/۰۸ ثانیه بلندتر از هجای بلند (۲۶/۰ ثانیه) است (رک. جدول ۱۴). چنانکه گفتیم این تفاوت نشان می‌دهد که امتداد هجاها در شعر عامیانه بیشتر به گفتار فارسی نزدیک است تا به شعر عروضی.

نتیجه

شعر عامیانه فارسی از حیث امتداد هجاها بسیار شبیه به گفتار فارسی است و یکی از دلایل اینکه هر فارسی‌زبانی در کودکی، قرائت صحیح این شعر را خود به خود از محیط زبانی‌اش و همزمان با یادگیری زبان مادری‌اش فرامی‌گیرد به همین امر مربوط می‌شود. اما استدلال فوق تنها راه برای اثبات غیر عروضی بودن شعر عامیانه فارسی نیست. در این مورد همچنین می‌توان مستقیماً به محاسبه صوت شناختی امتداد انواع هجاهای شعر عامیانه و مقایسه آن با امتداد همان هجاها در شعر رسمی عروضی و در فارسی گفتاری پرداخت. این همان کاری است که در تحقیق حاضر بدان پرداخته‌ایم. در این مقاله امتداد هجاها و مصوت‌های شعر رسمی، شعر عامیانه و فارسی گفتاری را با هم مقایسه کرده‌ایم و براساس آزمایشهای خانلری (۱۳۳۷)، الول ساتن (۱۹۷۶)، استرین (۱۹۶۹)، محمدوا (۱۹۷۴) و راستارگویا (۱۹۶۴) و نیز آزمایشهایی که خود در آزمایشگاه آواشناسی دانشگاه تهران انجام داده‌ایم به این نتیجه رسیده‌ایم که شعر عامیانه فارسی از حیث امتداد هجاها بسیار شبیه به گفتار فارسی است و به همین علت نیز هر فارسی‌زبانی در کودکی، قرائت صحیح وزن شعر عامیانه را از محیط زبانی خود همزمان با فراگیری مادری‌اش فرامی‌گیرد. با توجه به نتایج این تحقیق می‌توان با اطمینان اعلام کرد که وزن شعر عامیانه فارسی به هیچ وجه نمی‌تواند کمی (یا عروضی) باشد.

کتابنامه

- خانلری، پرویز، (۱۳۳۷)، وزن شعر فارسی، ج ۶، تهران، توس، چاپ جدید: ۱۳۷۳.
- صادقی، علی اشرف، (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
- طیب زاده، امید، (۱۳۷۷)، «تأثیر تحول مصوتها بر وزن عروضی شعر فارسی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۳، ش ۱ و ۲، ص ۳۳ تا ۴۹.
- محمدوا، (۱۳۵۲)، «ویژگیهای تکیه در زبان فارسی معاصر»، گفتارهایی پیرامون مسائل زبان‌شناسی ایران، اقتباس و ترجمه ح. صدیق، تهران، بامداد، ص ۷۲ تا ۱۲۰.
- نجفی، ابوالحسن، (۱۳۵۲)، «اختیارات شاعری»، جنگ اصفهان؛ ویژه شعر، (دفتر دهم)، تابستان، ص ۱۴۷ تا ۱۸۹.
- (۱۳۵۹)، «درباره طبقه‌بندی وزنهاى شعر فارسی (بحث روش)»، آشنایی با دانش، فروردین، ص ۵۹۱ تا ۶۲۶.

- Elwell - Sutton. L. P., (1976), *The Persian Metrics*, London, Cambridge University Press.
- Rastorgueva, V. S., (1964), *A Short Sketch of the Grammar of Persian*, Mouton and Co.
- Strain, Jeris, E., (1968), «A Contrastive Sketch of the Persian and English Sound Systems», in: *International Review for Applied Linguistics and Language Teaching*, vol. VI, n. 1, pp. 55-62.
- (1969), «A Preliminary Report on Vowel Duration in Persian», in: *International Review for Applied Linguistics and Language Teaching*, vol. VIII, n. 3, pp. 201-205.

بررسی فرآیند تشدید در زبان فارسی

دکتر عالیہ کرد زعفرانلو کامبوزیا

(استادیار دانشگاه تربیت مدرس)

۱. مقدمه

از تقابل واژگانی کلمات زیر در می‌یابیم تفاوت آنها در تکرار یک همخوان است که این پدیده از نظر آوایی تشدید نامیده می‌شود. تشدید در بعضی زبان‌ها در خط با تکرار صورتِ حرفی همخوان نشان داده می‌شود، اما در زبان‌های فارسی و عربی یکی از دو صورت حرفی همخوان، نوشته می‌شود و علامت تشدید یعنی (ّ) در بالای آن حرف قرار می‌گیرد که در این صورت، آن حرف را «مشدد» می‌نامند و هنگام تولید به اندازه دو همخوان، کشیده می‌شود.

(۱)

serri	سَرّی (پنهانی)	seri	سری (مجموعه)
madde	مادّه (عنصر)	made	ماده (در برابر نر)
banna	بَنّا (معمار ساختمان)	bana	بنا (ساختمان)
korre	کَرّه (بچه اسب)	kore	کره (نوپ)
xorram	خَرّم (سرسبز - شاد)	xoram	(می) خورم (از ستاک «خور»)
hallal	حَلّال (حل کننده)	halal	حلال (در مقابل حرام)
cammi	کَمّی (در مقابل «کیفی»)	cami	کمی (اندکی)

(همراه با تغییر تکیه)

۲. تعریف تشدید

بعضی از زبان‌شناسان تشدید را به صورت‌های زیر تعریف کرده‌اند:
ابوالحسن نجفی (۱۳۵۸، ص ۷۹) می‌نویسد:

در زبان‌شناسی تشدید را «جفت واج یکسان» می‌گویند اما چون در فارسی واکه

مشدد وجود ندارد این پدیده فقط در مورد همخوان‌ها روی می‌دهد و بنابراین بهتر است آن را «همخوان مکرر» بنامیم. همخوان مکرر که معمولاً در مورد واژه‌های دخیل عربی به کار می‌رود، در بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی قابل حذف است، جز در مواردی که حذف آن باعث خلط دو واژه متفاوت گردد و در مواردی نیز کاربرد آن اختیاری است.

وحیدیان کامیار (۱۳۷۱) به نقل از کتاب‌های دستور می‌نویسد: «هرگاه دو حرف هم‌جنس کنار هم قرار گیرند به طوری که اولی ساکن و دومی متحرک باشد، اولی را حذف و روی دومی علامت تشدید می‌گذارند.» این تعریف مربوط به تشدید در خط است.

میرعمادی (۱۳۷۳) پس از برشمردن بیش از سی تعریف تقریباً مشابه از تشدید به نقل از کتاب‌های دستور زبان، وجود تشدید و قید علامت آن را در نوشتار کلمات مشدد بی‌فایده می‌داند و معتقد است تشدید تأثیری در صحیح خواندن کلمات ندارد و به دلیل مشکلاتی که در نگارش و املانویسی و تلفظ ایجاد کرده است، بهتر است حذف شود. وی تشدید را بیشتر از دیدگاه خط و نگارش نگریسته و تعریف زبانشناختی از آن ارائه نداده است.

ثمره (۱۳۶۴، ص ۴۶ و ۴۵) فرآیند تشدید را از نوع «تولید ناقص» می‌داند. وی پس از برشمردن مراحل سه‌گانه تولید یعنی، آمادگی درنگ و انجام متذکر می‌شود،

گاهی اتفاق می‌افتد که مرحله آمادگی یک آوا و مرحله انجام آوای دیگر درهم ادغام می‌شود. در نتیجه مرحله درنگ این دو آوا به هم می‌پیوندد و به یک درنگ طولانی که معمولاً حاصل جمع دو درنگ است تبدیل می‌گردد. این موضوع فقط در مورد همخوان‌ها روی می‌دهد و آن وقتی است که دو همخوان یکسان و یا دو همخوانی که دارای محل تولید یکسان هستند، پهلوی هم قرار می‌گیرند. این پدیده را «تولید ناقص» می‌گوییم. مثلاً در کلمه /lappe/ برای تولید این دو /p/ به‌طور جداگانه، دو مرتبه بسته شدن لبها و دو مرتبه باز شدن آنها ضروری است. اما از نظر آوایی، فقط یک مرتبه لبها بسته می‌شوند. یعنی مرحله آمادگی p دوم منتفی می‌گردد ولی مدت توقف لبها در حالت بسته بودن به مراتب بیش از مدتی است که برای هریک از آنها به تنهایی لازم است یعنی تقریباً دوبرابر. به لحاظ تولیدی این دو p با تولید ناقص به وجود آمده‌اند.

باید در نظر داشت که این دو [p] دو واجگونه متفاوت از واج /p/ محسوب می‌شوند. در آواشناسی سنتی و به تبع آن در دستورهای سنتی این پدیده را تشدید و آوای مورد نظر را یک آوای مشدد نامیده‌اند.

بعضی از زبان‌شناسان^۱ این پدیده را «کشش همخوانی» تلقی کرده و مثلاً دو [p] را در واژه فوق یک [p] کشیده به حساب می‌آورند و به این ترتیب نقش تقابل برای کشش در همخوان‌ها قائل می‌شوند. هرچند از دیدگاه آوایی می‌توان چنین نظریه‌ای را با تسامح پذیرفت ولی در عمل مشکلاتی به وجود خواهد آورد که توجیه آنها آسان به نظر نمی‌رسد. برخی از مشکلات آن عبارت‌اند از:

۱. پهلوی هم قرار گرفتن دو همخوان یکسان در فارسی همیشه در محل اتصال دو هجاست نه در یک هجا. با در نظر گرفتن ساختار هجایی فارسی در صورت پذیرش نظر فوق، باید تصور کنیم که یک همخوان واحد به دو پاره تقسیم شده که پاره اول به هجای اول و پاره دوم به هجای دوم تعلق گرفته است. پی‌آمد این تصور این است که چون می‌توان بین دو هجای یک واژه مکث کرد پس می‌توان در طی تولید یک عنصر واحد مکث کرد و این چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی غیر ممکن است.

۲. در واژه /lappe/، هجای دوم، یعنی [pe] حامل تکیه است. با این وضع چگونه می‌توان تصور کرد که یک آوای واحد هم حامل تکیه باشد و هم نباشد؟ زیرا [p] ای اول در هجای [lap] حامل تکیه نیست.

۳. تولید ناقص نه تنها در مورد دو آوای یکسان صورت می‌گیرد بلکه در مورد دو آوای مختلف با محل تولید یکسان هم تحقق می‌یابد. چنانکه در واژه /tafviz/ می‌بینیم که [f] و [v] دو همخوان متفاوت با واجگاه‌های یکسان دارای تولید ناقص می‌باشند. یعنی مرحله آمادگی [v] و مرحله انجام [f] در تولید اتفاق نمی‌افتد و یک درنگ طولانی که بخش اول آن بیواک و بخش دوم آن واگذار است به وقوع می‌پیوندد. اما هرگز نمی‌توان این دو را یک آوای کشیده به حساب آورد.

کت فورد (۱۹۸۸، ص ۷۲) تولید ناقص را محدود به همخوان‌ها نمی‌داند بلکه معتقد است واکه‌ها نیز دارای سه مرحله تولید یعنی آمادگی، درنگ و انجام هستند و می‌توانند یک درنگ طولانی داشته باشند، مثال:

(۲) «به ازاء» be + ?eza → [b ee za]

۱. حق شناس، ۱۳۵۶، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

هرکدام از دو واکه [e] دارای تولید ناقص هستند زیرا [e] اول در تولید آوایی مرحله انجام ندارد و [e] دوم مرحله آمادگی آن در تولید آوایی حذف شده است. گت فورد (۱۹۸۸، ص ۱۱۰) می نویسد:

انواع خاصی از توالی همخوانی وجود دارد که واحدهایی مستقل در زبان به شمار می روند که یکی از آنها تشدید است. توالی دو صدای همخوانی یکسان یا تقریباً یکسان، تشدید نام دارد. توالی های [kk] در book case، [dd] در bad dog و [nn] و در unknown از دیدگاه آواشناختی، تشدید نامیده می شود. اما اصطلاح «تشدید» به مثالهای فوق اطلاق نمی شود، زیرا هرکدام از همخوان ها به یک کلمه یا تکواژ مستقل تعلق دارند، مانند: un-known. اصطلاح تشدید در مواردی به کار می رود که مرز کلمه یا تکواژ نباشد، بلکه هر دو همخوان یکسان در یک تکواژ قرار داشته باشند.

از جمله زبان هایی که در آنها تشدید وجود دارد، عربی و ایتالیایی است:

(۳)

تشدید در زبان عربی		تشدید در زبان ایتالیایی	
«خدا»	allaah	[ll] «زیبا»	bello
«بی ارزش»	baṭṭaal	[tt] «شب»	notte [notte]

در هرکدام از کلمات فوق، دو همخوان به صورت متوالی تولید می شوند و این توالی در یک تکواژ رخ می دهد. کریستال (۱۹۸۰، ص ۱۴۹) به نقل از روبینز (۱۹۸۰) و گت فورد (۱۹۷۷) تشدید را این گونه تعریف می کند:

اصطلاحی در آواشناسی و واج شناسی که بر توالی دو واحد واجی یکسان و همجوار در یک تکواژ دلالت می کند. به دلیل تقسیم هجایی، یک همخوان مشدد نمی تواند به عنوان یک همخوان کشیده تلقی شود، از این رو تشدید و کشش را به دو صورت متفاوت آوانویسی می کنند. غاد [tt] یا [ll] در مورد تشدید و غاد [l:] یا [t:] در مورد کشش به کار می رود.

گلداسمیت (۱۹۹۰، ص ۴۸) می نویسد:

بعضی از پدیده های واجی دارای ویژگی هایی هستند که تحلیل دقیق آنها در

نظریه‌های سنتی با اشکالاتی همراه است، از جمله واکه‌های کشیده و همخوان‌های مشدد. این عناصر واجی کشیده، نه توالی دو واحد واجی یکسان محسوب می‌شوند و نه یک واحد واجی، تحلیل خود واحد با خطوط پیوندی چندگانه، راه حلی برای رفع این مشکل ارائه می‌دهد. واکه‌های کشیده و همخوان‌های مشدد، دارای یک واکه یا یک همخوان در لایه واجی هستند که به دو جایگاه در لایه مبنا متصل می‌شوند.

(۴)

لایه مبنا: (ب)  (الف) 

همخوان مشدد k در کلمه «سکه» واکه کشیده a در کلمه «بام»

در بازنگاری فوق در قسمت (الف) یک واکه کشیده و در قسمت (ب) یک همخوان مشدد نشان داده می‌شود. لایه مبنا، که از لایه واج بنیادی تراست و واکه‌ها و همخوان‌ها به آن متصل می‌شوند، کشش واحدهای واجی را نشان می‌دهد. هنگامی که یک واکه یا یک همخوان به دو جایگاه مبنا متصل می‌شود، در این حالت واکه کشیده یا همخوان مشدد تولید می‌شود. در این بخش، نشان داده می‌شود که هر واکه کشیده یا همخوان مشدد به دو جایگاه مبنا و سایر همخوان‌ها به یک جایگاه مبنا متصل می‌شوند.

از آنجایی که قسمت اعظم کلمات مشدد موجود در زبان فارسی، از زبان عربی وارد فارسی شده‌اند لازم است مروری تاریخی بر این موضوع داشته باشیم.

۳. بررسی تاریخی درباره خط فارسی و وجود تشدید

بررسی تاریخی درباره خط فارسی در دوره میانه نشان می‌دهد که خط پهلوی، خطی ناقص بوده است و فقط در بین دبیران و موبدان رواج داشته و عامه مردم با این خط آشنا نبودند. بعد از ورود عرب‌ها به ایران و آشنایی ایرانیان با زبان و خط عربی، مردم ایران این خط را به عنوان خط رسمی زبان فارسی پذیرفتند.

یکی از نارسایی‌های خط فارسی میانه، مسئله نگارش تاریخی است، بدین معنی

که در طول زمان خط ثابت مانده، اما تلفظ تغییر کرده است، این نکته به ویژه از طریق پازندها که به خط دقیق دین دبیره نگاشته شده‌اند بر ما روشن می‌شود. برای درک بهتر موضوع می‌توان از گفتار و نوشتار زبان فرانسه امروزی کمک گرفت. امروز در زبان فرانسه بین آنچه گفته و آنچه نوشته می‌شود اختلاف فراوان وجود دارد. واژه *beaucoup* به معنی «بسیار» که روزی کاملاً مانند صورت نوشته خود تلفظ می‌شد، امروز [boku] خوانده می‌شود. املاي کلمه *disaient* به معنی «می‌گفتند» از تلفظ کنونی آن [dize] بسیار دور است. نوآموز زبان فرانسه، متحیر می‌ماند که چرا باید در واژه *été* به معنی «تابستان» آوای [e] را به کمک *e* نشان دهد و در *disaient* با *aient*؟ چرا باید برای نوشتن همین آوا بیش از بیست صورت مختلف را فراگیرد؟

ما امروز در خط فارسی، صورت‌هایی چون «خواهر» یا «خواهش» را به کار می‌بریم، ولی به هنگام تلفظ، آنها را [xahar] و [xahesh] می‌خوانیم. بنابراین، نوشتن «واو» پس از «خ» در چنین صورت‌هایی، نوعی نگارش تاریخی به شمار می‌رود. روزگاری این «واو» تلفظ می‌شده است ولی امروز دیگر تلفظ نمی‌شود، هرچند خط فارسی نوین این نکته را نمی‌نماید. «خط» معمولاً بسیار دیرتر از گفتار متحول می‌شود و نزد بسیاری از اقوام دارای تمدن کهن، نمایانگر زبان دوره‌های پیشین است.

دلیل اصلی پذیرش خط عربی توسط ایرانیان را می‌توان وجود مشکلات متعدد خط فارسی میانه از قبیل وجود هزوارش، ترکیب نویسه‌ها، نگارش تاریخی، چندخوانی نویسه‌ها و عدم آشنایی توده مردم با خط فارسی میانه دانست. پذیرش کامل خط عربی برای زبان فارسی، حدود قرن سوم هجری صورت پذیرفته، زیرا بسیاری از متون فارسی میانه که اکنون وجود دارد، در این قرن نوشته شده و پس از آن رو به کاهش نهاده است. خط عربی هرچند نوعی خط همخوانی به شمار می‌رود یعنی در خط، فقط صورت نوشتاری همخوان‌ها به کار می‌رود نه واکه‌ها، در ایران تا قرن هفتم هجری دستخوش تغییراتی شد و از آن پس «خط فارسی» نام گرفت.

با پذیرش دین جدید و خط عربی از سوی ایرانیان، واژه‌های عربی نیز به وفور وارد زبان فارسی شد. قبل از اسلام، در زبان پهلوی، واژه‌های مشدد وجود داشته

است. نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از^۱:

(۵)

parrak	پَرّه
burritak	بریده (این کلمه هنوز در گویش بلوچی شنیده می‌شود.)
parritan	پریدن
farrah	فره

در واژه‌های پهلوی و واژه‌های فارسی دری هیچ دو واژه‌ای دیده نمی‌شود که اختلاف معنایی آنها صرفاً ناشی از مشدّد بودن یک همخوان در یکی و غیر مشدّد بودن همان همخوان در دیگری باشد. اما بعد از ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی، تشدید این نقش را نیز پیدا می‌کند. برای توضیح بهتر مطلب، لازم است مروری بر واژه‌های زبان عربی داشته باشیم. در زبان عربی کلمه بر سه قسم است: اسم، فعل و حرف، به جز تعداد معدودی اسم خاص و عام که تصریف نمی‌شوند، اسم و فعل به طور کلی در عربی تصریف می‌شوند و هر کدام دارای وزن‌ها و باب‌های مشخصی هستند. فعل در زبان عربی، یا ریشه سه همخوانی و یا چهار همخوانی دارد و باب‌های آنها نیز طبق قاعده مشخص است. به همین دلیل وجود تشدید در اسم و فعل و وزن‌های ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید قابل پیش‌بینی است. گذاشتن یا نگذاشتن علامت تشدید روی کلمه، تأثیری در درست خواندن آن ندارد، زیرا یک عرب زبان با توجه به وزن کلمه، می‌تواند پیش‌بینی کند چه کلماتی مشدّد هستند و چه کلماتی مشدّد نیستند.

۴. بررسی کلمات مشدّد موجود در زبان فارسی امروز

۴-۱ تشدید در ستاک کلمه

کلماتی در زبان فارسی دیده می‌شوند که در حالت کلمه مجزا یا قبل از همخوان دیگر مشدّد نیستند، اما وقتی پسوندی که با واکه آغاز می‌شود به این نوع کلمات اضافه

۱. مثالهای مشدّد زبان پهلوی از مقاله آقای وحیدیان کامیار، ۱۳۷۱، ص ۲۷-۲۴ اخذ شده است.

شود، همخوان پایانی کلمه مشدد می‌گردد.

(۶) (الف)

hob	حُب	hes	حس	haq	حق
dor	در	džed	جد	xat	خط
hor	حر	teb	طب	šac	شک
rab	رب	sad	سد	zan	ظن
				sam	سم

(ب)

xatceš	خط کش	haqbin	حق بین
šacdar	شک دار	haqšenaz	حق شناس

(ج)

xatt-e ?u	خطّ او	haqqi	حقّی
sammi	سمّی	tebbi	طبیّی
		hessi	حسّی

در چنین صورت‌هایی می‌توان دو تناوب مختلف در نظر گرفت: یا اینکه در زیر ساخت، در پایان کلمه تشدید وجود ندارد و از طریق قاعده، یک همخوان در پایان کلمه درج می‌شود و یا اینکه در زیر ساخت همخوان مشدد وجود دارد اما در پایان کلمه حذف می‌شود. بنابراین، دو تحلیل ممکن برای تناوب $c = \phi$ وجود دارد که به صورت قاعده‌های زیر نوشته می‌شود:

$$c_i \rightarrow c_i c_i / cv \text{ — } + v \quad (\text{الف}) \quad (V)$$

$$c_i \rightarrow \phi / cvc_i \text{ — } \# \quad (\text{ب})$$

قاعده (الف) در فوق نشان می‌دهد که همخوان پایانی ستاک اسمی، قبل از پسوندهایی که با واکه آغاز می‌شوند، مشدد می‌گردد ($c_i c_i$ به معنی دو همخوان یکسان است).

قاعده (ب) نشان می‌دهد که یکی از دو جزء همخوان مشدد، در پایان کلمه حذف می‌گردد.

سه دلیل برای رد قاعده (الف) وجود دارد. اولاً داده‌های زبان فارسی و بسیاری دیگر از زبان‌ها نشان می‌دهد که معمولاً در پایان کلمه، فرآیند حذف صورت می‌گیرد به جای اینکه عنصری درج شود. ثانیاً، در صورت پذیرش قاعده درج در پایان کلمه، این قاعده کلیت ندارد. کلمات بسیاری وجود دارند که به یک همخوان ختم می‌شوند و هنگام افزودن پسوندی که با واکه آغاز می‌شود، همخوان پایانی مشدد نمی‌گردد. ثالثاً، در مورد درج، محدودیت ساختاری وجود دارد، اما در این نوع درج، هیچ نوع محدودیتی دیده نمی‌شود، زیرا در هر کلمه، یک نوع عنصر واجی درج می‌شود، مثلاً در کلمه «سد» d در «حق» q، در «طب» b و در «حس» s و... درج می‌شود.

استدلال‌های فوق نشان می‌دهد که فرآیند درج در کلمات (۶) صورت نگرفته است بلکه باید فرآیند حذف، یعنی قاعده، (۷) قسمت (ب) به کار رفته باشد. در زبان فارسی، تشدید در پایان کلمه وجود ندارد بلکه به دلیل تقسیم هجایی، همیشه در میان کلمه، بین دو هجا مشاهده می‌شود.

بررسی تاریخی کلمات (۶) نشان می‌دهد که این کلمات در اصل عربی بوده و وارد زبان فارسی شده‌اند. به طور کلی، کلمات قاموسی در عربی یا ستاک سه همخوانی (ثلاثی) یا چهار همخوانی (رباعی) دارند. اگر ستاکی دارای دو همخوان یکسان در مجاورت هم باشد، نشان‌دهنده این است که آن ستاک «مضاعف» است یعنی در زیر ساخت سه همخوان دارد که همخوان دوم و سوم آن یکسان هستند. مانند:

مدّ → مدد

madada → madda

ستاک‌های اسمی موجود در (۶) قسمت (الف) در عربی از نوع «مضاعف» محسوب می‌شوند که هر کدام بر یکی از وزن‌های فَعْل، فَعْل و فُعْل می‌باشند. به طور کلی اسم در زبان عربی وقتی در بافت جمله قرار می‌گیرد، در پایان آن یک واکه به کار می‌رود که نشان‌دهنده نقش نحوی اسم در جمله است، اما کلمه در خارج از بافت جمله به صورت مجرد بدون واکه پایانی است. کلمات (۶) قسمت (الف) با همین شکل

وارد زبان فارسی شده‌اند بدون اینکه اطلاعاتی در مورد وزن یا قاعده ساختاری آنها به گویشور فارسی زبان داده شود. به همین دلیل، گویشوران فارسی زبان مجبورند تمام این موارد را بدون به کارگیری قاعده‌ای حفظ کنند و در موارد بسیاری در مورد وجود تشدید در این کلمات تردید دارند.

(۸)

(الف) «حق» بازنمایی زیر ساختی /#haqq#/

حذف همخوان پایانی haq

بازنمایی روساختی [haq]

(ب) «حقی» بازنمایی زیر ساختی /#haqq + i #/

حذف همخوانی پایانی —

بازنمایی روساختی [haqqi]

بعضی دیگر از کلماتی که در عربی دارای همخوان مشدد هستند، در زبان فارسی به جبران حذف همخوان مشدد پایانه، واکه کوتاه ماقبل به واکه کشیده تبدیل می‌شود.^۱

(۹)

در عربی	در فارسی		
مصَفّ	مصاف	masaf	masaff
مَشَمّ	مشام	mašam	mašamm
(نامه) مُلَطَفَه	ملاطفه	molatafa → molatefe	mulattafa
(تهیه کننده) مَجْهَز	بجاهز	modžahz	mudžahhez
دُکّان	دوکان (دوکون)	du:kaan	dukkaan

از آنجایی که واکه‌های کشیده فارسی واکه‌های افراشته i و u و واکه افتاده و پسین

۱. مثالها از لغت‌نامه دهخدا و مقاله دکتر صادقی، ۱۳۷۳، ص ۱۲-۲۰ اخذ شده است.

a می‌باشند، واکه افتاده، پیشین و کوتاه پس از حذف همخوان پایانه در این گونه کلمات به متناظر کشیده و پسین خود یعنی a تبدیل می‌شود.

قاعده (۱۰) حذف یکی از دو جزء همخوان مشدد

$$c_i \rightarrow \phi / \nu c_i \text{ — } \overset{x}{|}$$

قاعده (۱۱) کشش واکه

$$\begin{array}{c} x \quad x \quad \bigcirc \quad x \quad \bigcirc \\ | \quad \quad \quad | \quad \quad \quad \vdots \\ \nu \quad \quad \quad \nu \end{array} \rightarrow$$

قاعده (۱۲) پسین شدگی واکه کشیده: a

$$a: \rightarrow a / \text{ — } c_i$$

قاعده (۱۰) نشان می‌دهد که یکی از دو جزء همخوان مشدد حذف می‌شود وقتی قبل از آن یک واکه کوتاه باشد. نماد c_i در این قاعده، یکی از دو جزء همخوان مشدد را نشان می‌دهد و واکه‌ای که به یک جایگاه زمانمند ایکس متصل است، واکه کوتاه را بازنمایی می‌کند. قاعده (۱۱) کشش واکه را بعد از حذف یکی از دو جزء همخوان مشدد نشان می‌دهد. قاعده (۱۲) تبدیل واکه کشیده $[a:]$ را به واکه افتاده و پسین $[a]$ نشان می‌دهد. این موضوع گویای این حقیقت است که واکه $[a]$ دو جایگاه زمانمند را در لایه مبنا به خود اختصاص می‌دهد.

بازنمایی زیرساختی

$$/ \# \text{ masaff } \# /$$

قاعده (۱۰) حذف

$$\text{masaf_}$$

قاعده (۱۱) کشش واکه

$$\text{masa:f}$$

قاعده (۱۲) پسین شدگی واکه

$$\text{masaf}$$

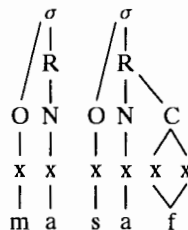
بازنمایی روساختی

$$[\text{masaf}]$$

اشتقاق روساختی «مصاف» $[\text{masaf}]$ از صورت زیرساختی «مصفف» $/ \text{masaff} /$ در نظریه ایکس به صورت زیر بازنمایی می‌شود.

(۱۴)

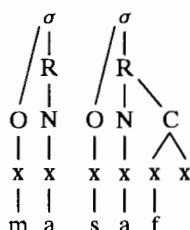
(الف) بازنمایی زیرساختی



$$c_i \rightarrow \phi / \nu c_i \text{ — } \overset{x}{|}$$

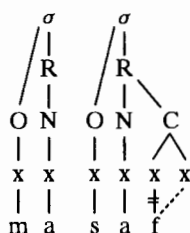
(ب) قاعده حذف

(ج) بازنمایی پس از حذف



از آنجایی که در زبان فارسی، در یک هجا، خوشه پایانه نمی‌تواند مشدد باشد، یکی از همخوان‌های پایانه حذف می‌گردد. در نتیجه این حذف یک جایگاه زمانمند در لایه مبنا تهی می‌ماند. بنابر اصل «فشردگی» جایگاه مبنای تهی یا آزاد باید به عنصری در لایه واجی متصل شود به طوری که صورت بد ساخت تولید نشود و خطوط پیوندی یکدیگر را قطع نکنند. با توجه به محدودیت فوق، تنها عنصر واجی ممکن برای پیوند جایگاه مبنای تهی با لایه واج، همخوان پایانی است. این پیوند مجدد موجب قطع پیوند اولیه می‌شود، زیرا چنانکه گفته شد، یک همخوان در یک هجانی نمی‌تواند به دو جایگاه زمانمند متصل باشد. این پارامتر، پیوند همخوان‌های زبان فارسی را در یک هجا به یک جایگاه زمانمند محدود می‌کند. بنابراین بازنمایی آن به صورت زیر خواهد بود

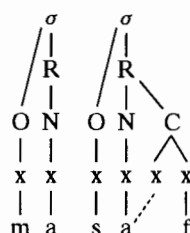
(د) پیوند جایگاه زمانمند تهی با عنصری در لایه واج (مطابق با اصل فشردگی)



در بازنمایی (د) مجدداً یک جایگاه زمانمند تهی تولید می‌شود، اما این جایگاه در مجاورت واکه هسته قرار دارد، از آنجایی که واکه هسته به یک جایگاه زمانمند متصل است، امکان پیوند مجدد با آن وجود دارد. از این رو جایگاه زمانمند تهی به واکه مجاور متصل می‌شود و یک واکه کشیده تولید می‌کند:

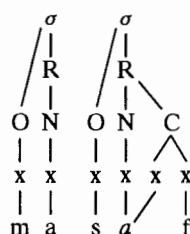
(ه) کشش واکه (قاعده ۱۱)

(مطابق با اصل فشردگی)

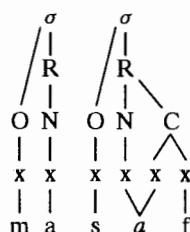


(و) پسین شدگی واکه کشیده: a

(قاعده ۱۲)



(ز) بازنمایی روساختی



بازنمایی (۱۴) نشان می‌دهد که در تشدید، لایهٔ زمانمند می‌تواند مستقل از سایر لایه‌ها به صورت «خود واحد» عمل کند. تعداد جایگاه‌های زمانمند و تعداد عناصر واجی از زیر ساخت تا روساخت یکسان است. اما «کشش» از یک عنصر واجی به عنصر واجی دیگر منتقل شده است. بنابراین مشخصهٔ «کشش» که تنها در لایهٔ مبنا وجود دارد می‌تواند به صورت خود واحد عمل کند. در این بازنمایی مشاهده می‌شود که فرآیند تشدید به فرآیند کشش جبرانی تبدیل شده است، یعنی یکی از دو جزء تشدید حذف و به جبران آن کشش واکه، صورت گرفته است. در واقع، عنصر خود واحد، مشخصهٔ زمان، در لایهٔ زمانمند است که وزن کلمه را به لحاظ کمی تعیین می‌کند. در این فرآیند، وزن کلمه از زیر ساخت تا روساخت ثابت باقی مانده است.

۴-۲ تشدید حاصل از تصریف

در زبان عربی کلماتی وجود دارد که در ستاک آنها همخوان مضاعف وجود ندارد اما وقتی در باب‌های خاصی از جمله باب «تفعیل» و «تفعّل» (درمورد مصادر افعال) و وزن‌های «فَعَّال» و «فَعَّالَه» (درمورد صفت) صرف می‌شوند، مشدّد می‌شوند. این باب‌ها و وزن‌ها برای گویشور عرب زبان قاعده‌مند و شناخته شده است و وجود تشدید در آنها قابل پیش‌بینی است اما برای یک گویشور فارسی زبان، بی‌قاعده و ناآشناست. بعضی از کلماتی که بر وزن‌های فوق، وارد زبان فارسی شده‌اند به ترتیب زیر هستند:

(۱۵)

وزن تفعیل:	تکریم	تعظیم	تشخیص	تدریس
	تشریف	تعلیم	تسلیم	تأدیب
	تحصیل	توفیق	ترکیب	

از وزن «تفعیل»، فعل‌های ماضی و مضارع آن یعنی «فَعَّلَ، يُفَعِّلُ» وارد زبان فارسی نشده‌اند، اما اسم فاعل و اسم مفعول که بر مبنای فعل مضارع ساخته می‌شوند، کلمات بسیاری در فارسی دیده می‌شود:

وزن تفعیل: ماضی: «فَعَّلَ» مضارع: «يُفَعِّلُ» اسم فاعل: «مُفَعِّل» mofa??el اسم مفعول: «مُفَعَّل» mofa??al

(۱۶)

اسم فاعل	اسم مفعول	
mo?allem معلم	mo?addab مؤدّب	
modarres مدرّس	movaffaq موفق	
mohassel محصل	mošaxxas مشخص	

چنانکه مثالهای (۱۶) نشان می‌دهد، کلمات در هر باب دارای وزن ثابت و مشخصی هستند و جایگاه واکه‌ها نیز ثابت و مشخص است، تنها همخوان‌ها، با توجه به نوع ستاک تغییر می‌کنند. جایگاه تشدید نیز در هر کلمه مشخص است.

مثلاً در کلمات (۱۶) جایگاه تشدید در پایانه هجای دوم و آغازه هجای سوم و به این ترتیب قابل پیش‌بینی است.

در باب «تَفَعَّلَ» / tafa??ol/ نیز کلماتی بر وزن مصدر و اسم فاعل آن در زبان فارسی به وفور دیده می‌شود. مصدر باب: «تَفَعَّلَ» tafa??ol ماضی: تَفَعَّلَ مضارع: يَتَفَعَّلُ اسم فاعل: مُتَفَعِّلُ motafa??el

(۱۷)

motafa??el	مُتَفَعِّلُ	tafa??ol	تَفَعَّلُ
motafaccer	متفکّر	tafakkor	تفکّر
motašaccer	متشکّر	tašakkor	تشکّر
motavalled	متولّد	tavallod	تولّد
motabassem	متبسّم	tabassom	تبسّم
motacabber	متکبّر	tacabbor	تکبّر
mota?asser	متأثّر	ta?assor	تأثّر
motaxasses	متخصّص	taxassos	تخصّص
motahammel	متحمّل	tahammol	تحمّل
motavadždžeh	متوجّه	tavadždžoh	توجّه
motasarref	متصرّف	tasarrof	تصرّف
motaqajjer	متغیّر	taqajjor	تغیّر
mota?adždžeb	متعجّب	ta?dždžob	تعجّب
motazaccer	متذکّر	tazakkor	تذکّر
motavaqqef	متوقّف	tavaqqof	توقّف
motavasset	متوسّط	tavassot	توسّط

همچنین در وزن‌های «فَعَّال» fa??al و «فَعَّالَه» fa??ale کلمات مشدّد، از زبان عربی وارد فارسی شد.

(۱۸)

وزن فَعَّالَه	وزن فَعَّال
?allame	baqqal
qattale	džabbar
sadždžade	sadždžad
	hassas
	hammam
	بقال
	جبار
	سجاد
	حساس
	حمام

در کلیه کلمات فوق، بسیاری از گویشوران زبان فارسی بدون اینکه نسبت به ساخت و قاعده چنین کلماتی آشنایی داشته باشند، مجبور به حفظ تشدید در جایگاه مشخص آن هستند. نفوذ و کاربرد این نوع کلمات به حدی بوده است که در واژگان زبان فارسی نیز تسری یافته و به قیاس با کلمات فوق، بعضی کلمات مشدد در فارسی به وجود آمده‌اند:

(۱۹)

caffaš	callaš	کفّاش	کلاّش
	šallaq		شلاق

به تدریج این نوع کلمات قرضی یا ساخته شده بر مبنای وزن‌های عربی با تکواژهای فارسی ترکیب شدند و به صورت اسم مصدر یا اسم مکان، معانی جدیدتری یافتند:

(۲۰)

اسم مکان: قنّادی	اسم مصدر: حمّالی
قصّابی	حقّاری
بقّالی	عصّاری
خیّاطی	نقّادی

باب‌ها و وزن‌های مختلف در زبان عربی هرکدام به ستاک فعل یا اسم معنای

جدیدی می‌دهند و فرآیند تشدید نیز در این امر سهم بسزایی دارد. مثلاً، در زبان عربی یکی از روش‌های تبدیل فعل ناگذر (لازم) به فعل گذرا (متعدی) از طریق مشدد کردن کلمه صورت می‌گیرد.

(۲۱) (الف)

عَلَّمَ	«دانست»	عَلَّمَ	«آموزش داد»
فَهَّم	«فهمید»	فَهَّم	«فهماند»

همچنین برای ایجاد معنای کثرت و مبالغه در صفت از تشدید استفاده می‌شود:

(ب) سَجَّاد «بسیار سجده کننده» علامه «بسیار عالم»

اما فرآیند تشدید در زبان فارسی چنین کاربرد معنایی ندارد.

در بعضی زبان‌ها از جمله «سلایاری» (selayarese) فرآیندهایی از قبیل «کشش واکه» در هجاهای باز تکیه‌دار دیده می‌شود. در این زبان، هجاهای تکیه‌دار سنگین هستند. هجای بسته، هجایی سنگین محسوب می‌شود و از این رو هجایی تکیه‌دار است. اما اگر همین هجا، در اثر حذف همخوان پایانه، به هجایی سبک تبدیل شود، هسته هجا کشیده می‌شود تا وزن آن ثابت مانده و همچنان هجایی سنگین باقی بماند تا جایگاه تکیه کلمه تغییر نکند، زیرا در این زبان تکیه معمولاً روی هجای ماقبل آخر قرار دارد. این بدان معنی است که دومین عنصر میانه هجای ماقبل آخر باید حضور داشته باشد. عنصری که به دومین جایگاه میانه، در میانه کشیده اشتقاقی هجای تکیه‌دار متصل می‌شود، واکه است (گلداسمیت، ۱۹۹۰، ص ۱۳۳).

(۲۲)

sá:sa «درو کردن»

sássa «شستن»

۳-۴ تشدید عارضی (fake or apparent gemination)

گاهی تشدید در زبان عربی در محل اتصال دو تکواژ یا بین دو کلمه مستقل به وجود می آید که به آن تشدید عارضی می گویند. در این نوع تشدید یا هردو همخوان در ابتدا یکی هستند، مانند «کَمْ مِنْ» و یا اینکه در اثر همگونی کامل، این نوع تشدید به وجود می آید. در چنین مواردی نیز وقوع تشدید در زبان عربی، بر طبق قواعد واجی این زبان قابل پیش بینی است.

۱-۳-۴ تشدید در محل اتصال دو تکواژ

در این مورد مثال بارز آن تکواژ معرفه /ʔal/ است که در زبان فارسی نیز وارد شده است.^۱ هرگاه تکواژ معرفه /ʔal-/ قبل از تکواژها یا کلماتی قرار گیرد که با یکی از همخوان های تیغه ای به جز [dʒ] آغاز شده باشد، [1] موجود در پایانه هجای /ʔal/ با همخوان آغازین تکواژ بعدی همگون می شود. با توجه به درخت مشخصه ای هاله (۱۹۹۲) هر نوع همگونی در مشخصه های مربوط به نحوه تولید منجر به همگونی کامل می شود، زیرا گره مشترک مربوط به مشخصه های نحوه تولید و سایر مشخصه ها گره ریشه است. از این رو نوعی همگونی کامل بین [1] و همخوان تیغه ای بعدی صورت می گیرد.

(۲۳)

/ʔal + salaam/ → [ʔassalaam]

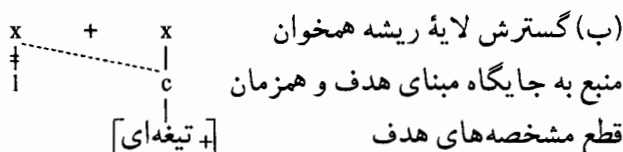
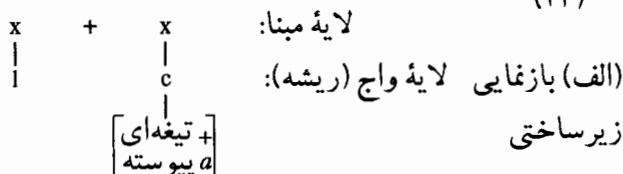
ال + سلام → السَّلام

$$[+ \text{کناری}] \rightarrow \left[\begin{array}{c} + \text{تیغه ای} \\ a \text{ پیوسته} \end{array} \right] / \text{---} + \left[\begin{array}{c} + \text{تیغه ای} \\ a \text{ پیوسته} \end{array} \right]$$

قاعده فوق نشان می دهد که همخوان [1] در پایانه تکواژ /ʔal-/ با همخوان های تیغه ای به جز انسایشی بعد از خود همگون می شود. بازنمایی آن در نظریه خود واحد به صورت زیر است:

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره تکواژ معرفه /ʔal-/ «ال» به مقاله دکتر صادقی، ۱۳۵۳، ص ۱۲۷-۱۲۹ مراجعه شود.

(۲۴)



بازنمایی فوق نشان می دهد که در همگونی کامل بین این دو همخوان، لایه ریشه همخوان تیغه ای آغازین ستاک همراه با همه مشخصه های وابسته به آن به لایه مبنای همخوان کناری [۱] گسترده می شود و همزمان با آن لایه ریشه همخوان [۱] حذف می گردد. این بدان معنی است که همخوان [۱] همه مشخصه های خود را از دست می دهد و به جای آن مشخصه های منبع جایگزین می شود. در نتیجه از همخوان [۱] فقط جایگاه زمانند آن باقی می ماند که به همخوان تیغه ای بعدی متصل است. این نوع همگونی کامل منجر به تشدید عارضی می گردد.

در تشدید عارضی یا همگونی کامل، در ابتدا یک گره ریشه همخوانی یا واکه ای گسترش می یابد و همزمان با آن حذف ریشه هدف صورت می گیرد. به طوری که در روساخت یک عنصر واجی به دو جایگاه زمانند متصل است. اما در تشدید حقیقی این پیوند روساختی در زیرساخت وجود دارد. مثالهایی از این همگونی کامل یا تشدید عارضی به صورت زیر است. در همه آنها بعد از تکواژ معرفه /?al/ ستاک اسمی با یکی از همخوان های تیغه ای آغاز می شود.

(۲۵)

الرُّوحُ الشَّمْسُ السَّمَاءِ الزَّيْتُونُ الظَّالِمُ

النَّارُ الصَّالِحُ التَّوْبَةُ الذَّنْبُ الثَّوَابُ
الَّلَّيْلُ الدُّعَا الطَّالِبُ الضَّرَرُ

در زبان فارسی هم نقش صرفی و هم نقش آوایی /ʔal/ تغییر کرده است. در فارسی، این تکواژ در ترکیب سازی مورد استفاده قرار می گیرد و به هیچ وجه معنای «معرفه» ندارد. بسیاری از فارسی زبانان به دلیل عدم آگاهی از قاعده آوایی فوق، [1] موجود در پایانه تکواژ /ʔal/ را در ابتدای تمام ستاک های اسمی تلفظ و تولید می کنند.

(۲۶)

لوازم التحریر	حل المسائل	دار الفنون
حق التدریس	دار الترجمة	کشف الایات
حق التألیف	حق السکوت	مفقود الاثر
صاحب الزمان	راحة الحلقوم	مجهول الهویه

۲-۳-۴ تشدید بین دو کلمه

در زبان فارسی نوع دیگری از همگونی بین دو کلمه دیده می شود:

مانند «از سر» [ʔassar] → [az##sar]

اگر بین دو کلمه، درنگ یا وقفه به وجود آید، دیگر این فرآیند عمل نمی کند و تشدید ایجاد نمی شود. این نوع تشدید فقط در زنجیره گفتار به هم پیوسته به وجود می آید و در واقع نوعی تشدید عارضی است نه حقیقی. مواردی مانند فوق در زمره همگونی ها قرار می گیرد. تشدید حقیقی معمولاً در مواردی به کار می رود که مرز کلمه یا تکواژ در میان نباشد. توالی های [tt] و [ll] در کلمات ایتالیایی notte و bello و در عربی allaah و bat̤taal تشدید حقیقی محسوب می شوند.

۵. تشدید به عنوان توالی دو همخوان هم مخرج

در ابتدای مقال به نقل از کت فورد (۱۹۸۸، ص ۱۱۰) در تعریف تشدید اشاره شد که «توالی دو عنصر همخوانی یکسان یا تقریباً یکسان، تشدید نام دارد.» این تعریف

موارد نسبتاً نادر تشدید که در آن یکی از دو همخوان «ناقص» (Incomplete) است را نیز در بر می‌گیرد. مثلاً در زبان ایتالیایی و فارسی، وقتی دو «انسایشی» متوالی یکسان مشدد می‌شوند، جزء سایشی اولین انسایشی، حذف می‌شود:

(۲۷)

(الف) مثال از زبان ایتالیایی $\text{aggi} \text{ «امروز» } / \text{d} \text{d} \text{z} \text{d} \text{z} \text{i} / \rightarrow [\text{d} \text{d} \text{z} \text{i}]$

(ب) مثال از زبان فارسی $\text{bat} \text{s} \text{s} \text{t} \text{s} \text{h} \text{e} \text{ «بچه» } / \text{bat} \text{s} \text{s} \text{t} \text{s} \text{h} \text{e} / \rightarrow [\text{bat} \text{s} \text{h} \text{e}]$

هنگامی که دو $[\text{t} \text{s}] + [\text{t} \text{s}]$ در تشدید یکی می‌شوند، از اولین انسایشی فقط جزء انسدادی آن باقی می‌ماند و به صورت $[\text{d} \text{d} \text{z} \text{i}]$ و $[\text{bat} \text{s} \text{h} \text{e}]$ تولید می‌گردند. از آنجایی که «انسایشی» در واقع نوعی انسدادی است که در سایشی هم مخرج در درون یک هجا و یک تکواژ رهش می‌یابد، هنگام مشدد شدن، همخوان اول رهش ندارد و از این رو جزء دوم همخوان اول حذف می‌شود. ذکر «در درون یک هجا و یک تکواژ» در تعریف انسایشی ضروری است، زیرا توالی $[\text{s}] + [\text{t}]$ در مرز دو هجا در catsup انسایشی محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر، $[\text{s}] + [\text{t}]$ در catsup متعلق به دو هجای متفاوت از یک کلمه هستند. توالی $[\text{s}] + [\text{t}]$ در پایان کلمه bits در یک هجا قرار دارد، اما به عنوان یک انسایشی در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا $[\text{s}]$ و $[\text{t}]$ در bits متعلق به یک تکواژ نیستند، $[\text{t}]$ آخرین همخوان کلمه bit و $[\text{s}]$ تکواژ جمع است. با این توضیح، روشن است که بخشی از معیار کاربرد دو اصطلاح «تشدید» و «انسایشی» آواشناختی و بخش دیگر آن مربوط به ملاحظات ساختوازی است. بنابراین، تشدید به عنوان یکی از موارد «توالی هم مخرج» (homorganic sequence) در نظر گرفته می‌شود که ملاحظات ساختوازی و تصریفی در تعیین تشدید حقیقی و عارضی دخیل هستند.

تشدید در بسیاری از زبان‌ها از جمله عربی، ایتالیایی، عبری، سانسکریت، لاتینی و بعضی از زبان‌های آفریقایی مانند «لوگاندايي» دیده می‌شود. در زمان‌های گذشته در زبان انگلیسی نیز وجود داشته به طوری که تأثیر آن هنوز در خط به صورت دو حرف مکرر در کنار هم باقی مانده است.

۶. انواع کلمات مشدد در زبان فارسی

دیهم (۱۳۶۸) می‌نویسد: «به غیر از واژه‌هایی که از قدیم مشدد بوده‌اند، مانند: مجله، ترقی، لذت، عطار، جرقه، درّه، برّه، تکه، بچه، پله، کله، سکه، لکه، ملا و غیره، در فارسی به چند دسته واژه‌های مشدد نو برمی‌خوریم.»

۱. کلماتی که قبلاً مشدد نبوده‌اند و اکنون مشدد شده‌اند:

(۲۸)

nannu	نَنو (گهواره پارچه‌ای)	masse	ماسه
madde	ماده (در برابر نر)	mazze	مزه
		talle	تله

کلمه «ننو» در فرهنگها به شکل «نانو» [na:nu:] یا [nanu] ضبط شده است. صادقی (۱۳۷۳) می‌نویسد: «پس از تخفیف «نانو» به «ننو» به جبران این تخفیف، n مکرر (مشدد) شده و یا بعد از واکه [a] انسداد چاکنایی [ʔ] اضافه شده است.»

(۲۹)

nannu → nannu	در تلفظ تهرانی
nannu → naʔnu	در تلفظ قی

۲. دسته بسیاری بزرگتری کلمه مشدد در اثر همگونی همخوانی‌های -st و -zd قبل از واکه پدیدار گشته‌اند:

(۳۰)

nazdik → [nazzic]	نزدیک	dasti → [dassi]	دستی
dozdi → [dozzi]	دزدی	peste → [pesse]	پسته
jazdah → [jazzah]	یازده	tabestan → [tabessun]	تابستان
	شازده	šekaste → [šecasse]	شکسته

۳. در زبان فارسی معاصر، واکه‌های کشیده بعضی از کلمات، کشش خود را از دست می‌دهند. ولی در عوض موجب تکرار همخوان بعد از خود به ویژه وقتی که بعد از همخوان، واکه دیگری آمده باشد، می‌گردند (صادقی، ۱۳۶۸).

شعر - شِرّ (در ترکیب شَرّوور) $\text{še?r} \rightarrow \text{še:r} \rightarrow \text{šerr(o-ver)}$ (۳۱)
در کلمه فوق ابتدا حذف انسداد چاکنایی موجب کشیده شدن واکه ماقبل گردیده و سپس کوتاه شدن واکه، موجب مکرر شدن همخوان بعدی گردیده است. این موضوع نشان می‌دهد که هر جا برای ایجاد تشدید، محدودیت وجود داشته باشد و فرآیند تشدید نتواند عمل کند به جای آن کشش جبرانی صورت می‌گیرد. این موضوع همچنین قابلیت انعطاف لایه مبنا را نشان می‌دهد که برای دستیابی به صورت‌های اشتقاقی، می‌توان از cvv به جای cvc و یا بالعکس استفاده کرد. (دوران، ۱۹۹۵، ص ۱۸۵).

۴. بیشتر نام آواها مشدد هستند:

(۳۲)

غژ و غژ	وز و وز	کِر و کر
فِس و فس	لِف و لف	

۵. گاهی پدیده تشدید، در اثر تأکید، مبالغه یا هیجان به وجود می‌آید که این نوع تشدید سابقه طولانی دارد و در صورت نبودن چنین حالتی در گفتار، معمولاً از بین می‌رود.

(۳۳)

آمید	[?ommid]	بین دو تکواژ: به پا	[beppa]
درّنده	[darrande]		
همیشه	[hammiše]		
همه	[hamme]		

۶. بعضی کلمات دارای دو گونه آزاد بدون تشدید و همراه با تشدید هستند:

(۳۴) مزه / مزّه گله / گلّه پشه / پشه

شاعران گاهی به ضرورت رعایت وزن شعر، بعضی از واژه‌های با تشدید را بی تشدید و یا واژه‌های بی تشدید را همراه با تشدید به کار می‌برند. وحیدیان کامیار (۱۳۷۱) این نوع کاربرد تشدید را از سوی شاعران به دلایل نداشتن نقش تمایز دهنده تشدید در بین واژه‌های فارسی سره، وجود گونه‌های آزاد با تشدید و بی تشدید و همچنین تأکید در معنی می‌داند. در اشعار زیر از «حافظ»، «مولوی» و «اخوان ثالث»، کلماتی که در گفتار روزمره بدون تشدید هستند همراه با تشدید به کار رفته‌اند:

(۳۵) الف (حافظ):

ساقی شگر دهان و مطرب شیرین سخن همنشینی نیک کردار و ندیمی نیک نام
(غزل ۳۰۹)

بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز آن مبادا که کند دست طلب کوتاهم
(غزل ۳۶۱)

ب) مولوی:

نگفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو بیا که قوّت پرواز پرّ و پات منم
(غزل ۵۳)

ج) اخوان ثالث: به امیدی که نوشد از هوای تازه آزاد (نام شعر: «چاووشی»)

پرّش خارا شکاف تیرها مان، تند (نام شعر: آخر «شاهنامه»)

در اشعار فوق، کلمات «شگر»، «امید»، «پرّوپات» و «پرّش» که در گفتار عادی بدون تشدید هستند به دلیل رعایت وزن شعری مشدّد شده‌اند.

گاهی این قبیل تشدیدها از گونه‌های آزاد فراتر رفته و صورت غیر عادی به خود می‌گیرد. مثلاً در اشعار زیر:

(۳۶) اخوان ثالث: - آسمان، این گنبد بلور سقفش دور (از شعر: «طلوع»)

- تک و تنها با درفش خویش، خوش خوش پیش می‌رفتم. (از شعر: «برف»)

در دو شعر اخیر، کلمات «تک» و «بلور» در فارسی بدون تشدید هستند اما در اشعار فوق مشدّد به کار رفته‌اند.

۷. تشدید در گویش‌های ایرانی

۱. گویش دوانی^۱

در این گویش پسوند گذشته ساز -esse- مشدد است. همچنین بعضی از ستاک‌های اسمی مشدد هستند که چند نمونه آن در زیر آمده است:

معنی فارسی	(۳۷)
«کفگیر»	assom
«صداع» (نوعی سردرد شدید)	sodda
«پوسیده است»	posessa
«زمستان»	xemessu

۲. گویش قاینی^۲

(۳۸)

معنی فارسی	قاینی	معنی فارسی	قاینی
«پرده بینی»	pennə	«غوزک پا»	kolleipa
«سُرنا، ساز بادی»	sanna	«تیل»	golle
«زود»	derrou		

۳. گویش کرمانی^۳

بعضی از کلماتی که در فارسی تشدید ندارند در گویش کرمانی مشدد هستند:

(۳۹)

گله (شکایت)	gelle
دقیقه	daqqe

بعضی از کلماتی که در فارسی مشدد هستند در گویش کرمانی در آنها ناهمگونی صورت می‌گیرد و یکی از دو جزء تشدید به همخوان انسدادی هم مخرج با جزء دیگر تبدیل می‌شود:

۱. صادقی، ۱۳۶۷، ص ۸-۲ و نیز سلامی، عبدالنبی، ۱۳۶۷، ص ۴۹-۹.
 ۲. زمردیان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۷، ۱۵۷، ۱۸۱، ۱۸۶ و ۳۷. ۳. بقایی، ناصر، ۱۳۴۲.

(۴۰)

<u>فارسی</u>	<u>گویش کرمانی</u>
--------------	--------------------

جَمَّاز (شتر تندرو)	džambaz
---------------------	---------

جَهَنَّم	džehandam
----------	-----------

در بعضی از موارد نیز حذف تشدید با کشش واکه پیشین همراه است: «بچه»

.ba:tše

۴. در گویش بویراحمد و کهگیلویه^۱

همخوان مکرر یا تشدید دیده نمی‌شود.

۵. گویش همدانی^۲

در کلمات زیر تشدید حاصل فرآیند همگونی است.

(۴۱)

<u>همدانی</u>	<u>فارسی</u>
---------------	--------------

تَمَّان	[tomman]	تنبان
---------	------------	-------

جُمِّیدن	[džommidan]	جنبیدن
----------	---------------	--------

تَمَل	[tammal]	تنبل
-------	------------	------

دُمّه	[domme]	دنبه
-------	-----------	------

شکمه	[šekamme]	شکنبه
------	-------------	-------

تشدید در کلمات فوق، به صورت زیر به وجود آمده است:

در ابتدا همخوان /n/ در مجاورت همخوان /b/ در اثر همگونی به m تبدیل شده است

که نوعی همگونی ناقص به لحاظ محل تولید است: n → m / — b

(۴۲)

۱. صادقی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲-۳. ۲. صادقی، ۱۳۷۰، ص ۱۳۷-۱۲۲.

$$\left[\begin{array}{c} + \text{خیشومی} \\ + \text{تیغه‌ای} \end{array} \right] \rightarrow [+ \text{لی}] / \text{---} \left[\begin{array}{c} + \text{همخوانی} \\ + \text{لی} \end{array} \right]$$

قاعده (۴۲) درون داد قاعده (۴۳) واقع می‌شود و در خوشه همخوانی mb همگونی کامل صورت می‌گیرد یعنی همخوان |b| به m تبدیل می‌شود. به این ترتیب همگونی‌های کامل نوعی تشدید محسوب می‌شوند.

(۴۳)

b → m / m —

$$\left[\begin{array}{c} + \text{لی} \\ - \text{خیشومی} \\ + \text{واکی} \end{array} \right] \rightarrow [+ \text{خیشومی}] / \left[\begin{array}{c} + \text{خیشومی} \\ + \text{لی} \end{array} \right] \text{---}$$

(۴۴)

/# tonban #/	بازنمایی زیرساختی
tomban	همگونی محل تولید (۴۲)
tomman	همگونی کامل (۴۳)
[tomman]	بازنمایی روساختی

در اینجا قاعده (۴۲)، قاعده (۴۳) را تغذیه (feeding) می‌کند، یعنی بافت را برای اعمال قاعده (۴۳) فراهم می‌کند که در زیرساخت چنین بافتی فراهم نبوده است. بازنمایی فرآیندهای فوق در نظریه خود واحد به صورت زیر است:

(۴۵)

x	x	x	x	x	x	x
				∨		
t	o	n	b	a		n

الف) بازنمایی زیرساختی.

x	x	x	x	x	x	x
				∨		
t	o	n	b	a		n
			لی			

ب) از آنجایی که مشخصه [لی]

روی همخوان n تأثیر می‌گذارد،

به صورت لایه خود واحد مستقل می‌شود:



(ج) سپس بر طبق اصل گسترده‌گی،
این مشخصه به همخوان مجاور
گسترده می‌شود. (قاعده ۴۲)

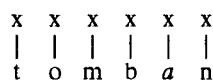


(د) بازنمایی روساختی

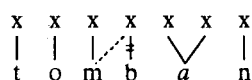
$n \rightarrow m$

صورت (د) به عنوان درون داد فرآیند همگونی بعدی عمل می‌کند:

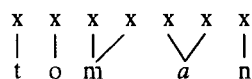
(۴۶)



الف) بازنمایی واژه «تنبان»
پس از همگونی در مشخصه لی



ب) گسترش m به جایگاه مبنای
همخوان b و همزمان با آن قطع
مشخصه‌های b از گره ریشه (قاعده ۴۳)



ج) حذف ریشه همخوان b یعنی
حذف کامل مشخصه‌های b، در اثر

همگونی کامل با m.

چنانکه در بازنمایی فوق دیده می‌شود در همگونی کامل، گسترش لایه ریشه به
لایه مبنا صورت می‌گیرد و کلیه مشخصه‌های همخوان همگون شده از ریشه قطع
می‌گردد و نوعی تشدید بوجود می‌آید.

کلمات زیر در گویش همدان مشدد تلفظ می‌شوند در حالی که در فارسی معیار
بدون تشدید هستند:

فارسی

همدانی

فارسی

همدانی

(۴۷)

چپ /tšappe/ چپه
چپاندن /tšappandan/ چپاندن

مژه /mdždže/ مجّه
نازا /nezza/ نَزّا
نم‌دار /nammu/ نمّو

۸. بازنمایی تشدید در نظریه خود واحد

نظریه‌هایی که تا قبل از نظریه خود واحد به پدیده تشدید پرداخته‌اند، آن را به صورت دو واج مکرر در واج نویسی یا دو واحد آوایی مکرر در بازنمایی آوایی نشان داده‌اند. در نظریه خود واحد تشدید به صورتی متفاوت بازنمایی می‌شود. به عنوان مثال، صورت واجی /lappe/ در بازنمایی خود واحد به صورت زیر خواهد بود:

(۴۸)

بازنمایی لایه مبنا و لایه واجی بدون خطوط پیوندی
 لایه مبنا x x x x x لایه واجی l a p p e

قبلاً ذکر شد که لایه مبنا، مجموعه‌ای از جایگاه‌های زمانمند است. همخوان‌های مشدد هم مانند واکه‌های کشیده دو جایگاه زمانمند را در لایه مبنا به خود اختصاص می‌دهند، اما یک واحد واجی در لایه واج محسوب می‌شوند. بنابراین بازنمایی آنها باید به صورتی باشد که یک واحد واجی به دو جایگاه زمانمند در لایه مبنا متصل شود. بنابراین بازنمایی واژه مشدد «لپه» در زیر ساخت به صورت زیر خواهد بود.

(۴۹)

$$\begin{array}{ccccc} x & x & x & x & x \\ | & | & \diagdown & \diagup & | \\ l & a & p & & e \end{array}$$

بنابر تعریف تشدید، به دلیل تقسیم هجایی، هر کدام از دو جزء تشدید در یک هجا قرار می‌گیرد، که بازنمایی آن در نظریه همخوان - واکه و ایکس به صورت زیر است:

(۵۰)

لایه هجا:

$$\begin{array}{c|c} \begin{array}{ccccc} \sigma & & \sigma & & \\ \diagdown & | & \diagup & | & \diagdown \\ O & N & C & O & N \\ | & | & | & | & | \\ x & x & x & x & x \\ | & | & \diagdown & \diagup & | \\ l & a & p & & e \end{array} & \begin{array}{ccccc} \sigma & & \sigma & & \\ \diagdown & | & \diagup & | & \diagdown \\ C & V & C & C & V \\ | & | & | & | & | \\ l & a & p & & e \end{array} \end{array}$$

لایه مبنا:

لایه واج:

۱. زبان‌هایی که دارای وزن هجایی هستند، همخوان‌های مشدد را دو همخوان به حساب می‌آورند زیرا ساخت وزنی بر لایه مبنا پایه گذاری می‌شود و همخوان‌های مشدد در لایه مبنا دو جایگاه را به خود اختصاص می‌دهند.

۲. در کلمات مشدد، مرز میان دو هجا، حد فاصل میان دو همخوان یکسان خواهد بود، از این رو نمی توان آن را یک «همخوان کشیده» در یک هجا دانست، زیرا وجود تشدید همیشه موجب تقسم هجایی می شود.

The figure shows two syntactic trees, σ_1 and σ_2 , representing the structure of the sentence "The cat sat on the mat".

Tree σ_1 is a simple linear tree where the root σ_1 branches into three nodes: O (The), N (cat), and C (sat). The leaf nodes are x, x, and x respectively, with the word "The" under the first x, "cat" under the second x, and "sat" under the third x.

Tree σ_2 is a more complex tree where the root σ_2 branches into O (The) and another node σ_2 . This second σ_2 node branches into N (cat) and C (sat). The leaf nodes are x, x, and x respectively, with the word "The" under the first x, "cat" under the second x, and "sat" under the third x. Additionally, a prepositional phrase structure branches from the C node of σ_2 , consisting of a preposition (p) and a noun phrase (N) which branches into O (on) and N (the mat).

۳. هجایی که اولین جزء همخوان مشدد به آن متصل است از نظر وزنی همیشه هجایی سنگین محسوب می‌شود.

۴. برای شکستن هجاهای سنگین یا غیر مجاز در یک زبان، معمولاً یک واکه میان خوشه‌های همخوانی درج می‌شود تا ساخت هجایی سبکتری به وجود آید. به این فرآیند «میان هشت» گفته می‌شود. اما این فرآیند در همخوان‌های مشدد عمل نمی‌کند. یعنی نمی‌توان میان دو جزء همخوان مشدد واکه‌ای درج کرد. با توجه به بازنمایی غیر خطی همخوان مشدد، این عمل خلاف اصول واج‌شناسی غیر خطی است زیرا موجب قطع خطوط پیوندی می‌گردد.

لاية مبنا : $\begin{array}{cc} C & V \\ | & | \\ l & a \end{array} \quad \begin{array}{cc} C & V \\ \swarrow \downarrow \searrow & | \\ & p \quad e \end{array} \rightarrow \begin{array}{cc} \dot{C} & V \\ | & | \\ l & a \end{array} \quad \begin{array}{cc} C & V & C & V \\ & \swarrow \downarrow \searrow & \swarrow \downarrow \searrow & | \\ & p & i & e \end{array}$

لاية واج

$\phi \rightarrow V/C - C$

قاعدهٔ «میان هشت» یک جایگاه در لایهٔ مبنا و یک واکه روی لایهٔ واجی درج می‌کند، اما درج واکهٔ میانجی در همخوان‌های مشدد موجب قطع خطوط پیوندی می‌شود چنانکه در (۵۲) نشان داده شده است. این نوع نمودار مزیت بازنگایی غیر خطی بر بازنگایی خطی را به خوبی نشان می‌دهد. این ویژگی نشان می‌دهد که قاعدهٔ میان هشت، در چنین مواردی قابل توجیه نیست، زیرا دو جزء تشدید تفکیک ناپذیرند. علامت ستاره بازنگایی غلط را نشان می‌دهد.

۵. همخوان‌های مشدد تحت تأثیر فرآیند «تضعیف» قرار نمی‌گیرند و در عوض «تقویت» ایجاد می‌کنند. مثلاً در زبان عبری همخوان‌های انسدادی در بافت بعد از واکه یا بین دو واکه در مرز دو تکواژ به سایشی‌های هم مخرج و متناظر خود تبدیل می‌شوند، اما این حالت شامل همخوان‌های مشدد نمی‌شود (مثالها از کنستویچ، ۱۹۹۴، ص ۱۵ و ۳۵).

(۵۳)

	نمود ناقص	نمود کامل	
«ملاقات کردن»	p → f	→ yi-[f]goš	[p]agaš
«انتخاب کردن»	b → v	→ yi-[v]hař	[b]ahař
«نوشتن»	k → x	→ yi-[x]toš	[k]ataš

در زبان عبری انسدادیهای مشدّدی که بعد از واکه قرار دارند، دیگر به سایشی تبدیل نمی‌شوند، بلکه به عکس، غلت‌های مشدد غالباً تقویت می‌شود و به همخوان‌های گرفته هم مخرج و متناظر خود تبدیل می‌شوند. (کنستویچ، ۱۹۹۴، ص ۳۵ و ۴۱۱).

(۵۴)

*yy > gg

در زبان فارسی، مثلاً در کلمه‌های «پله»، «تپه» و... در همخوان مشدد همگونی با واجهای مجاور صورت نمی‌گیرد یا اینکه درج و حذف در آن راه ندارد.

۶. معمولاً واکه‌هایی که قبل از همخوان‌های مشدد در زبان فارسی یافت می‌شود،

واکه‌های کوتاه [a]، [e] و [o] هستند و به ندرت واکه‌های کشیده [a]، [i]، [u] دیده می‌شود. مثال:

(۵۵)

[qodde]	غُدّه	[naqqaš]	نَقّاش	[tecce]	تِکّه
[qollab]	قُلّاب	[darre]	دَرّه	[pelle]	پِلّه
[korre]	کُرّه	[barre]	بَرّه	[secce]	سِکّه
[koffar]	کَفّار	[batštše]	بَچّه	[serri]	سِرّی

واکه کشیده: مادّه،

این موضوع نشان می‌دهد که سه واکه [a] و [e] و [o] یک طبقه طبیعی را در این مورد تشکیل می‌دهند که با مشخصه [- کشیده] از سه واکه [u]، [i] و [a] متمایز می‌شوند.

به علاوه این ویژگی نشان می‌دهد که هجاهای آغازین یا میانی کلمه در زبان فارسی، بیشتر به صورت cvc یا cvv به کار می‌روند و یا اینکه گرایش بر این است که از هجای مطلوب cvc در هجاهای غیر پایانی کلمه استفاده شود. مثلاً کلماتی مانند «دانش»، «سیمین»، «دلبر» و ... دارای هجای cvv یا cvc هستند. این گونه کلمات با دارا بودن چنین ساخت هجایی به ندرت تحت تأثیر فرآیندهای درج یا حذف قرار می‌گیرند.

۷. پدیده زبانی تشدید، از آنجایی که در مرز هجا دیده می‌شود، نوعی «ساخت» تلقی می‌گردد که واحدی بزرگتر از واج است و در زمره عناصر نوایی قرار می‌گیرد. ۸. تشدید در واژه‌های یک هجایی مصداق نمی‌یابد. دلیل آن همان تقسیم هجایی تشدید است که بین دو هجا قرار می‌گیرد. به همین دلیل در کلمات یک هجایی «حق، خط، سر و ...» تشدید حذف می‌گردد، اما وقتی بعد از آنها واکه قرار می‌گیرد، تشدید آشکار می‌گردد.

۹. همخوان مشدد، در زبان فارسی همیشه بین دو واکه قرار می‌گیرد. این محدودیت ناشی از ساخت هجایی زبان فارسی است، زیرا حداکثر یک همخوان در جایگاه آغازین هجا در زبان فارسی می‌تواند قرار گیرد. از این رو به دلیل تقسیم

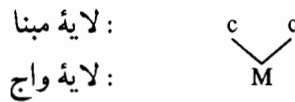
هجایی، بعد از همخوان مشدد، همخوان دیگری نمی تواند قرار گیرد. از طرفی، قبل از همخوان مشدد نیز همخوان دیگری به کار نمی رود زیرا در هجاهای غیر پایانی یک تکواژ در فارسی، معمولاً هجای cvc، cvv یا cv به کار می رود و ساخت هایی به صورت cvccvc در یک تکواژ در زبان فارسی به کار نمی رود. در صورت وجود چنین هجاهایی در آغاز یا وسط تکواژ یا کلمه دو حالت پیش می آید: یا یک همخوان از خوشه همخوانی هجا حذف می شود که در مورد تشدید این حذف امکان پذیر نیست، یا یک واکه بین دو همخوان درج می شود تا هجای سبک تری در میان کلمه قرار گیرد. این حالت نیز در مورد تشدید بنا به ویژگی خاص تشدید در (۴) میسر نیست. از این رو تشدید در فارسی همیشه بین دو واکه قرار می گیرد.

۱۰. منظور از تشدید، تشدید واقعی است. تشدیدهای عارضی مانند خوشه های همخوانی عمل می کنند و بازنمایی می شوند. تمایز این دو نوع ساخت به لحاظ روساختی میسر نیست، بلکه فقط از نظر زیرساختی می توان این دو نوع ساخت را از هم متمایز دانست. در زیرساخت، همه تشدیدهایی که در یک تکواژ قرار دارند، تشدید واقعی، و تشدیدهایی که در اثر همگونی یا در مرز تکواژها و کلمات به وجود می آیند، تشدید عارضی در نظر می گیریم.

۱۱. معمولاً در زبان هایی که کشش جبرانی دیده می شود، تشدید هم وجود دارد، اما در زبانی که تشدید وجود ندارد کشش جبرانی هم دیده نمی شود. مثلاً در زبان لاتینی هم کشش جبرانی و هم تشدید دیده می شود. در زبان «لوگاندایی» از زبان های بانتویی هم تشدید و هم کشش جبرانی دیده می شود. زبان های فارسی، عربی، عبری نیز دارای هردو فرآیند هستند. اما در زبان هایی مانند انگلیسی و فرانسه هیچ کدام از این دو فرآیند دیده نمی شود. بررسی های که تاکنون در چندین زبان انجام شده است رابطه نزدیک این دو فرآیند را نشان می دهد (معمولاً در زبان های سامی از جمله عربی، عبری، تیگرینیایی هردو فرآیند وجود دارد).

۱۲. مطابق با اصل مرز اجباری، عناصر واجی یکسان، در لایه واجی در بازنمایی زیرساختی تکواژ، در مجاورت هم قرار نمی گیرند. از این رو بازنمایی تشدید واقعی در زیرساخت همیشه به صورت زیر است:

(۵۶)



در این بازنمایی M نشان‌دهنده یک عنصر واجی مشدد است. همخوان‌های یکسان در اثر همگونی یا در مرز دو تکواژ «تشدید عارضی» محسوب می‌شود که در زیرساخت به صورت زیر بازنمایی می‌شود

(۵۷)



الف) بازنمایی زیرساختی



ب) بازنمایی روساختی
(پس از کاربرد اصل مرز اجباری)

۱۳. مقایسه مثالهای (۹) و (۲۳) قابلیت تبدیل تشدید به کشش جبرانی و بالعکس و رابطه نزدیک آنها را با یکدیگر به وضوح نشان می‌دهد.

۱۴. در فرآیند تشدید مانند فرآیند کشش جبرانی، لایه خود واحد، لایه زمانمند مبنا است که به کمیّت یا همان وزن کلمه مربوط می‌شود.

کتابنامه

- اخوان ثالث (۱۳۴۸)، بهترین امید، تهران، چاپ میهن، ص ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۷.
- بقایی، ناصر (۱۳۴۲)، «درباره گویش کرمان»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۵، شماره اول، ص ۱۵-۴۰.
- نمره، یدالله (۱۳۶۴)، آواشناسی زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- حق شناس، علی محمد (۱۳۵۶)، آواشناسی، تهران، انتشارات آگاه.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- دیهم، گیتی (۱۳۶۸)، «گرایش های آوایی و واجی فارسی گفتاری تهران»، مجله زبان شناسی، سال ششم، شماره ۱۲، ص ۹۷-۱۰۵.
- زمرّدیان، رضا (۱۳۶۸)، بررسی گویش قاین، مشهد، آستان قدس رضوی.
- سلامی (دوانی)، عبدالنبي (۱۳۶۷)، «ساخت فعل در گویش دوانی»، مجله زبان شناسی، سال پنجم، شماره ۱۰، ص ۹-۲۷.
- صادق، علی اشرف (۱۳۵۳)، «کلمات «ال» دار عربی در فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۸۶، ۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۷.
- _____ (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
- _____ (۱۳۶۵)، «التقای مصوّت ها و مسئله صامت های میانجی»، مجله زبان شناسی، شماره ۶، ص ۳-۲۲.
- _____ (۱۳۶۷)، «یادداشتی درباره ساختن واجی لهجه دوانی»، مجله زبان شناسی، شماره ۱۰، ص ۸-۲.
- _____ (۱۳۶۸)، «یک قاعده آوایی زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، سال ششم، شماره ۱۲، ص ۶۲-۷۴.
- _____ (۱۳۶۹)، «تحول پسوند حاصل مصدر از پهلوی به فارسی»، مجله زبان شناسی، سال هفتم، شماره ۱۳، ص ۸۱-۸۸.
- _____ (۱۳۷۰)، «نقد واژه نامه همدانی»، مجله زبان شناسی، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۱۲۲-۱۳۷.
- _____ (۱۳۷۳)، «بعضی از تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی»، مجله زبان شناسی، شماره ۲۱، ص ۲-۱۲.
- _____ (۱۳۷۸)، «نقد بررسی گویش بویراحمد و...»، مجله زبان شناسی، شماره ۲۷ و ۲۸، ص ۱۴۲-۱۴۳.
- صفوی، کورش (۱۳۶۷)، نگاهی به پیشینه زبان فارسی، تهران، نشر مرکز.
- میرعمادی، سیدعلی (۱۳۷۳)، «نقش تشدید در زبان فارسی»، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان شناسی، ص ۴۳۵-۴۸۰.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸)، تاریخ زبان فارسی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سه جلد.
 نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۸)، مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، تهران، انتشارات نیلوفر.
 وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱)، «بررسی تشدید از دید علمی و حلّ یک مشکل املائی»، مجله رشد آموزش ادب فارسی، سال هفتم، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۲۴-۲۷.

- Catford, J. (1988), *A Practical Introduction to Phonetics*, Oxford: Clarendon press.
 Durand, J. and Katamba, F. (1995), *Frontiers of Phonology*, Longman.
 Durand, J. (1990), *Generative and non-Linear Phonology*, Longman Linguistics Library.
 Goldsmith, J. A. (1990), *Autosegmental and Metrical Phonology*, Basil Blackwell Ltd.
 Kenstowicz, M. (1994), *Phonology in Generative Grammar*, Oxford: Blackwell.
 Spencer, A. (1996), *Phonology: Theory and Description*, Basil Blackwell Ltd.

دستگاه فعل در گویش دشتی با نگاهی به فارسی میانه، جدید و نو

دکتر مهرداد نغزگوی کهن

(استادیار دانشگاه بوعلی سینا)

دستگاه فعل در گویش دشتی با نگاهی به فارسی میانه، جدید و نو

در این مقاله دستگاه فعل گویش دشتی متعلق به روستای کُردوان مورد بررسی قرار می‌گیرد. این روستا هفتاد کیلومتر با شهرستان خورموج در استان بوشهر فاصله دارد. جمعیت این روستا سه هزار نفر است و اکثر آنها کشاورز یا ماهیگیر هستند. گویش دشتی در شهرستان خورموج و کلیه نواحی مجاور آن تکلم می‌گردد. به لحاظ زبانشناختی کردوان در ناحیه مهجور (relic) زبانی قرار دارد و گویش دشتی متعلق به این ناحیه بسیاری از خصوصیات زبانی را که در بقیه مناطق از بین رفته است هنوز در خود نگاهداشته است. گویش دشتی یکی از اعضای شاخه غربی لهجه‌های ایرانی به حساب می‌آید. گویشوران دشتی نسل به نسل به سرعت در حال کاهش هستند و این زبان با گسترش وسایل ارتباط جمعی به شدت تحت تأثیر فارسی معیار قرار گرفته است.

مواد خام این مقاله با کمک آقای علی حسن‌زاده دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات دانشگاه بوعلی سینای همدان جمع‌آوری شده است. وی خود از ساکنین روستای کردوان می‌باشد.^۱

واجهای گویش دشتی

واکه‌ها

a	پیشین، باز
e	پیشین، متوسط
i	پیشین، بسته

۱. در اینجا لازم می‌دانم که از زحمات ایشان کمال قدردانی را بنمایم.

ā	پسین، باز
o	پسین، متوسط
u	پسین، بسته

همخوانها

p	دولبی، انفجاری، بیواک
b	دولبی، انفجاری، واکدار
t	دندانی، انفجاری، بیواک
d	دندانی، انفجاری، واکدار
k	نرمکامی، انفجاری، بیواک
g	نرمکامی، انفجاری، واکدار
g ^w	نرمکامی لبی شده، انفجاری، واکدار
ɣ	ملازی، سایشی، واکدار
s	لثوی، سایشی، بیواک
z	لثوی، سایشی، واکدار
š	لثوی - کامی، سایشی، بیواک
ž	لثوی - کامی، سایشی، واکدار
f	لبی - دندانی، سایشی، بیواک
v	لبی - دندانی، سایشی، واکدار
x	ملازی، سایشی، بیواک
x ^w	ملازی لبی شده، سایشی، بیواک
h	چاکنایی، سایشی، بیواک
č	لثوی - کامی، انفجاری - سایشی، بیواک
ǰ	لثوی - کامی، انفجاری - سایشی، واکدار
r	لثوی، لرزشی
m	دولبی، خیشومی
n	لثوی، خیشومی

l

لثوی، روان

y

کامی، غلتی

۱. ستاک‌های حال و گذشته

از ستاک‌های حال و گذشته برای ساختن زمان‌های دستوری مختلف استفاده می‌شود. ستاک‌های گذشته معمولاً با اضافه شدن پسوندهای خاصی به ستاک حال ساخته می‌شود. در بعضی موارد هنگام تبدیل ستاک حال به گذشته تغییرات آوایی خاصی در ستاک حال پدید می‌آید. در زیر بعضی از مهمترین و پرکاربردترین این امکانات را برشمرده‌ایم:

۱-۱ رایج‌ترین شیوه تبدیل ستاک حال به گذشته در فعل‌های لازم اتصال e- به انتهای ستاک حال است:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
oft	ofte	ofteye	«افتادن»
vār	bāre	bāreye	«باریدن»
teng	tenge	tengeye	«پريدن»
terek	tereke	terekeye	«ترکيدن»
Ĵomb	Ĵombe	Ĵombeye	«جنبیدن»
Ĵang	Ĵange	Ĵangeye	«جنگیدن»
Ĵuš	Ĵuše	Ĵušeje	«جوشیدن»
čarx	čarxe	čarxeje	«چرخیدن»
čer	čere	čereje	«چريدن»
časp	časpe	časpeje	«چسبیدن»
ček	čeke	čekeye	«چکیدن»
xošk	xoške	xoškeye	«خشک شدن»
xez	xeze	xezeje	«خزیدن»
x ^w et	x ^w ete	x ^w eteje	«خوابیدن»

res	rese	reseye	«رسیدن»
ranĵ	ranĵe	ranĵeye	«رنجیدن»
sex	s ^w ate	s ^w ateye	«سوختن»
xalt	xalte	xalteye	«غلتیدن»
gand	gande	gandeye	«گندیدن»
šal	šale	šaleye	«شلیدن»
nāl	nāle	nāleye	«نالیدن»
gerx	gerxe	gerxeye	«سوختن»
golomb	golombe	golombeye	«زخمی شدن»
pok	poke	pokeye	«پاره شدن (طناب)»
pak	pake	pekeye	«بسته شدن»

۱-۱-۱ در موارد زیر علاوه بر الحاق پسوند -e تغییرات آوایی دیگری در ستاک حال به وجود آمده است.

ستاک گذشته	ستاک حال	مصدر	
bāre	vār	bāreye	«باریدن»
voyse	veys	voyseye	«متوقف شدن»
Ĵase	Ĵax	Ĵaseye	«جستن»

۲-۱ در فعلهای متعدی رایج‌ترین شیوه‌های ساخت ستاک گذشته به قرار زیر است:

ستاک گذشته	ستاک حال	مصدر	۱-۲-۱
pāši	pāš	pāseye	«پاشیدن»
pazi	paz	pazeye	«پختن»
parasi	paras	paraseye	«پرستیدن»

pors	porsi	porseye	«پرسیدن»
Ĵey	Ĵeyi	Ĵeye	«جویدن»
čāp	čāpi	čāpeye	«چاپیدن»
češ	češi	češeye	«چشیدن»
xer	xeri	xereye	«خریدن»
fahm	fahmi	fahmeye	«فهمیدن»
doz	dozi	dozeye	«دزدیدن»
keš	keši	kešeye	«کشیدن»
xās	xāsi	xāseye	«گاز گرفتن»

- در موارد زیر "v" آغازی ستاک حال، در ستاک گذشته بعد از الحاق پسوند -i تبدیل به همخوان لبی "b" شده است:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
vāf	bāfi / bāft	bāfeye	«بافتن»
vaxš	baxši	baxšeye	«بخشیدن»
vor	bori	boreye	«بریدن»

- گرچه افعال زیر لازم هستند ولی مانند افعال متعدی صرف می‌شوند و شیوه ساخت ستاک گذشته‌شان نیز مانند افعال متعدی است:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
xan	xani	xeneye	«خندیدن»
šāš	šāši	šāšeye	«ادرار کردن»

- om xani «من خندیدم»

- eš šāši «او ادرار کرد»

ستاک گذشته → -d + ستاک حال

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
«ترکاندن»	terekunde	terekund
«جوشاندن»	Ĵušunde	Ĵušund
«چراندن»	čerunde	čerund
«چرخاندن»	čarxunde	čarxund
«چسباندن»	časpunde	časpund
«چکاندن»	čekunde	čekund
«چیدن»	činde	čind
«خاراندن»	karunde	karund
«خشکاندن»	xoškunde	xoškund
«خواباندن»	x ^w etunde	x ^w etund
«طلبیدن»	televunde	televund
«خواندن»	xunde	xund
«راندن»	runde	rund
«رساندن»	resunde	resund
«غلتاندن»	xaltunde	xaltund
«لرزاندن»	derešunde	derešund
«نشاندن»	nešunde	nešund
«پنهان کردن»	sukunde	sukund
«مالیدن»	germunde	germund
«آتش زدن»	gerxunde	gerxund
«بریدن»	pokunde	pokund
«خراب کردن»	golombunde	golombund
«شکاف دادن»	tirišunde	tirišund

– در موارد زیر "v" آغازی در ستاک گذشته تبدیل به "b" شده است:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
------	------------	----------

vor	bord	borde	«بردن»
veršun	beršund	beršunde	«برشته کردن»

- در مثالهای زیر نیز پسوند "d" به کار رفته است؛ با این تفاوت که بعضی تغییرات آوایی دیگر در ستاک رخ داده است (مورد اول در مثالهای زیر فعل لازم است):

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
«مردن»	morde	mord
«کردن»	kerde	kerd
«سد کردن»	pakunde	pakund
«سوزاندن»	suzunde	suzund
«خوردن»	x ^w arde	x ^w ard
«سپردن»	sepārde	sepār

۳-۱ در مواردی ستاک گذشته از اتصال / et / et به ستاک حال ساخته می شود. گاهی با اضافه شدن پسوند "t"، در آوا / آواهای قبل از آن تغییراتی رخ می دهد:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
«کشتن»	košte	košt
«گفتن»	gote	got
«گرفتن»	gerete	geret
«نوشتن»	novošte	novošt
«کاشتن»	kāšteye	kāšt
«گشتن»	gašte	gašt

در مثالهای زیر نیز می توان "t" را به عنوان پسوند سازنده ستاک گذشته به حساب آورد:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
«شنیدن»	ešete	ešet
		ašn

zen	zet	zere	«زدن»
raz	riyat	riyate	«ریختن»

۴-۱ در موارد نادری ستاک حال و گذشته یکی هستند

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
zey	zey	zeye	«زاییدن»

۵-۱ در مواردی نیز با اضافه شدن ā- ستاک گذشته ساخته شده است.

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
ers	ersā	erseye	«فرستادن»
n	nā	neye	«نهادن»

۶-۱ در زیر مواردی از تغییرات منفرد به دست داده شده است:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
šar	šos	šose	«شستن»
škan	eškas	eškase	«شکستن»
vāz	bāxte	bāxteye	«باختن»
yeš	duši	dušeye	«دوشیدن»

۷-۱ بعضی از فعلها دارای صورت مکمل (suppletive) هستند. در این گونه موارد

ستاک حال و ستاک گذشته کاملاً متمایز از هم هستند و هیچ‌گونه شباهتی به هم ندارند:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
y	and	ande	«آمدن»
ar	ovord	ovorde	«آوردن»
š	raft / št	rafte	«رفتن»

y	dā	deye	«دادن»
van	bas	baseye	«بستن»
he(s)	bo	boye	«بودن»
von	di	deye	«دیدن»
nax	čezde	čezdeye	«نشستن»

۲. مصدر

مصدر با الحاق پسوند -e به ستاک گذشته ساخته می‌شود:

ستاک گذشته	مصدر	
and	ande	«آمدن»
bord	borde	«بردن»
beršund	beršunde	«برشته کردن»
gašt	gašte	«گشتن»
zey	zeye	«زاییدن»
šos	šose	«شستن»

۱-۲ اگر ستاک گذشته به واکه ختم شود به دلیل التقای واکه‌ها میانجی -y- بین دو واکه اضافه می‌شود:

ستاک گذشته	مصدر	
ofte	ofteye	«افتادن»
voyse	voyseye	«ایستادن»
bāre	bāreye	«باریدن»
teng	tengeye	«پريدن»

۲-۲ اگر ستاک گذشته به "i" یا "ā" ختم شود، هنگام اضافه شدن نشانه مصدر این دو به دلیل هماهنگی واکه‌ای تبدیل به "e" می‌شوند:

ستاک گذشته	مصدر	
xeri	xereye	«خریدن»

di	deye	«دیدن»	
češi	češeye	«چشیدن»	
vā sā	vā seye	«انتخاب کردن»	
dā	deye	«دادن»	
ersā	erseye	«فرستادن»	
ǰeyi	ǰeye	«جوییدن»	استثنا:

۳-۲ در موارد نادری برای ساختن مصدر به ستاک گذشته "eye" اضافه شده است. چنین امری شاید در نتیجه تعمیم افراطی باشد:

bas	baseye	«بستن»
-----	--------	--------

۳. اسم مفعول

در گویش دشتی صورتهای متعددی برای اسم مفعول افعال لازم و متعدی وجود دارد:^۱

۱-۳ افعال متعدی

۱-۳-۱ از ساخت زیر در زمان حال کامل استفاده می‌شود:

اسم مفعول → -en + ستاک گذشته

مثال: om ešeten - «شنیده‌ام» در این مثال واکه آغازین ستاک به خاطر هماهنگی واکه‌ای تبدیل به e شده است (ešeten → ašet + en)؛ om deyen - در مورد اخیر -y- به دلیل التقای واکه‌ها اضافه شده است و به سبب هماهنگی واکه‌ای "i" در ستاک گذشته تبدیل به "e" شده است (deyen → di + en).

۲-۱-۳ برای ساخت اسم مفعول در زمانهای گذشته کامل و گذشته کامل

۱. کاربرد الگوهای مختلف در ساخت اسم مفعول مختص به گویش دشتی نیست و در سایر لهجه‌های ایرانی نیز دیده می‌شود (مثلاً نک: نیلی‌پور و طیب، ۱۳۶۴؛ سلامی، ۱۳۶۷).

استمراری از ساخت زیر استفاده می‌شود:

اسم مفعول $\rightarrow$ oyen + ستاک گذشته

“oyen” در الگوی فوق احتمالاً اسم مفعول فعل کمکی vāvoye «بودن» است. اگرچه vāvoye فعلی لازم است، ولی اسم مفعول آن مانند افعال متعدی ساخته می‌شود (نک: ۱.۳.۱). “oyen” از “o” (ستاک گذشته vāvoye)، میانجی “-y-” و پسوند “-en” تشکیل شده است. چند مثال:

om doyoeyen «دیده بودم»؛ om ešetoeyen «شنیده بودم»؛ om mešetoyen «می‌شنیده بودم»؛ om mideyoeyen «می‌دیده بودم».

۳-۱-۳ از ساخت زیر در گذشته التزامی استفاده می‌شود:

اسم مفعول $\rightarrow$ eyit + ستاک گذشته

om deyit «دیده باشم»؛ om ašeteyit «شنیده باشم»؛ om zateyit «زده باشم».

۳-۲ افعال لازم

۳-۲-۱ در حال کامل از الگوی زیر برای ساخت اسم مفعول استفاده می‌شود:

اسم مفعول $\rightarrow$ e + ستاک گذشته

raftesom «رفته‌ام»؛ tengesom «پریده‌ام»؛ andesom «آمده‌ام».

۳-۲-۲ برای ساخت اسم مفعول در زمانهای گذشته کامل، گذشته کامل

استمراری و گذشته التزامی از فرمول زیر استفاده می‌شود:

اسم مفعول $\rightarrow$ o + ستاک گذشته

گذشته کامل:

raftovosom «رفته بودم»؛ tengovosom «پریده بودم»؛ andovosom «آمده بودم».

گذشته کامل استمراری:

mištovosom «می‌رفته بودم»؛ mitengovosom «می‌پریده بودم»؛ mandovosom «می‌آمده بودم».

گذشته التزامی:

raftovošom «رفته باشم»؛ tengovošom «پریده باشم»؛ andovošom «آمده باشم».

۴. شناسه های فعلی

برخلاف فارسی در گویش دشتی پنج صورت متمایز برای شناسه های فعلی وجود دارد:

الف	ب	پ	ت	ث
-om	-om	-som	-osom	-ošom
-et	-i	-si	-osi	-oši
-eš	-en/-et/-i	-n	-en	-ošet
-amu	-im	-sim	-osim	-ošim
-atu	-ey	-sey	-osey	-ošey
-ašu	-an	-san	-osan	-ošan
اول شخص مفرد				
دوم شخص مفرد				
سوم شخص مفرد				
اول شخص جمع				
دوم شخص جمع				
سوم شخص جمع				

۴-۱ شناسه های گروه الف تنها با افعال متعدی به کار می روند و به جای فعل /ستاک به مفعول مستقیم متصل می شوند:

sagom deyen «سگ را دیده ام»

از گروه شناسه های نوع الف در زمانهای دستوری زیر استفاده می شود:
گذشته، حال کامل، گذشته کامل، گذشته استمراری، حال کامل استمراری و گذشته التزامی.

شناسه های نوع الف از نظر صورت و شیوه کاربردشان قابل مقایسه با شناسه های افعال متعدی در زبان پهلوی هستند:

«ماضی ساده افعال متعدی به کمک عامل و ماده ماضی ساخته می شود. عامل معمولاً پیش از ماده ماضی می آید و می تواند اسم (مفرد یا جمع) یا ضمائر شخصی متصل یا ضمائر منفصل غیر صریح (یا غیر فاعلی) باشد ...

-m dīd

-man dīd

-t dīd

-tān dīd

-š did

-šān did

... ساختمان ماضی متعدی را اصطلاحاً ارگاتیو می‌نامند که در آن عامل برابر با فاعل واقعی (منطقی)، و مفعول واقعی (منطقی) برابر با فاعل دستوری است....»
(آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷)

صادقی (۱۳۵۷: ۳۴-۳۶) درباره این ساخت چنین اظهار نظر می‌کند:

فعلهای متعدی پهلوی در ماضی کامل دارای ساختمان خاصی است که آن را ساختمان مجهول نامیده‌اند.^۱ در این ساختمان، فعل مانند ماضی کامل فارسی دری صرف نمی‌شود بلکه به صورت اسم مفعول می‌آید و ضمائر متصل یا منفصل یا اسم بی‌فاصله یا با فاصله قبل از آن قرار می‌گیرند. ضمائر متصل معمولاً به «و» عطفی که قبل از آنها می‌آید و گاهی به بعضی کلمات دیگر ملحق می‌شوند. مثلاً فعل «دیدن» در ماضی کامل چنین صرف می‌شود (دقت شود که اسم مفعول پهلوی در این مورد فاقد پسوند ag- است):

اُم دید	اُمان دید
اُت دید	اُتان دید
اُش دید	اُشان دید (رک به هنینگ، ۱۹۳۳:

(۲۴۱)

... در فارسی چنانکه می‌بینیم، این ساختمان بکلی از میان رفته است. ماضی مطلق فارسی بی‌شک دنباله ماضی کامل پهلوی است. در فارسی میانه بعضی مثالها وجود دارد که مرحله‌ای بین بین را نشان می‌دهد، یا ساختمان آنها کاملاً نظیر ساختمان ماضی مطلق فارسی است.

۱. پاورقی صادقی (همان، ۳۴):

«مجهول دانستن این ساختمان مربوط به بعد از چاپ مقاله معروف ویلهلم گایگر در ۱۸۹۳ است، ولی ضمائری که قبل از اسم مفعول می‌آیند در فارسی باستان دارای حالت مفعول غیر صریح و اضافه‌اند. بنابراین «ساختمان مجهول» برای این نوع ساختمان تسمیه‌ای غلط است. زیرا این ساختمان ساختمانی معلوم است اما با حالت اضافه ملکی بیان شده است رک:

E. Benveniste, *Problèmes de Linguistique général*, I, 1966, pp. 177-180; O. Klima, "Das mittelpersische Präteritum", *Archiv Orientalni*, 45, 1977, pp. 54-8

بنا به نوشته کلیم، اول بار پاول هرن با ترجمه *mankart* به «کرده من» متوجه مجهول نبودن این ساختمان شده است (همان مقاله، ص ۵۴).

این کاربرد در سایر لهجه‌های ایرانی داخل محدوده جغرافیایی ایران نیز یافت می‌شود (مثلاً در خوری، تالشی، واران، دوانی و جز آن).
این ساخت در فارسی جدید از بین رفته است و تنها در معدودی از افعال به صورت کلیشه برجای مانده است:

دردم گرفت. دردمان گرفت.

دردت گرفت. دردتان گرفت.

دردش گرفت. دردشان گرفت.

در مثالهای فوق اتصال شناسه‌ها به ستاک گذشته «گرفت» موجب غیر دستوری شدن فعل می‌شود:
* درد گرفتم.

۴-۲ گروه شناسه‌های نوع ب، پ، ت و ث به انتهای ستاک فعلی متصل می‌شوند.

۴-۳ شناسه‌های نوع ب هم با افعال متعدی و هم با افعال لازم به کار می‌روند. از این شناسه‌ها در ساخت زمانهای دستوری زیر استفاده می‌شود:
افعال متعدی: زمان حال ساده، حال التزامی.

افعال لازم: زمان حال ساده، گذشته، گذشته استمراری، حال التزامی.

این شناسه‌ها به اسامی و صفات نیز متصل می‌شوند. در این کاربرد آنها نقش فعل ربطی را ایفا می‌کنند (در این کاربرد شناسه مورد استفاده در سوم شخص مفرد "en- است: «خوبم» xuvom «خوبی» xuvi «خوب است» xuvon «خوبیم» xuvim «خوبید» xuvey «خوبند» xuvan)

شناسه‌های فوق تکواژ مقید هستند.

گونه دیگری که در همین نقش به کار می‌رود صورت / ستاک مؤکد "he(s)" به همراه شناسه‌های فوق‌الذکر است (he(s) ستاک حال فعل «بودن» boye است):

«خوبم» xuv hesom «خوبی» xuv hesi «خوب است» xuv hen «خوبیم» xuv hesim

«خوبید» xuv hesey «خوبند» xuv hasan

۴-۴ شناسه‌های فعلی نوع پ، ت و ث تنها با افعال لازم به کار می‌روند. از این شناسه‌ها برای ساخت زمانهای دستوری زیر استفاده می‌شود:

- شناسه‌های نوع پ در ساخت حال کامل و حال کامل استمراری به کار می‌روند.

- شناسه‌های نوع ت در ساخت گذشته کامل و گذشته کامل استمراری به کار می‌روند.

- شناسه‌های نوع ث در ساخت گذشته التزامی به کار می‌روند.

۴-۵ در متون فارسی جدید متقدم (قرون چهارم تا هفتم هجری)، چه متون منثور و چه منظوم، به مواردی از کاربرد نوعی شناسه فعلی شبیه گروه شناسه‌های نوع پ برمی‌خوریم که در زمان حال کامل به کار می‌روند. بهار (ج ۲: ۴۵) با توجه به گفته‌های مقدسی این گونه کاربرد را فقط مخصوص نیشابور می‌داند. این ادعا کاملاً اشتباه است زیرا این شناسه‌ها در متونی به کار رفته‌اند که در مکانهایی جز نیشابور نوشته شده‌اند. مثلاً در تفسیر نسفی (مربوط به شهر نسف در ماوراءالنهر) و ترجمه قران ری نسخه مورخ ۵۵۶ ه این کاربرد دیده می‌شود:

و می‌خواهند از تو تعجیل عذاب و اگر حکم نرفته استی به مدت نام برده آمدستی شاق عذاب (نسفی، سوره ۲۹، آیه ۵۳).

ای فرزند آدم حقیقت بیافریدستیم و شما جامه‌یی تا بپوشی عورت خویش تان (ترجمه قران ری، ۱۴۰) (نیز رجوع کنید به خائلی ۱۳۷۴، ج ۲؛ لازار ۱۹۶۳؛ نغزگو ۱۳۷۸: ۱۹۳).

علاوه بر شواهد فوق این شناسه‌ها در گویش دشتی که صدها کیلومتر از نیشابور فاصله دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این وصف کاربرد این نوع شناسه‌ها گستره وسیعی از ایران را فرا می‌گیرد. لازم به یادآوری است که کاربرد این گونه شناسه‌ها به زبان پهلوی بازمی‌گردد:

«ماضی نقلی: الف. ماضی نقلی فعل لازم با افزودن صیغه مضارع اخباری فعل estādan «ایستادن» به ماده ماضی ساخته می‌شود:

raft estēm	رفته‌ایم	raft estēm	رفته‌ام
raft estēd	رفته‌اید	raft estē	رفته‌ای
raft estēnd	رفته‌اند	raft estēd	رفته‌است

(آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۶۷-۶۸)

۵. ساخت فعل در زمانهای دستوری مختلف

۵-۱ زمان حال ساده. از فرمول زیر برای ساخت زمان حال ساده در افعال لازم و متعدی استفاده می‌شود:

شناسه‌های نوع ب (et- در سوم شخص مفرد به کار می‌رود) + ستاک حال + mi

mivonim	۱. می‌بینم	mivonom	۱. می‌بینم
mivoney	۲. می‌بینید	mivoni	۲. می‌بینی
mivonan	۳. می‌بینند	mivonet	۳. می‌بیند

mišim	۱. می‌رویم	mišom	۱. می‌روم
mišey	۲. می‌روید	miši	۲. می‌روی
mišan	۳. می‌روند	mišit	۳. می‌رود

در مثال اخیر شناسه "et-" در سوم شخص مفرد در نتیجه هماهنگی واکه‌ای تبدیل به "it-" شده است.

شکل منفی فعل در این زمان با اتصال پیشوند -ne به آغاز فعل درست می‌شود:

«نمی‌بینم» nemivonom ، «نمی‌روم» nemišom

۵-۲ گذشته ساده

۵-۲-۱ طرز ساخت این زمان در افعال متعدی:

زمان گذشته ساده → ستاک گذشته + گروه شناسه‌های نوع الف

-amu di	۱. دیدیم	-om di	۱. دیدم
-atu di	۲. دیدید	-et di	۲. دیدی
-ašu di	۳. دیدند	-eš di	۳. دید

نفی در فعل گذشته ساده با اضافه شدن پیشوند -ne به سِتاک گذشته ساخته می‌شود: «ندیدم» -om nedi

۵-۲-۲ طرز ساخت گذشته ساده در افعال لازم:

گروه شناسه‌های نوع ب (در سوم شخص مفرد -i/-et- به کار می‌رود) + سِتاک گذشته

raftom	۱. رفتم	raftim	۱. رفتیم
rafti	۲. رفتی	raftey	۲. رفتید
raft	۳. رفت	raftan	۳. رفتند

در مثال فوق شاید حذف شناسه سوم شخص مفرد تحت تأثیر زبان فارسی صورت گرفته باشد. در مورد زیر شناسه سوم شخص مفرد -et- است: «آمد» emet

برعکس کاربرد کم شناسه -et-، شناسه -i- بسیار پر بسامد است و در سوم شخص مفرد بیشتر از پسوند اخیر استفاده می‌شود. برای ایجاد تمایز بین شناسه دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد، e که سازنده سِتاک گذشته است در سوم شخص مفرد حذف می‌گردد:

x ^w eteyi	«خوابیدی»	x ^w eti	«خوابید»
tengeyi	«پریدی»	tengi	«پرید»

نفی فعل لازم در گذشته ساده با الحاق پیشوند -ne به فعل ساخته می‌شود: «نلرزیدم» nederešeyom، «نرفتم» naraftom (در مثال اخیر واکه پیشوند نفی به دلیل هماهنگی واکه‌ای تبدیل به a شده است).

۵-۳-۳ گذشته استمراری

۵-۳-۱ طرز ساخت زمان گذشته استمراری در افعال متعدی به قرار زیر است:

گذشته استمراری → سِتاک گذشته + mi + گروه شناسه‌های نوع الف

-om midi	۱. می‌دیدم	-amu midi	۱. می‌دیدیم
-et midi	۲. می‌دید	-atu midi	۲. می‌دیدید
-eš midi	۳. می‌دید	-ašū midi	۳. می‌دیدند

صورت نفی گذشته استمراری در افعال متعدی با اتصال پیشوند -ne به پیشوند -mi ساخته می‌شود:

«نمی‌دیدم» -om nemidi ، «نمی‌شنیدم» -om nemašet

۵-۳-۲ در افعال لازم زمان گذشته استمراری به صورت زیر ساخته می‌شود:
شناسه‌های نوع ب (et- در مورد سوم شخص مفرد به کار می‌رود) + ستاک گذشته + -mi

۱. می‌رفتم	mištom	۱. می‌رفتیم	mištim
۲. می‌رفتی	mišti	۲. می‌رفتید	mištey
۳. می‌رفت	miraf(t)	۳. می‌رفتند	mištan

یادآوری: در گویش دشتی دو صورت کاملاً متمایز برای ستاک گذشته فعل «رفتن» rafte وجود دارد. یکی از این ستاکها در موارد غیر استمراری (مثلاً نک: ۱-۵-۲-۲، ۱-۵-۴-۲، ۱-۵-۶-۲) و گذشته التزامی و دیگری در موارد استمراری (مثلاً نک: مورد فوق، ۱-۵-۵-۲ و ۱-۵-۷-۲) و حال التزامی به کار می‌رود. نکته جالب توجه در اینجاست که در سوم شخص مفرد گذشته استمراری فعل «رفتن»، استثنائاً از ستاک گذشته مخصوص زمان گذشته ساده استفاده می‌شود.

مثال دیگری از صرف افعال در این زمان دستوری:

۱. می‌آمدم	mandom	۱. می‌آمدیم	mandim
۲. می‌آمدی	mandi	۲. می‌آمدید	mandey
۳. می‌آمد	mamet	۳. می‌آمدند	mandan

چون در مورد بالا ستاک گذشته با واکه شروع شده است، "i" از پیشوند -mi حذف گردیده است.

صورت نفی گذشته استمراری افعال لازم با الحاق پیشوند نفی -ne به آغاز فعل ساخته می‌شود:

«نمی‌رفتم» nemištom ، «نمی‌آمدم» namandom (در مثال اخیر به دلیل هماهنگی واکه‌ای، واکه نشانه نفی تبدیل به "a" شده است).

۵-۴ حال کامل

۵-۴-۱ طرز ساخت زمان حال کامل در افعال متعدی به قرار زیر است:

زمان حال کامل → اسم مفعول + گروه شناسه‌های نوع الف

- | | | | |
|-------------|-----------|-------------|------------|
| ۱. دیده‌ام | -om deyen | ۱. دیده‌ایم | -amu deyen |
| ۲. دیده‌ای | -et deyen | ۲. دیده‌اید | -atu deyen |
| ۳. دیده است | -eš deyen | ۳. دیده‌اند | -ašu deyen |

نفی این فعل با اتصال پیشوند -ne به اسم مفعول ساخته می‌شود:

«ندیده‌ام» -om nedejen ، «نشیده‌ام» -om nešetēn

۵-۴-۲ زمان حال کامل افعال لازم به صورت زیر ساخته می‌شود:

زمان حال کامل → گروه شناسه‌های نوع پ + اسم مفعول

- | | | | |
|-------------|----------|-------------|----------|
| ۱. رفته‌ام | raftesom | ۱. رفته‌ایم | raftesim |
| ۲. رفته‌ای | raftesi | ۲. رفته‌اید | raftesey |
| ۳. رفته است | raften | ۳. رفته‌اند | raftesan |

صورت نفی این فعل با اضافه شدن پیشوند -ne به آغاز فعل ساخته می‌شود:

«نرفته‌ام» neraftesom ، «نبریده‌ام» netengesom

۵-۵ زمان حال کامل استمراری

۵-۵-۱ زمان حال کامل استمراری در افعال متعدی به صورت زیر ساخته

می‌شود:

حال کامل استمراری → اسم مفعول + mi + گروه شناسه‌های نوع الف

- | | | | |
|----------------|-------------|----------------|--------------|
| ۱. می‌دیده‌ام | -om mideyen | ۱. می‌دیده‌ایم | -amu mideyen |
| ۲. می‌دیده‌ای | -et mideyen | ۲. می‌دیده‌اید | -atu mideyen |
| ۳. می‌دیده است | -eš mideyen | ۳. می‌دیده‌اند | -ašu mideyen |

نفی این فعل نیز با الحاق پیشوند -ne به پیشوند -mi ساخته می‌شود:

«نمی‌دیده‌ام» -om nemideyen ، «نمی‌شنیده‌ام» -om nemešetēn

۵-۲-۵ طرز ساخت زمان حال کامل استمراری در افعال لازم به قرار زیر است:

زمان حال کامل استمراری → گروه شناسه‌های نوع پ + اسم مفعول + mi

۱. می‌رفته‌ام mištesom ۱. می‌رفته‌ایم mištesim

۲. می‌رفته‌ای mištesi ۲. می‌رفته‌اید mištesey

۳. می‌رفته است mišten ۳. می‌رفته‌اند mištesan

صورت نفی زمان حال کامل استمراری افعال لازم با اتصال پیشوند -ne به آغاز فعل ساخته می‌شود:

«نمی‌رفته‌ام» nimištesom ، «نمی‌آمده‌ام» namandesom (تغییر واکه پیشوند نفی در هردو مورد ذکر شده به دلیل هماهنگی واکه‌ای است).

۵-۶-۵ گذشته کامل

۵-۶-۱ زمان گذشته کامل در افعال متعدی به صورت زیر ساخته می‌شود:

گذشته کامل → اسم مفعول + گروه شناسه‌های نوع الف

۱. دیده بودم -om doyoyen ۱. دیده بودیم -amu doyoyen

۲. دیده بودی -et doyoyen ۲. دیده بودید -atu doyoyen

۳. دیده بود -eš doyoyen ۳. دیده بودند -ašu doyoyen

در موارد فوق واکه ستاک (i) در نتیجه هماهنگی واکه‌ای تبدیل به o شده است. صورت نفی فعل گذشته کامل با اضافه شدن پیشوند -ne به ستاک ساخته می‌شود:

«ندیده بودم» -om nedoyoyen ، «نشنیده بودم» -om nešetoyen

۵-۶-۲ طرز ساخت زمان گذشته کامل در افعال لازم:

گذشته کامل → گروه شناسه‌های نوع ت + اسم مفعول

۱. رفته بودم raftvosom ۱. رفته بودیم raftvosim

۲. رفته بودی raftvosi ۲. رفته بودید raftvosey

۳. رفته بود raftoyen ۳. رفته بودند raftvosan

شکل منفی فعل با اضافه شدن پیشوند -ne به فعل ساخته می‌شود:

«نرفته بودم» naraftvosom (در اینجا نیز تغییر واکه پیشوند نفی به دلیل هماهنگی واکه‌ای است).

۵-۷ حال کامل استمراری

۵-۷-۱ طرز ساخت حال کامل استمراری در افعال متعدی به صورت زیر است:

حال کامل استمراری → اسم مفعول + mi + گروه شناسه‌های نوع الف

۱. می‌دیده بودم -om mideyoyen ۱. می‌دیده بودیم -amu mideyoyen

۲. می‌دیده بودی -et mideyoyen ۲. می‌دیده بودید -atu mideyoyen

۳. می‌دیده بود -eš mideyoyen ۳. می‌دیده بودند -ašu mideyoyen

صورت منفی با اتصال -ne به آغاز پیشوند -mi ساخته می‌شود:

«نمی‌دیده بودم» -nemi mideyoyen ، «نمی‌شنیده بودم» -om nemešetoyen

۵-۷-۲ در افعال لازم زمان حال کامل استمراری با توجه به فرمول زیر ساخته

می‌شود:

گروه شناسه‌های نوع ت + اسم مفعول + mi

۱. می‌رفته بودم -mištovosom ۱. می‌رفته بودیم -mištovosim

۲. می‌رفته بودی -mištovosi ۲. می‌رفته بودید -mištovosey

۳. می‌رفته بود -mištovoyen ۳. می‌رفته بودند -mištovosan

صورت نفی این فعل با اضافه شدن -ne به آغاز فعل ساخته می‌شود:

«نمی‌رفته بودم» -nemištovosom ، «نمی‌آمده بودم» -namandovosom

۵-۸ حال التزامی

طرز ساخت حال التزامی در افعال لازم و متعدی فرقی با هم ندارد و در هر دو مورد

به صورت زیر است:

شناسه‌های فعلی نوع ب (-et در سوم شخص مفرد به کار می‌رود) + ستاک حال + -be

۱. ببینم -bovonim ۱. ببینم -bovonim

۲. ببینی -bovoni ۲. ببینید -bovoney

۳. ببیند -bovont ۳. ببینند -bovonan

در مثال فوق کاربرد "o" به جای "e" در پیشوند be به دلیل هماهنگی واکه‌ای است. در

گویش دشتی هرگاه ستاکی به خیشومی n ختم شود (مانند مثال فوق) "e" از شناسه

سوم شخص مفرد حذف می‌گردد: «بزند» bezent، ولی در سایر موارد از صورت کامل شناسه یعنی et- استفاده می‌گردد:

«بشنود» bašnet، «بپرد» betenget.

صورت منفی این فعل با اتصال پیشوند ne- به آغاز ستاک ساخته می‌شود (پیشوند be- حذف می‌گردد):

«نزنم» nezenom، «نروم» nešom، «نپریم» netengom، «نبینم» novonom.

۵-۹ گذشته التزامی

۵-۹-۱ زمان گذشته التزامی در افعال متعدی به صورت زیر ساخته می‌شود:

گذشته التزامی → اسم مفعول + گروه شناسه‌های نوع الف

- | | | | |
|--------------|----------|---------------|-----------|
| ۱. دیده باشم | -om deyt | ۱. دیده باشیم | -amu deyt |
| ۲. دیده باشی | -et deyt | ۲. دیده باشید | -atu deyt |
| ۳. دیده باشد | -eš deyt | ۳. دیده باشند | -ašu deyt |

شکل منفی فعل در این زمان دستوری با اضافه شدن نفی ne- به آغاز ستاک ساخته می‌شود:

«ندیده باشم» -om nedeyit

۵-۹-۲ از فرمول زیر برای ساخت گذشته التزامی افعال لازم استفاده می‌شود:

زمان گذشته التزامی → گروه شناسه‌های نوع ث + اسم مفعول

- | | | | |
|--------------|------------|---------------|------------|
| ۱. رفته باشم | raftovošom | ۱. رفته باشیم | raftovošim |
| ۲. رفته باشی | raftovoši | ۲. رفته باشید | raftovošey |
| ۳. رفته باشد | raftovošet | ۳. رفته باشند | raftovošan |

صورت منفی این فعل با اتصال پیشوند ne- به فعل ساخته می‌شود:

«نرفته باشم» .naraftovošom

۵-۱۰ فعل امر

فعل امر در صیغه‌های دوم شخص مفرد و جمع به کار می‌رود. طرز ساخت فعل امر در فعلهای لازم و متعدی با هم فرقی ندارد.

۵-۱۰-۱ طرز ساخت فعل امر در دوم شخص مفرد:

فعل امر → ستاک حال + be

«ببخش» bevašš ، «بپر» beteng ، «بجنگ» bejang

۵-۱۰-۲ طرز ساخت فعل امر در دوم شخص جمع:

شناسه دوم شخص جمع گروه شناسه‌های نوع ب (-ey) + ستاک حال + be

«بجنبید» bejombey ، «ببخشید» bevaxšey ، «بپريد» betangey

صورت‌های -bu ، -bo ، -bi ، -b همگی تکواژ گونه‌هایی هستند که با پیشوند -be در توزیع تکمیلی قرار دارند (شرایط آوایی تعیین کننده حضور هریک از صورت‌های ذکر شده است).

اگر هجای اول ستاک حال دارای واکه‌های بلند ā یا u باشد، واکه پیشوند -be "در نتیجه هماهنگی واکه‌ای تبدیل به u می‌شود:

«بگیر» buvu ، «بشور» bušur ، «بگو» bugu ، «بیاز» buvāz ، «بیاف» buvāf ، «پباش» buvāšš.

در مثالهای زیر واکه پیشوند فعل امر تحت تأثیر فرآیند همگونی (هماهنگی واکه‌ای) قرار گرفته و تبدیل به واکه هجای بعدی می‌شود:

«بکش» bokoš ، «پرس» bovors ، «بیز» bopovaz ، «بین» bivi ، «بیچ» bivič . هنگامی که ستاک حال با واکه شروع می‌شود واکه پیشوند فعل امر حذف می‌شود:

«بیاور» bā ، «بیافت» boft ، «گوش کن» bašn.

در افعال مرکب پیشوند -be به فعل کمکی متصل می‌شود:

«خراش بده» kāluk beze ، «صحبت کن» gap bezze ، «بترس» zare buvu

هنگامی که فعل دارای پیشوند اشتقاقی است، پیشوند -be اضافه نمی‌شود:

«انتخاب کن» vā su ، «برگرد» vā gard ، «بنشین» vā nax.

در مجموعه بسته‌ای از افعال به جای پیشوند -be از صورت‌های hā/ hu/ ho استفاده می‌شود:

«بکن» hāku ، «ببند» huvan ، «بخواب» hux^wat ، «بده» hāye ، «بگذار» hune ، «شرط ببند» šart hovan.

در موارد نادری اصلاً پیشوند اضافه نمی شود:

«باش» vāv، «بایست» voys.

۵-۱۰-۳ نهی

فعل امر منفی با اضافه شدن پیشوند me- به سر ستاک حال ساخته می شود. تکواژ me- به صورت های ma- و mo- نیز ظاهر می شود:

«نخر» mexar، «نکن» maku، «نیا» mayo، «نَخَز» meraz.

کاربرد پیشوند ma- در تاریخ زبان فارسی به زبان پهلوی بازمی گردد (نک: آموزگار و تفضلی: ۷۰). در فارسی جدید نیز این کاربرد همچنان ادامه یافته است ولی کم کم پیشوند نفی -ne/-na در متون جایگزین ma- شده است. مثلاً در متون منشور قرون ششم و هفتم هجری می توانیم کاربرد این دو صورت را پایه پای هم مشاهده کنیم (نک: نغزگو ۱۳۷۸: ۲۰۱-۲۰۲). در فارسی امروزی دیگر ma- به کار نمی رود (جز اشعار یا متون نثری که به تقلید از قدما نوشته شده است).

در گویش دشتی نیز در موارد نادری هر دو صورت me- یا ne- در چند فعل به کار می رود. احتمالاً این کاربرد تحت تأثیر فارسی معیار رواج پیدا کرده است:

«نیفت» moft/noft، «نایست» meveys/neveys.

در افعال مرکب پیشوند نفی به فعل کمکی متصل می شود:

«اذیت نکن» azāv meya، «نفروش» furuš maku.

هنگامی که فعل دارای پیشوند اشتقاقی است، پیشوند نفی به ستاک فعل متصل

می شود:

«برنگردان» vā magardu، «برنگرد» vā magard، «نبوس» vā mavus، «نشمر»

vā mešmār، «نکن» vā movar.

۵-۱۰-۴ بررسی ستاک حال و تغییرات احتمالی آن هنگام کاربرد در فعل امر:

۵-۱۰-۱ اکثر اوقات ستاک حال بدون هیچ گونه تغییری در فعل امر به کار

می رود:

ستاک حال	فعل امر
veys	veys «بایست»
vāz	buvāz «بیاز»
vāf	buvāf «بیاف»
vaxš	bevaxš «ببخش»

۵-۱۰-۴ حذف همخوان پایانی ستاک:

حذف "n" پایانی:

ستاک حال	فعل امر
Ĵušun	buĴušu «بجوشان»
čarxun	bečarxu «بچرخان»
terekun	betereku «بترکان»
čin	biči «بچین»
xun	buxu «بخوان»
von	bivi «ببین»

حذف "n" پایانی و تبدیل واژه قبل از آن به "u" یا "i":

ستاک حال	فعل امر
vāy san	vā su «انتخاب کن»
veršen	veršu «برشته کن»
kon	hāku «بکن»
von	bivi «ببین»

حذف "r" پایانی:

ستاک حال	فعل امر
vor	buvu «ببر»
xor	boxo «بخور»
ger	bigi «بگیر»

حذف "b" پایانی:

Ĵomb	boĴom	«بجنب»
------	-------	--------

۵-۱۰-۳ در بعضی موارد "p" آغازی ستاک حال در فعل امر تبدیل به "v" شده

است:

ستاک حال	فعل امر	
pāš	buvāš	«بیاش»
pors	bovors	«پپرس»

ولی:

paz	bopovaz	«پپز»
paras	beparas	«پپرست»

۵-۱۰-۴ حذف واکه میانی (syncope) به سبب تکیه قوی روی هجای آغازین:

ستاک حال	فعل امر	
terek	betrak	«بترک»
televun	betlav	«بطلب»
novis	benvis	«بنویس»

۵-۱۰-۵ اضافه شدن واکه در جایگاه پایانی (epenthetic vowel):

ستاک حال	فعل امر	
y	hāye	«بده»
n	hune	«بگذار»
g	bugu	«بگو»

۵-۱۰-۶ صورتهای مکمل و تغییرات منفرد (sporadic changes):

ستاک حال	فعل امر	
ovord	mā	«بیاور»
š	bor	«برو»

bo	baš	«باش»
sex	busuz	«بسوز»
Ĵax	beĴas	«بدو»

۶. فعل مجهول

صورت مجهول زمانهای دستوری مختلف با استفاده از فرمول زیر ساخته می‌شود:
فعل مجهول → مصدر فعل اصلی + زمان دستوری مناسب فعل «بودن» vā voye
در جدول زیر صیغه‌های مختلف فعل «بودن» vā voye در زمانهای مختلف دستوری به دست داده شده است. لازم به یادآوری است که این فعل در بعضی زمانهای دستوری به کار نمی‌رود.

زمانهای دستوری شخص و شمار	حال ساده	حال کامل	گذشته ساده	گذشته استمراری	گذشته کامل	حال التزامی
۱. مفرد	vāmom	vāvesom	vāvoyom	vāmoyom	vāvosom	vāyom
۲. مفرد	vāmi	vāvesi	vāvoyi	vāmoyi	vāvosi	vāyi
۳. مفرد	vāmit	vāven	vāvi	vāmi	vāvoyen	vāyit
۱. جمع	vāmim	vāvesim	vāvoyim	vāmoyim	vāvosim	vāyim
۲. جمع	vāmey	vāvesey	vāvoyey	vāmoyey	vāvosey	vāyey
۳. جمع	vāman	vāvesan	vāvoyan	vāmoyan	vāvosan	vāyan

چند مثال:

«دیده می‌شوم»	deye vāmom	«دیده می‌شوند»	deye vāman
«دیده شده‌ام»	deye vāvasom	«دیده شده‌اند»	deye vāvesan
«دیده شدم»	deye vāvoyom	«دیده شدند»	deye vāvoyan
«دیده می‌شدم»	deye vāmoyom	«دیده می‌شدند»	deye vāmoyan
«دیده شده بودم»	deye vāvosom	«دیده شده بودند»	deye vāvosan
«دیده بشوم»	deye vāyom	«دیده بشوند»	deye vāyan

شکل منفی افعال مجهول با حذف vā از فعل «شدن» و جایگزین کردن آن با پیشوند نفی ساخته می شود:

deye nāvesom	«دیده نشده ام»	deye nāmom	«دیده نمی شوم»
deye nāmoyom	«دیده نمی شدم»	deye nāvoyom	«دیده نشدم»
deye nāyom	«دیده نشوم»	deye vāvosom	«دیده نشده بودم»

۷. عامل سببی

فرآیند صرفی بسیاری زایایی که در گویش دشتی وجود دارد ساخت افعال متعدی از افعال لازم متناظر آنها است. برای این منظور پسوند -un به ستاک حال افعال لازم متصل می شود:

ستاک حال	ستاک گذشته	مصدر	
vāgard	vāgašt	vāgašte	«برگشتن»
vāgardun	vāgardund	vāgardunde	«برگرداندن»
terek	tereke	terekeye	«ترکیدن»
terekun	terekund	terkunde	«ترکاندن»
časp	časpe	časpeye	«چسبیدن»
časpun	čspund	časpunde	«چسباندن»

کتابنامه

- آموزگار، ژ. و تفضلی، ا. (۱۳۷۳)، زبان پهلوی؛ ادبیات و دستور آن، تهران، انتشارات معین.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی، ۳ جلد، چاپ هشتم، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ترجمه قرآن نسخه مورخ ۵۵۶ هـ (۱۳۶۴)، به کوشش دکتر محمدجعفر یاحقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- تفسیر نسفی (۱۳۶۲)، تألیف امام ابوحنیفه نجم‌الدین عمر بن محمد نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، بنیاد قرآن.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۴)، تاریخ زبان فارسی، ۳ جلد، چاپ پنجم، تهران، نشر سیم‌غ.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۶۷)، «ساخت فعل در گویش دوانی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۱۰.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران.
- عباسی، مهدی (۱۳۷۲)، «توصیف دستگاه فعل در گویش خوری»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۲۰.
- مقدسی بشاری (۱۹۰۶)، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدن.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۷۳)، «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۲۱.
- (۱۳۷۸)، «بررسی زبان شناختی متون منثور قرنهای ششم و هفتم هجری»، رساله دکتری در گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- نیلی‌پور، ر. و طیب، م. ت. (۱۳۶۴)، «توصیف ساختمانی دستگاه فعل لهجه واران»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۳.

Henning, W. B. (1933), "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, IX, pp. 158-253.

Lazard, Gilbert, 1963, *La Lang des Plus Anciens Monuments de la Prose Persane*, Paris, Librairie C. Klincksieck.

Verbal System in Dashti with Some Hints on Middle, Early New Persian and Modern Persian

M. N. Kohan, Ph. D.

In this study the verbal system of Dashti is explored. The variant examined here belongs to Kordovan, a village some 70 km Away from the city of Khurmoj in Bushehr Province alongside the Persian Gulf. Kordovan has 3000 inhabitants. Most of the villagers work as farmers or fishermen. Dashti is spoken in Khurmoj and all its neighboring areas.

Linguistically speaking, Kordovan is located in a relic area and its language has preserved many characteristics lost in the other areas.

Dashti is a very conservative dialect and exhibits many linguistic features characteristic of Pahlavi, official language of Sassanid dynasty (3rd-7th centuries), as well as those of New and Modern Persian.

Dashti is considered as one of the members of the southern branch of western Iranian dialects. It can be considered as an endangered language which is affected by the official national language and its native speakers are rapidly decreasing generation after generaion. Little has been done to record this dialect.

In this article, the morphology and in rare cases the syntax of verbs and verb phrases are examined. The similarities as well as differences of verb structure in Dashti to those of Middle, New and Modern Persian are also pointed out.

Gemination in Persian

A. K. Za'faranloo, Ph. D.

In this article, gemination is, at first, defined linguistically and orthographically, followed by, a historical review of Persian orthography and the existence of gemination in Modern Persian. During the Islamic era, the Middle Persian orthography was gradually replaced by Arabic orthography due to the shortcomings and ambiguities invalued in the former. With the adoption of Arabic orthography. Arabic words with their own orthographical, conjugational, inflective, and paradigmatic rules and systems entered Persian vocabulary in which the same rules and systems were not used. Arabic gemination 75has a paradigmatic form which has never appeared in the same manner in Persian. While Arabic gemination is constrained and predictable, it is not so in Persian. Thus, it causes many problems for Persian learners who don't know how to use markers in Persian. For this reason, gemination markers are memorized by Persian learners.

In this article an attempt is made to classify geminates by their Arabic bases. Further described is the difference between true and apparent geminations. Moreover, the representation of geminated words in non-linear phonology is presented according to Goldsmith's theory. In the conclusion, the special behaviour of geminates are further described.

**The Comparison of Duration of Vowels and Syllables in Persian
Spoken Language, Traditional Meter and Folkmeter
Omid Tabibzadeh, Ph. D.**

In this article an attempt has been made to compare experimentally the duration of vowels and syllables in Persian traditional meter, folkmeter and spoken language. It is concluded that the duration of syllables in Persian folkmeter is very similar to that of Persian spoken language, but Persian traditional meter follows a different pattern. This prosodic similarity between Persian folkmeter and spoken language explains clearly why all Persian native speakers learn so easily the true recitation of Persian folkmeter early in their childhood, but they have usually great difficulty in learning the quantitative meter of traditional poetry. The article concludes that in the Persian folkmeter weight (a contrast between long and short vowels) does not play a Prominant role and that it is not quantitative what so ever.

Compounding in Persian

Based on some notions of $\bar{x}$ theory

A. Tabatabayi, Ph. D.

Syntactic phrases, like NP and VP, have a word as their head that percolates its category features to the entire phrase. This is true of the complex words as well. Compounding is a highly productive process in the Persian language. This essay focusses on the headedness and percolation in compounds and the relation between their semantic and syntactic head. The most productive processes in the Persian word-formation are those by which endocentric compounds are formed.

Giving an explanation for this is an aim of the essay.

Semantic Aspect of Ezafe Morpheme

M. Bijankhân, Ph. D.

This paper investigates the Ezafe construction in Persian from semantic viewpoint. Ezafe morpheme is a grammatical formative which is used to join one constituent of an NP to the following one. The objective of the paper is to find a rule by means of which well-formed and ill-formed genitive constructions could be semantically distinguished. Using intonational patterns, the function of Ezafe morpheme has been introduced in both marked and unmarked situations. Then, the referential meaning of the morpheme in both situations has been discussed by using macro and micro concepts of the constituents. Additionally, in the framework of the Theory of the Universe of Discourse, the Ezafe morpheme is defined as a set of ordered pairs which joins the elements of the genitive construction. Furthermore, the logical form of the Ezafe morpheme has been analyzed as a conditional proposition which is in the domain of existential and universal quantifiers. There are eight sample genitive constructions, are cited to identify the logical form of the morpheme. At the end, the semantic relation between the constituents has been discussed in eight sample NPs through three parameters of reflexivity, symmetry, transitivity, and a semantic feature [human]. Palmer's distinction between alienable and inalienable possession has been explained by using the recommended rule.

Syntactic Functions in Persian:

A study based on Martinet's Functionalist Theory

Pirouz Izadi, Ph. D.

This article undertakes to identify syntactic functions in Persian based on the functionalist theory of André Martinet. First, it describes the foundation of functionalist theory which is comprised of two key concepts of communicative relevancy and linguistic economy. Then, the structure of language is explained according to this theory and some basic concepts are introduced.

The final section of the article is devoted to the syntactic functions in Persian. In this section, syntactic functions and relevant functionals are identified and in each case an axiologic description is presented. The article concludes that functionals have a very important role in determining syntactic functions in simple sentences in Persian.

Syntax - Phonology Interface

M. Eslami. Ph. D.

An understanding of prosody and intonation in particular, plays a significant role in speech synthesis. In this relation, correct intonational elements placement improves the naturalness of synthesized speech. This study has been carried out in the framework of autosegmental-metrical (AM) phonology and particularly within the Pierrehumbert's (1980-92) approach. In explaining the intonational patterns of Persian syntactic phrases and sentences, a language - specific principle has been detected. According to this principle, the place and type of intonational elements are predictable in unmarked situations, using syntactic information. The speech synthesizer which uses the results of this research, converts the text to speech with some high quality.

Key word: stress, accent, pitch, pitch contour, intonation, speech synthesis

FESTSCHRIFT FOR

Prof. Dr. A. A. SADEGHI

Iranian Linguistic Studies (1)

HERMES
PUBLISHERS

